

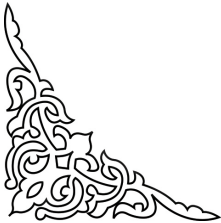
# غدير جارى ولايت

ترجمه كتاب نفيس شرح الزياره ى جامعه ى كبيره

از تاليفات

مفتاح علوم اهل البيت عليهم السلام عالم ربانى و حكيم صمدانى  
شيخ اوحد احمد بىر شيخ زبير الدير الاحسائى ره

به قلم حجت الاسلام و المسلمين  
محمد عيى خسرو شابهى



جلد چهارم

ندیر چار ولایت  
شرح الزیادہ جامعہ کبیرہ

ایں کتاب  
بإشراف  
حاج میرزا عبد اللہ  
فرزند آیت اللہ المعظم  
خادم الشریعة الغراء  
حاج میرزا عبد الرسول حائری احقاقی (مرء)  
چاپ و نشر گردید

# فہرست مطالب

کتاب غدیر جاری ولایت جلد چہارم

- ۳..... من اتبعکم فالجنة مأواہو من خالفکم فالنار مثواہو
- ۱۹..... و من جحدکم کاف.....
- ۴۱..... و من حاربکم مشرک.....
- ۴۹..... و من رد علیکم فی اسفل ذرک من الجحیم.....
- ۶۱..... اشہدان ہذا سابق لکم فیما مضی و جار لکم فیما بقی.....
- ۶۹..... و ان ارواحکم و نورکم و طبیعتکم و احدۃ طابت و طہرت بعضها من بعض.....
- ۸۹..... خلقکم اللہ انوارا فجعلکم بعشر محلقین.....
- ۱۰۷..... حتی من علینا بکم.....
- ۱۱۱..... فجعلکم فی دیوت اخذ اللہ ان ترفع و یذکر فیہا اسمہ.....
- و جعل صلواتنا علیکم و ما خصنا من ولائکم طیبیا لخلقنا و طہارۃ لانفسنا و تزکیۃ  
لنا و کفارۃ لذنوبنا.....
- ۱۲۵.....
- ۱۴۳..... فکنا عندہ مسلمین بفضلکم و معروفین بتصدیقنا ایاکم.....
- فبلغ اللہ بکم اشرف محل الملک مین و اعلیٰ منازل المقربین و ارفع درجات  
المسلسلین.....
- ۱۵۱.....
- ۱۵۷..... حیث لا یلحقہم لاحق و لا یفوقہم فائق و لا یسبقہم سابق و لا یطمع فی امر اکہ طامع.....
- حتی لا یبقی ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا صلیق و لا شہید و لا عالم و لا جاهل و لا  
دنی و لا فاضل و لا مومن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنید و لا شیطان مرید و لا  
خلق فیما بین ذلک شہید الا عرفہم جلالۃ امرکم و عظم خطرکم و کبر شانکم و تمام  
نورکم و صدق متاعکم و ثبات مقامکم و شرف محاکم و منزلتکم عندہ و کرامتکم  
علیہ و خاصتکم لیدیہ و قرب منزلتکم منہ.....
- ۱۶۵.....
- ۱۸۷..... بابی اثمہ و امی و اہلی و مالی و اسرتی.....
- اشہد اللہ و اشہدکم انی مؤمن بکم و بما آثمتم بہ و کافر بعلوکم و بما کفرت بہ.....
- ۱۹۵.....

# فہرست مطالب

کتاب غیر جاری ولایت جلد چہارم

- مستبصر دیشاؤنکے و بضالاتہ من خالفکم موال لکم و لا ولیائکم میغض لاعدائکم  
و معادلہم ..... ۲۰۳
- سلمہ لمن سالکم و حرب لمن حاربکم ..... ۲۱۹
- محقق لما حقتہ مبطل لما ابطلتہ ..... ۲۲۷
- مطیع لکم عارف بحقکم مقر بفضلکم ..... ۲۳۵
- محمل لعلمکم محتجب بذمتکم معترف بکم ..... ۲۵۱
- محتجب بذمتکم ..... ۲۶۳
- معترف بکم ..... ۲۸۵
- مومن با یا بکم مصدق بر حجتکم مستغفر لامن کم مر تقب لدولتکم ..... ۲۸۹
- آخذ بقولکم عامل بامرکم ..... ۳۹۵
- مستجیر بکم زائر لکم عائد بکم لائذ بقبورکم ..... ۳۹۷
- مستشفع الی اللہ عز و جل بکم و متقرب بکم الیہ و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی  
و اماداتی فی کل احوالی و اموری ..... ۴۱۱
- مومن بسکم و علانیتکم و شاہدکم و غائبکم ..... ۴۳۳
- و مفوض فی ذلک کلمہ الیکم و مسلم فیہ معکم ..... ۴۵۱

تقدیر بہ

محض مبارک نتیجتہ الفقہاء الشافحین عالم اخلاقی و

مرجع دینی

حضرت آیت الباری

حاج شیخ عبد اللہ حائری احقاقی مد اللہ ظلمہ

و نفعنا اللہ و جمع الطلبة من برکات علومہ و مرشحات

و جودہ



بسم الله الرحمن الرحيم

غدير جارى ولايت

ترجمه ى جلد چهارم شرح الزياره ى جامعه ى كبيره  
از تأليفات مفتاح علوم اهل البيت عليهم السلام عالم ربانى و حكيم  
صمدانى

شيخ اوحد، احمد بن شيخ زين الدين الاحسائى ره

به قلم حقير: محمد عيى خسروشاهى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام علي سيد الانبياء و  
المرسلين و علي اهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن الدائم الابدي علي  
مخالفيهم و معانديهم و ناصبيهم و ناصبي شيعتهم اجمعين من الآن الي  
قيام يوم الدين آمين يا رب العالمين.



امام هادی علیه السلام فرمود:

**من اتبعکم فالجنة مأواه و من خالفکم فالنار مثواه**

می‌گوییم: یعنی هرکس از شما پیروی کرد جایگاهش بهشت است و هرکس با شما مخالف بود جایش آتش می‌باشد. شیعه و خیلی از اهل سنت، در این دو حکم اختلاف ندارند و به لحاظ نص‌های وارده در این باره در نزد فریقین، (هر دو طائفه) به هر دو حکم عقیده دارند و چنان که بعضی‌ها گفته‌اند: ادعا دارند از اهل بیت پیروی می‌کنند و ایشان را دوست می‌دارند و مذهبشان مذهب اهل بیت است و اخبار و احادیث بی‌شماری را به روش خودشان از پیامبر صلی الله علیه و آله و از اصحاب و از ائمه‌ی ما علیهم السلام روایت کرده‌اند. از آن جمله است:

که امیر مومنان علیه السلام گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی انت امیر المؤمنین و امام المتقین یا علی انت سید الوصیین و وارث علم النبیین و خیر الصدیقین و افضل السابقین یا علی انت زوج سیده نساء العالمین و خلیفة خیر المرسلین یا علی انت مولی المؤمنین یا علی انت الحجة بعدي علی الناس اجمعین استوجب الجنة من تولاك و استحق دخول النار من عاداك یا علی و الذي بعثني بالحق بالنبوة و اصطفاني علی جمیع البرية لو ان عبدا عبد الله الف عام ما قبل الله ذلك منه الا بولايتك و ولاية الائمة

من ولدك و ان ولايتك لا يقبلها الله الا بالبراءة من اعدائك و اعداء  
 الائمة من ولدك بذلك اخبرني جبرائيل فمن شاء فليؤمن و من شاء  
 فليكفر<sup>۱</sup> این روایت را ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن  
 الحسین بن شاذان در مناقبش از طریق اهل سنت نقل کرده  
 است.<sup>۲</sup> یعنی: یا علی تو امیر مومنان و امام متقیان هستی،  
 یا علی تو سرور اوصیاء و وارث علم انبیاء و بهترین صدیقان  
 و برترین سابقان هستی، یا علی تو همسر سیده ی جهانیان و  
 جانشین خیر رسولان هستی، یا علی تو مولای مومنان هستی،  
 یا علی تو بعد از من حجت بر همه ی مردم هستی، مستحق  
 بهشت است آن کسی که تو را دوست بدارد و مستحق ورود به  
 دوزخ است آن که تو را دشمن بدارد، یا علی به خدایی سوگند  
 که مرا به حق به پیامبری برانگیخته و از میان همه ی خلق  
 مرا برگزیده است اگر بنده ای هزار سال خدا را عبادت کند  
 خدای تعالی از وی نمی پذیرد مگر به سبب ولایت تو و ولایت  
 ائمه از فرزندان تو، و ولایت تو پذیرفته نمی شود مگر با برائت  
 و دوری از دشمنان و دوری از دشمنان ائمه از فرزندان، جبرئیل  
 این را به من اطلاع داد هر کس می خواهد ایمان بیاورد و  
 هر کس می خواهد کافر شود.

در همان کتاب از ابو سعید خدری روایت شده است که از  
 رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: (إذا کان یوم  
 القيامة أمر الله ملکین یقعدان علی الصراط فلا یجوز أحد إلا ببرات  
 أمير المؤمنين علي بن أبي طالب و من لا یكون معه برات أمير  
 المؤمنين أکبه الله علی منخریه فی النار و ذلك قوله تعالی وَ قِفُوهُمْ  
 إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ قال فقلت بأبي و أمي یا رسول الله ما معنی برات  
 أمير المؤمنين قال لا إله إلا الله محمد رسول الله أمير المؤمنين

۱ - بحار الانوار ۶۳/۲۷ و مائة منقبة ۲۸.

۲ - این حدیث در مجلدات مختلف بحار و کتاب های دیگر از طرق اهل سنت روایت شده است.

وصی رسول الله. <sup>۱</sup> صلوات الله علیهم. یعنی: خدای تعالی در روز قیامت به دو فرشته دستور می دهد بر صراط بنشینند احدی از آن نمی گذرد مگر با براتی از امیر مومنان علیه السلام، و هرکس از امیر مومنان برات نداشته باشد خدای تعالی او را به رو در جهنم می افکند و قول خدای تعالی این است: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) عرض کردم: پدر و مادرم به قربانت یا رسول الله، معنی برات امیر مومنان علیه السلام چیست؟ فرمود: لا اله الا الله محمد رسول الله امیر المومنین وصی رسول الله. علیهم السلام.

و در آن کتاب از امیر مومنان نقل شده است که از رسول الله از معنی (الْقِيَامَةِ فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ) سؤال شد فرمود: یا علی، اذا جَمَعَ اللهُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ كُنْتُ اَنَا وَ اَنْتَ يَوْمَئِذٍ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ ثُمَّ يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِي وَ لَكَ قَوْمًا فَالْقِيَامَةُ مَنْ اَبْغَضَكُمَا وَ كَذَبَكُمَا فِي النَّارِ). <sup>۲</sup> یعنی:

یا علی آن گاه که خدای تعالی در روز قیامت همه ی مردم را در عرصه ی محشر جمع می کند به من و تو که در سمت راست عرش نشسته ایم می فرماید: یا محمد و یا علی برخیزید و هرکسی را که با شما دشمنی کرد و شما را تکذیب نمود به جهنم بیفکنید.

و در همان کتاب از ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله از خدای تعالی روایت شده است که خدا فرمود: (و انی آلیت علی نفسی بعزتی ان لا ادخل النار احدا تولاه یعنی علیا و سلم له و للاوصیاء من بعده و لا ادخل الجنة من ترك ولايته و التسليم له و للاوصیاء من بعده و حق القول منی لاملأن جهنم و اطباقها من

۱ - الیقین ۲۳۸ و الاربعین ۵۹ و بحار الانوار ۲۰۱/۳۹.

۲ - ق ۲۴.

۳ - مائه منقبه ۴۸ و بحار ۳۳۸/۷ و تفسیر قمی ۳۳۴ و تفسیر فرات کوفی ۴۳۷.

اعدائه و لاملأن الجنة من اولیاءه و شیعتہ.<sup>۱</sup> یعنی: به عزتم سوگند خورده ام که به جهنم وارد نکنم هرکس را که او را دوست بدارد یعنی علی را و بر او و در برابر او و اوصیاء بعد از او تسلیم باشد و سوگند خورده ام به بهشت نبرم کسی را که ولایت او را ترک کند و تسلیم او و اوصیاء بعد از او نشود و این قول من حق است که جهنم را و طبقات آن را از دشمنان او پر کنم و بهشت را از دوستان او و شیعیانش پر کنم.

و در آمالی طوسی است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها زخ فی النار.<sup>۲</sup> یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح علی نبینا و آله و علیه السلام می باشد هرکس بر آن سوار شد نجات یافت و هرکس از آن به جای ماند و سوارش نشد به جهنم پرتاب شد.

و قمی در تفسیر آیه ی : (وَجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصَلُّی نَارًا حَامِیَةً تُسْقِی مِنْ عَیْنٍ آتِیَةٍ)<sup>۳</sup> قَالَ هُمْ الذِّیْنَ خَالَفُوا دِیْنَ اللّٰهِ وَ صَلُّوْا وَ صَامُوْا وَ نَصَبُوْا لِاَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَمًا وَ نَصَبُوْا فَلَا یَقْبَلُ مِنْهُمْ شَیْءٌ مِنْ اَفْعَالِهِمْ وَ تَصَلُّی وَ جُوهُهُمْ نَارًا حَامِیَةً).<sup>۴</sup> گفته است: کسانی که با دین خدای تعالی مخالفت کردند و نماز خواندند و روزه گرفتند و با امیر مومنان علیه السلام عداوت ورزیدند از اعمال آنان چیزی پذیرفته نمی شود و آتش سوزان صورت ایشان را می سوزاند.

۱ - بحار الانوار ۱۱۳/۲۷ و مآة متقبه ۵۶.

۲ - بحار الانوار ۱۲۲/۲۳ و اختبار معرفة الرجال ۱۱۸/۱ و كشف الغمه ۵۱/۱.

۳ - غاشیه ۲ تا ۵.

۴ - بحار ۳۵۶/۸ و تفسیر قمی ۴۱۸/۲.

و در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: ناصبی باکی ندارد نماز بخواند و یا زنا کند و این آیه در باره ی ایشان نازل شده است.<sup>۱</sup> و از امیر مومنان علیه السلام روایت است که فرمود: هر ناصبی و اگر چه در عبادت جدی باشد به این آیه منسوب است.<sup>۲</sup> و قمی روایت کرده است هر کس با شما مخالف باشد اهل این آیه است.<sup>۳</sup>

خلاصه احادیث از هر دو طرف در این باره فراوان و بی شمار است، و راز این حکم همان است که در گذشته به آن اشاره کردیم و از آن باب است که ایشان همان رحمتی هستند که همه چیز را فراگرفته و بر فضلی مشتمل می باشد که رحمت مکتوبه است برای دوستانشان و شیعیانشان، و خانه اش بهشت است و بر عدلی مشتمل است که در حق دشمنانش رفتن به جهنم و به غضب خدای جبار مترتب می شود، برای این که خدای تعالی بهشت و هرچه بر اهل آن آماده کرده است از محبت ایشان و از پیروی ایشان و از تسلیم در برابرشان خلق فرموده است و آتش و هرچه بر اهلش آماده شده از عداوت ایشان خلق شده است، و به همین جهت علی علیه السلام قسیم الجنة و النار شده است برای این که خدای تعالی وقتی ایشان را خلق کرد و ایشان را بر خلق همه ی بندگان گواه قرار داد و قیام به امرشان را به ایشان واگذار کرد در برابر هر کاری که کردند و علم آنان را بر ایشان آموخت و به اذن خود، و به سانی که دستور داده، ایشان را مانین<sup>۴</sup> همه قرار داد و ایشان را از نور

۱ - کافی ۱۶۰/۸ دو بحار الانوار ۳۵۶/۸.

۲ - کافی ۲۱۳/۸ زو آمالی ۷۲۶ و ثواب الاعمال ۲۰۷ و بحار ۳۵۶/۸.

۳ - شفا بتعریف حقوق المصطفی ۲۷/۱ و تفسیر صافی ۳۲۱/۵.

۴ - معنی مانین در شرح حدیث در ج اول کتاب گذشت به آن جا مراجعه شود.

خودش خلق کرده است یعنی از اول نوری که حادث فرمود و او را برگزید و به لحاظ شرف به خود نسبت داد و نور دیگری نیافرید، نیافرید مگر از شعاع آن مثل شیعیان و دوستانشان از انسان ها و فرشتگان و حیوانات مفید و نباتات گوارا و جمادات پاکیزه، یا از عکس و سایه ی آن و از ظلمت نفس خودشان مثل دشمنانشان از انسان و حیوان و شیاطین و حیوانات شریر و نباتات تلخ و ترش و جمادات خبیث و شور. علی علیه السلام، تقسیم کننده ی اهل بهشت در بهشت است تا هرکسی را در درجه ی خودش قرار داده و به قدر اطاعت و محبتش پاداش دهد. و تقسیم کننده ی جهنم است بین اهل آن تا هرکس را در درک خود قرار داده و به میزان معصیت و بغض و شرکش سزا بدهد (وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ) خدایت ظالم بر پندگانش نیست. و این معنی تاویل آیه ی (هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)<sup>۲</sup> این کتاب ماست با شما به حق سخن می گوید ما هر کاری را می کردید درست می نگاشتیم. و تاویل آیه ی (وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)<sup>۳</sup> و بگو عمل کنید خدا و رسول او عمل شما را می بینند. و آیه ی (يَا وَيْلَتَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا)<sup>۴</sup> وای بر ما این چگونه کتابی است که سر مویی از اعمال کوچک و بزرگ ما را نگذاشته بلکه همه را برشمرده است، این آیات تاویل همان مورد می باشد و مجموع کتاب در شأن ایشان و در ذم دشمنانشان نازل شده است و امام علیه السلام به فرمان

۱ - فصلت ۴۶.

۲ - جاثیه ۲۹.

۳ - توبه ۱۰۵.

۴ - کهف ۴۹.



خدای تعالی، صاحب این مقام والاست و (وظیفه دارد) با هر کسی طوری رفتار کند که خود او عمل کرده است (أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ<sup>۱</sup>) آیا خدایی را فراموش کردند که نگهبان همه ی مخلوقات است؟ و چون بهشت از ولایت و محبت ایشان خلق شده و اهل بهشت (نیز) از آن خلق شده اند (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ<sup>۲</sup>) و آتش از بغض ایشان و از ولایت دشمنانشان خلق شده و اهل آن از آتش خلق شده اند (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ<sup>۳</sup>) و حکمت خدای تعالی و عدل مستقیم وی بر این قاعده جاری شده که هر چیزی به اصل خود برگردد و طبعش به همان میل کند که از آن خلق شده (چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: کُلُّ مُيسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ)<sup>۴</sup> واجب است (چنان که امام علیه السلام فرموده: (من اتبعهم فالجنة مأواه و من خالفکم فالنار مثواه) جایگاه هر کسی که از ایشان پیروی می کند بهشت و محل هرکسی که با ایشان مخالف است دوزخ باشد، برای این که مقتضای عدل

۱ - یونس ۳۵

۲ - مطففین ۱۸.

۳ - مطففین ۷.

۴ - بحار الانوار ۴/۲۸۲. ۱۰ - درج ۵ بحار الانوار ص ۱۵۷ از توحید صدوق با اسنادش از ائین ابی عمیر روایت کرده که گفت از امام موسی بن جعفر ع معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله را سؤال کردم که فرموده است الشَّقِيُّ مِنَ الشَّقِيِّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مِنَ سَعِدِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ حضرت فرمود: الشَّقِيُّ مَنْ عَلمَ اللهُ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ وَ السَّعِيدُ مَنْ عَلمَ اللهُ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السَّعِدَاءِ، یعنی شقی کسی است که خدای تعالی در حالی که وی در شکم مادر است می داند که وی کارهای اهل شقاوت را انجام خواهد داد و سعید کسی است که در شکم مادر خدای تعالی می داند که وی کار انسان های سعید را انجام خواهد داد. عرض کردم پس معنی این گفته ی رسول الله صلی الله علیه و آله چیست که فرموده است: اَعْمَلُوا فَكُلُّ مُيسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ یعنی عمل کنید که کل میسر لما خلق له؟ فرمود: خدای تعالی جن و انس را خلق کرده تا برایش بندگی کنند و آن ها را خلق نکرده که بر او معصیت کنند و در قرآن فرموده است: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، فَيَسَّرَ كَلَّا لِمَا خَلَقَ لَهُ فَالْوَيْلُ لِمَنْ اسْتَحَبَّ الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ، جن و انس را نیافریدم مگر برای این که به من عبادت کنند، بنا بر این خدای تعالی انجام طاعت را بر هرکس آسان کرده است و وای بر کسی که کوری را بر هدایت شدن ترجیح بدهد. مترجم.

همین است و ضد آن ظلم است (وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ) برای این که مخلوق در رتبه ی امکان خود پیش از آن که آفریده شود از خدای تعالی خواسته است وی را به نحوی بیافریند که با آن تحقق می یابد و برایش موافق می باشد، خدای تعالی هم به ایشان همان را عطا فرمود که از وی خواستند و مقتضای طلبشان این بود که اطاعت کنندگان در بهشت و گناهکاران در جهنم باشند، آیا نمی بینی که نور از خورشید و سایه از (شاخص، اما به توسط نور خورشید) است؟ و وقتی شیء به اصل خود برگردد نور، به خورشید برمی گردد برای این که نور با خورشید مناسبت دارد و در غیر آن تحقق نمی پذیرد، اگر (مثلا نور به دیوار) بر می گشت فانی می شد، و اگر (سایه) به خورشید برمی گشت فانی می شد، نور با خورشید تحقق می پذیرد و سایه با دیوار، نور با خورشید موافقت دارد و سایه با دیوار. اگر گفتی: آن که عقل و اختیار دارد با عقل و اختیار خودش چیزی را نمی جوید که وی را شقی می سازد، اگر (موجودات) مختار بودند حتما چیزی را می جستند که آن ها را سعید می ساخت. من در پاسخ می گویم: وضع چنان است که گفتیم، یعنی اشقیاء به اختیار و با رضایت خودشان دنبال چیزی می روند که آنان را شقی می کند، و خودشان نیز می دانند و دلیل این سخن قطعی، برای هرکسی که اندکی دقت کند و طالب حق باشد این است که این ظالم ها در دنیا همین را می خواهند و خود نیز می دانند که بدبخت می شوند با این حال در طلب آن چه آن ها را بدبخت می کند تا حد خود کشی تلاش می کنند و می دانند که سعادت و خوشبختی ایشان در ترک آن می باشد، و به ترک آن هم

توانایی دارند، وقتی این را می بینی و ملاحظه می کنی که در عین تمییز و تشخیص و با تمام اختیار در صدد آن هستند در اصل خلقت هم اعتقاد تو همین باشد زیرا آن چه این جا می بینی نشانه و دلیل آن جاست (که باید با چشم باطن بینی) چنان که خدای تعالی فرموده است: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ<sup>۱</sup>) نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنان نشان می دهیم، (این موضوع به قدری یقینی است) که است که غیر از آدم مغرور کس دیگری آن را انکار نمی کند و ظاهر، دلیل باطن می باشد و صنع (الهی) گوناگون نیست (ما تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَؤُتٍ<sup>۲</sup>) در آفرینش خداوند رحمان، هیچ تضاد و عیبی نمی بینی (مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَبْعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً<sup>۳</sup>) آفرینش و برانگیختن و دوباره زنده کردن همه ی شما در آسانی بر خدای تعالی یکسان می باشد.

اگر بگویی: در صورتی که خدای تعالی ایشان را هدایت می کرد گمراه نمی شدند ولی لطف خود را از آنان منع فرمود و ایشان را بر اطاعتش یاری نکرد و ایشان را سر خود وا گذاشت. من می گویم: خدای تعالی به زور اطاعت نمی شود برای این که اجبار و اکراه با اطاعت کردن منافات دارد خدای تعالی از روی اختیار بندگی می شود و از آنان خواسته است با اختیار خود به راه او هدایت شوند، به ایشان روشن کرده که چه کاری را دوست می دارد و افراد را به آن دعوت فرموده است و روشن ساخته که چه چیزی را دوست نمی دارد و ایشان را از آن نهی فرموده است و از قهر خود در صورت مخالفت بر حذر داشته است

۱ - فصلت ۵۳.

۲ - ملک ۳.

۳ - لقمان ۲۸.

چنان کہ فرموده است (وَأَمَّا تُمُودٌ فَهَدَيْنَاهُمْ) یعنی قوم ثمود را با بیان و تعریف و ترغیب و بیمناک ساختن هدایت کردیم (فَأَسْتَجِبُوا الْعَمَىٰ عَلَىٰ الْهُدَىٰ) ولی پس از آن کہ بیان کردیم نجات آن ها در چیست آن ها گمراهی را دوست داشتند و بر راه هدایت قدم نگذاشتند و این همان لطفی است کہ به ایشان شده و خدای تعالی آن ها را به اطاعت خود مجبور نکرده است تا اطاعت باطل نشود چون فردی کہ به اطاعت مجبور باشد مطیع نیست. اما معونت یعنی یاری کردن بر دو نوع است:

نوع اول: با بیان و تعریف و هدایت است و در حکمت این نوع یاری بر خدای تعالی در باره ی هر فرد مکلف واجب می باشد، زیرا شرط تکلیف همین است.

نوع دوم: یاری کردن، مدد است و مدد خوب نیست مگر برای کسی کہ آن را طلب کند و خود را برای آن مستعد سازد و مستعد شدن تحقق نمی پذیرد مگر با میل به اطاعت کردن، و اسباب آن را فراهم آوردن. وقتی مکلف میل داشت و طلب کرد و مستعد شد به مقدار میل و طلب و آمادگی و طلب، مدد به تدریج به وی می رسد تا مقبول افزون از قابل نباشد و مقبول، مقبول نشده و بیهوده و عبث باشد، آیا پرتو افشانی خورشید را نمی بینی اگر در برابرش شیئی کدروی قرار نگیرد تا نورش در آن ظاهر شود پرتو افکنی صورت نمی گیرد، چون بتابد یا نتابد برابر می باشد، خدای تعالی اهل تکلیف را با یاری اول یعنی با بیان و تعریف و ترغیب و بیم دادن مدد می رساند. (ظالمان) به قبول میل نکردند و نخواستند، برخلاف، خلاف آن را خواستند کہ از ایشان می خواست و خدای تعالی رهایشان

کرد که خذلان نام دارد<sup>۱</sup> و آن مدد با تخلیه است خدای تعالی فرموده است: (قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا)<sup>۲</sup> بگو کسی که در گمراهی است خدای تعالی به وی مهلت می دهد<sup>۳</sup> (و در مهلتی که به وی می دهد او به مدد الهی نیاز دارد و او را مدد می رساند) و می فرماید: (وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ)<sup>۴</sup> و آنان را در حال طغیان و سرکشی به خود وامی گذاریم تا سرگردان شوند.

اگر بگوییم: به این علت گمراه شدند که خدای تعالی ایشان را از ظلمت آفریده است، اگر از نور می آفرید هدایت می شدند برای این که هر شیئی به اصل خود برمی گردد.

می گویم: اگر خدای تعالی ایشان را از نور می آفرید ایشان از ظلمت نمی شدند و از کسانی می شدند که از نور خلق شده اند. نکته این جاست که آیا از عکس نور، ظلمت خلق می شود یا نه؟ اگر ظلمت خلق شود و از آن خلقی آفریده شود سخن به همان بر می گردد که بود و سؤال تکرار می شود و اگر از ظلمت خلقی نیافریده خوب نیست که از نور

۱ - در دعای روز ششم ماه مبارک رمضان می خوانیم که (اللَّهُمَّ لَا تَخْذُلْنِي فِيهِ بَعْرَضِ مَعْصِيَتِكَ وَلَا تَضْرِبْنِي فِيهِ بِسَيِّئَاتِ نَفْسِي فِيهِ مِنْ مَوْجِبَاتِ سَخَطِكَ بِمَنْكَ يَا مُنْتَهَى رَغْبَةِ الرَّاعِيْنَ) خدای مهربانی که ولی مومنان است اگر کسی برخلاف خواسته های او گام بردارد رهاش می کند در حدیثی در رابطه با کسی که نماز را ترک می کند آمده است که خدای تعالی به او می فرماید لست لك ربا، من خدای تو نیستم و این نهایت خواری است که خدای تعالی بنده را به خود واگذارد. البته مدد به معنی رسیدن فیض هستی از جانب خدای مهربان برای مومن و گناهکار قطع نمی شود. ای کریمی که از خزانه ی غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری دوستان را کجاکنی محروم تو که با دشمنان نظر داری؟. مترجم.

۲ - مریم ۷۵.

۳ - به این رها سازی و در ناز و نعمت قرار گرفتن بنده، در اصطلاح، استدراج و املاء و امهال می گویند در سوره ی اعراف می خوانیم وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا سَتَسِدُّرُجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۲) در آل عمران آمده است: (وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا تُمَلِّي لَهُمْ خَيْرًا لَأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا تُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۱۷۸) در سوره طارق آمده است: (فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَهْلَهُمْ رُوِيَ ۱۷).

۴ - انعام ۱۱۰.

خلقی بیافریند برای این که ضد و ظل آن می باشد و ضد نخواهد بود مگر با تمامی مقابله و کمال مکاتره. و ظل نخواهد بود مگر با صفت شاخص، بنا بر این قاعده، ظل شاخص های متعدد یک ظل نخواهد بود، ظل شیئی طولانی پهن و بر عکس نخواهد بود، ظل یک شیئی نازک نمی شود کلفت و بر عکس باشد، در غیر این صورت ضد یا ظل نخواهد بود بلکه چیزی خواهد بود.

و جواب شق دوم، یعنی اگر جواب این باشد که از عکس نور، ظلمت خلق نشده است یعنی خدای تعالی نوری را آفرید ولی برایش ضدی قرار نداد خواه چیز دیگری با او باشد که ضد دارد یا ضد ندارد، چنین چیزی در حکمت واقع نمی شود (یعنی در بین مخلوقات خدای تعالی) مخلوقی وجود داشته باشد که ضد ندارد و حضرت امام رضا علیه السلام در سخنش به این موضوع اشاره فرموده است: ( وَ اعْلَمُ أَنَّ الْوَاحِدَ الَّذِي هُوَ قَائِمٌ بغيرِ تَقْدِيرٍ وَلَا تَحْدِيدٍ، خَلَقَ خَلْقًا مُقَدَّرًا بِتَحْدِيدٍ وَ تَقْدِيرٍ، وَ كَانَ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَيْنِ اثْنَيْنِ التَّقْدِيرِ وَ الْمُقَدَّرِ، وَ لَيْسَ فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَوْنٌ وَلَا وَزْنٌ وَلَا ذَوْقٌ، فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا يُدْرِكُ بِالْآخِرِ وَ جَعَلَهُمَا مُدْرَكَيْنِ بِنَفْسِهِمَا، وَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا فَرْدًا قَائِمًا بِنَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِلَّذِي أَرَادَ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ اثْبَاتِ وُجُودِهِ، فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَدُّ وَاحِدٌ لَا ثَانِي مَعَهُ يَقِيمُهُ وَ لَا يُعْضِدُهُ وَ لَا يَكُنُّهُ، وَ الْخَلْقُ يُمَسِكُ بَعْضُهُ بَعْضًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ مَشِيئَتِهِ اترجمه:

و بدان که: خدای یگانه ای که بدون تقدیر و تحدید، قائم است خلقی را آفریده که با تقدیر و تحدید مقدر شده است خلقی که آفریده دو مخلوق است تقدیر و مقدر، در هیچ کدام آن ها رنگ و وزن و طعمی وجود ندارد اما یکی از آن دو با آن

دیگری درک می‌شود و هر دو خود را با خود درک می‌کنند، (خدای تعالی) چیزی را نیافریده است که تنها و به خود قائم باشد، فقط خود او تنها و قائم به خویشتن است، چون خواسته است بر خودش دلالت کند و وجودش را اثبات نماید، بنا بر آن چه گفته شد خدای تعالی تنهای تنهاست و دومی با او نیست که وی را برپا دارد یا به او کمک کند و نگهش بدارد و حال آن که به فرمان خدای تعالی و با خواست او بخشی از خلق، بخشی دیگر را نگه می‌دارد. و این قول خدای تعالی است: (وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ<sup>۱</sup>) و از هر چیز یک جفت آفریدیم شاید شما متذکر شوید.

اگر بگوییم: اگر این موضوع را در آفرینش بپذیریم در تکلیف و در آن چه بر آن مترتب شود قبول نمی‌کنیم زیرا آن که از نور آفریده شود به طاعت میل می‌کند و برایش سهل و آسان می‌باشد و کسی که از ظلمت خلق شده برعکس، به همین لحاظ سزاوار است تکلیف آن دو بر یک منوال نباشد برای این که هرکس از ظلمت خلق شده اگر معصیت کند معذور است زیرا که نوریت اندکی دارد و به طبع خود به اطاعت روی نمی‌آورد که از نور است برخلاف آن که از نور آفریده شده است.

می‌گوییم: این سخن موجه است اگر تکلیف آن دو بر حسب نوریت چیزی باشد که از نور آفریده شده است، اما اگر تکلیف آن‌ها بر حسب بعضی از ظلمت چیزی باشد که از نوریت خلق شده است در این صورت میل آن‌ها در امکان و استطاعت به طاعت برابر خواهد بود، زیرا کسی که از ۱۰ جزء نور و ۹۰ جزء ظلمت آفریده شده است اگر بر مقدار ۱ جزء از

نور تکلیف شود برابر خواهد بود در این تکلیف با کسی که دارای ۹۰ جزء نور و ۱۰ جزء ظلمت می باشد. برای این که حال آن دو، نسبت به تکلیف در استطاعت و امکان تفاوتی نمی کند علاوه می کنیم این مطلب را که بیم دادن ها، ترغیب ها و مهلت ها برابر هستند. توجه بکن که اگر به حمل یک مثقال تکلیف شوی و جبرئیل هم به همان اندازه تکلیف شود نمی توانی عذر بیاوری که از حمل یک مثقال ناتوان هستی چون که جبرئیل از تو قوی تر است برای این که هر دو نسبت به حمل آن برابر هستی بلی، اگر شما را به حمل کوهی تکلیف کند می توانی بگویی که من نمی توانم و جبرئیل می تواند یا شما را تکلیف کند به چیزی که نمی توانی آن را انجام دهی مگر با مشقت، می توانی بگویی این تکلیف بر من مشقت دارد و برای جبرئیل ندارد ولی تکلیف از وسع و طاقت (آدمی) پایین تر است و همان تاب و توانی است که خدای تعالی فرموده است: (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) خداوند هیچ کس را بیرون از تواناییش تکلیف نمی کند. برخلاف تاب و توانی که در آن مشقت وجود دارد. توجه داشته باش.

باید دانسته باشی که در این جا بحث های خوبی وجود دارد و به شبهه هایی جواب می دهد که بر خیلی از ذهن ها دشواری می کرده و بر علماء رسیده است، ولی آوردن همه ی آن ها در این جا ممکن نیست برای این که سخن به درازا می کشد و از خدای تعالی توفیق می خواهیم در اثنای همین شرح آن ها را به صورت متفرقه ذکر کنم زیرا جمع آن ها در یک محل شرح را از آن چه سزاوار است بیرون می برد.



حاصل این که هرکس از ایشان پیروی کند البته به هر حال که باشد، در صورتی که مسلمان و با محبت ایشان از دنیا برود، در بهشت خواهد بود، و هر که با ایشان مخالفت کند البته در آتش خواهد بود در هر حالی که باشد، موحد بودنش و عبادت هایش نفعی برای او نخواهند داشت. برای این که هرکس پیرو آن ها باشد در خلق ثانی از علیین خلق شده و به آن برمی گردد و هرکس با ایشان مخالفت کند در خلق ثانی از سجین یعنی گلی فاسد، آفریده شده است و به آن هم برمی گردد. و پیروان ایشان به آن جهت از علیین خلق شده اند که وقتی خدای تعالی به آنان فرمود: (الست بربکم و محمد نیکم و علی ولیکم و الائمه من ذریته اولیاؤکم؟) جواب بلی دادند و طینت علیین، رنگ رحمت و صورت اجابت است، چنان که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است. <sup>۱</sup>هم چنین مخالفان از طینت سجین یعنی به صورت انکار همان عهد آفریده شده اند، که رنگ غضب است رنگی که خلق الله را تبدیل و تغییر داده است.

۱ - منظور مولف اعلی الله مقامه الشریف، روایات مربوط به اخذ پیمان در خلق اول و اثر اجابت است: حدثنا الحسن بن علی بن معاویة عن محمد بن سلیمان عن ابيه عن عیسی بن أسلم عن معاویة بن عمار قال قلت لأبي عبد الله ع جعلت فداک هذا الحدیث الذی سمعته منك ما تفسیره قال و ما هو قال إن المؤمن ینظر بنور الله فقال یا معاویة إن الله خلق المؤمنین من نوره و صبغهم فی رحمته و أخذ میثاقهم لنا بالولاية علی معرفته یوم عرفهم نفسه فالؤمن أخو المؤمن لأبيه و أمه أبوه النور و أمه الرحمة و إنما ینظر بذلك النور الذی خلق منه.



امام هادی علیه السلام فرمود:

## و من جحدکم کافر

مرحوم شارح گفته است: (هر کس گفته های شما را انکار کند و اگر چه با عقل ناقص و نارسای او موافق نباشد کافر است).

می گویم: جحود یعنی انکار بعد از دانستن، چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا)<sup>۱</sup> و کفر چنان که در حدیث امام صادق علیه السلام بیان شده پنج نوع است: کفر جحود که خود آن دو قسم است:

اول، انکار کردن خدای تعالی است و این که بهشت و جهنمی وجود ندارند، چنان که طایفه ای از زنادقه و طبیعیون گفته اند: (وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ)<sup>۲</sup>.

دوم: منکر انکار می کند با این که می داند حق است و در نزدش به اثبات رسیده است چنان که خدای تعالی فرمود: (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا)<sup>۳</sup> یعنی ظالمانه و

۱ - نمل ۱۴.

۲ - جاثیه ۲۴.

۳ - نمل ۱۴.

به خاطر برتری طلبی آیات الهی را انکار کردند با این که دل های آنان به حق بودن آن آیات یقین کرده بود.

سوم: کفر نعمت، چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَ اِذْ تَاَذَنُ رَبُّكُمْ لِيَنْ شَكُرْتُمْ لَا زِيْدَنَّكُمْ وَ لِيَنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيْدٌ). خدایتان اعلام کرد که اگر شکر او را به جای آورید نعمتم را به شما زیاد می کنم و اگر کفران نعمت کنید عذاب من شدید می باشد.

چهارم: ترک کردن چیزهایی که خدای تعالی به آن ها امر کرده است در این باره فرموده است: (اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ) آیا به بخشی از کتاب ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید؟

پنجم: کفر برائت، در این باره از قول حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام فرموده است: (كَفَرْنَا بِكُمْ).<sup>۳</sup>

می گویم: همه ی این وجوه پنجگانه منطبق است بر کسی که اهل بیت علیهم السلام را انکار کند. اما نوع اول: از این نظر می باشد که هر کس ایشان را انکار کند در واقع به خدای تعالی و به روز قیامت کافر شده است، و کفرش کفر جحود می باشد. برای این که ایمان به خدا و ربوبیت و آیات و کتاب ها و پیامبران او، و ایمان به روز قیامت، با ایمان به ایشان توأم

۱ - ابراهیم ۷.

۲ - بقره ۵۸.

۳ - ممتحنه ۴. خدای کریم در آیه ی ۴ این سوره می فرماید: برای شما مومنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم و اصحابش که با او بودند اقتداء کنید که آن ها به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و بت هایی که به جای خدای تعالی می پرستید بیزاریم ما به شما کافریم و مخالف و منکر شما هستیم همیشه میان ما و شما عداوت و دشمنی خواهد بود تا وقتی که به خدای یگانه ایمان بیاورید تا آخر آیه.

است و نص‌های وارده در این باره، از طریق سنی و شیعه بی‌شمارند، حتی روایاتی که از طریق دشمنانشان رسیده است چنان که در کتاب مناقب ابن‌شاذان در نود و دومین فضیلت از امیر مومنان روایت است که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، در ضمن حدیثی فرمود: (و من لم یشهد لا اله الا الله... یعنی هر کس شهادت ندهد به این که غیر از من خدای واحدی وجود ندارد یا به آن شهادت بدهد اما شهادت ندهد به این که محمد بنده و رسول من می‌باشد یا به آن شهادت بدهد اما شهادت ندهد به این که علی بن ابی‌طالب خلیفه‌ی من است یا به آن گواهی بدهد اما گواهی ندهد به این که ائمه از فرزندان او حجت‌های من هستند در واقع نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا ناچیز شمرده و به آیات و کتاب‌ها و پیامبران من کافر شده است، اگر مرا قصد کند او را به خود راه نمی‌دهم و اگر از من بخواهد محروم‌ش می‌کنم و اگر صدایم بزند ندای او را نمی‌شنوم، و اگر دعایم کند دعایش را مستجاب نمی‌کنم، و اگر به من امیدوار شود نومیدش می‌سازم، و این جزای او از جانب من می‌باشد: (وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ)<sup>۲</sup>

بسیاری از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در جلسات مخفیانه‌ی خود قیامت و رسالت و ربوبیت الهی را انکار می‌کنند و سرچشمه، از آن جاست که محبت ایشان و پیروی و اقتدای به آنان، همه‌ی نواحی ایمان و اسلام را جمع می‌کند و چیزی از ایمان و اسلام آن‌ها از ولایتشان بیرون نمی‌رود. چنان که عداوت با ایشان و مخالفت با آنان انواع و اقسام کفر را جمع می‌کند و چیزی از احوال او (یعنی فرد مبتلا به عداوت و

۱ - ق ۲۹.

۲ - بحار الانوار ۱۱۸/۲۷ و احتجاج ۶۸/۱ و ارشاد القلوب ۴۱۸/۲ و اعلام الوری ۳۱۸.

مخالفت) از کفر بیرون نخواهد رفت. بلکه کفر در حقیقت معنی دیگری غیر از عداوت و مخالفت اهل بیت ندارد، زیرا عارف به ولایتشان، آن (چه) را (اشاره کردیم) به چشم خود می بیند و در نزد خدای تعالی گناهی غیر از مخالفت با ایشان نیست و طاعتی جز اطاعت از ایشان و معرفتی غیر از معرفت ایشان وجود ندارد و حدیث رسول الله در شب معراج به این مورد اشاره دارد آن حضرت فرمود: شبی که مرا به آسمان ها بردند خدای جلیل به من فرمود: ولایت شما را به اهل آسمان ها و به اهل زمین عرضه کردم هرکس آن را قبول کرد در نزد من از مومنان می باشد و هرکس آن را انکار کرد در نزد من از کافران می باشد، یا محمد اگر بنده مرا عبادت کند به آن اندازه که تاب و طاقتش از بین برود و مانند مشگی پوسیده شود و آن گاه به پیشگاه من بیاید در حالی که ولایت شما را انکار می کند من او را نمی آمرزم تا به ولایت شما اقرار کند.<sup>۱</sup> این حدیث شماره هفدهم در مناقب ابن شاذان می باشد.

باز در مناقب در حدیث پنجاهم از عبد الله بن مسعود روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: (وقتی خدای تعالی آدم علیه السلام را خلق کرد و روحش را در وی دمید عطسه ای زد و گفت: الحمد لله. خدای تعالی به وی وحی کرد که مرا حمد کردی، ای آدم به عزت و جلالم سوگند، اگر دو بنده نبودند که می خواهم آن ها را در دنیا خلق کنم تو را نمی آفریدم، آدم عرض کرد: الهی آن دو از نسل من هستند؟ فرمود: بلی، ای آدم، سرت را بالا بگیر و نگاه کن، جناب آدم دید در عرش نوشته شده است: لا اله الا الله محمد نبي الرحمة و علي مقيم الجنة، هرکس حق علی را بشناسد پاکیزه می شود

و هر کس حق او را منکر شود ملعون و محروم می شود به عزتم سوگند خورده ام هر کس از وی اطاعت کند به بهشت ببرم و اگر چه بر من عاصی باشد و به عزتم سوگند خورده ام به جهنم ببرم کسی را که با او مخالفت کند و اگر چه از من اطاعت کند).<sup>۱</sup>

ما اشاره کردیم که عداوت به اهل بیت با توحید و اسلام و ایمان و اقرار به روز قیامت در یک دل جمع نمی شود به همین علت، زمانی که زن اعرابی بزرگ او را به خاطر شرابخواری در روز ماه مبارک رمضان ملامت کرد وی این شعر را سرود:

دعينا نصطح يا ام بكر فان الموت نفث عن هشام  
و نفث عن ابيك و كان قرما شديد البأس في شرب المدام  
ايوعدنا ابن كبشة سوف نحیی و كيف حياة اشلاء و هام؟  
اذا ما الرأس زایل منكيه فقد شبع الانيس من الطعام  
و يقتلني اذا ما كنت حيا و يحييني اذا رمت عظامي  
و لم يكتف بجمع المال حتي امرنا بالصلاة و بالصيام  
الا من مبلغ الرحمن عني بانني تارك شهر الصيام  
و تارك كل ما اوحى الينا حديثا من خرافات الانام  
فقل لله يمنعي شرابي و قل لله يمنعي طعامي  
و لكن الحكيم رأي حميرا فالجمها فتاهت باللجام<sup>۲</sup>

۱ - مئة منقبه ۸۳ و کتاب الاربعين ۷۴ و بحار ۱۰/۲۷ و المناقب ۳۱۸.

۲ - مستدرک الوسائل ۸۷/۱۷ و بحار الانوار ۴۳/۲۹ و ارشاد القلوب ۲/۲۶۸.

این شعر صراحت دارد به این که وی خدای تعالی و ربوبیت او و کتاب های آسمانی و پیامبران خدا و روز قیامت را منکر می باشد. اما این گفته ی او (الا من مبلغ الرحمن عنی) و این گفته (فقل لله) به صورتی جاری شده که در زبان ها متعارف و معمول است و یا بر پایه ی طبیعت و فطرت بوده که گوینده بداهتا مغلوب آن شده و به صانع اقرار کرده است، یا مانند دهری ها و ثنوی ها و مزدکی ها و صائبی ها و دیگران، فکر می کرده که خدا، روزگار و طبیعت و نور و ظلمت یا ستارگان هستند، و مانند اهل اسلام گفتنش یا از طبع او ناشی شده یا خواسته است راز از پرده بیرون نیفتد.

و این گفته ی من (یا مانند دهری ها و... و... فکر می کرده... تا یا ستارگان هستند) ناظر است به آیه ی (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ<sup>۱</sup>) می باشد یعنی خدا مثل زده است: مردی را که برده ی شریکانی است که مدام بر سر او با هم دعوا می کنند و مردی را که تنها به یک نفر تسلیم است آیا این دو مرد یکسانند؟ حمد مخصوص خداست و بیشتر آنان نمی دانند.

در معانی الاخبار از امیر مومنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: آگاه باشید که من در قرآن نام های مخصوصی دارم بر حذر شوید از این که به آن ها غالب شده و در دین خود به گمراهی بیفتید، انا السَّلَم لرسول الله، یعنی من سَلَم رسول الله صلی الله علیه و آله هستم خدای تعالی فرموده است: (وَ رَجُلًا

۱ - زمر ۲۹.

۲ - سلم در این جا به معنی مطیع و منقاد می باشد و معنی این می شود که من مطیع و منقاد رسول الله صلی الله علیه و آله هستم.



سَلَمًا لِرَجُلٍ) یعنی خدای تعالی مثال مردی را زد که تنها به یک مرد تسلیم می‌باشد.<sup>۱</sup>

و عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: (الرجل السلم للرجل حقا علي و شيعته<sup>۲</sup>) یعنی مردی که به حق به رسول الله صلی الله علیه و آله تسلیم شده علی علیه السلام و شیعیان او هستند.

و در کافی از آن حضرت روایت شده که فرمود: (أما الذي فيه شُرَكَاءٌ مُتَشَاكِسُونَ) به این جهت است که ولایت اولی، افراد و گروه‌های پراکنده را جمع می‌کند و آن‌ها با این حال بعضی بعضی را لعنت می‌کنند و برخی از برخی بری می‌شوند. (فاما رَجُلٌ سَلِمَ لِرَجُلٍ) به حق که او اولین امام و شیعیان او هستند.<sup>۳</sup>

این گفته‌ی امام علیه السلام که: (ولایت اولی افراد و گروه‌های پراکنده را جمع می‌کند تا آخر) اشاره دارد به این که صاحب هر رأی و مذهب و بدعت با نام اسلام و غیره وارد می‌شود و هر چیزی (از بدعت‌ها) را که خدای تعالی دوست نمی‌دارد (در آن وارد می‌کند) به ولایت او استناد می‌کند چنان که احادیث قیام حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و سیرت آن حضرت به آن دلالت دارد (مانند) نبش دو قبر، و به حساب آن‌ها گذاشتن همه‌ی حوادث (زیانبار)ی که از زمان حضرت آدم تا قیام قیامت به وقوع پیوسته است و اعتراف آن‌ها به این که آن‌ها از ایشان ناشی شده است و حد زدن به آن‌ها. برای این که آن‌ها سبب هستند و موسس

۱ - بحار الانوار ۱۶۳/۲۴ و تفسیر صافی ۳۲۱/۴ و معانی الاخبار ۵۸.

۲ - بحار ۱۶۱/۲۴ و مجمع البیان ۳۹۸/۸ و شواهد التنزیل ۱۷۷/۲.

۳ - کافی ۲۲۴/۸ و الفصول المهمه فی اصول الائمه ۴۴۸/۱ و بحار ۱۶۰/۲۴.

می باشند در عین حال که هر گروهی از گروه دیگر و از عمل آن بیزاری می جوید و اگر چه راه و روش های همه ی گروه های باطل و اعمال اهل آن ها از ولایت آن ها می باشد، و به این لحاظ علی علیه السلام و شیعیان او سلم (یعنی سازگار با) رسول الله صلی الله علیه و آله به شمار رفته اند که برای خدا و رسول خدا بوده اند و شیطان در آن ها بهره ای نداشته است و این سخن تأویل آیه ی (وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ<sup>۱</sup>) می باشد. و یمین علی علیه السلام است. در ربیع الأبرار زمخشری آمده که اشعار گذشته را دومی در حال مستی می خوانده و ظاهر این است که اشعار از اولی است و دومی نیز به آن تمثل کرده است.

این گونه کارها از اعرابی های بعدی بیشتر سر زده است نقل شده که دومی وقتی به روزه گرفتن امر شد این شعر را خواند:

أُوعِدُّ فِي الْجَنَانِ بِشَرْبِ خَمْرٍ      وَأُنْهَى الْآنَ عَنِ مَاءٍ وَ تَمْرٍ  
أَحْشَرُ ثُمَّ نَشْرُ ثُمَّ بَعَثُ      حَدِيثُ خُرَافَةٍ يَا أُمَّ عَمْرُو

ابو سفیان پس از بیعت مردم در مسجد، به نزد اعرابی رفت و پرسید فرزند برادرم، آیا در این جا بیگانه ای وجود دارد؟ جواب داد: نه، ابو سفیان گفت: خلافت را به جوانان بنی امیه واگذار کنید سوگند به کسی که جانم در دست اوست بهشت و جهنمی وجود ندارد.

زن اعرابی چهارم به او می گفت: بعد از تو ازدواج نخواهم کرد، او گفت:

اذا ما مت يا ام الحميراء فانكحي

فليس لنا بعد الممات تلاقيا

فان كنت قد اخبرت عن مبعث لنا

احاديث لهو تجعل القلب واهيا

پیروانشان به همین روال رفتار کردند آیا گفتار یزید لعنه  
الله را نشنیده ای؟

لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحي نزل

و لعبنا نحن في دولتنا وكذا الايام و الدهر دول

(فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا) و از چیزهایی که در این مقام  
کفایت می کند صحیفه ای است که دومی به چهارمی نوشته  
است و این صحیفه همان است که یزید، به عبد الله نشان داد  
چون عبد الله وی را در رابطه با قتل امام حسین علیه السلام  
ملامت می کرد آن را به عبد الله داد تا بخواند و خط پدرش را  
ببیند.

در بعضی از تالیفات علمای گذشته مان چیزی را خواندم  
که معنی آن چنین است: روزی اعرابی اول با عده ای به صحرا  
رفتند شیطان رجیم برایش ظاهر شد و در برابرش به سجده  
افتاد و به لات و عزی سوگند یاد کرد که معبود من و یاور من  
تو هستی و نزدیک دوازده بیت شعر خواند که آن چه در خاطر  
مانده همین هاست: انت الذي صيرتني بعد الصغار مكبرا و

ترکت احمد فی الخلافۃ ہاجرا فیما یری و منعت فاطمۃ الوراثۃ  
بالحدیث المفتری وی در برابرش سجده کرد و بہ لات و عزی  
سوگند یاد کرد کہ معبود مسلمانان را جز بہ خاطر ترس از  
شمشیرشان عبادت نکرده است تنها معبود من تویی و سپس  
این شعر را خواند:

أَعْلُ هُبَلُ أَعْلُ هُبَلُ أَعْلُ

ابونا انت من نارٍ من الطینِ أَجَل

و ان رماک بالبلا علی الجحیم لم تبیل

یا ملکا دولته بالارض تجتاح الدول

و یا عزیزا تاه بالفخر علی شیخ الرسل

یا باطلا فی اکثر الناس بہ الحق بطل

و یا مطاع الامر بین الآخِرین و الاول

بالنقد اسعفت و شانیک علی الوعد حصل

حسبک فخرا ان یقول الله ابلیس فعل

حسبی رضاک و قلا الرب و ارباب الملل

به این موارد دقت کن، برایت ظاہر می شود کہ ہر کس  
ایشان را و ولایت و مقام ایشان را انکار کند کفر او از نوع اول  
می باشد برای این کہ فطرت الہی را تغییر داده اند و نمی  
دانند. و کفر او از نوع دوم ہم هست برای این کہ علم دارند  
به آن چہ آن را انکار می کنند چنان کہ خدای تعالی فرمودہ  
است: (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا) و قبول داشتند  
ظلمی را کہ بہ آل محمد می شد چون می خواستند بر ایشان

(وَعُلُوًّا) برتری پیدا کنند (فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. ۱ در باره ی ایشان از جبل کمد<sup>۲</sup> و عیون بقر و عین برهوت و عین کبریت سؤال کنید.

اما کفر نوع سوم، که کفر نعمت است خدای تعالی فرموده است: (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ<sup>۳</sup>) اگر سپاسگزار باشید نعمتم را بر شما خواهم افزود (نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ<sup>۴</sup>) از نعمتم که برای شما قرار دادم. این نعمت اوصیاء هستند و ولایت ایشان، که موجب سعادت شما در دنیا و در آخرت هستند از این نظر که ایشان را ولی امر خود قرار بدهید و به ایشان اقتداء کنید و در برابر اوامرشان تسلیم باشید و در تمامی امور به ایشان رجوع کنید و دوستشان بدارید و با دل و زبان و دست ایشان را یاری کنید و ایشان را بر خودتان و اهل خانواده تان ایثار کنید و با پیروی از آثار ایشان خدای تعالی را عبادت کنید و از دشمنانشان بیزارى بجوئید در این صورت هرآینه بر علم و حکمت و توفیق شما بر انجام اعمال شایسته خواهیم افزود و سنگینی عمل را از شما خواهیم برداشت و شما را به محبت و رضای الهی راهنمایی خواهیم کرد و گرفتاری های بد را از شما دفع می کنیم و روزی حلال را بر شما فراوان می کنیم تا برایتان کفایت کند و زندگی گوارایی داشته باشید و این همان است که فرموده است: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا) و اگر اهل شهرها به علی و اهل بیت پاک او و به ولایت ایشان ایمان می آوردند (وَاتَّقُوا) و

۱ - نمل ۱۴.

۲ - در این باره به اختصاص ص ۳۴۳ و تاویل الآیات ۸۴۰ و کامل الزیارات ۳۲۶ و بحار ج ۲۵ و ۳۰ صص ۳۷۲ و ۱۸۹ نگاه کنید. کمد کوه سیاه وحشت زایی است که در مسیر مدینه به مکه قرار گرفته و کشتندگان حضرت امام حسین سلام الله علیه در آن جا عذاب می شوند.

۳ - ابراهیم ۷.

۴ - ابراهیم ۷.

از ولایت دشمنانشان پرهیز می کردند (لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ<sup>۱</sup>) حتما در های برکت ها را از آسمان و از زمین برایشان می گشودیم. (وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) یعنی اگر نعمت هایی را که خدا بر شما داده است که عبارتند از محمد و آل محمد علیهم السلام، انکار کنید و با آن ها به عداوت رفتار کنید و با ایشان جنگ کنید یا دیگران را بر ایشان مقدم بدارید یا فضائلی را که دارند منکر شوید یا ایشان را رد کنید یا به غیر ایشان اقتداء کنید و امثال این ها، در صورتی که این رفتارها با شناختن اهل بیت علیهم السلام همراه باشد چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلْوًا<sup>۲</sup>) یعنی آیات الهی را از روی ستم و برتری طلبی انکار کردند در صورتی که در دل هایشان به حقانیت آن ها یقین داشتند. (ان عذابى) یعنی عذاب من بر شما در برابر کفران نعمتم (لشدید) هر آینه شدید می باشد. و از این نظر فرموده است: (وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ<sup>۳</sup>) به لحاظ انکار کردن شان نعمت خدای تعالی را بعد از یقین داشتن به آن، ایشان را گرفتار کردیم با اعمالی که انجام می دادند. خدای تعالی فرموده است: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ<sup>۴</sup>). قمی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: این آیه در باره ی دو فاجر بزرگ قریش از بنی مغیره و بنی امیه نازل شده است، اما خدای تعالی ریشه ی بنو المغیره را قطع فرمود و اما بنو امیه تا مدت زمانی بهره مند شدند و به خدا سوگند

۱ - اعراف ۹۶.

۲ - نمل ۱۴.

۳ - اعراف ۹۶.

۴ - ابراهیم ۲۸.

ما هستیم نعمتی که خدای تعالی آن را به بندگانش انعام کرده است و به وسیله‌ی ما سعادت می‌یابد کسی که خوشبخت می‌شود.<sup>۱</sup>

و از امیر مومنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: (مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى وَ عَدَلُوا عَنْ وَصِيَّهِ لَا يَتَخَوَّفُونَ أَنْ يَنْزِلَ بِهِمُ الْعَذَابُ ثُمَّ تَلَاهُ هَذِهِ الْآيَةَ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ جَهَنَّمَ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ النَّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَ بِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>۲</sup>) چرا گروه‌هایی سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را تغییر دادند و از وصی آن حضرت عدول کردند؟ نترسیدند از این که عذاب بر آنان فرود آید؟ و سپس آیه‌ی فوق را خواند و در انتها فرمود: ما هستیم نعمتی که خدای تعالی به بندگانش عطا کرده است و هر کس در روز قیامت به سعادت برسد به وسیله‌ی ما می‌رسد.

و از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که مراد همه‌ی قریش‌اند که رسول الله را دشمن گرفتند (و با او جنگیدند و وصیت او نسبت به) وصی را انکار کردند.<sup>۳</sup>

بنا بر این کفران نعمت کبری، کفر جحود بوده چنان که در وجه دوم گفتیم.

و کفر نعمت صغری، کفر شکر است اگر فردی نعمت‌های خدا را یاد کند (امثال حواس پنجگانه) گوش و چشم و ذائقه و لامسه و شامه و توانایی و سلامتی و عقل و فهم و امنیت و غذا و

۱ - تفسیر صافی ۸۷/۳.

۲ - کافی ۲۱۷/۱ و تاویل الآیات ۲۴۵/۱.

۳ - کافی ۱۲۱۷ و بحار ۳۵۹/۱۶ و تاویل الآیات ۲۴۹ و تفسیر عیاشی ۲۲۹.

آب و غیره، و از ته دل بشناسد که از جانب خدای تعالی هستند و شکر آن ها را به جای آورد در این باره بر مبنای معرفت و هدایتی که دارد و بر اساس وابستگی به زندگی و متاثر بودن نفسش در ظاهر، استحقاق ثواب و پاداش دارد، و اگر خدا را با زبان سپاسگزارد در دو مقام استحقاق از دیاد دارد.

در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس با قلبش نعمت خدا را بشناسد مستوجب زیادی از جانب خدای تعالی می شود پیش از آن که شکر آن را بر زبانش جاری سازد.<sup>۱</sup>

در همان کتاب از آن حضرت روایت شده است که فرمود: (خدای تعالی به بنده اش نعمتی نمی دهد که با قلبش آن را بشناسد و خدا را با زبانش به ظاهر حمد بگوید و کلامش تمام شود مگر این که خدای تعالی امر می کند نعمتش افزون شود.<sup>۲</sup>

و باز در همان جا از آن حضرت روایت شده است که فرمود: خدای تعالی نعمت صغیر یا نعمت کبیری به بنده اش نمی دهد که او بگوید الحمد لله، مگر این که شکرش را ادا کرده است<sup>۳</sup> و اگر نداند آن نعمت است و به نعمت بودنش جاهل باشد بندگان تکلیف ندارند بدانند تا خدای تعالی به ایشان بیاموزد، و اگر غافل باشد در این حالت از کسانی است که در حین غفلتش قلم از او برداشته شده است، و اگر چه تقصیر به حساب آید و قصوری در رتبه اش باشد و اگر غافل و جاهل

۱ - کافی ۱۲۸/۸ و تحف العقول ۳۵۷ و وسائل الشیعه ۲۸۳/۱۱ و بحار ۲۲۵/۷۵.

۲ - کافی ۹۵/۲ و التحفة السنیة ۶۶ و بحار ۴۰/۶۸.

۳ - کافی ۹۰/۲ و بحار ۳۲/۶۸.



نباشد بلکه از راه فطرت بفهمد که از سوی خدایش نعمتی است ولی با سوء رفتارش آن را انکار کند و بعد از این که برایش روشن شود حق است بر دلش مهر نهاده شود در این صورت او منکر ربوبیت است و از کسانی است که نعمت کبری را منکر شده است برای این که مشمول این قول خدای تعالی می شود که فرموده است: (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ<sup>۱</sup> و در این موقع است که بغض او نسبت به اهل بیت ظاهر می شود امام امیر مومنان علیه السلام فرموده است: اخذ في بغضنا اهل البيت.<sup>۲</sup>

اما وجه چهارم یعنی ترک کردن آن چه خدای تعالی دستور داده است خدای تعالی در این باره فرموده است: (اَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ) خدای تعالی در این آیه عمل به بخشی از دستورات قرآن کریم را ایمان و ترک برخی از آن ها را کفر نامیده است، و با این که به عمل کنندگان به برخی دستورات ایمان را نسبت داده اما عمل هایشان نفعی نداشته و از آن ها نپذیرفته و فرموده است: (فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ الْإِخْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ<sup>۳</sup>) مجازات کسی از شما که

۱ - نحل ۸۳.

۲ - در کتاب شریف کافی ج ۲ / ۲۸۰ آمده است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ جَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص مَا مِنْ عَبْدِ آلٍ وَ عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ جُنَّةً حَتَّى يَعْْمَلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً فَإِذَا عَمِلَ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً انْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجَنَّةُ فَيُوحِي اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَنْ اسْتَرُوا عَبْدِي بِأَجْنِحَتِكُمْ فَتَسْتَرُهُ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا قَالَ فَمَا يَدْعُ شَيْئًا مِنَ الْقَبِيحِ إِلَّا قَارَفَهُ حَتَّى يَمْتَدِحَ إِلَى النَّاسِ بِفِعْلِهِ الْقَبِيحِ فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ مَا يَدْعُ شَيْئًا إِلَّا رَكِبَهُ وَ إِنَّا لَنَسْتَجِيبِي مِمَّا يَصْنَعُ فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ أَنْ أَرْفِعُوا أَجْنِحَتِكُمْ عَنْهُ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ أَخَذَ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَنْهَتُكَ سِتْرُهُ فِي السَّمَاءِ وَ سِتْرُهُ فِي الْأَرْضِ فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ قَدْ بَقِيَ مَهْتُوكَ السِّتْرِ فَيُوحِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ لَوْ كَانَتْ لَلَّهِ فِيهِ حَاجَةٌ مَا أَمَرَكَ أَنْ تَرْفَعُوا أَجْنِحَتِكُمْ عَنْهُ.

۳ - بقره ۸۵.

چنین کند نیست مگر خواری در زندگی دنیا و در روز قیامت به شدیدترین عذاب وارد می شوند و خدای تعالی از آن چه می کنید غافل نمی باشد.<sup>۱</sup> می گوئیم: اگر مکلف امر الهی را ترک بکند، و به لحاظ ترک آن امر، خود را گناهکار بداند و خویشتن را ملامت بکند به خاطر ترک عملی که خدا بر وی واجب کرده بود این فرد به لحاظ ترک، کافر نمی شود و به قول خدای تعالی (فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ)<sup>۲</sup> داخل نمی شود بلکه امید است عاقبت به خیر شود برای این که او مومن است چنان که سابقا گذشت.

اما اگر از روی انکار یا از راه ناچیز انگاشتن، حکم الهی را ترک کند و می داند که بر وی واجب است در این صورت از دشمنان ایشان می باشد و از کسانی است که در حکم این آیه داخل می شوند برای این که او دچار انکار یا دچار لازمه ی آن شده است و این که امام علیه السلام فرموده است: (فكفرهم بترك ما امر الله عز و جل) منظور ترک از روی انکار یا ناچیز شمردن حکم خدا می باشد.

و منظور حضرت امام صادق علیه السلام از این فرمایش (و نسبهم الي الايمان و لم يقبله منهم و لم ينفعهم عنده)<sup>۳</sup> این است که با ترک امر الهی از راه انکار یا ناچیز شمردن از داشتن ایمان حقیقی محروم شدند و گرنه از ایشان قبول می کرد و در پیشگاهش نفعی می داشت و ایمان را به ایشان نسبت داد

۱ - نگاه کنید به بیانات حضرت امام صادق علیه السلام در کافی ۳۸۹/۲ و وسائل الشیعه ۳۲/۱ و تفسیر عیاشی ۴۸/۱.

۲ - بقره . ۸۵

۳ - حدیث درج ۲ کافی از ص ۲۸۹ به بعد ذکر شده است لطفاً مراجعه فرمایید.

به لحاظ انجام برخی اوامر به خاطر خودشان، چنان که برخی اوامر را هم به خاطر خودشان ترک کردند، بنا بر این، نسبت ایمان، صورت ظاهری دارد چنان که خدای تعالی سومین شان را در آیه ی: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ<sup>۱</sup>) مومن نامیده است ولی در پیشگاهش نفعی نداشته است برای این که برای خدا ایمان نیاورده اند و خدای تعالی نپذیرفته چیزی را که به آن علم ندارد (چون واقعیت ندارد) برای این که ترک امر الهی از فروع دشمنانشان می باشد و مکلف هر زمانی از راه انکار ترک کند آن چه را که خدای تعالی بر وی واجب کرده است دلالت دارد به این که ایشان را دوست می دارد برای این که این نحوه ترک امر الهی هرگز با ولایت اهل بیت علیهم السلام جمع نمی شود.

اما وجه پنجم، که عبارت از کفر برائت است در قول خدای تعالی: (كَفَرْنَا بِكُمْ) یعنی از شما دوری جستیم شما را انکار کردیم و توبه کردیم که به شما میل کنیم بنا بر این معنی هر کس از اهل بیت علیهم السلام دوری جوید به خدای تعالی کافر شده و وجود او و یگانگی او، ربوبیت او و کتاب ها و پیامبران او، و روز قیامت را انکار کرده است، برای این که اقرار به همه ی این ها از ولایتشان نشأت می گیرد چنان که در جاهای گوناگون این شرح اشاره کرده ایم (و اشاره خواهیم کرد).

این وجوه پنجگانه در حق دشمنانشان چنان که گذشت به کفر جحد منجر می شود مگر این که از روی علم نباشد.

در خصال از اصبع بن نباته از امیر مومنان علیہ السلام روایت شده کہ فرمود: کفر چہار ستون دارد فسق، سرکشی<sup>۱</sup>، شک یعنی دو دلی و تردید و شبہہ یعنی در ہم آمیختن حق و باطل. و فسق چہار شاخہ دارد جفاء یعنی بی وفایی، عمی یعنی کور دلی، و غفلت، و سرکشی. و ہر کس جفاء کند حق را ناچیز می شمارد و فقہاء را بہ خشم می آورد و در گناہ کبیرہ اصرار می ورزد. و ہر کس کوردل شود یاد الہی را فراموش می کند و از گمان پیروی می کند و شیطان بر او پا می فشارد تا گمراہش سازد. و ہر کس غفلت کند آرزوہا وی را مغرور ساختہ و وقتی پردہ کنار رود و عذاب و قہر الہی بر وی آشکار شود کہ گمانش را نمی کرد دچار حسرت می گردد. و ہر کس از فرمان الہی سرکشی کند خدای تعالی با فرمانروائی خودش وی را خوار سازد و بہ شکوہ خود وی را کوچک کند چنان کہ او در برابر خدای تعالی تفریط کردہ و از فرمان خدای کریم سرپیچی نمودہ است. و سرکشی چہار شاخہ دارد تعمق یعنی موشکافی ہای فیلسوف مآبانہ و وسوسہ انگیز، تنازع، انحراف و شقاق یعنی تفرقہ اندازی. ہر کس تعمق کند بہ سوی حق برنگردد، و پردہ ی دینش پارہ شود، و در امری فاسد حیران شود، و کسانی کہ منازعہ و خصومت کنند ترس و ناتوانی آن ہا را از ہم جدا کند و طعم وبال کارشان را بچشند، در نزد (ہر یک از آن ہا) خوبی بدی شمردہ شود و بدی خوبی بشمار بیاید. و ہر کس خوبی، برایش بدی جلوہ کند در انتخاب راہ ہا بہ تردید می افتد و امرش بر او اعتراض آمیز شدہ و بیرون رفتنش مشکل

۱ - در متن کتاب عتو آمدہ کہ بہ همان معنی سرکشی است و در نسخہ ی تحف العقول غلو نوشتہ شدہ کہ بہ معنی گزافہ گوئی و بلند پروازی است. مترجم.

۲ - در نسخہ ی تحف العقول بہ جای حق، مومن ذکر شدہ و ترجمہ چنین می شود کہ جفاکار مومن را حقیر می شمارد. مترجم.

می‌شود. و ممکن است از دینش برگردد (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) و از راه غیر مومنان برود. و شک چهار شاخه دارد: تریس، ریب، تردد و استسلام. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى<sup>۱</sup>) شک کنندگان در باره ی کدام یک از نعمت‌های خدایت مجادله می‌کنند، هرکس از آن چه در پیش رو دارد به هراس بیفتد (نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ)<sup>۲</sup> به عقب برمی‌گردد و هرکس در شک باقی بماند (در جا می‌زند که) پیشگامان بر وی سبقت خواهند گرفت و عقب ماندگان به او خواهند رسید و زیر پاهای شیطان له خواهد شد و هرکس چاره اندیشی نکرده و به هلاکت دنیا و آخرت تسلیم شود بین آن دو به هلاکت می‌رسد و هر کس نجات یابد با یقین نجات می‌یابد. شبهه نیز چهار شعبه دارد: تجمل‌گرایی و شگفت‌زدگی با زینت و فریفته شدن به نفس، توجیه کج روی و کج اندیشی و حق نشان دادن باطل، زیرا تجمل‌گرایی دلیل و برهان را از بین می‌برد و آراسته جلوه دادن باطل به شهوت می‌افکند و کج اندیشی و کجروی انسان را خیلی منحرف می‌کند و حق نشان دادن باطل تاریکی‌هایی درون تاریکی هاست آن چه گفته شد ستون‌ها و شاخه‌های کفر بود.<sup>۳</sup>

می‌گوییم: این شاخه‌های شانزده گانه ی کفر، همه در دشمنان ایشان و در پیروان ایشان وجود دارد، کسی از آن‌ها نیست که (حد اقل) یکی از این شاخه‌ها در او نباشد برای این که عالم کون، به حق و باطل منحصر است و حق در آل محمد علیهم‌السلام و شیعیان ایشان و باطل در دشمنان ایشان

۱ - نجم ۵۵.

۲ - انفال ۴۸.

۳ - بحار الانوار ۱۲۲/۶۹ و خصال ۲۳۱/۱.

منحصر می باشد.

آری هرکس از روی جهل، با آل محمد علیهم السلام مخالف باشد و به دشمنان ایشان میل کند گاه حقی دنیوی یا حقی برزخی یا حقی اخروی از وی ظاهر می شود و به آن چه در کتاب برایش تقریر شده برمی گردد.

اما هرکس پس از بیان شدن حقیقت بر وی با ایشان دشمنی کند هرگز حقی از وی ظاهر نمی شود برای این که وجود حق، جز با استناد به آل بیت علیهم السلام محقق نمی شود و زمانی که فرد پس از بیان شدن راه هدایت از روی ظلم و برتری طلبی و به جهت مخالفت با ایشان از آنان روگردان شود، چیزی از حق را نمی یابد مگر این که بگوییم: گاه، اعمالی بیه صورت مشابه حق، از او صادر می شود که تاویل آیه ی (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً) <sup>۱</sup> است و ظمان همان کافری است که ولایت ایشان را انکار کرده است. از این راه ها گاه به بعضی از ثواب های دنیا نایل می شوند یا به اقتضای صورت یا بر مبنای قابلیت که در کتاب بر وی مقرر شده است و به خواست خدای تعالی از گرفتاری های دنیا در امان می ماند و به خواست خدای تعالی روزی می خورد. و این به همان انحصاری مربوط می شود که گفتیم.

و در کافی از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: (خدای تعالی علی علیه السلام را به صورت علم، در میان خلق خودش نصب کرده است هرکس او را بشناسد مومن است و هرکس او را انکار کند کافر است و هرکس نداند گمراه است و هرکس کسی را با او نصب کند مشرک است و هرکس

با ولایت او بیاید وارد بهشت می شود و هرکس با عداوت او بیاید به جهنم می رود.<sup>۱</sup>

و در همان کتاب از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت است که فرمود: (که علی بابی از باب های بهشت است هرکس به باب او وارد شود مومن می باشد و هرکس از باب او بیرون برود کافر می شود و هرکس در آن وارد نشود و از آن بیرون نرود در گروهی قرار می گیرد که به خواست خدا موکول شده اند).<sup>۲</sup> و حدیث بالا در خبر دیگری از آن حضرت، چنین روایت شده است که فرمود: (که علی علیه السلام بابی از باب های هدایت است).<sup>۳</sup>

۱ - کافی ۳۸۸/۲ و وسائل الشیعه ۳۵۳/۲۸.

۲ - کافی ۳۸۹/۲.

۳ - کافی ۳۸۸/۲.





## حضرت هادی علیه السلام فرمود:

### و من حاربکم مشرک

می گویم مراد از محارب با اهل بیت علیهم السلام کسی است که اسلحه ی خود را در راه اطاعت از دشمنانشان برای جنگیدن با ایشان آماده کند. و داخل در این حکم است کسی که زبان خود را در دشنام دادن به ایشان یا دوستانشان به لحاظ دوستی با آنان آزاد بگذارد و سخن آنان را رد کند و در آن چه حکم کرده اند، دستور داده اند و یا نهی کرده اند با ایشان به معارضه پردازد البته همه ی این ها در صورتی است که بعد از روشن شدن راه حق چنین کارهایی از وی سربزند. و هرکس برای رضای دشمنانشان و پس از شناختن ایشان از ته دل ایشان را دشمن بدارد در طاعت و در عبادت مشرک می باشد و مراد از شرکی که آمرزیده نمی شود در این جا همان انکار علی علیه السلام و ولایت اوست.

و در تفسیر عیاشی از جابر از امام باقر علیه السلام آمده است که در معنی قول خدای تعالی: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ) خدای تعالی نمی آمرزد این را که به او شریک قرار داده شود فرمود: یعنی خدای تعالی نمی آمرزد کسی را که به

ولایت علی علیه السلام کافر شود و اما معنی (وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) این است که می آمرزد گناهان پایین تر از شرک را برای کسی که علی را دوست بدارد.<sup>۱</sup>

و در همان تفسیر از امام باقر علیه السلام در معنی همان آیه (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ) فرموده است نمی آمرزد کسی را که به ولایت علی علیه السلام کافر شده است و اما معنی (وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) مراد آمرزیدن گناهان کسی است که علی را دوست بدارد.<sup>۲</sup>

و در عیون اخبار الرضا با اسنادش فرمود: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خدای تعالی به حساب همه رسیدگی می کند غیر از کسی که مشرک باشد بدون رسیدگی به حساب او (یرمی به الی النار) به آتش انداخته می شود پایین تر از آن آمرزیده می شود یعنی پایین تر از شرک، کوچک باشد یا بزرگ.<sup>۳</sup>

توضیح: مراد از جمله ی: (غیر از کسی که مشرک باشد) این است که حساب برای تشخیص اعمال با وزن صورت می گیرد یا حسنات بیشتر می شود و فرد به بهشت وارد می شود و یا بدی هایش می چربد و به آن ها نگاه می شود اگر بدی ها در وجود فرد و در درون او ذاتی نباشد نگاه می شود اگر برای پاک شدنش (زمان لازم باشد) هشتاد سال می ماند، در طبقه ی بالای آتش یعنی در حظایر گذاشته می شود تا از نجاست

۱ - تفسیر عیاشی ۲۴۵/۱.

۲ - تفسیر صافی ۴۵۸/۱ و تفسیر کنز الدقائق ۴۷۴/۲.

۳ - عیون اخبار الرضا علیه السلام ۳۴/۲ و بحار الانوار ۱۱۰/۷ و ۲۶۰. در منابع به جای یرمی، یؤمر آمده است یعنی امر می شود به آتش برود.

بدی‌ها خلاص شود و بعد به بهشت برود و در چشمه‌ی حیوان شسته شود. این زمانی است که شفاعت امامی یا دوستی به او نرسد، و (اگر زمان لازم نباشد) هشتاد سال می‌ماند و گفته شده عفو می‌شود. این عفو یا به وسیله‌ی هول و هراس‌های عرصه‌ی محشر یا با عرضه به آتش یا با مناقشه در حساب یا با عذاب برزخ یا با سختی‌های هنگام مرگ یا با گرفتاری‌های دنیا صورت می‌گیرد.

و اگر بدی‌های فرد از ذاتیات وجود و درون او بود پاک نخواهند شد مگر با از بین رفتن بنیاد ذاتی او، و در این صورت دیگر او همان نخواهد بود بنا بر این از او حسابی گرفته نمی‌شود برای این که در چنین وضعی حسنات او ذاتی نخواهند بود و لزوماً عارضی اند یعنی یا از راه تأثیر از مومنان، کار خیری از وی سرزده و یا از برزخی که این تأثیر پذیری با آن قائم بوده است، پاداش این گونه کارهای خیر در این دنیا به صورت دفع گرفتاری‌ها، فراوانی رزق و روزی، احترام و حرمت در اجتماع، بالادست دیگران بودن، راحت جان دادن، در برزخ راحت بودن یا پاداش او (در آخرت) با سبک بودن عذاب در آغاز ورود به جهنم به صورت پراکنده به وی به حد کافی داده می‌شود به نحوی که تخفیف را احساس نکند. و در روز قیامت از وی سؤالی نمی‌شود و میزانی برایش گذاشته نمی‌شود ((خدای تعالی فرموده است: **أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا**)<sup>۱</sup> و فرموده است: **(فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ)**<sup>۲</sup> و فرموده است: **(يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ**

۱ - کهف ۱۰۵.

۲ - ارحمن ۳۹.

بِسِيْمَاهُمْ فَيُوْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ<sup>(۱)</sup> برای این که فائده ندارد.

علت این که خدای تعالی کسانی را مشرک بشمار آورده که ولایت اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفته اند این است که ولایت ایشان ولایت الهی است و وجه ولایت در عالم امکان ایشان هستند همان وجهی که دوستان خدا با آن وجه به سوی خدای تعالی توجه می کنند، ایشان چنان که در حدیث جابر بن یزید گذشت مظاهر خدای تعالی در میان خلق هستند امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: (و اما المعانی فنحن معانیه و مظاهره فیکم<sup>(۲)</sup>) و اما معانی، ما معانی او و مظاهر او در میان شما هستیم. آری خدای تعالی ایشان را چشم های بینای خود در بین مردم قرار داده و امر خلق را به تصرف آنان داده و علم همه را به ایشان عطا کرده است، هر کس دیگری را در ولایت ایشان شریک کند همو را در ولایت الهی شریک کرده است. و نیز امر ایشان، امر الله و حکم ایشان حکم الله و طاعت ایشان طاعت الله و معصیتشان معصیت الله است وقتی از دشمنشان اطاعت می کند در طاعت الله شرک ورزیده است و نیز حکمشان حکم الله در بین خلق اوست و اگر حکم فرد دیگری را به کار بگیرد به حکم ایشان عمل نکرده و برای خلق الله، حکمی غیر از حکم الله را وضع کرده است.

و گذشت این که گفتیم: حکم الله، ماده ی وجود شرعی است وقتی به غیر حکم الله عمل کند برای وجود شرعی ماده ای غیر از امر الله قرار داده است. و نیز حکم الله هیکل توحید او و وصف نفس او به خلق اوست و زمانی که به حکم غیر

۱ - الرحمن ۴۱.

۲ - بحار الانوار ۱۴/۲۶.

ایشان عمل کند خدا را با وصف دشمنانشان وصف کرده است و دشمنان را با وصف الله توصیف کرده است و خدا را با ایشان معرفی نموده است و خدای تعالی در قرآن کریم به حکایت از ایشان فرموده است: (تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>) به خدای تعالی سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم که شما را با خدای جهانیان برابر می کردیم، چون امر فرموده بود از اولیاء او اطاعت کنیم و شما به ما امر کردید پیروی ایشان را ترک کنیم ما از شما اطاعت کردیم و امر رب العالمین را ترک کردیم. این معانی و امثال آن ها شرک در عبادت است، از هر کس بعد از آگاهی، چیزی از این ها سرزند خدای تعالی وی را نمی بخشد. و همه ی این موارد از ولایت ایشان است برای این که مراد خدای تعالی از دو راه بر خلق وی تعلق گرفته است:

اول تعلق ذاتی است: و آن عبارت از تعلقی است که به محمد و آل محمد علیهم السلام تعلق گرفته است و مراد او این است که ایشان تنها به او تعلق دارند (وحده لا شریک له) و ایشان را به همین منظور خلق کرده است و هر چه از ایشان خواسته برای خود ایشان می باشد بنا بر این ایشان، به لحاظ مادی صوری و غایی مرادند و ایشان حقیقت این علت های سه گانه و (نیز) علت فاعلی اند. خدای تعالی به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است: (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ<sup>۲</sup>) یعنی و ما به تو سبع مثنای<sup>۳</sup> و قرآن عظیم را داده ایم

۱ - شعراء ۹۷ و ۹۸.

۲ - حجر ۸۷.

۳ - منظور از سبع مثنای سوره ی مبارکه ی حمد است که هفت آیه دارد و در هر نماز دوبار تکرار می شود. و در باطن آسامی مقدس هفتگانه ای است که محمد و آل محمد علیهم السلام دارند ۴ محمد ۴ علی ۲ حسن ۱ حسین ۱ جعفر ۱ موسی ۱ فاطمه. و هریک از آنان قرآن ناطق و کتاب مجسم اند صلی

و خود آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ، اول سبعِ مثنائی و قرآنِ عظیم است. و فرموده است: (وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ<sup>۱</sup>) یعنی هرگز چشم خود را میفکن به نعمت های ظاهری که به افرادی از کفار داده ایم. آن چه (آن ها در دست دارند در باطن و حقیقت) از دست تو و از ملک تو بیرون نرفته است مگر تا زمانی معین (آن هم به صورت مجازی که) با اذن و عفو تو بوده است، در (معنی و تفسیر) آن چه از قول ما بر تو نازل شده است: (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ<sup>۲</sup>) یعنی خدای تعالی تو را بخشید چرا پیش از آن که راستگویان و دروغگویان را بشناسی به آنان اجازه دادی؟ و خدای تعالی شما را عفو کرده است (وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ<sup>۳</sup>) و برای آنان غمگین نشو (وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ<sup>۴</sup> و سینه ات تنگ نشود از توطئه ای که می چینند) که بدون اذن تو از عفو استفاده کرده اند و ندانسته اند که عفو باید با اذن تو بوده باشد و برای گمراهی ایشان و هدایت نیافتنشان زمانی که غصب کردند و قضا بر ایشان جاری گشت غمگین مشو، و این عفو همان مغفرت در قول خدای تعالی است که فرموده است: (قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ<sup>۵</sup>) و این عفو، عفو تهدید است و نه عفو تفضل و گذشت، اذن مستحب و اذن رخصت هم نیست.

الله عليهم.

۱ - حجر ۸۸.

۲ - توبه ۴۳.

۳ - آل عمران ۱۵۲.

۴ - نمل ۷۰.

۵ - جاثیه ۱۴.

تعلق دوم عرضی است و آن همان است که به غیر اهل بیت علیهم السلام تعلق دارد، خدای تعالی خلق را برای ایشان آفریده است امیر مومنان علی علیه السلام گفته است: (نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائع لنا<sup>۱</sup>) یعنی ما ساخته‌ی خدای تعالی هستیم و مخلوقات دیگر برای ما ساخته شده‌اند یعنی خدای تعالی آن‌ها را برای ما ایجاد کرده است و در حدیث قدسی است که: (خلقت الاشياء لاجلک و خلقتک لاجلی و قربی) همه‌ی اشیاء را به خاطر تو و تو را برای خودم و برای تقرب به درگاهم آفریدم. هر چه خدای تعالی از آفریدن دیگر مخلوقاتش اراده داشت در غیب و شهادت و در شرع و در تکلیف آن‌ها و در وجودات آن‌ها، امثال حیوانات و نباتات و جمادات، همه در جهت اصلاح و ایجاد و تمیم و تکمیل همان کس و همان چیز بود که از آن اراده داشت تا مدت کتاب در باره‌ی آن‌ها به سرآید. و این همه برای ایشان علیهم السلام و برای کارهای ایشان در روزهای کوچ و اقامت بوده است، خدای تعالی آن‌ها را برایشان اثاث و متاع قرار داده تا زمانی که با هر چیزی از آن‌ها مصاحبت دارند تا زمانی که برگردند و غیر از خودشان چیزی با ایشان نیست و مراد ذاتی تنها اوست و فی نفسه و فی مادونش برایش پایانی وجود ندارد (وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ)<sup>۲</sup> مراد الهی از آفرینش، بر ولایت ایشان می‌چرخد و شرکی نیست مگر شرک بر ایشان و بر ولایتشان، و کفری نیست مگر کفر بر ایشان و بر ولایتشان.

۱ - شرح نهج البلاغه ج ۱۵ صص ۱۹۲ و ۲۵۷.

۲ - بروج ۲۰.

و هرگاه منظور از شرک، شرک طاعت باشد اطاعت از دشمنانشان شرک در طاعت اهل بیت علیهم السلام، خواهد بود و با توجه به آن چه گذشت که طاعت از اهل بیت عین طاعت خدای تعالی است طاعت از دشمنشان شرک عبادت به خدای تعالی خواهد بود و معنی در حقشان یکی خواهد شد، پس هرکس به هر معنی، پس از معرفت، با ایشان محاربه کند دچار شرک بزرگ شده و خدای سبحان وی را نخواهد آمرزید.



امام هادی علیه السلام فرمود:

## و من رد علیکم فی اسفل درک من الجحیم

یعنی هریک از خلق الله خواه صامت باشد و خواه ناطق، بعد از آن که به شما و مقام شما معرفت پیدا کرد از روی کبر و برتری طلبی حکم و دستور شما را رد و تکذیب کند و امر و نهی شما را رها کند، در آتش خواهد بود. (علیکم) در قول امام علیه السلام دلالت دارد که رد حکم نه از آن جهت است که آن را نفهمیده و نه از آن لحاظ بوده که حکم برایش سنگین بوده و نه به لحاظ این که دلش خواسته است بلکه برای ستم به شما و برای برتری جویی بر شما بوده است. و این سخن یعنی ظلم و برتری طلبی هر شیئی بر حسب هر یک از آن ها و حتی برای نباتات و جمادات هم صدق می کند. اما مراد از قول آن حضرت (فی اسفل درک من الجحیم) در این جا در خصوص سران پیشوایان ضلالت تحقق می یابد که شکوفه ی درخت زقوم هستند چنان که خدای تعالی فرموده است: (طَلَعَهَا كَأَنَّهٗ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ<sup>۱</sup>) یعنی شکوفه ی آن مانند سرهای شیاطین است یعنی شکوفه ی آن، سران شیاطین هستند چون مشبه در قرآن، عین مشبه به می باشد. و (نیز) در احادیثی که

از حضرات معصومین در تفسیر باطن از حکم اسفل که افعال التفضیل رسیده است و تأیید می کند که مراد از کسانی که در پایین ترین درجات جهنم اند سران ائمه ی گمراهان هستند. در احتجاج از نبی اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی در خطبه ی روز غدیر آمده است: ای مردم، بعد از من پیشوایانی خواهند آمد که به سوی آتش دعوت می کنند و در روز قیامت یاری نمی شوند. ای مردم خدای تعالی و من هر دو از ایشان بیزار هستیم. ای مردم ایشان و یارانشان و پیروان و تابعانشان در درک پایین آتشند و هرآینه برتری طلبان جایگاه بدی دارند.<sup>۱</sup>

و گفته شده که آتش درکاتی دارد برای این که طبقات آتش بعضی ها بالای بعضی دیگر قرار دارد و درجات (نیز) گفته شده با این اعتبار که مراتب آن به لحاظ گوناگونی مراتب اهلش گوناگونند.

و در تفسیر علی بن ابراهیم وارد شده که: (خدا داناتر است به من رسیده که آتش هفت درجه دارد:

- بالاترین درجه ی آن جحیم است اهل آن روی صفا<sup>۲</sup> می ایستند مغزشان می جوشد مانند دیگ ها که با هرچه در آن وجود دارد بالا و پایین می شود.

- دوم لظی است: (نَزَاعَةٌ لِلشَّوْی تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى وَ جَمَعَ فَأَوْعَى<sup>۳</sup>.)

۱ - بحار الانوار ۲۱۱/۳۷ و احتجاج ۴۶۶/۲ و العدد القویه ۱۷۶.

۲ - صفا به معنی سنگ صاف و محکم و پهن می باشد.

۳ - معارج ۱۶ تا ۱۸.

- سوم سقر است: (لا تُبْقِي وَ لَا تَذَرِ لَوَّاحَةً لِلْبَشَرِ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ)<sup>۱</sup>

- چهارم حطمه است: (إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ)<sup>۲</sup> شراره‌هایی به بزرگی کاخ پرتاب می‌کند و در سرعت و کثرت مانند شتران زرد رنگی‌اند که به هر سو پراکنده می‌شوند. هرکس وارد آن شد مانند سرمه خرد می‌شود ولی روح نمی‌میرد خرده سرمه‌ها دو باره شکل می‌گیرند.

- پنجم هاویه است: در این درجه شاهانی قرار دارند که می‌گویند: ای مالک به ما بنوشان، و در ظرف‌هایی مسی از آتش حاوی آبی چرکین و خونین نوشانده می‌شوند که از پوست بدنشان جاری می‌شود مانند فلز مذاب، خدای تعالی فرموده است: (وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا)<sup>۳</sup> یعنی اگر تقاضای آب کنند آبی برای آنان می‌آورند که همچون فلز گداخته صورت‌ها را بریان می‌کند چه بد نوشیدنی و چه بد محل اجتماعی است. وقتی آن را برمی‌دارند بنوشند گوشت‌گونه‌ها و صورتشان از شدت حرارت آن می‌ریزد. و هرکس در آن فرورود هفتاد سال در آتش فرو می‌رود هرچه پوستش بسوزد پوست دیگری می‌آورد.

- ششم سعیر است، سیصد سرپوشیده دارد و در هر سرپوشیده سیصد کاخ آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش و در هر خانه سیصد رنگ از عذاب آتش، در آن‌ها مارهایی از آتش و عقرب‌هایی از آتش و غل‌ها و زنجیرهایی از آتش وجود دارد

۱ - مدثر ۲۸ تا ۳۰.

۲ - مرسلات ۳۲ و ۳۳.

۳ - کهف ۲۹.

خدای تعالی فرموده است: (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا  
وَسَعِيرًا<sup>۱</sup>.)

- هفتم جهنم است و فلق در آن قرار دارد و فلق چاهی در جهنم است که وقتی باز باشد آتش را فروزانتتر می کند، و آن شدیدترین عذاب آتش را دارد و صعود (بر وزن عمود) کوهی آتش از مس است که در وسط جهنم قرار دارد و اَمام (بر وزن مرام) بیابانی است از مس مذاب که پیرامون کوه جریان دارد و عذاب شدید آتش است.<sup>۲</sup>

این مطلب دلالت دارد که جحیم طبقه ی اعلا ی آتش است بنا بر این، مراد از آنان که با رد ائمه علیهم السلام در اسفل درک جحیم خواهند بود پیروان اند و نه رؤسا. و ظاهر قول دلالت دارد بر این که ایشان رؤسای گمراهانند و نه پیروان ایشان.

در کتاب خصال از اسحاق بن عمار از امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده است که فرمود: در جهنم بیابانی است که به آن سقر گفته می شود از زمانی که خدای تعالی آن را آفریده نفس نکشیده است اگر خدای تعالی به اندازه ی سوراخ سوزنی اذن نفس کشیدن را به او بدهد همه ی اشیاء روی زمین آتش می گیرد اهل آتش از حرارت و بوی گندیده و چرک آن و آن چه خدای تعالی برای اهل آتش فراهم کرده است در امان نیستند و در این بیابان کوهی وجود دارد که همه ی اهل آن بیابان از حرارت و بوی گند و چرک آن و آن چه برای اهل آن آماده شده است در امان نیستند و در این کوه دره ای

۱ - انسان ۴.

۲ - قمی ۱/ ۳۷۶ و بحار الانوار ۲۸۹/۸.

است که همه ی اهل آن کوه از حرارت و بوی نامطبوع و چرک آن و آن چه خدای تعالی برای اهلش آماده کرده است امان ندارند و در این دره چاهی است که اهل آن کوه از حرارت و بوی نامطبوع و چرک آن و آن چه خدای تعالی برای اهل آن مهیا کرده امان ندارند و در این چاه ماری وجود دارد که از خباثت آن مار و بوی گند و چرک آن و سمی که خدای تعالی در دندان های این مار برای اهل آن آماده کرده است امان ندارند و در شکم این مار پنج تابوت برای (پنج نفر از مردم) امت های گذشته و دو تابوت برای دو نفر از این امت وجود دارد. اسحاق بن عمار گفته که عرض کردم فدایت شوم آن پنج نفر و این دو نفر چه کسانی اند؟ فرمود: اما پنج نفر، قابیل قاتل هابیل، نمرودی که با حضرت ابراهیم در باره ی خدایش بحث کرد و گفت: (انا احیی و امیت) من زنده می کنم و می میرانم و فرعونی که گفت: (انا ربکم الاعلی) من خدای بزرگتر شما هستم، و یهودا که یهودی ها را یهودی کرد و بولس که مسیحی ها را نصرانی بارآورد و اعرابیان از این امت.<sup>۱</sup>

ظاهر این خبر دلالت دارد که مار و تابوت هایی که در درون آن قرار دارند همه جهت پیشوایان ضلالت است که در سقر قرار دارند و معلوم است که عذابی شدیدتر از عذاب این افراد وجود ندارد بنا بر این آتشی پایین تر از آن وجود ندارد. و نیز این خبر دلالت دارد که جحیم درک پایین آتش نیست و از این جا به دست می آید کسانی که امام هادی علیه السلام آن ها را در زیارت ذکر فرموده پیروان اند (و نه رؤسا).

و در خصال از حضرت امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش روایت شده که فرمود: آتش هفت دروازه دارد از دروازه ای فرعون و هامان و قارون وارد می شوند و از دروازه ای مشرکین و کفار و کسانی وارد می شوند که لحظه ای به خدا ایمان نیاورده اند و از دروازه ای فقط بنی امیه وارد می شوند و کسی با آن ها نیست و این دروازه باب لظی باب سعیر و باب هاویه است هفتاد خریف<sup>۱</sup> آنان را فرو می برد و در هر هفتاد خریف آن ها را با فورانش هفتاد خریف بالا می آورد و سپس هفتاد خریف فرو می برد و همین طور، مدام در آن می مانند و از دروازه ای دشمنان ما و کسانی که با ما می جنگیدند و ما را خوار می ساختند وارد می شوند و این بزرگترین و سوزاننده ترین دروازه هاست دروازه ای که بنی امیه از آن داخل می شوند مخصوص ابو سفیان و معاویه و آل مروان می باشد، از این دروازه که وارد می شوند آتش آن ها را خرد و خرد می کند صدایی از آنان به گوش نمی رسد نه در آن جا زنده می مانند و نه می میرند.<sup>۲</sup>

می گویم: در این روایت امام علیه السلام چهار دروازه را یاد فرمودند و ظاهر این است که اولی از همه بالاتر است و بنا بر این دروازه ای که دشمنانشان از آن وارد می شوند دروازه ی چهارم یعنی وسط هفت دروازه است، و احتمال می رود مراد از اسفل اوسط باشد که سایر دروازه ها آن را احاطه کرده اند. این ظاهر لفظ است چون اصل در ابتداء و اظہر در مقام ابتداء به اول می باشد و برخی از افاده های اخبارشان علیهم السلام این است که از چهارم ابتدا کرده بنا بر این دروازه ی چهارمی که بنی امیه از آن داخل می شوند دروازه ی ششم می شود

۱ - خریف در لغت به معنی سال است. و خدا بهتر می داند از کدام سال هاست. مترجم.

۲ - خصال ۳۶۱/۲ و بحار الانوار ۳۱/۵۱۸.

که چهارند سقر، سعیر، حطمه و هاویه و به این جهت به این صورت بیان کرده است که دروازه برای سقر است و از آن به سعیر و از آن به حطمه و از آن به هاویه می رود یا این که هر دروازه ای با نام دروازه ی دیگر خوانده می شود برای این که هر کدام همان انواع عذاب ها را دارد که دیگری آن ها را دارد و اگر چه به نحو دوم باشد این همان نوع است که در دیگری است و به آن و به غیر آن در شخص اطلاق می شود و با نام دیگر خوانده می شود.

و در روایتی است که اسفل آتش هاویه<sup>۱</sup> است و بنا بر این مراد از دشمنانشان سران ضلالت هستند.

و در مجمع البیان از امیر مومنان علیه السلام روایت شده که فرمود: جهنم هفت طبقه است که بالای هم قرار دارند و برای توضیح یک دست خود را بالای دست دیگرش قرار داد و فرمود: این طور، و خدای تعالی بهشت ها را در عرض هم قرار داده و طبقات جهنم را بالای همدیگر، اسفل آن جهنم است بالای آن لظی و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه.<sup>۲</sup> و در روایتی است که بالاترین طبقه جهنم است و پایین ترینش هاویه.<sup>۳</sup>

می گویم: طبقه ی بالا بودن جهنم شاید از این نظر باشد که جهنم بالاترین طبقه است چون روایت شده که (جهنم سه طبقه است طبقه ی پایینش فلق است که تابوت ها در آن قرار دارند). و شک نیست که تابوت ها در پایین ترین طبقات

۱ - بحار الانوار ۲۴۶/۸ و تفسیر مجمع البیان ۱۱۸/۶.

۲ - مجمع البیان ۱۱۸/۶ و بحار الانوار ۲۴۵/۸.

۳ - بحار ۲۴۶/۸ و تفسیر مجمع البیان ۶۳۲/۶.

آتشند و هاویہ پایین تر است یعنی از برخی طبقات پایین تر است چنان کہ اخبار گذشتہ بہ آن اشارہ می کند مخصوصا حدیث خصال کہ یکی از دروازہ ہا را خاص بنی امیہ گفتہ و معلوم است کہ در آتش افرادی بدتر از ایشان وجود دارد با این مقدمہ پایین آتش هاویہ می باشد.

و در معانی الاخبار روایت شدہ است کہ از حضرت امام صادق علیہ السلام از فلق پرسیدند فرمود: شکافی در آتش است کہ در آن ہفتاد ہزار خانہ و در ہر خانہ ہفتاد ہزار مار وجود دارند و ہر مار ہفتاد ہزار کوزہ سم دارد و اہل آتش ناچارند بہ آن مارہا بگذرند.<sup>۱</sup>

این جملہ ی امام علیہ السلام (اہل آتش ناچارند بہ آن مارہا بگذرند) دلالت دارد کہ راہ اہل جہنم است و در آن پایین تر از آن ہم وجود دارد. و احتمال دارد مراد از اہل جہنم صاحبان تابوت ہا باشند و گذر بر آن مارہا بازگشت در آن ہاست، برای من چنین ظاہر می شود.

گفتہ نمی شود اگر فلق پایین ترین قسمت آتش باشد در روز قیامت برای اہل تکلیف از بچہ ہا و دیوانہ ہا و نادان ہا و مستضعفان و امثال آن ہا کہ مومن محض و کافر محض نبودہ اند عرضہ نمی شود. زیرا ما می گوئیم: بہ لحاظ تشدید در تکلیف برایشان عرضہ می شود چنان کہ بار اول در عالم ذر عرضہ شد تا صدق کسی معلوم شود کہ با داخل شدن در آن از خدای تعالی اطاعت می کند.



و قمی روایت کرده که: معصوم علیه السلام فرموده است: فلق در جهنم چاهی است که اهل آتش از شدت حرارتش در امان نیستند، از خدای تعالی خواست که اذن دهد نفس بکشد، خدای تعالی اذن داد (که نفس بکشد نفس کشید و نفسش) جهنم را شعله ور ساخت.<sup>۱</sup>

این سخن تأیید می کند آن چه را اشاره کردیم که فلق در جهنم است و اهل آن از حرارتش که جهنم نیز جزئی از آن می باشد در امان نیستند و پایین ترین طبقات و محل تابوت هاست برای این که چاه است و در ظاهر اخبار تعداد تابوت ها اختلاف است روایت شده یک تابوت و منظور نوع یا چاهی است که همه را در خود جمع کرده یا از همه بزرگ تراست. و روایت شده که دو تا برای اعرابیان اختصاص دارد منظور ذکر علت و بزرگترین است. و روایت شده که چهار تا، یا شش تا چهار برای چهار نفر از گذشتگان و دو نفر از آیندگان، و روایت شده است هفت تا، چنان که گذشت و روایت شده هشت تا چهار برای گذشتگان و چهار برای آیندگان، و روایت شده دوازده تا، شش تا برای گذشتگان و شش تا برای آیندگان، و جمع این اخبار به این صورت می باشد که ذکر کردیم.

وقتی به آن چه گفتیم اطلاع یافتی می دانی که در ظاهر مراد از (و من رد علیکم...) اعرابیان هستند. و پیروان ایشان بر مبنای بیان از امر او. در این صورت منظور از (اسفل درک من الجحیم) یا مطلق آتش خواهد بود، یا مراد از اسفل درک آن، چیزی خواهد بود که از آن نازل است خواه فرض شود که جحیم بالاتر است یا میانه یا پایین تر، در هر صورت مراد

آن حضرت این است که (خدا آنان را لعنت کند و از رحمت فراگیرش دورشان کند) عذاب آن‌ها از همه ی اهل آتش از منافقان و مشرکان و کافران شدیدتر است.

و علت این که مستحق چنین عذابی شده اند این است که محمد صلی الله علیه و آله، حق را در فؤاد و دل و نفس و سر و علن و باطن و ظاهر ایشان روشن و واضح کرده است به اندازه ای که هیچ یک از خلق الله نتوانسته این همه آگاهی داشته باشد شبیهه‌ها را برایشان برطرف کرده و جهل و غفلت را از آنان برده است و زوایای مخفی برای ایشان به صورت ضروری درآمده است و ابدا شکی برایشان باقی نمانده است با این حال با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، در مقام انکار و جحود و عداوت شدید ایستاده و بی نهایت سعی کرده اند او و اهل بیتش را اذیت کنند به قدری که هیچ منافق و مشرک و کافری نتوانسته است. امثال و صفات و بدعت‌ها و کینه‌ها و خلاف‌هایشان در نظام عالم پابرجا مانده، و تاریکی‌ها و شبیهه‌ها و عناده‌ها و انکارها در همه ی خلق جمع شده اند چه آن‌ها که بودند و چه آن‌ها که تا روز قیامت خواهند آمد (وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ<sup>۱</sup> و هنگامی که مردم محشور می شوند معبودهای آن‌ها دشمن ایشان خواهند شد و عبادت آنان را انکار خواهند کرد). (يَصْلُونَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ<sup>۲</sup> یعنی بدکاران در جحیم اند روز جزا وارد آن می شوند و می سوزند و هرگز از آن غائب و دور نیستند). آثار و ثمرات کارهای ایشان تا ابد باقی می ماند و تا مقداری که غضب و قهر خدای تعالی را برانگیخته اند عذاب می بینند و

۱ - احقاف ۶.

۲ - انفطار ۱۵ و ۱۶.

گذشتگان و آیندگان از اهل آتش به فاضل عذابشان عذاب می‌شوند (رؤسای ضلالت علاوه بر عذابی که دارند) به مقداری هم که گذشتگان و آیندگان به سبب آنان عذاب می‌بینند عذاب خواهند شد. خدای تعالی فرموده است: (وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لِيُسَلَّنَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ) یعنی آن‌ها بار سنگین گناهان خود را و هم چنین بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای خود بر دوش می‌کشند و روز قیامت به یقین از تهمت‌هایی که می‌بستند سؤال خواهند شد).



**امام هادی علیه السلام فرمود:**

**اشهدان هذا سابق لكم فيما مضى و جار لكم فيما بقى**

شارح گفته است: یعنی گواهی می دهم: که پیروی از شما امامان یا انجام همه ی آن چه گفته شد در گذشته (و آینده) و یا در کتاب هایی که قبلا آمده واجب است.

می گویم: معنی اشهد قبلا گفته شد و اما (هذا) اسم اشاره به نزدیک است که امکان دارد قرب حقیقی یا قرب عرفی یا قربی باشد که در ذهن گوینده وجود دارد و اگر فهم آن برای شنونده قرینه ای را لازم داشته باشد گوینده به اقتضای حال در سخنش می آورد، حال اگر این معنی را که گفتیم یادگرفتی احتمال دارد: مشار الیه (من اتبعکم فالجنة مأواه... تا اشهد) باشد و سیاق ظاهر کلام همین را می رساند و احتمال دارد مشار الیه (من اتاکم نجی) باشد و این نزدیک تر است از این احتمال که مشار الیه قول امام (الی الله تدعون) باشد و احتمال دارد مراد از آن قول آن حضرت (انتم الصراط الاقوم) باشد و احتمال دارد مراد از آن قول آن بزرگوار (من والاکم فقد والی الله) باشد و احتمال دارد مراد قول آن حضرت (و اشهد انکم الائمة الراشدون

المہدیون... تا آخر) باشد و احتمال دارد منظور اول زیارت باشد و اگر چه این احتمال بعید می باشد. ما به این علت این احتمال را دادیم که احتمال اول حقیقی یا آن چه در قرب به آن نزدیک است در واقع شاخه ی اوصافی است از آن چه در زیارت ذکر شده و استحقاق یافته اند که زائر در هر مکان و زمانی به ثبوت آن ها بر ایشان شهادت بدهد.

در ضمن قول امام علیہ السلام (اشهد ان هذا سابق لکم تا آخر) شهادتی است از ناحیه ی آن حضرت به حقیقت نفس الامر، و برای شیعه نیز تعلیم است (منظور این است که ذکر آن فقره) تنها به خاطر تعلیم نیست. و این سخن با (و ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده) منافات ندارد برای این که ثابت شده که در مراتبشان باهم تفاوت دارند. زیرا گرچه در مراتبشان از جهت تفاوت نزدیکی به مبدا متفاوتند و بعضی از مراتبشان به بعضی دیگر مترتبتند اما طینت و روح و نورشان یک چیز است، نور واحد است در هیکل های متعدد ایشان، به اعتبار مغایرت جهاتشان از حیث مبدئشان. چنان که فرموده است: (فجعلکم بعرضه محدقین) و این ترتب و مغایرت در مراتب و جهات در همان حد است که علی علیہ السلام اشاره کرده است: (انا من محمد کالضوء من الضوء)<sup>۱</sup> در واقع حقیقت واحدی در یک رتبه، ایشان را جمع کرده است. بنا بر این (اشهد...) تنها برای تعلیم نبوده است.

اما (سابق لکم فیما مضی) یعنی در هزاران دهری که گذشته است. و زمان ها همین زمان های جسمانی ماست و دهرها برای ایشان زمان است چون بارها ذکر کرده ایم که

دل های شیعیان شان که وقتش دهر است از فاضل اجسام شان می باشد که وقتش برای ایشان زمان است و اگر چه برای دیگران دهر باشد.

گفتیم: زمان ها و جمع بستیم، برای این که دهر انبیاء برای ایشان زمان است و برای انبیاء زمانی است که برای مومنان دهر است و مومنان زمانی دارند که برای دیگران امثال حیوانات یا آن ها که در حکم حیواناتند دهر به شمار می آید و همه ی ماسوی الله دهر ایشان صلوات الله علیهم می باشد. پس برای ایشان زمان است و برای ایشان دهرهایی است که نسبت به آن ها متفردند و با غیر خودشان در اوقاتشان مشترکند با هر طبقه ای در وقتشان در دهرشان مشترکند اگر در بین ایشان و در زمانشان باشند و اگر در بینشان نباشند این دهر برای ایشان زمان می باشد بنا بر این ایشان با دیگران دو حالت دارند و با خدایشان سبحانه و تعالی دو حالت دارند و برای خودشان یک حالت دارند. برایشان با دیگران دهرها و زمان هایی است و برایشان با خدای تعالی سرمد و دهرها و زمان هایی است و برای ایشان با خودشان دهرها و زمان هایی است. و اگر خواستی بگو دهر و زمان و خواستی بگو دهر و زمانها، و این مشار الیه یا حکم آن یا مشار الیه با حکم آن برای ایشان در هر وقت از سرمد تا این وقت سابق و ثابت است یعنی از فعل تا آب و زمین خشکیده در اکوان نورانی، تا عقول در اکوان جوهری، تا ارواح در اکوان هوایی، تا نفوس در اکوان آبی، تا در طبائع در اکوان ناری، تا در مواد و اشکال در اکوان اظله و ذر، ایشان علیهم السلام چنین بوده اند که خود توصیف فرموده اند و هر کس با ایشان مخالفت کند و ایشان را انکار کند یا در مقام رد ایشان باشد همان طور است که فرموده

اند. در گذشته و در آینده برای ایشان چنین شده برای این که این، فرعی برای حکمی ذاتی است آن را اقتضاء داشته که امام فرموده است اقتضائی که هیچ یک از احکام امکان، نسبت به دیگران آن را رد نمی کند برای این که ملکوت دیگران در دست امر الهی است که همین حکم ذاتی است که مقتضای ذوات ایشان می باشد و در دعای صباح و مساء به آن اشاره شده است (اصبحت اللهم معتصما بدمامك المنيع الذي لا يطاول ولا يحاول...<sup>۱</sup>) و در دعای (اللهم اجعلني في درعك الحصينة التي تجعل فيها من تريد)<sup>۲</sup>.

اگر بگوییم: اقتضای ظاهر استدلالت بعضی از مذکورات است که به پیروان و محبانشان مربوط می شود برای این که (ذمامك المنيع، و درعك الحصينة) دلالت دارد به این که هر کس به ایشان پناه ببرد در امان می ماند ولی دلالت ندارد به هلاکت مخالفانی که ایشان را رد می کنند و ادعای (شما) هر دو امر است.

می گویم اگر ثابت شود چیزی، همه ی کسانی را که به آن پناه برده اند از همه ی ترس ها حفظ می کند به دلیل حکمت اثبات شده است که پناهگاهی غیر از آن وجود ندارد و گرنه پناهگاه دیگر مانند آن می شد در صورتی که چنین نیست و کسی را که از آن پناهگاه صرف نظر می کند حفظ نمی کند با این که فرض شده که با آن مساوی است حال که حفظ نمی کند پناهگاه مفروض ناقص می باشد و وقتی ناقص باشد پناهگاه تام نیست و نجات منحصر شد به پناهگاه تام، و هلاک

۱ - مستدرک الوسائل ۲۴۲/۸ و آمالی طوسی ۲۷۶ و بشارة المصطفی ۱۲۹ و البلد الامین ۲۷.

۲ - وسائل الشیعه ۲۲۹/۷ و کافی ۵۳۴/۲ و کامل الزیارات ۲۲۲.



خواهد شد آن که از پناهگاه تام صرف نظر کند برای این که پناهگاهی غیر از آن وجود ندارد چون قیام همگان با اوست و یا از طرف او.

اگر بگوییم: قول تو در کل دلالت دارد به این که خدای تعالی لا یجیر (الا) منهم علیهم السلام، یعنی خدای تعالی در پناه نمی گیرد مگر (از طریق) ایشان علیهم السلام.

می گویم: این سخن گفته نمی شود برای این که ما در جاهای زیادی بیان کردیم که ایشان علیهم السلام با حکم قضاء الهی بیگانه نیستند بلکه حکم ایشان عین حکم الهی است برای این که ایشان حکمی ندارند مگر حکمی که خدای تعالی به وسیله ی ایشان به ایشان و به غیر ایشان می کند آن چه امام هادی علیه السلام فرمود: (سعد من والاکم و هلك من عاداکم) و امثال آن، در حقیقت معنایش این است که (سعد من والي الله و هلك من عادي الله) یعنی هر کس خدا را دوست بدارد سعید شد و هر کس خدا را دشمن داشت به هلاکت رسید و هر کس خدا را دوست داشت او ایشان را دوست داشته است چون برای خدای تعالی در بین مخلوقش ولایتی وجود ندارد مگر همان که برای ایشان قرار داده است و هر کس خدا را دشمن بدارد او همان است که ایشان را دشمن داشته است چون خدای تعالی را عداوتی وجود ندارد غیر از آن چه برای ایشان قرار داده است و اگر غیر از این بود کلام حق ایشان علیهم السلام (من والاهم فقد والي الله و من عاداهم فقد عادي الله) (العیاذ بالله) صحیح نبود. اندیشه کن.

برای این که خدا دوست می دارد هر چیزی را که برای او باشد و دشمن می دارد هر چیزی را که برای دشمنش شیطان باشد و کسانی که برای او هستند محمد و آل محمد علیهم السلام و پیروانشان از هر شیئی اند، و آنان که برای شیطان اند دشمنان ایشان و دشمن پیروان ایشان از هر شیئند. و خدای تعالی از قول شیطان چنین فرموده است: (لَا قُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ<sup>۱</sup>) یعنی من در راه مستقیم تو در کمین ایشان می نشینم و سپس از رو به رو و از پشت سر و از راست و از چپ به سراغشان می روم و خواهی دید که خیلی از ایشان سپاسگزار نیستند.

به این جهت گفتیم فرعی برای حکمی ذاتی است که شیئیت اشیاء با چیزی است که واجب است برای شیئی از اشیاء، شیئیتی با غیر آن نباشد و گرنه شیئیت آن شیئی با آن نخواهد بود بلکه با غیر آن خواهد بود، خواه این غیر با آن اشیاء مستقل باشد و خواه با آن مشارک باشد، و این شیئیت فرع آن حکم است و این فرع در هر فردی از اثبات و نفی مرکب است و گرنه از ضدش تمیز داده نخواهد شد. پس:

هرکس ایشان را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد شیئیت سعادت در وی تحقق می یابد.

هرکس با ایشان دشمنی کند شیئیت شقاوت در وی محقق شود. هرکس با ایشان دوست باشد ولی از دشمنانشان بیزار نباشد ایشان را دوست نداشته است برای این که از دشمن متمایز و جدا نشده است.

هر کس دشمن ایشان را دوست بدارد و از ایشان سلام الله علیه بیزار نشود دشمنشان را دوست نداشته است برای این که متمایز و جدا نشده است. و این فرد مستضعف یا در حکم مستضعف است چنان که حضرت امام مجتبی حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است. در احتجاج روایت کرده است که آن حضرت گفت: مردم سه گروهند (یک) مومنی که حق ما را می شناسد و در برابر ما تسلیم می باشد و از ما پیروی می کند. این فرد ناجی است محب من و محب خدای تعالی است. (دو) کسی است که با ما عداوت دارد و از ما بیزاری می کند و ما را لعنت می کند و ریختن خون ما را حلال می داند و حق ما را انکار می کند و با برائت از ما خدا پرستی می کند. این فرد کافر مشرک و فاسق است. از راهی کافر و مشرک شده که نمی داند چنان که از روی دشمنی و بی آن که علم داشته باشد خدای تعالی را دشنام می دهد همچنین بی آن که بداند به خدای تعالی شرک می ورزد. (سه) مردی که عمل می کند به آن چه بر آن وارد می شود و علم هر چیزی را که برایش مشکل باشد از جمله ولایت ما را به خدای تعالی برمی گرداند از ما پیروی نمی کند با ما دشمنی نمی کند و حق ما را نمی شناسد ما امیدواریم خدای تعالی وی را ببخشد و به بهشت ببرد این مسلمان ضعیف می باشد.<sup>۱</sup> از جمله ی (علم هر چیزی را که برایش مشکل باشد از جمله ولایت ما را به خدای تعالی برمی گرداند) از قول امام علیه السلام بر می آید که علم ولایت اهل بیت علیه السلام را به خدا وامی گذارد برای این که امر ولایت یکی از مشکلات اوست.

۱ - احتجاج ۲/۲۸۸ و بحار الانوار ۳۳/۲۷۱ و کتاب سلیم بن قیس ۸۴۷.



امام هادی علیه السلام فرمود:

## و ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض

شارح گفته است: چنان که در اخبار زیادی آمده، ارواح ایشان از اعلیٰ علیین آفریده شده و بدن هایشان از علیین است و انوار علوم و کمالاتشان یکی می باشد، ارواح و ابدان یا همه پاکند و برخی از برخی می باشند چنان که در قرآن فرموده است: (ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).<sup>۱</sup> یعنی ذریه ای اند از طینت واحده و از نور عظمت الهی آفریده شده اند.

می گویم: روح کلی یکی است و آن روح ایشان است و در واقع به لحاظ تعدد هیكل ها متعدد شده اند آن ها هیكل های متعدد توحیدند (متعدند) از این لحاظ که جهات قبولشان مختلف است نه مراتبشان، مراتب نسبت به مبدء شان در قرب یکی است الا این که برخی از ایشان به برخی مترتبند، در کم و کیف و در وقت و مکان تفاوتی ندارند مگر آن چه در تفاضل ترتب و در نسبت ترتب حاصل شده است.

می دانیم که روح، در مقام ذکر اهل بیت علیهم السلام، به دو چیز اطلاق می شود. (یک) مراد از روح به طور مطلق، عقل کلی و قلم است که رکن راست بالای عرش باشد. (دو) در صورت اطلاق، مراد از آن روح کلی است، که به لحاظ رتبه بین عقل کلی و نفس کلیه قرار دارد که رکن راست پایین عرش باشد. و امیر مومنان علیه السلام به این دو اطلاق اشاره فرموده است چنان که در کتاب کافی از علی بن رئاب از آن حضرت نقل شده است که فرمود: (برای خدای تعالی در پایین عرش نهری وجود دارد و پایین نهری که پایین عرش است نوری وجود دارد که آن را نورانی کرده است و در دو طرف نهر، دو روح مخلوق دارد یکی روح القدس و یکی روح من امره، و برای خدای تعالی ده طینت وجود دارد پنج طینت از بهشت و پنج طینت از زمین. (امام علیه السلام پس از تفسیر بهشت و تفسیر زمین فرمود:): مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا مَلِكٍ مِنْ بَعْدِهِ جَبَلُهُ إِلَّا نَفَخَ فِيهِ مِنْ إِحْدَى الرُّوحَيْنِ وَ جَعَلَ النَّبِيَّ مِنْ أَحَدِي الطَّيْنَتَيْنِ. قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَ مَا الْجَبَلُ فَقَالَ الْخَلْقُ غَيْرُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَنَا مِنَ الْعَشْرِ طِينَاتٍ وَ نَفَخَ فِيْنَا مِنَ الرُّوحَيْنِ جَمِيعًا فَاطِيبٌ بِهَا طَيِّبًا. (و در بعضی توضیحات علمای اعلام طینا آمده است. مترجم). یعنی هیچ پیامبری و هیچ ملکی را نیافرید مگر این که یکی از روح ها را در او دمید و پیامبر صلی الله علیه و آله را از یک طینت قرار داد. (ابو الصامت گفته است: من از ابو الحسن اول علیه السلام سؤال کردم جبل چیست؟ فرمود خلقی غیر از ما اهل بیت است، خدای تعالی ما را از ده طینت آفرید و از هر دو روح به ما دمید چه پاکیزه است در پاکی (یا چه پاکیزه است به لحاظ طینت).<sup>۱</sup>

می گویم: ظاهرا مراد از نهر، نهر وجود مقید است برای این که از عرش جاری می شود. و دو روح و دو طینت تفصیل عرش اند اگر مراد از دو طین، طین باطنی باشند. روح القدس همان نور سفید از عرش و روح من امره، نور زرد از عرش است. و به هر دو، روح من امر الله اطلاق می شود. و اگر دو طینت باطنی منظور باشند به هر دو اطلاق می شوند و به یکی اطلاق می شود روحی که بر فرشتگان حجاب ها موکل است و آن ها نور سبز اعلی از چپ عرش و نور سرخ اسفل از چپ عرش اند. و در ظاهر دو طینت از علین است اعلی علین اول بهشت عدن و جنة المأوی و بهشت نعیم و فردوس و جنة الخلد و این طین جنان است و طین سفلی (دوم) طین زمین است که عبارتند از مکه، مدینه، کوفه، بیت المقدس و حائر حسینی. قول آن حضرت: (و هیچ پیامبری و هیچ ملکی نیست تا آخر) منظور از آن - خدا داناتر است - این است که به هر پیامبر و به هر فرشته از روح دوم یعنی روح من امره دمیده می شود و با آن عصمت حاصل می شود به همین لحاظ از شعاع آن روح، انبیاء الهی معصومند و از نور شعاع آن، فرشتگان الهی معصومند و خدای سبحان بر محمد و اهل بیت پاک او علیهم السلام هر دو روح را به صورت جمع دمیده است و در غیر ایشان از شعاع روح دوم یعنی روح من امره یعنی روح عصمت دمیده است.

اما روح اول که باب الله است در هیچ یک از مخلوقات الهی غیر از محمد و آل محمد علیهم السلام دمیده نشده است و از همین جهت هیچ کدام از پیامبران الهی در چیزی اندک یا زیاد که (به) دنیا و (یا) آخرت (مربوط باشد) وساطت و سفارتی برای خودشان یا به یکی از امت ها ندارند غیر از محمد و آل محمد علیهم السلام. و اگر بشنوی که یکی از پیامبران علیه

السلام بابی بین الله و بین امتش بوده این (بابیت) بین امت او و بین محمد و اهل بیت او بوده است که شفیعیان همه ی خلق هستند و حکم هر دو طینت هم چنین است. و از دلائل این که در غیر محمد و آل محمد نوعاً این دو روح دمیده نشده بلکه از شعاع آن ها بر آنان دمیده شده روایت در بصائر می باشد:

جابر جعفی گفته است با امام باقر علیه السلام بودم فرمود: ای جابر ما و دوستان ما از یک طینت سفید پاکی از اعلی علیین آفریده شدیم، ما از اعلای آن آفریده شدیم و دوستان ما از پایین آن آفریده شدند روز قیامت که بشود بالا به پایین بپیوندد، روز قیامت که شد ما دست به دامن پیامبرمان می زنیم و شیعیان ما به دامن ما چنگ می زنند، کجا می بینی خدای تعالی پیامبرش و ذریه او را می برد؟ و کجا می بینی ذریه ی حضرت پیامبر دوستانشان را می برند؟ جابر سه بار دستش را به هم زد و گفت: دخلناها و رب الكعبة، به خدا سوگند داخل بهشت شدیم.<sup>۱</sup>

و از آن کتاب از ابو الحجاج روایت شده است که امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای ابا الحجاج خدای تعالی محمد و آل محمد علیهم السلام را از طینت علیین و دل هایشان را از طینتی بالاتر خلق کرده است و شیعیان ما را از طینت پایین علیین و دل هایشان را از طینت علیین آفریده است بنا بر این قلب های شیعیان ما از ابدان آل محمد است. و خدای تعالی دشمن آل محمد را از طین سجن آفرید و دل هایشان را از طینی بدتر آفرید و شیعیانشان را از طینی پایین سجن آفرید و دل هایشان را از طین سجن آفرید بنا بر این دل های ایشان



از بدن ایشان می باشد و هر دلی به سوی بدنش کشیده می شود.<sup>۱</sup>

می گویم: بارها ذکر کردیم که مراد از قول ایشان از پایین آن یا از فاضل آن، چنان که در بعضی اخبار وارد شده است همان شعاع است و همین طور است اگر گفته شود: (من نضح کذا یا من عرق کذا، نضح به معنی رطوبت یا تراوش است (می گویند از کوزه همان برون تراود که در اوست عرق همان شبه قطراتی است که از منافذ بدن آدمی یا مثلا اسب بیرون می آید).

نضح و فضل گاه به معنی جزء و بخش به کار می رود که میان معنی قبلی و این معنی قرائن خارجی است که تفاوت را نشان می دهد. در بصائر از بشر بن ابی عقبه از حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت است که فرمود: خدای تعالی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از طینتی گوهری که زیر عرش بود آفرید و طینتش نضحی (یعنی جزئی یا نیمه ای) داشت طینت امیر مومنان را از نیمه ی طینت رسول الله خلق کرد و طینت امیر مومنان نیمه ای داشت طینت ما را از نیمه ی طینت امیر مومنان خلق فرمود. و طینت ما نضحی داشت، طینت شیعیان ما را از نضح طینت ما خلق کرد از این لحاظ دل های شیعیان به سوی ما میل می کند و دل های ما هم به ایشان توجه دارد توجه پدر بر فرزند، ما برای ایشان خیر هستیم و ایشان برای ما خیر هستند، و رسول الله برای ما خیر است و ما برای رسول الله خیریم.<sup>۲</sup>

۱ - بصائر الدرجات ۱۴.

۲ - ب ۸/۲۵ و بصائر الدرجات ۱۴..

در روایت فوق امام علیہ السلام نضح را به معنی جزء و نیمه و نصف و نصیب به کار برده است و در اصل منظور از نضح، شعاع است پس جمله ی (طینت شیعیان ما را از نضح طینت ما خلق کرد) با آگاهی که یافتی به اشتباه نیفکند همچنین برخی از احادیث مانند این خبر به این مضمون که هرگاه ایشان، از رسول الله یا از امیر مومنان، خلق شده باشند بنا بر این از مقام ایشان متأخر هستند با این که ما می گوئیم ایشان در یک مقام هستند و این معنی هم از ایشان علیهم السلام وارد شده که ایشان همه از یک نور خلق شده اند.

صدوق علیه الرحمه در کتاب معراج از رجالش و بالاخره از ابن عباس روایت کرده که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم خطاب به علی علیه السلام می فرمود: یا علی، خدای تعالی بود و چیزی با او نبود، مرا و تو را از نور جلالش دو روح آفرید و ما جلو عرش رب العالمین بودیم خدای تعالی را تسبیح و تقدیس و تحمید و تهلیل می کردیم و این پیش از آن بود که آسمان ها و زمین ها را خلق شوند وقتی خواست آدم را بیافریند مرا و تو را از یک طینت از علین آفرید و با آن نور ما را خمیر کرد و ما را در همه ی انوار و نه‌های جنت فروبرد.<sup>۱</sup>

و در ریاض الجنان با اسنادش مرفوعاً به جابر بن یزید جعفری از امام باقر محمد بن علی علیهما السلام نقل کرده است که فرمود: ای جابر، خدای تعالی بود و چیزی و معلومی و مجهولی با او نبود اولین چیزی را که از خلقش آغاز کرد این بود که محمد را خلق کند و ما را با او و از نور عظمت او خلق فرمود و ما را در اظله ی خضراء برپا داشت آن جا که آسمانی

و زمینی و مکانی و شب و روزی و خورشیدی و ماهی وجود نداشت نور ما از نور رب مان برمی آمد مانند شعاع خورشید از خورشید، خدای تعالی را تسبیح و تقدیس و تحمید و به حق عبادتش عبادت می کردیم، پس از آن خدای تعالی مکان را آفرید و در مکان نوشت (لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و ولی الله و وصیه به ایدته و نصرته) آن گاه عرش را آفرید و در سرادقات آن مانند این را نوشت.<sup>۱</sup>

در حدیث اول فرمود: آن دو از یک طینت اند و در دوم فرمود: ایشان با هم خلق شدند زیرا مراد این است که ایشان در وقت واحد از سرمد، با آن حضرت از یک طینت اند. و آن چه دلالت بر تأخر دارد مراد از آن ترتب است که نسبت به هم دارند و شکی نیست که اهل بیت علیهم السلام، در رتبه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله متأخرند، در وقت با او مغایر نیستند بلکه در سرمد واحد با او هستند و اگر چه اولش متعلق به آن حضرت است حتی در نزد معصومین مقدار آن هشتاد هزار (۸۰/۰۰۰) سال تعیین شده است. و این وقت، حرفی است که (پیامبر صلی الله علیه و آله بر) علی علیه السلام با آن به علم فضیلت یافته است، و با آن از وی افضل شده است. جابر بن عبد الله در تفسیر آیه ی: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...) <sup>۲</sup> از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: اول چیزی که خدای تعالی آن را آفرید نور من بود آن را از نور خود ابداع کرد و از جلال عظمتش مشتق ساخت به قدرت طواف می کرد تا طی هشتاد هزار سال، به جلال عظمت رسید آن گاه برای تعظیم به خدای تعالی سجده

۱ - بحار الانوار ۱۶۹/۵۴.

۲ - آل عمران ۱۱۰

کرد و نور علی علیه السلام از او شکافت، نور من بر عظمت و نور علی بر قدرت محیط بود سپس عرش و لوح و خورشید و روشنایی روز را آفرید.<sup>۱</sup>

در این حدیث خبر داده است که نورش هشتاد هزار (۸۰/۰۰۰) سال به قدرت طواف می کرد و ظاهر این است که مراد از آن طواف بر حکم ولایت باشد و این مدت مقدار سبق ظهور ولایت بر نبوت است که عظمت و جلال عظمت باشد و وقتی در حال نزول به مقام نبوت رسید برای تعظیم به خدای تعالی سجده کرد برای این که شأن نبوت بود بر خلاف حال اولی که شأن ولایت بود زیرا مقام ولایت، مقام ربوبیت است و نه مقام عبودیت، آن حضرت به نبوت قیام کرد و علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به ولایت قیام نمود، و به این جهت فرمود: (نور من بر عظمت محیط بود) یعنی نبوت، و نور علی بر قدرت یعنی بر ولایت محیط بود و محیط بودن به این دو مقام بزرگ، قیام کردن به موجب حکمی است که از آن اراده شده است. حضرت از همه ی احکام قیام به احاطه (به عظمت و احاطه به قدرت) تعبیر فرموده است از آن چه آوردیم و از آن چه اشاره کردیم معلوم شد که ارواح و نور و طینت ایشان یکی است و اگر چه متعدد هستند و این مانند نور چراغ است و نه مانند چراغ و نورش، چنان که هرگاه دیگری به ایشان نسبت داده شود بلکه ایشان مانند چراغ از چراغ هستند علی علیه السلام گفته است: (انا من محمد کالضوء من الضوء)<sup>۲</sup>. و این شأن بدل است و آیه ی: (ما

۱ - بحار الانوار ۲۲/۲۵.

۲ - اللعة البیضاء ۲۸. در شرح نهج ۱۰۵/۱۳ و بحار الانوار ۹۹/۶۴. به جای انا من محمد، انا من احمد نقل شده است. مترجم.

نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۱</sup> ) به آن اشاره دارد.

و از روایاتی که اشاره دارد که طینت شیعیانشان از شعاع و فرع طینت ایشان است و نه از حقیقت آن، روایتی است که قبلاً در حدیث محمد بن مروان از کافی از حضرت صادق علیه السلام گذشت حضرت فرمود: در مانند آن چه ما از آن آفریده شدیم برای هیچ کس بهره‌ای قرار داده نشد و ارواح شیعیان مان از طینت ما و بدن‌های ایشان از طینت مخزون و مکنون از پایین آن طینت خلق شد.<sup>۲</sup>

و در ریاض الجنان از ابن عباس روایت شده که امیر مومنان علیه السلام گفت: اتقوا فراسة المومن، از هوشیاری مومن بترسید که با نور خدا نگاه می‌کند. عرض کردم ای امیر مومنان چگونه با نور خدا نگاه می‌کند؟ فرمود: برای این که ما از نور خدای تعالی آفریده شدیم و شیعیان ما از شعاع نور ما خلق شدند بنا بر این ایشان برگزیده و پاکیزه و هشیارند نورشان بر غیرشان می‌تابد چنان که ماه در ظلمت شب چهاردهم می‌تابد.<sup>۳</sup>

می‌گوییم: انبیاء علیهم السلام، در اسم شیعه داخل هستند بلکه اسم شیعه در حقیقت برای ایشان است که شعاع ایشان علیهم السلام هستند و دیگر مومنان از شعاع نور انبیاء الهی اند.

۱ - بقره ۱۰۶.

۲ - بحار الانوار ۴۵/۵۸ و کافی ۳۸۹/۱.

۳ - بحار الانوار ۲۱/۲۵.

و در بصائر از عبد الغفار جازی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خدای تعالی مومن را از طینت بهشت و ناصبی را از طینت آتش آفرید و فرمود: هرگاه خدای تعالی برای بنده ای خیر بخواهد روح و جسدش را پاکیزه می کند چیزی از خیر نمی شنود مگر این که آن را می شناسد و چیزی از منکر را نمی شنود مگر این که آن را انکار می کند و گفت که شنیدم می فرمود: طینت ها سه طینت اند طینت انبیاء و مومن از آن طینت است با این تفاوت که انبیاء از قسمت بهتر آن هستند و ایشان اصلند و برتری از آن هاست و مومنان فرزند، از طینت لازب خلق شده اند خدای تعالی بین ایشان و بین شیعیان شان فرقی نمی گذارد و فرمود طینت ناصبی از حمأ مسنون است و اما مستضعفان از خاک هستند. مومنی از ایمانش و ناصبی از عداوتش برنمی گردد (و لله المشیه فیهم جمیعا) و در باره ی همگان خدای تعالی مشیت نافذ دارد.<sup>۱</sup>

## طرح اشکال

ظاهر جمله ی پایانی (و خدای تعالی در مورد همگان مشیت نافذ دارد) با این گفته ی امام علیه السلام (مومنی از ایمانش و ناصبی از عداوتش دست برنمی دارد) با هم منافات دارند برای این که روایاتی که دلالت بر تکلیف در عالم ذر دارند این مفهوم را می رسانند که خدای تعالی به اصحاب یمین فرمود: للجنة و لا ابالی به بهشت می برم و واهمه ای نیست و مشروط به بداء نفرمود و به اصحاب شمال فرمود: للنار و لا ابالی به آتش می برم و باکی ندارم بداء را شرط قرار داد و حال آن که در باره ی اهل بهشت شرطی قرار نداد و این مضمون منافات

۱ - بحار الانوار جج ۲۵ و ۶۴ صص ۸۲ و ۹، و کافی ۳/۲ و بصائر الدرجات ۱۶.

دارد با آن چه در حدیث فوق وجود داشت (که خدای تعالی در مورد همگان مشیت نافذ دارد).

## جواب اشکال فوق

شرط نکردن بداء در باره ی مومنان از فضل و جود الهی است و حکمت به اقتضای فضل و جود جریان دارد چنان که شرط قراردادن بداء در باره ی ناصبی ها هم بر همین اقتضا جاری است و در واقع حکم غیر مشروط و مشروط هر دو از ممکناتی اند که در دست قدرت خدای تعالی قرار دارند، و شرط در آن دو و در هر چیز دیگر در حکم قیام اشیاء به قیام صدوری با او (یعنی با فعل و اراده ی باری تعالی) هستند. شرط قرار ندادن در اهل بهشت از فضل و جود است و اگر اراده کند هر چه را هر طوری که می خواهد از حالی که دارد برمی گرداند بنا بر این منافاتی در بین نیست. و در گفته ی امام علیه السلام (طابت و طهرت) منظور از طیب و طاهر، خالص بودن از صفات رذیله و نواقص ظاهری و باطنی از گناهان روحی و جسمی در تکالیف شرعی یا در تکالیف وجودی است مانند زنا و بی عفتی ظاهری، مثل این که عقد نکاح به صورت غیر شرعی باشد، در لفظ عقد یا قصد، خللی واقع شود مانند این که عقد انکاح یا نکاح به کسی واقع شود که مقصود نیست، یا بدون رضایت طرفین یا بدون رضایت یکی از طرفین یا بدون اجازه ی کسی که رضایت یا قصدش در طرفین یا یکی از آن ها معتبر است یا عقد ازدواج با زن پنجم قبل از این که یکی از زنان خود را طلاق بدهد یا در همین مسأله عقد قبل از انقضای عده ی زن مطلقه اش، یا عقد مطلقه ای که هنوز در عده ی نکاح دیگری قرار دارد، یا عقد پسر و دختری که فاقد

ولی هستند در صورتی که نکاح به اجازه ی آن ها یا یکی از آن ها متوقف باشد، یا هر دو یا یکی در حال احرام باشد یا یکی کافر باشد یا در بینشان شیرخوارگی یا مصاهره باشد که عقد را حرام می کنند یا عقدی که محرمی را جمع کند مانند جمع دو خواهر، یا مانند عقد عمه ی زن و یا خاله ی او بدون اجازه ی آن ها، یا این که از محرم ها باشند یا با زنش نزدیکی کند در حالی که گمان می برد بیگانه است یا با زنش همبستر شود به گمان این که همبستر است با آن زنش که سه بار طلاق داده قبل از این که دیگری با او ازدواج بکند یا با زنی نزدیکی می کند که بار نهم طلاق داده و در ایام عده است، یا زن و شوهری با هم نزدیکی کنند که با لعان از هم جدا شده اند، یا با ظهار قبل از این که كفاره داده شده باشد یا با مبارات قبل از رجوع به بذل در عده. و غیر این ها. یا زنای باطنی مانند این که مهریه از مال حرام باشد البته در این مسأله بعضی ها اشکال دارند یا این که یکی یا هر دو آن هم در عین بصیرت و یا از روی اعتقاد با ائمه علیهم السلام یا با یکی از ایشان دشمن باشند یا اعتقاد هر دو یا یکی این باشد که عقد و نکاح بر مبنای کتاب و سنت و ولایت و برائت مع البصیره مبیح نکاح نیست و مانند این ها، یا با زنش نزدیکی کند و گمان کند که بیگانه است یا به شهوت بیگانه با او همبستر شود و امثال این ها.

و (طیب و طاهر مراقبت دارد) چیزی از واجبات و مستحبات را ترک نکند و چیزی از محرمات و مکروهات را انجام ندهد، در کل کارهایی که خدای تعالی از بندگانش می خواهد از توحید گرفته تا اعتقادات پایین تر و از جریمه ی خراش گرفته تا بالاتر، (همواره در باز نگری است تا اشتباهی نداشته باشد)



تا از نقص ها و امثال آن ها خالص شود برای این که طینت و طبیعتش در همه ی حالت ها و در همه ی کارها و گفته ها و باورها پاک بماند، و روشش بی هیچ تکلف و زحمتی بلکه با استقامت فطرت و پاکیزگی خلقت، با صراط مستقیم الهی مطابق باشد، خدای تعالی در همه ی جاهایی که دوست می دارد او را حاضر ببیند و در هر جایی که خوش ندارد او را غایب ببیند، طیب و طاهر چنین کسی است. بنا بر این، گفته ی امام هادی علیه السلام (طابت و طهرت) یعنی جان های شما اهل بیت، نور شما، طینت شما پاک و پاکیزه است. جان های اهل بیت علیهم السلام آب حیات است و نور زرد و یکی است، و به لحاظی که قبلا گفتیم از جهات تمکین و تمکن که برخی به برخی مترتب اند، متعدد هستند در دهری که برایشان یکی است و برای غیر ایشان سرمد اضافی است و طیب بودن به لحاظ حقیقتی است که ایشان اهل آن هستند. به صورتی که ذکر کردیم. نورشان همان وجودشان می باشد که از آن به فؤاد و کنه و حقیقت و نفس تعبیر می شود و یکی است چون در آن متمایز نیستند، یا مراد از نور، عقل است و آن نیز برایشان یکی است و اگر چه به لحاظ جهات تمکین و تمکن با هم تمایز معنوی دارند چنان که در ارواح گفته شد، و آن نور سفید است و پاکیش به همان صورت است که اشاره کردیم و (از طرفی) به خود نظر نمی کند بلکه به جهت ربش نظر می کند چنان که فؤاد نظر نمی کند مگر به ربش، بنا بر این نور رب، بر روح مستولی است به نحوی که از آن فقط حدود صورتش باقی مانده است و بر عقل نیز نور رب مستولی است به طوری که از آن فقط معنی حدودش مانده است سهروردی در قصیده اش در باره ی واصلان گفته است:

منهم من عفي ولم يبق للشكوي

و لا للدموع فيه مقليل

ليس الا الانفاس تخبر عنه

و هو عنها مبرء معزول

(مترجم می گوید: چه خوش گفته است مرحوم حجة الاسلام آخوند ملا محمد تقی متخلص به (نیر) در دیوان خود در مناجاتی که از زبان ابو عبد الله الحسین روحی و ارواح العالمین له الفداء سروده است:

تا خبر دارم از او بی خبر از خویشتم

با وجودش زمن آواز نیاید که منم

پیرهن گو همه پر باش ز پیکان بلا

که وجودم همه او گشت من این پیرهنم)

و فؤاد که نور رب است در نور فانی شده است، صفی الدین در این معنی گفته است:

انحلني الحب في هواك فلو      تفقدتني المنون لم ترني

عشق و علاقه ای به تو دارم که وجودم را مریض و لاغر کرده است و اگر گرفتاری ها سبب مرگم شود دیگر مرا نمی بینی.<sup>۱</sup> و امیر مومنان علیه السلام، به این مورد اشاره فرموده و

۱ - عده ای تصور می کنند که می توانند از حدودی بیرون بروند که در هستی دارند در صورتی که هیچ ممکن نمی تواند هستی خود را از دست بدهد چنان که مرحوم شیخ اعلی الله مقامه الشریف در باره ی

گفته است: (اتقوا فراسة المومن فانه ينظر بنور الله).<sup>۱</sup>

(خدای تعالی) طینتشان را پاک و پاکیزه کرده است زیرا هندسه ی ایمان به خدا و هیأت امتثال امر الله و اجتناب نهی او و حدود مراقبت های الهی و کیفیت صدق با خدای تعالی در تمامی محل ها و هیکل توحید الهی و صورت عبادت و طاعت اوست. و آن چه چنین باشد چنان که سابقا وصف کردیم غیر از این نمی تواند باشد.

و منظور از عبارت (بعضها من بعض) این است که آن یک چیز است هرگاه بعضی از آن را فرض کنی از بعضی دیگر است و این بعضی دیگر از آن بعض است و اگر چنین نباشد وحدت حقیقی تحقق نمی یابد زیرا اگر بعضی از چیزی را فرض کنی و در حین فرض فصل آن با بعضی دیگر مغایر باشد به این معنی است که این بعض از آن نمی باشد بلکه هر دو از چیزی غیر از آن ها هستند پس این به موقع اجتماع، واحد حقیقی نیست برای این که اجزاء آن بعضی با بعضی به هنگام فصل مغایر می باشد. بر خلاف آن که هر یکی از آن یکی باشد در این صورت یک چیز است و با فصل متکثر نمی شود بلکه در فصل یکی است چنان که قبل از فصل یکی است. در این نکته تأمل کن تا بفهمی و تدبر داشته باش که جدا دقیق است.

فؤاد و نور و عقل اهل بیت علیهم السلام گفته است، مگر این که خدای تعالی بخواهد وجود چیزی را از بین ببرد البته خدای هستی بخش، هستی هیچ فردی را از او سلب نمی کند و هر چه بر جهان وجود وارد کرده نگه می دارد و این همان سخنی است که در برابر وحدت وجودی ها گفته می شود. مترجم.

۱ - کافی ۲۱۸/۱ و معانی الاخبار ۳۵۰ و الاختصاص ۱۴۳.

## تفاضل ائمه علیهم السلام در درجات

مراد این است که ارواحشان و نورشان و طینتشان در پاکی و پاکیزگی به دور از نواقصی که اشاره کردیم یکی است و به وجهی از وجوه تفاوتی ندارند و امام علیه السلام این اتحاد را با عبارت (بعضها من بعض، یعنی بعضی از بعضی) است تأکید کرده است و از این معنی ظاهر می شود که منظور آن حضرت از نور، فؤاد نیست و منظورش عقل است چون اگر فؤاد را منظور می کرد لازم می آمد در فضل مساوی باشند و حال آن که از فرمایشاتشان به اثبات رسیده که در درجات با هم تفاوت دارند به اجماعشان پیامبر صلی الله علیه و آله از همه افضل است و تصریحشان در این معنی متواتر می باشد شیعه نیز بر این معنی اجماع دارند مگر آن چه از بعضی از جاهلان آن ها ظاهر می شود از کسانی که در شمار اهل علم نیستند بلکه از شیعیان عارفشان نمی باشند جمعی چهارده معصوم را برابر می دانند بعضی ها محمد و علی را برابر می شمارند و بعضی علی سلام الله علیه را بر محمد صلی الله علیه و آله ترجیح می دهند و این ها به طائفه ی کافر غرابیه می پیوندند که قائلند محمد ص به علی ع از کلاغ به کلاغ و از مگس به مگس شبیه تر است و می گویند جبرائیل به سوی علی علیه السلام مبعوث شده بود به غلط به سوی محمد صلی الله علیه و آله رفت و این ملعون ها صاحب الریش یعنی جناب جبرئیل را لعنت می کنند و بعضی محمد و علی را استثناء کرده و باقی ائمه را برابر می دانند.

اما علمائی که قول ایشان معتبر است اجماع دارند بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله از همه افضل است و بعد از او علی علیه السلام از باقی افضل است و سپس اختلاف نظر دارند بعضی فاطمه سلام الله علیها را بر باقی ائمه علیهم السلام مقدم می شمارند چنان که در ذکر مقدم است و بعضی حسنین را بر فاطمه سلام الله علیها و بر نه امام از نسل امام حسین علیهم السلام مقدم می شمارند و نه امام را برابر می دانند. و بعضی فاطمه سلام الله علیها را بعد از امامان قرار داده و آن ها را برابر می دانند به غیر از علی که از همه افضل است. و بعضی محمد صلی الله علیه و آله را افضل از همه ی خلق و پس از وی علی علیه السلام را و سپس حسن و حسین و سپس حضرت قائم و سپس ائمه ی هشتگانه و در نهایت حضرت فاطمه را قرار داده اند. و این نظری است که در نزد من ترجیح دارد و منشأ اختلاف نظر ها ظاهراً اختلاف احادیث می باشد.

### دلایل معتقدان به تفاضل و تمایز و اختلافشان از چیست؟

آنان که به تفاضل اعتقاد دارند اختلاف دارند در این که آیا تفاضل به علم است یا هم به علم و هم به عمل؟ یا به عنایت خدای تعالی؟ یا به زیادی صفات دیگرمانند قدرت و شجاعت و کرم و غیره در بعضی از ایشان نسبت به بعضی دیگر؟ و این جا محل بیان آن ها نیست.

به نظر من تفاضل به لحاظ زیادی همه ی صفات فاضل می باشد و هرکس دلایل آن را جستجو کند در احادیث ایشان علیهم السلام می یابد. و از چیزهایی که خیلی در آن اشتباه می شود حتی برای بزرگان اهل علم مخفی است زیادی علم

بعضی از ایشان نسبت به بعضی دیگر است برای این که در احادیث ایشان وارد شده که نورشان و علومشان برابر است و امام بعدی در آخرین لحظه از عمر امام قبلی به همه ی علمی که در نزد او بوده احاطه می یابد و حق این است که این اخبار مخصص اند و آن علمی که در آن ها با هم برابرند علمی است که همه ی خلق به آن نیاز دارند و تفاضل ایشان در چیزهایی است به هر یک اختصاص دارد.

حسن بن سلیمان حلی در مختصر بصائر سعد بن عبد الله اشعری با اسنادش به ایوب بن حر روایت کرده است که به حضرت امام صادق علیه السلام گفتیم: (ائمه بعضی اعلم از بعضی هستند؟ فرمود: بلی، و (اما) علم ایشان به حلال و حرام و تفسیر قرآن یکی است).<sup>۱</sup>

می گویم: این همان است که گفتیم در علمی که خلق به آن ها نیاز دارند با هم برابرند برای این که هر یک از ایشان حتی مستقل است و جایز نیست حجت بر مردم باشد و نزد وی نباشد همه ی چیزهایی که نیاز دارند. اما در آن چه با هم تفاضل دارند معرفت خدای سبحان است برای این که معرفت هر شخص کنه ظهور خدای تعالی بر اوست و همان حقیقت اوست که آیه ی بزرگ خدایش می باشد و شکی نیست که ظهور خدای تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله قبل از ظهور او به علی است بنا بر این در نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله حرفی از علم وجود دارد که علی آن را نمی داند و قبلاً به طول و عرض آن حرف اشاره شد که هشتاد هزار (۸۰/۰۰۰) سال در وقت قدرت از سرمد است و بر علی علیه السلام قبل

۱ - تفسیر عیاشی ۱/۱۵ و الاختصاص ۲۶۶ و بصائر الدرجات ۴۷۹.

از حسن و بر حسن قبل از حسین و بر حسین قبل از قائم و بر قائم قبل از امامان هشتگانه و بر ایشان قبل از فاطمه علیهم السلام ظهور کرده است بنا بر این ایشان در علومى که به ایشان منتقل و محول مى شود با هم برابرند اما ذات یک شیئ به غیر وی منتقل نمى شود پس بفهم. و این منافاتى در برابر بودنشان ندارد، آمنا بالله و ما انزل الی نبیه صلی الله علیه و ما انزل الیهم، در قرآن مى خوانیم که: (لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) <sup>۱</sup>.

نتیجه: حقیقتى که آیه ی بزرگ خدای تعالی است و موجب تفاضل مى شود همان وجود است که از آن به فؤاد تعبیر مى شود به همین جهت سزاوار است سخن امام هادی علیه السلام (نورهم) به عقل حمل شود و در تفسیر نور گفتیم که عقل یا فؤاد است برای این که خواستیم بیان کنیم که به هر دو اطلاق مى شود و گاه در اخبار به عقل نور و به فؤاد سر گفته مى شود و اگر کلام را در اطلاق یا عمومیتش باقی بگذاریم و نور به عقل تخصیص نخورد امکان دارد وحدت در فؤاد به دست بیاید و تفاضل با آن منافات ندارد چنان که گفتیم: که نور برخاسته از چراغ، در حقیقت یکی بیش نیست و اگر چه مراتب آن با توجه به قرب و بعد از چراغ تفاوت مى کند اگر اختلاف را بر ترتب بعضی بر بعضی حمل کنیم چون ما قصدمان نیست مگر ترتبی که وقت آن در سرمد، نسبت به زمان یا دهر هشتاد هزار (۸۰/۰۰۰) سال مقدر شده است.





## امام هادی علیه السلام فرمود: خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرشه محرقین

شارح گفته است خدای تعالی شما را انواری آفرید و مقرر کرد به عرشش طواف کنید یعنی از علم او بهره مند شوید یا در جسدهای مثالی مانند طواف بر بیت الله الحرام به عرش صوری وی طواف کنید. تا آخر.

می گویم: اما این موضوع که خدای تعالی ایشان را انواری آفریده از نور خودش، پیش از آن که چیزی از مخلوقاتش را آفریده باشد مطلب معلومی است و در احادیث اهل بیت علیهم السلام این معنی متواتر است. و اما این که خدای تعالی ایشان را مقرر فرمود که به عرشش طواف کنند باز اشکالی ندارد، اشکال در این جاست که پس از آفریدن عرش ایشان را به طواف آن امر فرموده است و قبل از خلق عرش، وی را در کان و مکان تسبیح می گفته اند، یا این که عرش را قبل از آفریدن ایشان آفریده است؟ و پس از آفریدن عرش آنان را به طواف واداشته است؟ یا با عرش ظاهر شده اند؟ یا با خلق عرش ظاهر شده اند یعنی عرش در وجود ظاهر نشده مگر با ایشان؟ یا ایشان در وجود ظاهر نشده اند مگر با عرش؟ یا در این باره چنان که خواهد آمد تفصیلی وجود دارد؟

## اطلاقات عرش

معروف از اطلاقات روایاتشان این است که عرش به یکی از معنی هایی گفته می شود که ذکر می کنیم تا اطلاقی که در این جا ذکر شده مشخص شود:

به ملک، ملکوت اشیاء، اسباب های آن، علم باطن، اصل مطلع ابداعات، علم کیف، کون، قدر، حد، این، مشیت، صفت اراده، علم الفاظ، حرکات و ترک، علم عود و بدء، عرش احدیت بر مبنای اصطلاح ما، چنان که از اخبار برمی آید که احدیت معروف صفت فعل است، عرش وحدانیت، مثل اعلی به معنی الوهیت، ربوبیت، رحمانیت، مثل اعلی به معنی آیه ی بزرگ، نبأ اعظم، اسم اکبر، اسماء حسنی، خلق و رزق و حیات و ممات است، و اطلاق می شود بر لوح محفوظ، الواح محو و اثبات و بر هر فردی از افعال که در ماتحتش دارد، و بر محدد الجهات و هر فلکی که در زیرش قرار دارد و هر عنصری که در زیرش هست (فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)<sup>۱</sup>.

و از اخباری که صراحت دارد عرش معنی های متعدد دارد خبری است که در توحید صدوق با اسنادش به حنان بن سدیر روایت شده است<sup>۲</sup> او گفته است از امام صادق علیه السلام از عرش و کرسی سؤال کردم. فرمود: عرش تعریف های زیادی دارد و برای هر سببی در قرآن وصفی خاص قرار داده شده

۱ - یس ۸۳.

۲ - مرحوم مجلسی پس از نقل این خبر در کتاب بحار الانوار و بیان برخی توضیحات گفته است: و اعلم أن هذا الخبر من المتشابهات و غوامض المخبيات و الظاهر أنه وقع من الرواة و النسخ لعدم فهمهم معناه تصحيقات و تحريفات أيضا فلذا أجملت الكلام فيه و ما ذكرته إنما هو على سبيل الاحتمال و الله يعلم و حججه حقائق كلامهم ع.

است فرمود: (فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ)<sup>۱</sup> یعنی ملک عظیم (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)<sup>۲</sup> یعنی علی الملک احتوی و این ملک کیفویت در اشیاء است، نیز عرش در وصل جدای از کرسی است برای این که آن ها دو دروازه از بزرگترین دروازه های غیب ها هستند، و هر دو مجموعاً غیب اند و در غیب نزدیک به هم اند برای این که کرسی دروازه ی ظاهر است و عرش دروازه ی باطنی است که علم کیف و کون و قدر و حد و این و مشیت و صفت اراده و علم الفاظ و حرکات و ترک<sup>۳</sup> و علم عود و بدء، در آن یافت می شود. بنا بر این عرش و کرسی در علم دو باب نزدیک هم هستند برای این که ملک عرش غیر از ملک کرسی است و علم آن نهانی تر از علم کرسی است و از این باب است که فرموده: رب العرش العظیم یعنی صفتش اعلم از صفت کرسی است و آن دو در این رابطه نزدیک هم هستند. من عرض کردم: فدایت شوم چگونه در فضل همسایه ی کرسی شد؟ فرمود: همسایه ی آن شد برای این که علم کیفویت در آن می باشد و ابواب بداء و اینیت آن و حد رتق و فتقش در آن ظاهر است بنا بر این، این دو، همسایه هستند یکی آن دیگری را منصرف می کند مانند علما که برخی نظر برخی را برمی گردانند و به صدق دعوایشان استدلال می کنند برای این که خدای تعالی هرکس را بخواهد به رحمت خود مختص می فرماید و او قوی و عزیز است و از اختلاف صفات عرش این است که خدای تعالی فرموده است: (فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ) و این وصف عرش وحدانیت می باشد

۱- انبیاء ۲۲ .

۲- طه ۵ .

۳- ترک به معنی باقی گذاشتن است و در این جا با توجه به علم الفاظ و حرکات به نظر می رسد به جای سکون به کار رفته باشد و خدا بهتر می داند. مترجم .

از آن چه توصیف می کنند و گروهی او را به داشتن دو دست توصیف کرده و گفتند: (يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ)<sup>۱</sup> دست خدای تعالی بسته است و گروهی او را به داشتن پا وصف کردند و گفتند: خدای تعالی پای خود را به صخره ی بیت المقدس گذاشت و از آن جا به آسمان ها بالا رفت و گروهی او را به داشتن انگشت وصف کردند و گفتند: محمد گفت که خنکی انگشتانش را در دلم احساس کردم به لحاظ این توصیفات فرمود: (فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ) می فرماید: رب مثل اعلی، یعنی خدای تعالی صَاحِبِ مِثْلِي فَرَاتر از این است که به او مثل زدند (وَلِلَّهِ الْمِثْلُ الْأَعْلَى)<sup>۲</sup> او خدایی است که به چیزی شباهت ندارد و به وصف نمی گنجد و به وهم نمی آید (فَذَلِكَ الْمِثْلُ الْأَعْلَى) و کسانی را که فوائد علم را از خدای تعالی دریافت نکرده و خدا را به مثل های پیش پا افتاده وصف و او را به چیزهای مشابه خودشان تشبیه کردند در آن چه نادانند (مذمت کرده و) فرموده است: (وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)<sup>۳</sup> خدای سبحان شبیه و مثل و برابر ندارد (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى)<sup>۴</sup> او اسم های نیکویی دارد که غیر او با آن اسم ها خوانده نمی شود و اسماء حسنی همان ها هستند که خدای تعالی در کتاپش وصف کرده و فرموده است او را با آن ها بخوانید (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ)<sup>۵</sup> خدای تعالی بهترین اسم ها را دارد او را با آن اسم ها بخوانید و رها کنید کسانی را که از روی جهل و بدون داشتن علم در اسم های خدا الحاد می

۱ - مائده ۶۴

۲ - نحل ۶۸

۳ - اسراء ۸۵

۴ - اعراف ۱۸۰

۵ - اعراف ۱۸۰

ورزند و به انحراف می‌گیرند، کسی که در نام‌های الهی بدون علم و آگاهی به انحراف می‌رود مشرک است و نمی‌داند و به وی کافر است و گمان می‌کند خوب می‌کند به این جهت فرمود که (وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ<sup>۱</sup>) ایشان کسانی‌اند که در اسامی خدای تعالی منحرف می‌شوند و آن‌ها را در غیر جای خود به کار می‌برند، ای حنان، خدای تبارک و تعالی امر فرمود: قومی اولیاء باشند و ایشان کسانی‌اند که خدای تعالی به ایشان فضل داده و مخصوص ساخته به چیزی که به دیگران نداده است محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد او با اذن خدای تعالی دلیل و راهنما به سوی اوست دلیل و راهنما بود تا در گذشت بعد از وی وصی او به راهنمایی و هدایت قیام کرد به همان روش که او، وی را به فرمان خدایش از ظاهر علمش راهنمایی کرده بود و سپس ائمه ی راشدون علیهم السلام به راهنمایی قیام کردند.<sup>۲</sup>

می‌گوییم: در پایان این حدیث شریف ظاهراً استشهادی به آن چه ذکر کردیم از امر عرش (در رابطه با فقره ی مورد بحث) وجود ندارد و من به آن جهت آن را ذکر کردم که بیان شود این‌ها بعضی از اتصالات از مراتب والای عرش است مراد در (فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ<sup>۳</sup>) در قرآن کریم (المثل الاعلی) می‌باشد چنان‌که در کلام امام علیه السلام آمده بود و با این کلام اشاره فرموده که: هر کس او را با اسماء نیکویش بخواند خدای تعالی را به آن‌گونه که از صفاتش مراد است وصف کرده و وی را با نام‌هایی خوانده که (خدای سبحان)

۱ - یوسف ۱۰۶.

۲ - بحار الانوار ۳۰/۵۵ و توحید ۳۲۱.

۳ - انبیاء ۲۲.

با آن اسماء ظاهر شده برای کسی که با آن ها او را شناخته است و این تأویل آیه ی: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى<sup>۱</sup>) می باشد یعنی خدای تعالی با صفاتش خود را بر بندگان شایسته اش توصیف کرده و خود را با نام های خود به ایشان معرفی کرده تا وی را با آن ها بشناسند و اسمائی که خدای تعالی خود را به آن اسامی و صفات نامیده و امر فرموده که بندگان با آن اسامی و صفات وی را بخوانند همانا محمد و آل محمد علیهم السلام هستند و صفاتی که خود را با آن معرفی کرده تا هر کس خدا را به نحوی بشناسد که او دوست می دارد ولایتشان می باشد و هر کس در اسماء خدای تعالی به انحراف برود یعنی نعوذ بالله او را با ولایت دشمنانشان وصف کند ولایتی که صفات نقص هستند و خدای تعالی از آن وصف بری است و او را با دشمنانشان بنامد همان ها که اسامی زشت هستند و گمان کند که خدای تعالی امر کرده است با آن اسامی خوانده شود مشرک است از جایی که نمی داند برای این که وی مردانی را اولیاء الله دانسته است که خدای تعالی از ولایت و پیروی آنان نهی کرده است و دستور داده است از ایشان بیزاری بجوید و از ولایت کسانی که خدای تعالی آنان را اولیاء خود و راهنمایان به سوی خود قرار داده عدول کرده است و حال آن که خدای تعالی به ولایت و پیروی ایشان فرمان داده است و از دشمنی و بیزاری از ایشان نهی کرده است و امر کرده از دشمنانشان بیزاری شود.

بنا بر این، معنی عرش در این جا (مثل اعلی) می باشد یعنی (فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ<sup>۲</sup>) یعنی رب مثل

۱ - طه ۵.

۲ - انبیاء ۲۲.

اعلی منزله است مثل اعلائی که خدای تعالی با آن خود را از راه شناساندن اولیاء خود وصف کرده و خود را به وسیله ی ایشان نامیده است برای کسی که می خواهد وی را بخواند یعنی من با این وصف و با این نام، خدای تعالی را تنزیه می کنم از وصفی که منحرفان با این اوصاف زشت از او کرده اند و وی را با این نام های بد، نام های کسانی که دشمنان اولیاء الله و دشمنان اسمای حسنای او هستند نامیده اند. و این معنی که از این حدیث برایت گفتم صریح و ظاهر است برای کسی که اولیائش علیهم السلام با وی سخن بگویند. هرگاه مثل اعلی، معنی عرش در بعضی از اطلاقاتش باشد چنان که امام صادق علیه السلام در این حدیث به تصریح و اشاره بیان فرموده است معنی استوی بر عرش عبارت از ظهور خدای تعالی با همین عزتی خواهد بود که از مثل اعلی منظور است و آن در این جا عرش می باشد و قول خدای تعالی این است: (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ)<sup>۱</sup>.

و ابن ابی الحدید معتزلی در این معنی در قصیده ی رائیه اش به نسبت معرفت خودش در مدح حضرت علی علیه السلام خوب سروده است:

صفاتك اسماء و ذاتك جوهر برئ المعاني عن صفات الجواهر  
يجل عن الاعراض و الاين و المتي و يكبر عن تشبيهه بالعناصر

یعنی ای علی بن ابی طالب، صفات تو اسماء خدای تعالی است و ذات تو گوهری می باشد که از صفات جواهر، امثال اعراض و وقت و مکان و مواد منزله است و فراتر از آن است که

به مواد تشبیه شود. برخی از دشمنان گفته است ابن عبد الحمید در این دو بیت در باره ی علی علیه السلام غلو کرده است و من می گویم وی در این دو بیت و ابیات دیگر کوتاهی ورزیده است.

و معنی استواء خدای تعالی بر این عرش این می باشد که با عزت و قدرت خود به ایشان ظهور کرده است تا جایی که ایشان از هر چه که برای خدای سبحان نباشد گرمی و مقدس و فراترند خدای تعالی فرموده است: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ<sup>۱</sup>). باز معنی استوای خدای تعالی به این عرش عبارت از این است که خدای تعالی با ایشان با آن چه خواسته و به هر کیفیتی به دیگران ظهور فرموده است برای این که ایشان ابواب الهی و اعضا و وی بر خلق، و وسیله های او به سوی خالق هستند.

و گفته شد که مثل اعلی به معنی نشانه و دلیل و به معنی تقدیس می باشد چنان که در این جا ذکر کردیم و در هریک از این معانی به اعتباری اطلاق عرش بر آن صدق می کند. و آن چه گفتیم که در این حدیث و غیر آن، به صراحت و کنایه بر آن اشاره شده از چیزهایی است که به آن ها به اعتبار هریک از آن ها عرش اطلاق می شود و اسماء ایشان بر آن نوشته شده است.





کند او در نزد من از مومنان می باشد و هرکس آن را انکار کند در نزد من از کافران می باشد، ای محمد اگر بنده ای از بندگان من به من بندگی کند تا از طاقت بیفتد یا مانند مشکی خشکیده شود و آن گاه به نزد من بیاید در صورتی که ولایت شما را انکار کند او را نمی بخشم تا به ولایت شما اقرار کند، ای محمد آیا دوست داری ایشان را ببینی؟ گفتم: بلی خدایا، به من فرمود: از سمت راست عرش نگاه کن من نگاه کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را در هاله ای از نور دیدم همه در حال قیام و نماز بودند و مهدی در بین ایشان مانند ستاره ای تابان بود. فرمود: ای محمد ایشان حجت ها(ی من) هستند و انتقام عترت تو را این می گیرد، ای محمد به عزت و جلالم سوگند او حجت واجب بر اولیاء من و انتقام گیرنده از دشمنان من است.<sup>۱</sup>

می گویم: این حدیث معنی نوشته شدن اسامی ائمه بر عرش و بر اشیاء را بیان کرده است.

و معنی (مصدقین) در درخششی از نور بودنشان در حال قیام و نماز است زیرا نوشته شدن اسامی آنان به معنی اثبات صورت ها و اشباحشان یا اثبات اشباح ایشان می باشد و نه حقیقت ایشان، زیرا اثبات حقیقتشان فراتر از صورت ها و اشباح است. و معنی ضحضاح همان درخشش و تابش نور است و منظور از نور، شفافیت و صیقلی بودن عرش است که صورت

۱ - الطرائف ۱۷۲ و بحار الانوار ۳۱۶/۳۶ به نقل از مقتضب الاثر و بحار ۳۶۱/۳۶ به نقل از الغیبه طوسی و تفسیر فرات ۷۵.

ها در همان صیقلی بودن منعکس می شود چنان که تصاویر در آینه دیده می شود برای این که صورت ها در همان تابش نور و درخشش و شفافیت آن ظاهر می باشد، به این جهت تصاویرشان در درخشش نور عرش ظاهر شد برای این که در این جا عرش، حقیقت آنان می باشد. و عرش، اطلاق دیگری دارد و آن عبارت از معانی و رقائق و صورت ها و طبایع ایشان می باشد و این اشیاء چهارگانه همان ارکان عرش هستند بنا بر این عرش، مانند درخت است و ارکان مثل ریشه و شاخه های آن می باشند و این صورت نسبت به این حقیقت ضحضاح است حضرت علی بن الحسین علیه السلام به این ارکان، چنان که در توحید آمده اشاره فرموده است (که خدای تعالی عرش را در چهار رکن آفرید قبل از آن غیر از سه چیز هواء و قلم و نور را نیافریده بود سپس آن (عرش) را از نورهای مختلف آفرید از آن ها نور سبز است که سبزی اشیاء) از آن می باشد و نور زرد که زردی از آن است و نور سرخ که سرخی از آن است و نور سفید که نور نورهاست و روشنایی روز از آن است، سپس آن را هفتاد هزار طبقه قرار داد ضخامت هر طبقه مانند اول عرش به اسفل السافلین است این طبقه ها همه، با صداها و صوت های گوناگون و زبان هایی که به هم شبیه نیستند خدای تعالی را تسبیح و حمد می کنند، اگر خدای تعالی به یکی از این زبان ها اذن می داد و صدایش را آن چه در زیرش هست می شنید کوه ها و شهرها و قلعه ها خراب می شدند و دریاها فرو کش می کردند و هلاک می شد هر چه که پایین تر از آن هست، هشت رکن دارد در هر رکنی فرشتگانی هستند که تعدادشان را غیر خدا نمی داند بی آن که سستی کنند خدای تعالی را حمد و تسبیح می گویند و اگر چیزی از حس ما فوقش را حس

کند لحظه ای تاب نمی آورد (بینه و بین الاحساس، الجبروت و الکبریاء و العظمة و القدس و الرحمة و العلم و لیس وراء هذا مقال) بین او و بین احساس، جبروت، کبریاء، عظمت، قدس، رحمت و علم قرار دارد و به بالاتر از این سخنی نیست.<sup>۱</sup>

می گویم: بنا بر آن چه مکرراً تقریر کردیم عرش در این حدیث سومین مرتبه ی حقیقت محمدیه می باشد، و هواء که عبارت از عمق اکبر است و قلم که وجود است و ماء اول حامل عرش نامیده می شود ( وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ) و این به آن اعتبار است که وی اسم المربی یعنی البدیع باشد و نور دوات اولی و ارض جرز یا همان آب حامل عرش، مرتبه ی دوم حقیقت محمدیه و مرتبه ی اول نفس مشیت و صورت آن و عالم (فاحببت ان اعرف) می باشد. و انوار چهارگانه یعنی نور سفید معانی ایشان و نور سرخ طبایع ایشان و نور زرد رقایق ایشان و نور سبز اشباح و صورت های ایشان می باشد و این مرتبه ی پنجم از عرش است اگر آفریدن را به معنی قرار دادن بگیریم. و اگر آن را تفسیری برای اول بگیریم مرتبه ی چهارم عرش خواهد بود و ضمیر در (سپس آن) یعنی عرش) را از نورهای مختلف آفرید یعنی نورهای گوناگونی را در آن قرار داد) به عرش برمی گردد، این طبقات و این زبان ها، مظاهر و شئون همین اشباحند خدا را تسبیح و حمد و تقدیس و وی را با نشر فضائل و ثنای ایشان عبادت می کنند، و این تأویل قول خدای تعالی (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ<sup>۳</sup>) است یعنی چیزی وجود ندارد مگر این که با حمد خدای تعالی تسبیح می گویند یعنی خدای تعالی را با

۱ - التوحید ۳۲۵ و رجال الکشی ۵۳ و اختصاص ۷۱.

۲ - هود ۷.

۳ - اسراء ۴۴.

نشر فضائل ایشان در الواح موجودات تسبیح می‌کنند. (بینه و بین احساسه) یعنی بین شیء از عرش تا فرش از همه ی افراد، و بین احساسش به چیزی از آن انواری که علت نابودی و اضمحلال اوست، الجبروت یعنی عقل‌هایی که با تعلقاتشان به معانی آن‌ها از احساس با آن انوار مانع‌اند، الکبریاء از دلائل عجائب ملک بر قدرت‌اند، و این از بزرگ‌ترین موانع بین او و بین احساس آن انوار می‌باشد، و العظمه از شعاع‌های ملکوت‌اند که مانع از احساس با انوار هستند، و القدس نشانه‌هایی‌اند که از گویش زبان حوادث دال بر نقص و فقر آن‌ها ظاهر می‌شوند، و الرحمه نشانه‌های حیانتند که بالاترین حجاب به حساب می‌آیند، و العلم همان می‌باشد که همین مراتب پنجگانه در هر چیزی به نسبت خود آن حاصل می‌شود و این شدیدترین و غلیظ‌ترین آن‌ها می‌باشد. به همین لحاظ فرموده است: و لیس وراء هذا مقال یعنی نسبت به آن چه در پشت آن قرار دارد سخنی نیست.<sup>۱</sup>

و اخبار فراوانی در کتاب‌های اهل سنت و در کتاب‌های شیعه آمده که دلالت دارند اسامی حضرات ائمه علیهم السلام بر هر چیزی نوشته شده است گرچه حدیثی وجود ندارد که همه ی اشیاء به اجمال در آن آمده باشد چه برسد به تفصیل، اما در احادیث پراکنده این دلالت وجود دارد ما یکی از این خبرها را می‌آوریم تا هرکس قرار است بداند از همان حدیث بداند.

در احتجاج از قاسم بن معاویہ بن عمار روایت شده است که به امام صادق علیه السلام گفتیم: این ها در احادیث معراج می گویند: زمانی که رسول الله به معراج رفت دید در عرش نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق. حضرت فرمود: سبحان الله همه چیز را تغییر دادند حتی این را، عرض کردم: بلی، فرمود: خدای تعالی زمانی که عرش را آفرید در ستون های آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین، و زمانی که آب را آفرید در مجرایش نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین، و زمانی که کرسی را آفرید در ستون هایش نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین، و زمانی که لوح را خلق کرد در آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین، و زمانی که اسرافیل را خلق کرد در پیشانی وی نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین، و زمانی که جبرئیل را آفرید در بال هایش نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین، و زمانی که آسمان ها را آفرید در اکناف آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین، زمانی که زمین ها را خلق فرمود در طبقات آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین و زمانی که کوه ها را آفرید در قله های آن ها نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین، و زمانی که خورشید را آفرید بر روی آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین، و زمانی که ماه را آفرید بر آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المومنین، و آن همان سوادی است که در ماه می بینید، پس هرگاه یکی از شما بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله باید بگوید علی امیر المومنین.<sup>۱</sup>

۱ - احتجاج ۱/۱۵۸ و بحار الانوار ۱/۲۷. این حدیث و امثال آن مورد استناد فقهای بزرگوار است



به این که ایشان علیهم السلام به هر صورتی که بخواهند ظاهر می شوند و این ظهور در هر چیزی به هر چیزی است (و) محققین بودنشان در عرش ظهور ایشان در عرش است با یاری خدای متعال با اشباحشان و با ایجاداتشان و با تأثیراتشان و با صنع خدای تعالی به سبب ایشان در خلق و رزق و حیات و ممات. فافهم.

و اما انوار بودنشان معلوم است و قبلا اشاره شد و خلاصه مطلب این است که مراد از انوار، انوار وجودی است یعنی خدای تعالی ایشان را از نور آفرید چیزی از ماهیت و انیت در ایشان نبود مگر به اندازه ای که وجود با آن برپا شود برپایی ظهور در اصل وجودشان. و همین طور در وجودات شرعی، ایشان انوارند و ظلمتی در اکوان وجودی و در اکوان شرعی آن ها وجود ندارد برای این که اکوان به طور مطلق با برپادارنده ای از اعیان برپا هستند زیرا ظهور آن ها به چیزی از انیت متوقف است که مختص خود اوست و این برپادارنده گرچه در حقیقت ظلمت است اما نسبت به نورانیت و نیرومندی و فراگیری این وجود، انگار که به خودی خود فانی و نابود است. و در حکم برای آن ذکر و اعتباری نیست زیرا در برابر انوار فراوانی که بر او مستولی هستند نابود و فانی است. بنا بر این در عالم امکان به غیر از مشیت، نوری وجود ندارد که در نورانیت از نور ایشان از همه ی آلودگی ها و نواقص به دور باشد و به همین لحاظ امام هادی علیه السلام فرمودند: (خلقکم الله انوارا) خدای تعالی شما را انواری خلق فرمود، آن چه را اشاره کردیم بفهم.

۱ - یعنی در وجود شما ظلمتی وجود ندارد و آن که در او ظلمتی نباشد آن چه منشأ ظلمانی دارد از وی سر نمی زند. خدای تعالی در باره ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است انا ارسلناک شاهدا ... و سراجا منیرا. سراج منیر سراجی است که هر جهت آن نور باشد و ظلمتی نداشته باشد. مترجم.



و محققین یعنی مطیفین یعنی احاطه کنندگان بر عرش، یا به این معنی که در همه قسمت عرش نوشته شده اند به طوری که به حقیقت صدق می کند که همه ی ایشان با هم و هر یکی به تنهایی به عرش محیط هستند، یا به این معنی که هر یک از ایشان حامل عرش است، یا به این معنی که عرش با انوار ایشان نورانی می شود یا به این معنی که ظاهر کنندگان همه ی آن چیزهایی هستند که خدای تعالی در عرش به ودیعه نهاده است چون عرش خزانه ی فیض است و ایشان به اذن و فرمان خدای تعالی خزانه داران و نگهبانان و کلیدهای آن می باشند، یا به فرمان خدای تعالی خزانه داران چیزهایی اند که با ظهور صفت رحمانیت در عرش در نزدشان وجود دارد و از اثر همان صفت وجود همه چیز قائم و برپاست، یا به این معنی که ایشان از علم خدای تعالی بهره مندند که با آن در عرش ظاهر شده است.

شارح مرحوم مجلسی گفته است: (او طائفین بالعرش الصوري في الاجساد المثالية كالطواف في البيت تا آخر).

می گویم: جایز است به معنی طوافشان باشد به عرش معنوی با توجه به معانی گوناگونی که گفتیم و به عرش روحی و نفسی و طبیعی و هیولانی و مثالی و جسمی و جسمانی، و به همه ی معانی که ذکر گردید. البته طواف در طواف معنوی، معنوی است و در صوری صوری و در بقیه همین طور، هر چیزی بر حسب خودش. برای این که به دست آوردن شیء و نگهداری آن و گشودن خزانه ی آن و خزینه کردن ارزشمندترین آن در خزانه و حمل آن و رساندن آن چه در آن مخزون شده است به غیر، و امثال این معانی همگی طواف به آن

می باشد. و همین طور است اگر مراد از عرش قلب ایشان یا ذاتشان یا ذاتیاتشان یا ظاهرشان یا کارهایشان باشد و منحصر کردن طوافشان به عرش صوری و در اجساد مثالی نوعی غفلت و کوتاهی در شناختن ایشان می باشد.

## امام هادی علیه السلام فرمود:

### حتی من علینا بکم

شارح گفته است یعنی که (خدای تعالی بر ما احسان فرمود که) شما را ائمه و پیشوایان ما قرار داد.

می گویم: به اثبات رسیده است که ائمه علیهم السلام در هر مقامی نعمت کبری و عظمای الهی بر همه ی ماسوی هستند. زمانی که خدای تعالی در تعیین اول ایشان را آفرید چون که دوست داشت شناخته شود و او را تعریف کنند با تعریفی که خودش را بر ایشان تعریف کرده است و ماسوای ایشان وی را به وسیله ی ایشان و با راه ایشان بشناسند حکمت باری تعالی بر این قرار گرفت که خلق کند هر چه را بخواهد خلق کند به سانی که هستند، بنا بر این اهل بیت علیهم السلام را آفرید و هیچ خلقی با ایشان وجود نداشت هزار دهر ماندند و خدا را به یگانگی یاد می کردند قبل از آن که چیز دیگری غیر از ایشان را بیافریند.<sup>۱</sup> و در روایت دیگر هزار هزار

۱ - در کافی ج ۱ ص ۱۴۴ از محمد بن سنان روایت شده که گفت نزد امام ابو جعفر دوم بودم ماجرای اختلاف شیعه را عرض کردم فرمود ای محمد خدای تعالی همیشه در یگانگی اش تنها بوده است آن گاه محمد و علی و فاطمه را آفرید هزار دهر ماندند و بعد از آن اشیاء دیگر را آفرید و ایشان را بر خلق آن ها گواه قرار داد و اطاعت ایشان را بر آن ها جاری ساخت و امور آن ها را به ایشان سپرد، ایشان هر چیزی را بخواهند حلال می کنند و هر چیزی را خواستند حرام می کنند ولی هرگز نمی خواهند مگر

دھر آمدہ است.<sup>۱</sup>

ایشان سلام اللہ علیہم در آن موقع او را بہ یگانگی عبادت می کردند و بالا می رفتند و او را می پرستیدند و بہ یگانگی یاد می کردند در حالی کہ نازل می شدند تا این کہ خدای تعالی برایشان اہل محبت و طاعت را یعنی انبیاء و رسولان و مومنانی را آفرید کہ از ایشان تبعیت می کردند و فرشتگانی را کہ برای اجرای اوامر او و کارہای او صف بستہ اند و بہ تسبیح وی مشغولند و فرشتگانی را کہ پیرامون عرش خدای سبحان گردآمدہ اند و فرشتگانی را کہ در پهنہ ی آسمان ہا، زمین ہا و (در نزد) دیگر مخلوقات وی حضور دارند، آن گاہ ایشان علیہم السلام را گواہ قرار داد بہ امور کسانی کہ آن ہا را بہ خاطر ایشان آفریدہ بود و علم آن ہا را بہ ایشان عطا فرمود و ایشان را راہنمایان آن ہا کرد بہ سوی چیزی کہ نجاتشان در آن می باشد و بازوانشان قرار داد بہ سوی ہر خیری کہ موجب سعادت دنیا و آخرت آن ہاست بہ طوری کہ کسی خوشبخت نشود مگر بہ وسیلہ ی ایشان و کسی شقی نشود مگر این کہ با ایشان مخالفت کند و پیروی از ایشان را رها کند، بنا بر آن چہ گفتہ شد خدای تعالی بہ فضل جود ایشان ما سوی را بہ وجود آورد و بہ فاضل عقلشان عاقل شدند و بہ ہدایتشان ہدایت یافتند و با پیروی از ایشان از ہلاکت ہا نجات یافتند و بہ خاطر ایشان روزی دادہ شدند و بہ سبب ایشان اعمالشان قبول می شود و بلاہای نا خوشایند از ایشان برمی گردد

این کہ خدای تعالی بخواہد. ای محمد این دیانتی است کہ ہر کس از آن جلوتر برود از دین خارج می شود و ہرکس از آن تخلف کند بہ ہلاکت می رسد و ہرکس با آن باشد بہ حق می رسد ای محمد این حدیث را داشته باش.

۱ - در بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۵ از محمد بن سنان همان موضوع با تفاوت ہایی جزئی مانند ہزار ہزار بہ جای ہزار روایت شدہ است.

بلاهایی که با اعمال بدشان مستحق آن ها می شوند، با این مقدمه معلوم شد که ایشان اصل همه ی خیرها هستند و به خاطر ایشان بلاها و شرها برمی گردند بنا بر این منتهی وجود ندارد که بالاتر از منتهی باشد که خدای تعالی به سبب ایشان به بندگان مومن خود عطا کرده است. با این توضیح ممکن است مراد مرحوم مجلسی در معنی (حتی من علینا بکم، بان جعلکم ائمتنا) تا این که به وسیله ی شما بر ما منت گذاشت به این نحو که شما را پیشوایان ما قرار داد همین ها باشد که اشاره کردیم اگر چنین باشد که بهتر، در غیر این صورت در آن چه بر شما اشاره کردیم، اصول منت هایی را بر شما کردیم که با آن ها فرود آمده اند تا در دار تکلیف وضع رعایا را اصلاح کنند و آن ها را با توشه ای آماده سازند که به دار جزاء و معاد می رسانند تا هر چیزی در قرارگاه خود قرار گیرد که چاره ای از آن نیست و تأویل آیه ی (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوَابِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا آثَاً وَ مَتَاعاً إِلَى حِينٍ<sup>۱</sup>) همین است. یعنی خدای تعالی منزل هایتان را برای سکونت دائمی شما قرار داد و برای سفرهایتان از پوست و پشم و موی چهار پایان خیمه هایی سبک وزن و قابل انتقال قرار داد تا به راحتی کوچ کنید یا اقامت کنید و از پشم و کرک و موی آن ها برای شما اثاث منزل خلق فرمود امثال گلیم و قالی و نمد و فرش که تا هنگامی از آن ها بهره مند شوید.

و کار به همین نحو است تا مومنان در بهشت و کافران در جهنم قرار گیرند و به اقتضای اعمالشان از میوه ی امثالشان از فیض فضل و قدر عدل (متنعم یا متألّم شوند) فیضی که نا

متناهی و بی پایان است. در واقع خدای تعالی از ابتدای ذکرمان که نهایتی ندارد تا آخر ذکرمان که پایان نا پذیر است به وسیله ی آن حضرات علیهم السلام بر ما منت گذاشته است. متوجه باش.

امام هادی علیه السلام فرمود:

## فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمہ

شارح گفته که این فقره اشاره است به آیاتی که بعد از آیه ی نور در شأن ایشان آمده است، چنان که آیات بعد از آن در شأن دشمنانشان نازل شده چنان که در اخبار فراوان آمده است. و مراد از بیوت، بیوت معنوی یعنی بیوت علم و حکمت و کمالات دیگر است، و ذکر در بیوت کنایه از بهره وری از ایشان می باشد. یا مراد از بیوت، بیوت صوری یعنی همان بیت نبی اکرم و بیوت ائمه علیهم السلام می باشد که در حال حیات در دنیا دارند و مشاهد مقدسه ی ایشان است که بعد از وفات دارند. ... می گویم: جایز است مراد این باشد که انواری را که محیط به عرش بودند خدای سبحان بر این جسدهای شریف فرود آورد و این اجساد بیوت و مخزن های آن انوار می باشد که فرمان داده است شأن و منزلتشان نسبت به دیگران والا و بالا باشد زیرا این انوار در آن ها فرود آمده است.

به این لحاظ این جسدها بیوت اند که هر کدام مسکن و مخزن یکی از این انوار شده است نور عقلی در دماغ است که رأس قلب و مساکن احساس اوست و نور نفسی در صدر یعنی

در صدر قلب است و وجه آن خیال می باشد و نور روحی بین صدر و دماغ در هوایی که بین آن هاست و نور طبیعی تحت صدر در دخان حامل روح حیوانی و نور مادی در خون زرد در سمت چپ قلب صنوبری است و این انوار همان نجومی هستند که در قول خدای تعالی (فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ) آمده است. و مواقع نجوم همین بیوت هستند یعنی آن ها به این جسدها تعلق دارند و جایز است مراد از بیوت همان انوار باشند و معنی جعل آن ها در بیوت کنایه باشد از تنزل و جمود و ظهورشان، مانند این که بگویی (نزل المطر في الثلج اي جمد فکان ثلجا) یعنی باران به صورت برف فرود آمد یعنی قطرات آن یخ زد و به این معنی اشاره دارد روایتی که در کافی از امام صادق علیه السلام آمده است و قبلا هم به آن اشاره شد حضرت در بیان آیه<sup>۲</sup> فرمود: (خدای تعالی اطاعت کردن از ولی امرش را به اطاعت کردن از رسول الله و اطاعت از رسول الله را به اطاعت کردن از خودش وصل فرمود بنا بر این هر کس اطاعت اولیاء امر را رها کند خدای تعالی و پیامبرش را اطاعت نکرده است و آن اقرار است به آن چه از نزد خدای تعالی به رسول الله نازل شده است خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ<sup>۳</sup> و التمسوا البيوت، یعنی زیورهای خود را در مقام هر عبادت به خود بگیرید<sup>۴</sup> و به سوی بیوتی بروید که "إِذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ، وَ التمسوا البيوت" خدای تعالی فرمان داده است برافراشته شوند و نامش در آن ها یاد شود خدای تعالی به شما خبر داده است که

۱ - واقعه ۷۵.

۲ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. نساء ۵۹/.

۳ - اعراف ۳۱.

۴ - با توجه به صدر و ذیل حدیث شریف معلوم می شود علاوه بر این که بنده به هنگام عبادت باید آراستگی ظاهری داشته باشد واجب است زینت باطنی خود را لحاظ کند و زینت باطنی اطاعت از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام می باشد. مترجم.



ایشان "رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب و الأبصار" مردانی هستند که هیچ کسب و تجارتی آنان را از یاد خدای سبحان و برپاداشتن نماز و دادن زکات غافل نمی کند و از روزی می ترسند که دل ها و دیده ها در آن روز حیران و مضطرب اند.<sup>۲</sup>

امام علیه السلام فرموده است: (و التمسوا البيوت) منظورش همان بیوتی است که در آیه و در همین زیارت ذکر شده است سپس فرمود: خدای تعالی به شما خبر داده است که ایشان مردانی هستند که در آیه ذکر شده اند و این خبر صراحت دارد در آن چه گفتیم برای کسی که گوش فرادهد و به خاطر بسپارد. این معنی بر مبنای قرائتی است که در (اسمه) وقف نکند و (یسبح) را به صورت مضارع مجهول (با فتحه ی باء)<sup>۳</sup> بخواند و در (الأصال) وقف کند و از (رجال) به قرائت ادامه بدهد یعنی ایشان مردانی هستند. امام علیه السلام اشاره فرموده که رجال خبر است و مبتدائی که ضمیر هم باشد به بیوت برمی گردد زیرا آن حضرت فرموده است (و التمسوا البيوت التي اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه) بعد از آن فرمود (فانه قد خبركم انهم) یعنی خدای تعالی به شما خبر داده است که ایشان یعنی بیوت (رجال) مردانی اند. و این موضوع صریح و ظاهر است و در قرآن و در احادیث سادات زمان بیشتر به کار رفته است مانند:

۱ - نور ۳۷.

۲ - کافی ۱/۱۸۱ و وسائل الشیعه ۱۱/۱۴۲ و بحار ۶۶/۱۰.

۳ - از قراء سبعه و راویان آن ها تنها ابن عامر و شعبه چنین خوانده اند و باقی قراء با کسره ی باء می خوانند، رجوع کنید به ص ۳۵۴ ده قرائت از نشریات ساقیان نور، و تعجب در این است که شعبه یکی از راویان عاصم می باشد. می خواهم بگویم امکان دارد این روایت از عاصم هم باشد. با توجه به استدلال صحیح مرحوم شیخ احسائی با استناد به بیان نورانی امام صادق علیه السلام، این قرائت رجحان می یابد. مترجم.

(وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا) در این آیه مردان، بیوت و ابواب نام گرفته اند و در آیه ی (وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا)<sup>(۲)</sup> قریہ نامیده شده اند و مانند این است آیه ی (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًىٰ لِلْعَالَمِينَ)<sup>(۳)</sup> که منظور از بیت امام است که بر مردم حجت قرار داده شده است، امامی است که متولد شده است یعنی مادرش وی را در بکه در وسط کعبه به دنیا آورده است و وی حضرت علی بن ابی طالب امیر مومنان و سید اوصیاء صلوات الله علیه می باشد اول خلیفه ایست که پس از رسول الله صلی الله علیه و آله بر مردم امام و راهنما نصب شده است.

برای این که امر به افراد نادان مشتبه نشود (به جای وضعت و به جای للتی و به جای مبارکه) وضع و للذی و مبارکا آمده است و برکت در ذریه ی طیبین و طاهرین او نهاده شده که هادیان جهانیان می باشند. چنان که فرموده است: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)<sup>(۴)</sup> ای رسول ما تو بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایت کننده ای وجود دارد (و به دنبال آیه ی ۹۶ آل عمران فرموده است: ( فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ ) یعنی در آن ائمه ی اطهار علیهم السلام آیات روشن اند و این قول خدای تعالی است که (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ)<sup>(۵)</sup> و گذشت که امام صادق علیه السلام در تفسیر آن فرمود: (فَإِنَّ آيَةَ فِي الْأَفَاقِ غَيْرُنَا أَرَاهَا اللَّهُ أَهْلَ الْأَفَاقِ يَعْنِي خِدَائِي تَعَالَىٰ كَدَامَ آيَةٍ غَيْرَ أَرَاهَا)

۱ - بقره ۱۸۹.

۲ - کهف ۵۹.

۳ - آل عمران ۹۶.

۴ - رعد ۷.

۵ - فصلت ۵۳.

در آفاق نشان داد؟ (وَقَالَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا<sup>۱</sup>)  
فَأَيُّ آيَةٍ أَكْبَرُ مِنَّا، کدام آیه از ما بزرگ تر است؟<sup>۲</sup> این معنی  
بینات است و در دنباله ی آیه (مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ<sup>۳</sup>) حکایت دعوت آن  
حضرت است که به خدا عرض کرد: (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ  
فِي الْآخِرِينَ<sup>۴</sup>) منظور از آخرین ائمه علیهم السلام هستند، وَ  
جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ<sup>۵</sup> یعنی خدای تعالی خدا  
پرستی را در همه ی فرزندان حضرت ابراهیم تا قیامت کلمه  
ی باقی قرار داد، ائمه علیهم السلام در میان فرزندان ابراهیم  
دعوت او و کلمه ی باقیه تا روز قیامت هستند.

در کافی روایت شده که قتاده به امام باقر علیه السلام  
عرض کرد: (وَ اللَّهُ لَقَدْ جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْ الْفُقَهَاءِ وَقَدَّمَ ابْنَ عَبَّاسٍ  
فَمَا اضْطَرَبَ قَلْبِي قُدَّامَ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَا اضْطَرَبَ قَدَّامَكَ قَالَ لَهُ أَيُّ  
جَعْفَرٍ وَيُحَكِّ أَتَدْرِي أَيْنَ أَنْتَ؟ أَنْتَ بَيْنَ يَدَيْ بِيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ  
أَنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رَجَالٌ لَا  
تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاقَامَ الصَّلَاةَ وَآيَتَاءَ الزَّكَاةِ،  
فَأَنْتَ تَمَّ وَنَحْنُ أَوْلَئِكَ. فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ: صَدَقْتَ وَ اللَّهُ جَعَلَنِي اللَّهُ  
فِدَاكَ وَ اللَّهُ مَا هِيَ بِيُوتِ حِجَارَةٍ وَلَا طِينٍ<sup>۶</sup>)

یعنی به خدا سوگند من در نزد علما و در برابر ابن عباس  
نشستم اما قلبم در برابر هیچ کدام از آن ها آن همه اضطراب  
نداشت که در پیش شما دارد. حضرت به من فرمود: وای بر تو  
آیا می دانی در کجا نشسته ای؟ تو در برابر بیوتی نشسته ای

۱ - زخرف ۴۸.

۲ - بحار الانوار ۳۷۵/۲۵.

۳ - بقره ۱۲۵.

۴ - شعراء ۸۴.

۵ - زخرف ۲۸.

۶ - کافی ۲۵۶/۶ و بحار الانوار ۱۵۴/۱۰ و همان کتاب ج ۳۲۹/۲۳.

کہ خدای تعالیٰ فرمان داده است برافراشته شوند و نامش در آن‌ها ذکر شود صبح و شام در آن‌ها تسبیح گفته می‌شود ایشان مردانی اند که تجارت و کسب و کار ایشان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و دادن زکات مشغول نمی‌کند. قتاده گفت: عرض کردم فدایت شوم راست گفتی (مراد از) آن‌ها خانه‌هایی نیستند که از سنگ و گل بنا شده باشند.

قبلاً گفته شد که بیوت هم به ایشان و هم به ولایتشان اطلاق می‌شود و جایز است همان طوری که مرحوم مجلسی گفته مراد از بیوت همان مساکن ظاهری و مشاهد مقدسه باشد و روایت قمی از امام باقر علیه السلام که فرمود: (هی بیوت الانبیاء و بیت علی علیه السلام)<sup>۱</sup> به این معنی دلالت دارد. در بحار الانوار روایت کرده است که رسول الله آیه ی فی بیوت اذن الله ... را تلاوت می‌فرمود مردی پرسید یا رسول الله این بیوت کدام‌ها هستند فرمود: خانه‌های انبیاء، ابو بکر برخاست و گفت یا رسول الله این خانه هم از آن‌هاست منظورش خانه ی علی و فاطمه بود حضرت فرمود: (من افاضلها)<sup>۲</sup> یعنی (خانه ی علی و فاطمه) از بهترین آن‌هاست. و از امام باقر علیه السلام روایت شده که مراد (خانه‌های انبیاء و حکماء و ائمه ی هدی) است.<sup>۳</sup> و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که منظور (خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله) است.<sup>۴</sup>

۱ - تفسیر قمی ۱۰۳/۲.

۲ - کشف الغمه ۳۱۹/۱ و الصراط المستقیم ۲۹۳/۱ و بحار الانوار ۳۳۲/۲۳ و همان کتاب ۸۰/۴ بحار.

۳ - اکمال الدین ۲۱۷/۱ و کافی ۱۱۹/۸ و بحار ۱۵۰/۱..

۴ - کافی ۳۳۱/۸ و بحار ۳۳۲/۲۳ و شواهد التنزیل ۵۳۲/۱.

مراد از (أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ)<sup>۱</sup> اذن ظاهریست، یعنی خدای تعالی امر فرموده است که شأن و منزلت آن ها بالا و بنای آن ها رفیع باشد و مراد از بناء، آبادی آن هاست و نه بنای صوری آن ها، که فایده ندارد مگر این که بزرگداشت آن ها بر آن متوقف باشد در این صورت برافروخته شدن ظاهری داخل در امر می شود این موقعی است که مراد مساکن ظاهری و مشاهد منوره باشد. و اگر منظور چنان که قبلاً گذشت انوار و حقایق و اجساد ایشان باشد امر به تعظیم و بالا بردن شأن ایشان در حکمت واجب و اولی است چون در اصل، مراد ذاتی همان است و تعظیم مشاهد و مساکن، عارضی (و به خاطر آن ها)ست. و اگر منظور از اذن، اذن باطنی باشد اراده و تقدیر و قضاء و حکم است یعنی آن را در لوح محفوظ ایجاد فرموده و رخصت داده است که در اکوان و اعیان وجودی و در اکوان و اعیان شرعی ظهور کند خواه منظور از بیوت حقائق باشند و خواه انوار یا اجسام و خواه همان خانه های ظاهری و یا مشاهد مقدسه باشند، خدای تعالی مقرر فرموده و حکم خود را امضاء و حتمی کرده است با مواردی که شنیده و دیده ای، و نشنیده و ندیده ای، حتی خدای تعالی در تکوین و کون آن، در حکم حتمی خود، در آیه ی (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ<sup>۲</sup>) و در آیه ی: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ<sup>۳</sup>) نص کرده، به آن چه بوده و به آن چه خواهد شد<sup>۴</sup> وعده ی حضرت حق بی چون و چرا اتفاق می افتد

۱ - نور ۳۶.

۲ - صف ۸.

۳ - توبه ۳۳ و صف ۹.

۴ - کافران و مشرکان در برابر اهل بیت و پیامبران بزرگوار علیهم السلام با تمام نیروهای اهریمنی خود به جنگ پرداخته و در اغوای یاران خود دقیقه ای فروگذار نبوده اند اما چنان که در قرآن آمده و در تاریخ به اثبات رسیده برگ برنده همیشه در دست مبارک آنان و پیروان مومنان بوده است و شکست ها

و هیچ قدرتی توانایی رد آن را نخواهد داشت و امام علیه السلام (و یَذْکُرَ فِیْهَا اسْمُهُ) را، از آیه ی کریمه اقتباس و مراد از آن را بیان فرموده است. منظور از ذکر، فعل و تلقی و قول و عمل با دل و جان و زبان و همه ی اعضاء و جوارح است. و منظور از اسم، صفت (خدای) سبحان است که استحقاق تسبیح و تقدیس و تحمید و تهلیل و تکبیر و مانند آن ها را دارد، مثل سبحان الله، سبحان رب السموات و الارض، خواه با زبان گفتاری باشد یا با زبان رفتاری و حالی، و خواه در دل، در اعتقادات، مراقبت ها و تلقیات، یا با ارکان در اعمال. ذکر و اسم، به تمکین و تمکن و ایجاد و شرع وجودی و وجود کونی، فعلی و انفعالی و حکم در قدر و قضاء و امضاء و عمل و قول و حال و وجود شرعی فعلی و انفعالی و حکم تکلیفی (تقسیم) می شوند. در هر یک از شرع وجودی و وجود کونی و وجود شرعی و حکم تکلیفی، حکمت و عنایت الهی در دو جهت جریان می یابد:

و شیکبجه ها و شهادت ها به پیروزی پیامبران و ائمه انجامیده است خدای تعالی فرموده است: (کَتَبَ اللَّهُ لِأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۱ / مجادله). به تعبیر دیگر در واقع امر، در باطن و درون همه ی موجودات بالخصوص جن و انس اذعان و اقراری وجود دارد که جلال و شکوه به رهبران الهی تعلق دارد، و دیگران هر چه دارند از آن ها دارند اگر داده ها و آورده های انبیاء را از مردم روی زمین می گرفتند جز بربریت و وحشیگری چیز دیگری باقی نمی ماند در کفار و مشرکین هم اگر صفتی انسانی وجود دارد از تأثیری است که انبیاء این پیشاهنگان ائمه علیهم السلام بر جوامع انسانی گذاشته اند. روایتی که از قتاده در متن کتاب گذشت و روایاتی که در رابطه با آغاز رسالت نبی اکرم در تواضع و فروتنی هر سنگ و کلوخ و درخت در برابر آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده و تعظیم مردم به مساجد و کلیساها و دیگر معابد مذهبی و مشاهد مقدس انبیاء و حتی امامزادگان و پیامبران علیهم السلام و روی آوردن به سوی آن ها از راه های خیلی دور، ناشی از همین معنی است که خدای تعالی خواسته است موجودات فحرا و به صورت فطری در برابر هر گونه آیات الهی که تصورش را بکنیم خاضع و خاشع باشند در همین زیارت می خوانیم که طأطأ کل شریف لشریفکم ... سکوت و بی حرکت ماندن حتی حیوانات در نطق کوبنده ی حضرت زینب کبری در کوفه و باز شدن راه برای ورود امام زین العابدین علیه السلام به جهت طواف خانه ی خدای کریم و ده ها مورد دیگر از این قبیل، از همین باب است که

اشاره کردیم. فرزدق در شکوه ظاهری امام زین العابدین علیه السلام سروده است: بغضی حیا و بغضی من مهابتة فلا یکلم الا حین یتسم. مترجم.

جهت اول این است که چیزی را امر می کند و می خواهد متعلق آن واقع بشود و واقع شده و به وجود می آید و از چیزی نهی می کند و می خواهد متعلق آن واقع نشود و واقع نمی شود.

جهت دوم این است که امر می کند و می خواهد به آن امر شود ولی متعلق آن را نمی خواهد و واقع نمی شود و نهی می کند و می خواهد از آن نهی شود و نمی خواهد متعلق آن واقع نشود و واقع می شود.

این دو حکم در امر و نهی وی در کون وجودی و در کون شرعی و وجود شرعی به اعتبار متعلقات اراده در مراتب هفتگانه یعنی مشیت، اراده، قدر، قضاء، اذن، اجل و کتاب جاری می شود. پس تمکین لطف فاعل می باشد و آن عبارت از ظهور او در عرشش با علت فاعلیه است که استوا و استیلای وی بر آن باشد. و تمکن قدرت قابل است و آن عبارت از کرسی و ظاهر علم او می باشد و این همان کرسی است که عرش را در بر گرفته و به این موضوع اشاره است: در روایتی که در توحید از زرارہ نقل شده است که گفت از حضرت امام صادق علیه السلام در باره ی (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ)<sup>۱</sup> پرسیدم و گفتم: آسمان ها و زمین ها کرسی را فرا گرفتند یا کرسی آن ها را فرا گرفت؟ فرمود: بلکه کرسی آسمان ها و زمین و عرش را فرا گرفت و همه چیز در کرسی قرار دارد.<sup>۲</sup>

و ایجاد، همان علت فاعلی است و آن عبارت از فعل خدای تعالی می باشد مولی امیر مومنان علیه السلام در خطبه ی

۱ - بقره ۲۵۵.

۲ - توحید ۳۲۷ و کافی ۱۳۳/۱ و تفسیر عیاشی ۱۳۷/۱.

یتیمیه فرموده است: (علة ما صنع صنعه و هو لا علة له) یعنی علت هر چه آفریده فعل اوست و برای آن علتی نیست. و وجود کونی فعل است و انفعال، فعل ماده ی موجود است و انفعال صورت موجود می باشد. بنا بر این وجود همان ماده است و ماهیت همان صورت، ماده از تمکین است و صورت از تمکن پس فعل، علت مادی و همان مقبول است و انفعال، علت صوری و همان قابل می باشد. و حکم (که اشاره شد انواعی دارد نوعی که) در خلق دوم الهی، اراده توأم با رضا باشد یا در قدر و قضاء و امضاء و اذن و اجل و کتاب و عمل خلاف باشد از جانب فاعل تمکین و صنع و قول است و از مفعول تمکن و قول و قبول است. و قول از جانب فاعل سؤال و صنع و عمل است و از جانب مفعول جواب است و فعل و امثال. و حال از جانب فاعل وقوع فعل اوست و تعلقش به مفعولش، و از جانب مفعول تعلق اطوار به نیازهاست. و وجود شرعی فعل و انفعال است. فعل، به صورت امر و نهی ذاتی یا عرضی یعنی ماده ی پاداش و مجازات و تبعات آن هاست در تکمیل و تتمیم، و انفعال، همان قبول و امثال و عمل مخالف با امر و نهی است که صورت پاداش و مجازات و تبعات آن هاست در تتمیم و تکمیل. و تمکین و تمکن و ایجاد دارد چنان که در وجود کونی وجود دارد خدای تعالی فرموده است: (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا<sup>۱</sup>) خدای تعالی هر کس را بخواهد راهنمایی کند قلبش را برای پذیرش اسلام باز می گذارد و هر کس را بخواهد گمراه سازد دل او را تنگ و سخت می کند شباهت دارد



به کسی که به آسمان بالا می رود، خدای تعالی این چنین پلید می کند کسانی را که ایمان نمی آورند و این راه مستقیم خدای تو می باشد. خدای تعالی به وسیله ی عملی که با امر و نهیش موافق باشد پاداش را به صورت همان عمل و به وسیله ی عملی که با امر و نهیش مخالف باشد مجازات آن را به صورت همان عمل خلق می کند و راه مستقیم (عادلانہ ی) او همین می باشد خدایت بر کسی ستم نمی کند و (وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ) و (بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ)<sup>۱</sup> گفتند دل های ما بسته است بلکه خدای تعالی به سبب کفرشان بر دل آن ها مهر نهاده است. و حکم تکلیفی یعنی ماده ی پاداش عمل موافق با امر و نهی، و ماده ی مجازات عمل مخالف با آن ها به لحاظ غایتی که تکلیف در هر فرد از افراد آن ها دارد ذاتی هستند و عرضی، و بر دو نوع اند: برخی از تکالیف متمم است و مانند ذاتی، ولی تبعی و عارضی است و برخی مکمل اند در برخی از افراد غایت تکلیف وجود دارد و در بعضی ها وجود ندارد و این بر دو قسم است:

اولی تکلیفی است که برای بعضی از افراد، وجود دارد و او وظیفه دارد در صورت فوت، آن را قضا کند مگر در تکلیفی که وقت خاص دارد و وقت آن گذشته است.

دومی تکلیفی است که برای تکمیل وضع شده است ولی از آن ها نیست که در صورت فوت قضا لازم داشته باشد و اگر چه در بعضی افرادش به صورت اتفاقی چنین باشد یا از مکملات قابل می باشد در این صورت فی الجمله مدخلیتی دارد اما به جهت طلب مراد نیست.

و اما عمل مباح، اگر از آن‌ها باشد که در اصل خلق برای اظهار امتنان و برای مصلحت نظام است اگر عمل کننده رخصت دارد آن را انجام دهد و انجام بدهد این عمل او به امر عرضی او می‌پیوندد و احتیاطی انجام دادنی یا ترک کردنی هم چنین است و اگر ترکش از روی اہمال بوده عمل او به نہی عرضی می‌پیوندد برای این کہ احکام آن‌ها در کتاب حفیظ معلوم است. اما چرا در مباح داخل است؟ برای این کہ مردم تا ندانستہ اند آسودہ ہستند و بر مردم لازم نیست بدانند تا این کہ خدای تعالی بہ آنان تعلیم دہد بہ ہمین سبب احکام ایشان ظاہر نمی‌شود مگر پس از تکلیف، و بہ این معنی نیست کہ اصلا حکمی ندارد چنان کہ بہ نظر می‌رسد از همان بدو خلقت مہمل بوده و سپس با احکامی محدود شدہ است، بلکہ قبل از قابلیت ہای جزئی، احکام در اسباب و علل و کلیات بودہ و احکام خاصہ در وجود با متعلقات و قابلیت ہا بر جہت تساوق و تضایف ظاہر شدہ است. و آن چہ در آن رخصت بودہ و شارع عمل بہ آن و ترک آن را برابر شمردہ، اگر کسی با دانستن این برابری آن را انجام بدهد بہ امر عرضی ملحق می‌شود و در این وقت برایش در لوح محفوظ غیر از ہمین برابری حکمی نیست و ممکن است با اختلاف در وقت یا در موضوع حکم عوض شود. حکم الہی در کائن در خلق دوم او خواہ ارادہ با رضا مطابق باشد یا در قدر و قضاء و امضاء و اذن و اجل و کتاب مخالف باشد مانند آن اختلافی کہ در وجود کونی بود برای این کہ آن وجودی است مانند این وجود، و در این اولی است و اولویت در شدت و ضعف می‌باشد. و عمل از فاعل، تمکین و صنع و امر و نہی است و از مفعول، تمکن و امتثال و دعاء. و قول از فاعل، دعوت است و صنع و امر و نہی و

از مفعول، استجاب است و امثال و عمل و فعل. و حال از فاعل، وقوع تکلیف است و تعلق یافتنش به مکلف. و از مفعول، عمل معنوی و قول وصفی است که با صفات اطوار مطابقت دارد.

نتیجه این که وجود شرعی مثل وجود کونی است و اگر چه تعبیر در برخی موارد فرق بکند و در حقیقت مراد یکی است با این تفاوت که وجود کونی در حقیقت، مثل وجود شرعی است زیرا اصل و علت و باطن و لب و علت مادی و علت صوری و علت غایی بلکه علت فاعلی به این اعتبار می باشد که وجود شرعی فاعل بین وجود شرعی و بین وجود کونی واسطه شده است اما وجود کونی، فرع و معلول و ظاهر و قشر است و همه ی این مراتب در حق ذکر الله تعالی است با اختلافی که دارد ایشان در این بیت ها با این مراتب اسم خدای سبحان را یاد می کنند با اسم هایی که وجوه همین مراتب مذکوره اند.

و معنی دیگر این امور یادشده اسماء خدای متعال است که آن ها را یاد می کنند در بیوتی که محل های وقوع امور یادشده اند و آن هایی که مأخذ آن ها هستند، و آن هایی که سایه های آن ها هستند و آن هایی که حقایق آن ها هستند و آن هایی که مشارق و مغارب آن ها هستند و آن هایی که تطور (و حالات گوناگون) آن ها هستند (أَ وَ لَمْ یَرَوْا اِلٰی مَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَیْءٍ یَّتَفِیَّوْا ظِلَالَهُ عَنِ الِیْمِیْنِ وَ الشَّمَاۤئِلِ سُجَّدًا لِلّٰهِ وَ هُمْ دَاخِرُوْنَ<sup>۱</sup>)

و معنی دیگر این است که همین امور یادشده با تمامی زبان هایشان خدای تعالی را تسبیح می کنند و نامش را یاد می کنند که ثناء بر ایشان و نشر فضائل و مدایح ایشان صلوات الله

علیہم در بیوت می باشد و آن همان ولایت آن هاست که اشاره کردیم و همان آثار رحمت الله است که ذات آن هاست و آن ها ذوات و احوال همین امور می باشد پس تمکین و تمکن دو اسم واحد، برای خدای تعالی، و هر دو برای خدای تعالی یک اسم اند و ایجاد اسم واحدی برای خدای تعالی است و سه اسم، تمکین و تمکن و ایجاد یک اسم برای خدای تعالی هستند و همین طور است هر یک یعنی هر کدام از این امور یاد شده اسم است و همه (یک) اسم است و برخی از آن ها اسم است و هر یک از آن ها ذکر است و هر دو ذکر برای خدای واحدند و همه یک ذکرند و برخی یک ذکر است و هر یک از آن ها ذاکرند و مذکور به و مذکور فیه.

امام هادی علیه السلام فرمود:

**و جعل صلواتنا علیکم و ما خصنا من ولایتکم طیباً  
لخلقنا**

**و طهارة لانفسنا و تزکیة لنا و کفارة لذنوبنا**

مرحوم مجلسی گفته است: جَعَلَ عطف خبری یا انشائی دعائی است به اذن، و اشکالی در آن نیست چون در قول خدای تعالی (وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ)<sup>۱</sup> هم به همین صورت است. (صلواتنا علیکم و ما خصنا به من ولایتکم طیباً) مفعول دوم (جعل) است به (لِخُلُقِنَا، خلق با ضمه) یعنی خدای تعالی شما را در بیت هایی قرار داده که نماز یا صلوات در آن ها برای اظهار ولایت سبب می شود خدای تعالی برای ما اخلاق حسنه کرامت فرماید. یا (جَعَلَ) عطف است به (من علینا بکم) و این اظهار می باشد و سبب می شود نفس ما از صفات رذیله پاک شود چنان که به سبب فضائل، ما را آراسته فرموده است و سبب می شود از اعمال زشت (در دنیا، یا از تبعات آن ها) در قیامت پاکیزه شویم.

می گویم: به ظاهر ممکن است منظور از صلوات مجعوله صلوات های ما باشد که می گوییم: (اللهم صل علی محمد و آل محمد) از خدای مهربان می خواهیم که به ایشان رحمت فرماید و به سبب ایشان رحم کند و با رحمتش به ایشان صلہ عنایت کند و با مددش ایشان را مدد فرماید همان مددی را که با آن بر عرشش به وسیله ی ایشان بر همه ی خلق خود استیلا یافته است با رحمانیت خود که عرش را با ظهور خود با آن نهان ساخته است. و در باطن مراد ما از (اللهم صل علی محمد و آل محمد) این است که ای خدای تعالی، با صلوات بر او و خاندانش می خواهیم عهد موکدی را اجابت کنیم که برای اهل بیت علیهم السلام از ما گرفته ای، به این صورت که با محبت ایشان و با قیام به حدود فروعشان و انجام اوامر و نواهی ایشان بر تو عبادت کنیم که ما را به آن فراخوانده ای و ما را فراخوانده ای که دعوتشان را در هر زمینه به سویت بپذیریم چنان که حضرت امام موسی بن جعفر از قول حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اشاره کرده است که آن حضرت گفت: (هر کس بر پیامبر درود بفرستد معنی اش این است که من وفا دارم بر این عہدی که قبول کرده ام زمانی که خدای تعالی فرمود: ( اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ )<sup>۱</sup>. سعد اشعری آن را در مختصر بصائر نقل کرده است. و ظاهراً در این جا این وجه مراد آن حضرت است و مراد آن نیست که شارح ذکر کرده است زیرا وجه نیست مگر به معنایی که مراد او نمی باشد و ما به زودی ذکر خواهیم کرد.

اما باطن این وجه چنان که حدیث شریف فوق دلالت دارد و به یقین مراد امام علیه السلام می باشد بلکه در حقیقت

۱ - معانی الاخبار ۱۱۶ و فلاح السائل ۱۱۹ و بحار الانوار ۵۴/۹۱ و مختصر بصائر ۱۵۹.

همان مراد است و اما ظاهرش که گفتیم به ظاهر مراد حضرت می باشد به این جهت است که جزئی برای همان باطن یا جزئی از آن است زیرا معنی باطن این است که ما تعهد می کنیم وفادار باشیم به پیمانی که از ما اخذ شده است و همه ی تکلیف هایی را ادا کنیم که صورت و هیكل ولایتشان می باشد و قول ما (اللهم صل علی محمد و آل محمد) از این باب است. و طهارت از حدث اصغر و حدث اکبر در ظاهر و باطن و طهارت ترابیه در محل های مشروعه و طهارت در انواع نمازها در ظاهر و باطن از این باب است، و تزکیه ی ظاهر و باطن از این باب است و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و احکام الهی در همه ی موارد شرعی از این باب است، و آداب الهی در تمامی واجب ها و مستحب هایش و معرفتی که نسبت به صفاتش از ما خواسته و خود را به ما با آن وصف کرده است و معرفت انبیاء و رسولان و حجت هایش و کتاب ها و فرشتگان و آیات و امثالش و نظر در عجایب آفریده هایش در آفاق و انفس بلکه در هر چه که رضای اوست از اعتقاد و اجتهاد و عمل و قول و حال و فعل از احوالات دنیوی و اخروی از این باب است.

اما این گفته ی شارح (خدای تعالی شما را در خانه هایی قرار داده که نماز یا صلوات در آن ها برای اظهار ولایت سبب می شود خدای تعالی برای ما اخلاق حسنه کرامت فرماید...) از مطالب بی معنی است مگر با توجیهی دور از ذهن، و وقوع چنین مطلبی از مانند مجلسی غریب به نظر می رسد، آری اگر قصدش این باشد که خدای تعالی ایشان را در مقاماتی قرار داده یعنی ایشان را ارکان مقامات خود کرده و نماز در آن ها عبارت باشد از توجه ما به آن مقامات در تمامی احوال، در عبادت هایمان در معرفت هایمان و در دعا هایمان، و معنی این

باشد که ایشان آن وجهی اند که اولیاء در تمامی حالات طاعت و اظهار ولایت بر آنان به آن وجه توجه دارند از محبت داشتن به ایشان و اقتداء نمودن به ایشان و رد مسائل به ایشان و تسلیم در برابرشان و دوری از دشمنانشان، سبب کرامت الهی می شود معنی صحیحی است ولی به هیچ وجه قصد وی این ها نیست.

و معنی دیگر این است که منظور از صلوات، نمازهای یومیه و برای آن ها باشد به این معنی که مال ایشان است چون با این که ما ثبوت اطلاق حقیقت شرعی به صلاة را بر پایه ی اصطلاح اهل اصول ترجیح دادیم چنان که حق هم در مسأله همین است اما بیان کردیم که شارع مقدس این لفظ را از لغت برداشته و در مقصد خود به کار برده و معنی اول را کنار گذاشته است تا به مرادش بیشتر دلالت کند از آن چه از لفظی استفاده کند که در لغتشان وجود ندارد و آن را نمی شناسند. فراگیری این لفظ و به کار بردنش که در لغتشان وجود دارد آسان می باشد و به دل هایشان بهتر می چسبد و اشاره کردیم به این که حق در مسأله در ظاهر همین است. اما گفتیم در حقیقت در این نامگذاری راز غریبی است که آن را نمی داند مگر کسی که حسی لطیف دارد و پرده از چشم بصیرتش کنار رفته است و اشاره به آن این است که برابر قول اصح واضع یکی است و آن خدای تعالی است و الفاظ شرعی و لغوی را او وضع کرده است لفظ صلاة را از باب تشکیک به دعاء و به همین عمل اطلاق کرده که ارکان مخصوصی دارد بعد از آن گفتیم که (فلنقبض العنان فللحیطان آذان) عنان قلم و زبان را به دست می گیریم که دیوارها گوش دارند ( وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ )<sup>۱</sup> این



را این جا گفتیم چون این سخن از علوم ظاهری است و ما در این شرح غیر از کشف اسرار راهی را نمی رویم چون در این شرح همان مطلوب است.

می گوییم: مراد ما این جا این است که لفظ صلاة وضع شده به ارکان معلومی برای این که در حقیقت، دعاء و صلاتست و وضع شده به دعاء که معروف است برای این که صلاتست ولی تحقق دعاء، در صلاتی که صورت ولایت است باطن است و عام در ذات ارکان، و تحقق صلاة در دعاء معروف باطن است و خاص، یعنی معنی دعاء در ذات ارکان باطن عام است مانند معنی ذات ارکان در دعای معروف جز این که در این جا خاص است، مدلول لفظ صلاة در ذات ارکان قوی است و به هر خیر و مطلبی شامل می شود و در دعاء ضعیف است و به بعضی از خیرات و مطالب دلالت می کند، و به همین جهت وضع آن دو از باب تشکیک می باشد و نیز برای دفع اعتراض مشهور گفتیم که معنی صلی متعدی به علی به معنی دعاء متعدی به لام می باشد.

هرگاه این را فهمیدی اختیار داری که (صلواتنا علیکم) را به این معنی بگیری که نماز های یومیه برای شماست یعنی دعای ما به شماست چون با زبان، با اعضاء، و جوارح، و با دل انجام می شود برای این که نماز خواستن از خدای تعالی است به هر شعوری، عضوی، حرکتی، سکونی، هیئتی، هر نوع و صنفی، از انواع مدها. اما این که چرا نماز های روزانه و دیگر نماز های واجبی و مستحبی برای ایشان صلوات الله علیهم جعل شده است؟ برای این که در حقیقت، صورت ولایت و حکایت مدح و ذکر ثنای ایشان است پس معنی علیهم، لهم می باشد

یا الصلاة علیهم به معنی الدعاء لهم می باشد و معنی لهم برای این می باشد که نماز صورت ولایت ایشان و حکایت مدحشان و ذکر ثنایشان می باشد یا این که از فروع ایشان می باشد یا این که خدای تعالی از بندگان خودش بندگی خواسته به سبب اطاعت کردن از ایشان، و اطاعت کردن از ایشان عبارت است از این که خلق، اوامر الهی را با خلوص به جای آورند چنان که خدای تعالی دستور داده است و معنی این که این معنی اطاعت کردن از ایشان است این است که ایشان تنها برای خدای سبحان هستند اطاعت کردن از ایشان اطاعت کردن از خدا و عبادت اوست.

چرا نگفتیم عبادت کردن به ایشان عبادت کردن به خداست برای این که اگر عبادت بندگان عبارت باشد از عبادت کردن به خدایی که یگانه است و شریکی ندارد در این صورت عبادت خاص اوست برای این که ایشان از جانب خدای تعالی سخن می گویند (من استمع الي ناطق فقد عبده فان كان الناطق ينطق عن الله فقد عبد الله) یعنی هر کس به سخن گوینده ای گوش دهد اگر گوینده از جانب خدای تعالی بگوید خدا را بندگی کرده است.

و اگر در عبادت به خدا، ایشان هم با او منظور شوند یا عبادت برای ایشان باشد، یعنی عبادت برای خدای تعالی نباشد شرک و کفر است و این عمل معصیت کردن به ایشان است برای این که این عبادت، عبادت کردن خدا نیست و این عبادت بر وجهی نیست که بنا گذاشته اند و لذا اطاعت کردن از ایشان نمی باشد تا برای خدای یگانه و لا شریک شود (عبادت بر وجهی که ایشان علیهم السلام بنا گذاشته اند)

چنان است که گذشت که ایشان اسماء الله اند، اسماء الهی که خدا با آن ها خوانده می شود و وجه الهی است که هر کس خدا را قصد کند به او توجه می کند و باب او که هر کس بخواهد به سوی خدا برود از آن باب وارد می شود و ایشان راهنمایان خلق به سوی خدای سبحانند و شرط قبول اعمال بندگان هستند بنا بر این عبادتی که خدای تعالی آن را می پذیرد عبادتی است که برای او باشد و آن ها را به آن امر کرده است و این همان وجهی است که ایشان برای عبادت خدای یگانه بنا نهاده اند و اگر عبادت به همین نحو برای خدای یگانه ی لا شریک انجام شود حقا عبادت خدای تعالی است و این عبادت، اطاعت کردن از ایشان به شمار می رود برای این که خدای تعالی ایشان را برای خودش آفریده نه برای خودش و نه برای غیر خودش.

و این جوهی که معنی لهم را تفسیر کردیم خلاصه بود و تفصیلش به این نحو است:

خدای تعالی از هر چیزی در همه ی ما سوی منزّه و مبراست ولی از میان همه ی آفریدگان برگزیده گانی دارد که در نزد او هیچ کدام از مخلوقات با ایشان برابر نیستند تا او را به نحوی بشناسند که خود را به آنان معرفی کرده است، مخلوقاتش را به خاطر ایشان خلق کرده تا از ثمرات اعمالشان و از خیرات اوصافشان به آن ها مدد برساند، خدای تعالی فرمود: (فَجَعَلَ أَفئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)<sup>۱</sup> و فرمود: (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ)<sup>۲</sup> یعنی به سوی ایشان و برای ایشان بالا می رود چنان

۱ - ابراهیم ۳۷.

۲ - انبیاء ۹۴.

که فرموده است: (وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ)<sup>۱</sup> پاکان برای پاکان هستند و از شرهائی که دشمنان ایشان دارند ایشان را از آن ها منزّه فرمود و گفته است: (الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ) نا پاکی ها از آن افراد ناپاک می باشد و فرموده است: (أَوْلَئِكَ) یعنی پاکان (مُبْرَوُونَ مِمَّا يَقُولُونَ) از آن چه می گویند بری و منزّه هستند. و معنی (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ) یعنی به سوی اولیاء الهی بالا می رود چون حوادث، به ذات خدای ازلی نزدیک نمی شود نماز ها وقتی آن گونه باشند که شنیدی پاکیزه و طاهر خواهند بود برای این که خلقت عاملان آن ها و نفس ایشان پاک و طاهر می باشد.

و قول شارح (لِخَلْقِنَا، خَلَقَ بَا ضَمِّه ی خَاء) بر خلاف معروف و بر خلاف نسخه ها می باشد من تا به حال در نسخه های صحیح که بر آن ها واقف شده ام به ضمه اطلاع نیافته ام و از کسی هم آن را نشنیده ام و اگر چه جایز است باشد و من ندیده باشم و معنای آن نیز جایز است. ولی معروف در نسخه ها که عقل سلیم و طبع مستقیم قبول می کند همان فتحه است و مراد از آن طیب ولادت (یعنی حلال زادگی) ما می باشد و چنان که در اخبار آمده ولادت غیر شیعه پاک نمی باشد. زیرا زمانی که بنیان (مخلوق) از طینت پاکی باشد که ولایت ایشان را پذیرفته است و از آب گوارایی باشد که از ایشان به هیئت ولایتشان و به صورت صفتشان فرود آمده است خَلْقشان پاکیزه می شود و خَلْقشان که پاکیزه شد (خَلْقشان هم پاکیزه می شود) زیرا (خَلَق) صفت بنیان (خَلَق) است، زمانی که از خَلَق پیمان گرفته می شد از ایشان اطاعت کنند و در مسائل به ایشان رجوع نمایند و در باره ی هر حکمی تسلیم ایشان باشند،

همه‌ی خَلق در رتبه‌ی قبول یا عدم آن برابر بودند (خدای تعالی فرمود: *كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً* مردم همه یک ملت بودند (این برابری) از آن ناشی بود که معدن و عنصر پاکیزه بود و خدای تعالی، قبول صلوات بر ایشان از جانب اشخاص به تمام معنی را و قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام را سبب حلال زادگی و پاکی طینت و نیک خوئی و طهارت و تزکیه‌ی روح ایشان قرار داد زیرا پاک و طاهر بود آبی که طینت ایشان را می‌سرشت و آن عبارت بود از آب ولایت ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام، برای این که اعمال این اشخاص با وضع و حالی که داشتند حتی گناهکار هم بودند قبول شده بود چون در برابر ائمه‌ی علیهم السلام مطیع و تسلیم بودند، به مجرد این که بعضی از طاعات را انجام داده بودند چون به حق و اهل حق ایمان داشتند و از باطل و اهل باطل بیزار بودند و خدای تعالی (در رابطه با) این تزکیه فرموده است: *(فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ)*<sup>۲</sup> و فرموده است: *(إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ)*<sup>۳</sup> و فرموده است: *(إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ)*<sup>۴</sup>.

از زکریا بن آدم روایت شده است که به خدمت امام رضا علیه السلام وارد شدم، فرمود: ای زکریا بن آدم، قلم از شیعه‌ی علی علیه السلام برداشته شده است. عرض کردم قربانت شوم علت آن چیست؟ فرمود: برای این که در دولت باطل کنار

۱ - بقره ۲۱۳.

۲ - انبیاء ۹۴.

۳ - فرقان ۷۰.

۴ - حجر ۴۲.

گذاشته شده اند، بر مال و جانشان می ترسند، و بر امامشان بیمناکند، ای زکریا بن آدم هیچ شیعه ی علی نیست که صبح کند و کار بدی مرتکب شود یا گناهی انجام دهد مگر این که عصر به اندوهی مبتلا می شود و کار بدش از وی پاک می شود پس چگونه قلم بر او جاری می شود. این روایت را ابراهیم بن سلیمان قطیفی نقل کرده در رساله ای که در باره ی فرقه ی ناجیه نوشته است.<sup>۱</sup>

و در همان رساله است که فرات بن احنف گفته است نزد حضرت امام صادق علیه السلام بودم مردی از آن ها وارد شد و گفت به خدای تعالی سوگند خاطر او را در باره ی شیعیانش مکدر می کنم، بعد به امام عرض کرد: یا ابا عبد الله، به من نگاه کن امام، امام نگاهی نکرد، باز گفت: به من نگاه کن، امام نگاهی نکرد و او تکرار کرد که به من نگاه کن. امام علیه السلام رو به وی کرد و فرمود: خوب، نگاهت کردم، بگو و هرگز خیر نمی گویی. او گفت شیعیانت نبیذ می نوشند. فرمود: ایرادی ندارد پدرم از جابر بن عبد الله انصاری به من خبر داد که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نبیذ می آشامیدند. او گفت: منظورم نبیذ نبود شراب می خورند. فرمود شیعیان ما پاکتر از آن هستند که شیطان در دل و روده ی آن ها راه افتاده و نفوذ کند و اگر آن خوار و ذلیل چنین کاری را به یکی از ایشان کرد او خدایی مهربان دارد و پیامبری که با استغفار به وی محبت می کند و امامی دارد که در کنار حوض به او التفات می کند، سپس فرمود: پدرم از امام علی بن الحسین و او از پدرش و او از پدرش علی بن ابی طالب و وی از رسول الله صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خدای تعالی روایت کرد که فرمود:

ای محمد من فردوس را به همه ی انبیاء حرام کردم تا تو و علی و شیعیان شما بر آن وارد شوید مگر شیعه ای که گناه بزرگی را مرتکب شود من وی را در مال و دارایی وی آزمایش می کنم یا با ترس از فرمانروا می آزمایشم تا این که فرشتگان با روح و ریحان با او ملاقات کنند و من بر او غضبناک نباشم پس به این صورت مشکل گناه او حل می شود آیا نزد اصحاب شما در این باره چیزی هست، حال (آن ها را ملامت می کنی) بکن یا رها کن (خود می دانی).<sup>۱</sup>

و از دلایل ما بر آن چه در پاکی شیعیان اهل بیت علیهم السلام گفتیم به لحاظ این که مطیع ایشان هستند در همان رساله، ابن عباس حدیثی غیر از حدیث ابو هریره را نقل کرده و گفته است: به رسول الله عرض کردم به من وصیت کن فرمود: بر تو باد به مودت علی بن ابی طالب، به خدایی سوگند می خورم که مرا به حق به نبوت مبعوث کرد خدای تعالی حسنه ای را از بنده ای قبول نمی کند مگر این که از محبت او نسبت به علی سؤال کند با این که خودش بهتر می داند اگر با ولایت او بیاید عملش را به هر نحو باشد از وی می پذیرد و اگر ولایت او را نداشته باشد چیزی از وی نمی پرسد و دستور می دهد به آتش برود.<sup>۲</sup>

و مانند آن را صدوق علیه الرحمه با سند خودش از میسر نقل کرده است که از امام رضا علیه السلام شنیدم می فرمود: دو نفر از شما در آتش دیده نمی شوند، نه به خدا قسم یک نفر هم دیده نخواهد شد. من عرض کردم: این موضوع در کجای

۱ - امالی طوسی ۱۰۵ و مدینه المعاجز ۷/۲ و تأویل الآیات ۲۷۷/۱ و بشارة المصطفی ۷۸ التمهیص ۳۹ و بحار الانوار ۱۴۴/۶۵.

۲ - فضائل الشیعه ۴۱ و تأویل الآیات ۶۱۷ و بحار جج ۲۴ و ۱۸ صص ۲۷۵ و ۳۱۸.

کتاب خداست؟ ساکت ماند و سخنی نگفت، میسر گفت: روزی با وی در طواف بودم فرمود: ای میسر، امروز اجازه دارم به آن سؤال شما جواب بدهم، عرض کردم کجای قرآن است؟ فرمود: در سوره ی الرحمن، خدای تعالی فرموده است: (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ) منکم (إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ)<sup>۱</sup> فرمود: آن که آن را تغییر داد ابن اروی<sup>۲</sup> بود برای این که بر علیه او و بر علیه اصحابش بود و اگر (منکم) نباشد عقاب الهی از مخلوقاتش ساقط می شود چون انسانی و جنی از گناهِش سؤال نشده است بنا بر این در روز قیامت عقابی نخواهد دید.<sup>۳</sup>

عبارت: (و كفارة لذنوبنا، معلوم می کند) پذیرفتن ولایت ایشان، کفاره ی گناهان است و ورود در رحمتی که همین صلوات باشد صلواتی که خدای تعالی آن را از جانب اهل بیت علیهم السلام برای تزکیه ی شیعیانشان قرار داده است (این پاکیزگی به اندازه ایست که) در حقیقت شیعیان، ظلمتی باقی نگذاشته که سبب ارتکاب گناه شود ولی زمانی که پس از تکلیف اول شکستند و به گل برگشتند از مجاورت اهل آتش در آنان، لطخی یعنی آلودگی حاصل شد و با همین آلودگی گناهِانی را مرتکب شدند و چون این گناهان از حقیقت ایشان نبود بلکه از مجاورت با دشمنان پیشوایانشان بود حکمت الهی ایجاب می کند این گناهان به همان دشمنان برگردند برای این که نشأت گرفته از طینت ایشان می باشند، چنان که تقاضای عدل همین می

۱ - الرحمن ۳۹۰

۲ - ابن اروی کنایه از سومی است. در بعضی روایات اشاره شده که امام بعد از يك سال به میسر یا در بعضی نقل ها به میسر این جواب را داده است و این نشان می دهد که ظرفیت ها تفاوت می کنند و گرنه در همان موقع هم امام می توانست همین جواب را بدهد و شاید همین صبري و دو باره از امام سؤال نکردن و تسلیم تصمیم او شدن سبب شده که ظرفیتش بالا برود. مترجم.

۳ - التمهیص ۳۹ و بحار الانوار ۶۵/۲۰۰.



باشد آری این لطف به مومنی تعلق گرفته که حقیقتش از نور است با این که این لطف ظلمت و تاریکی است زیرا در مومن چیزی از ظلمت وجود دارد و آن همان است که وجودش با آن قائم است با این که نور وجود بر وی مستولی است به طوری که نفسش گناه را نمی طلبد مگر به یاری دیگری، الا این که شائبه ای از تاریکی و سیاهی در وی باقی مانده است به همین لحاظ هم رنگ رخسارش کبود است و این کبودی از رنگ ظلمت است که با نور آمیخته است بین او و بین این لطف مناسبتی وجود دارد بنا بر این لطفی که گناه را اقتضاء می کند بر او تعلق می گیرد این شیئی به انضمام آن لطف با گناه سازگار است و این گناه ها به دو اقتضاء از وی سر می زند به اقتضای ذاتی که همان لطف (یعنی آلودگی به صفت زشت دیگری) است و به اقتضای عرضی که همان ظلمت موجود در مومن است آن چه ذاتی است به کافر بر می گردد و آن چه از عرضی است به مومن مربوط می شود و چون نور ولایت بر مومن می تابد و با آب محبت درمی آمیزد گناه عرضی از او زایل می شود و مانند لباسی است که با بول کسی نجس و آلوده شده ولی آب جاری به او خورده و نجاست از بین رفته است و لباس به همان پاکی اصلی برگشته است.

فقیه ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه قدس الله روحه در کتابش التمهیص از عمر نیشابوری روایت کرده است که گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از شیعیان کسانی را می بینم که گناهان کبیره انجام می دهند. حضرت فرمود: ای عمر، پشت سر دوستان خدای تعالی بدگویی نکن، به حق که دوست ما مرتکب گناهانی می شود که مستوجب عذاب می شود خدای تعالی او را به مرضی جسمی

مبتلا می کند تا گناهانش آمرزیده شود و اگر به وی عافیت و سلامتی داد در باره ی اولادش مبتلا می کند و اگر در رابطه با اولادش او را عافیت داد با اهلش، با همسایه ی بدی که وی را اذیت می کند، و اگر از گرفتاری های دنیا هم او را معاف داشت جان دادنش را سخت می کند تا با خدا ملاقات کند در حالی که از وی راضی شده و بهشت را بر وی واجب کرده است.<sup>۱</sup>

و از ابو الصباح کنانی روایت شده است که من و زراره نزد امام صادق علیه السلام بودیم، فرمود: آتش نمی خورد هر کسی را که این امر را وصف کند، زراره عرض کرد: در میان افرادی که این امر را قبول دارند شخصی هست که گناهان کبیره انجام می دهد. حضرت فرمود: می دانی پدرم در این باره چه می گفت؟ می فرمود: هرگاه از مومن گناه کبیره ای سربزند خدای تعالی او را به بلائی در بدنش دچار می کند یا وی را به ترسی گرفتار می نماید تا از این دنیا بیرون رود و از گناهانش بیرون شده باشد.<sup>۲</sup>

و احادیث در این باره فراوان است. اما علت پاک شدن مومن به گرفتاری و بلاء این می باشد که گرفتاری دو نوع است: نوعی خوب و نوعی بد می باشد، نوع اول همان است که خدای تعالی مومن را به آن دچار می کند فرموده است: (وَلِيْلِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا)<sup>۳</sup> این نوع بلاء برای پاکسازی و

۱ - التمحیص ۴۰ و بحار الانوار ۲۰۰/۶۵. کتاب التمحیص که این روایت از آن نقل شده از تألیفات محمد بن همام اسکافی است. و الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ شُعْبَةَ مَوْلَى كِتَابِ تَحْفِ الْعُقُولِ، می باشد مترجم.

۲ - التمحیص ۴۰ و بحار ۲۰۰/۶۵.

۳ - انفال ۱۷.

نجات دادن است، مومن دردش را احساس می کند برای این که گناهان از بالا آمدن حرارت جهنم است وقتی پس از اتصال از آن جدا شد به همان لحاظ درد می کشد چون ملازم او شده بود در واقع مانند این است که جزئی از صفت یا جزئی از خود اوست، اما چرا قبل از توبه یا قبل از دچار شدن به سبب گناه دردی نداشت؟ زیرا قبل از آن در حال اتصال بود و مانند جزء آن بود و شیئی با جزء خود درد نمی بیند وقتی از وی جدا شود درد می بیند و به این معنی توجیه می شود روایتی که می گوید (کسانی که از آتش بیرون می آیند به موقع بیرون آمدن متألّم می شوند و درد می کشند). و در شرح (سعد من والا کم) گذشت که بعضی از گرفتاری ها نشانه ی خوشبختی مومن است و از ولایت اهل بیت علیهم السلام می باشد. و صلوات بر ایشان از ولایت ایشان است از این بیان برایت روشن گردید که سر و راز این که خدای تعالی صلوات ما بر آنان و ولایت ما نسبت به ایشان را کفاره ی گناهان ما قرار داده چیست؟ اگر بلاء و گرفتاری ها را کفاره ی گناهان بدانیم زیرا ولایت ربوبیت است و ولی چیزهائی را اصلاح می کند که بر آن ها ولایت دارد با چیزهایی که مناسب اصلاح می باشد، چنان که شمشیر را با سوهان زدن تیز و براق می کنند یا زرگر طلای مغشوش را با ذوب کردن تصفیه می کند این ها گرفتاری خوب شمشیر و طلاست و تدبیر ولی چنین است نسبت به آن چه ولایت ربوبی دارد و به اختیار اوست به همین لحاظ گفتیم که بلا و گرفتاری مومن از ولایت ایشان می باشد و به همین جهت هم کفاره ی گناه می شود. و امام هادی علیه السلام در عین کتمان، ظاهر کرده و گفته است: (و جعل صلواتنا علیکم و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طهارة لانفسنا و تزکیة لنا) و سپس ظاهر

کرده و فرموده است: (و كفارة لذنوبنا) بنا بر آن چه گناهان شیعیانیشان را گرفتاری های دنیوی کفاره می شوند چنان که در احادیث گذشته دیدیم برای این که ائمه علیهم السلام کفاره شدن بلاها را به این نحو تفسیر فرمودند و این معنی در ظاهر و در باطن احادیثشان وجود دارد که محبت و ولایتشان کفاره ی گناهان می شود و راز آن این است که ولایت و محبت ایشان نور هر تاریکی، حیات هر مرگ، پاکی هر آلودگی و شفای هر درد است و هدایت و رحمت بر مومنان می باشد، وقتی خدای تعالی به بنده ای محبت و ولایت ایشان را لطف کند ظاهرش با برخی از اعمال نیکو و باطنش با اعتقادات صحیح و متعادل نورانی می شود و اگر از وی گناهی سرزد از قلبش صادر نمی شود بلکه سرمی زند در صورتی که دلش آن را نمی پسندد و گناهش پا در هواست و ریشه ندارد با توجه به این که نور وی ریشه دار می باشد برای این که وی از طینت امامان خود خلق شده که نور است و با آب ولایتشان خمیر شده که نور است و زمانی که خدای سبحان در عالم ذر ایشان را مخاطب قرار داده و در جواب بلی گفته اند ایشان را در رحمت خود فروبرده که نور است. انوار در وی ریشه دارند و تمام نمی شوند و تاریکی گناه از زمین برآمده و بی ریشه و تمام شده است چون اندک است و اصالت ندارد وقتی از وی سرزد و پشیمان شد انوار بر آن مستولی می شوند و با همان پشیمانی نابودش می کنند زیرا پشیمانی از گناه، نور ولایتشان می باشد و چون معنی آن تجدید عهد است نسبت به آن چه در عالم ذر از وی گرفته شده است و عدم اصرار و عزم بر نماندن در گناه هم همین طور است این انوار آن را از بین می برند، چنان که در نهر جاری می گوئیم اگر محلی از نهر نجس شد و با نجاست تغییر یافت

با دفاعی که آب از خود می کند تغییر از بین رفته و پاک می شود و لازم نمی شود مقداری از آن آب دور ریخته شود (چنان که در افتادن نجس به چاه مقداری از آب آن برداشته می شود تا پاک شود که در اصطلاح فقه نزع نام دارد و) نزع مانند گرفتاری های مومن بعد از گناه است تا کفاره ی گناه باشد اما انواری که گفتیم مانند نهرهای کوثرند و با فراوانی هایی که در جریان و حالت تدافعی دارد از بین می برد تغییری را که از گناه بی ریشه و اساس پدید آمده است و صاحبش را پاک می کند و نیازی به گرفتاری ندارد که نزع چاه متنجس است برای از بین بردن نجس، برای این که محبتشان گناهان را مستهلک می کند چنان که آب فراوان نجاست را از بین می برد و کثافتی را باقی نمی گذارد چنان که حکم آب جاری متصل به ماده است نجاست را نابود می کند و آلوده نمی شود و چنان که حکم آب کر است وقتی تغییر نیابد و مانند آب جاری است وقتی که ماده اش تغییر نیابد. با این توضیح تغییر (یا عوض شدن) مومن (به آب کری شباهت دارد که با برخورد با نجس تغییر یافته) و قسمت تغییر نیافته به اندازه ی کری نمی باشد که این حال در مومن، نشانه ی ولایت دشمنان ایشان می باشد پناه بر خدا اگر کسی چنین باشد نجس است و پاک نمی شود خدای تعالی فرموده است: (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ)<sup>۱</sup> اما کسی که در حال معصیت اصل ایمان با او بماند مانند باقی ماندن کری طاهر است که با زوال نجاست پاک شده است چنان که مثال زدیم برای این که خدای تعالی دوست را از نور خلق کرده و در رحمت فروبرده است و به

سوی رحمت بر می گردد.

و در کافی با اسنادش به ابو عبیده ی حذاء روایت کرده که گفت از حضرت امام باقر علیه السلام از استطاعت سؤال کردم می گوید امام علیه السلام آیه ی (وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَ لَذَلِكَ خَلَقَهُمْ)<sup>۱</sup> را خواند و گفت: ای ابو عبیده، مردم در فهم صحت عقیده مختلفند و همه به هلاکت می رسند. عرض کردم: (إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ) به چه معنی و در باره ی چه کسانی است؟ فرمود: آن ها شیعیان ما هستند و خدای تعالی ایشان را برای رحمت خود آفریده و فرموده است: (وَ لَذَلِكَ خَلَقَهُمْ) می فرماید ایشان را برای اطاعت از امام آفریده است رحمتی که می فرماید: (وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ)<sup>۲</sup> یعنی علم امام، و علم او که همه ی اشیاء را فراگرفته است. و مانند این ها. از آن چه امام هادی علیه السلام در قول خودش (و كفارة لذنوبنا) به صورت نهانی خواسته بود برایت ذکر کردیم.

۱ - هود ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲ - اعراف ۱۵۶.

امام علیه السلام فرمود:

## فکنا عنده مسلمین بفضلکم و معروفین بتصدیقتنا ایاکم

شارح در شرح (فکنا عنده) گفته است در علم او در نزدش بودیم به این صورت که ما بر شما صلوات می فرستیم یا این که موالی شما هستیم یا به صورت مطلق از ته قلب و به حقیقت در برابر فضل شما بر جهانیان، تسلیم هستیم و معروف هستیم که امامت و فضیلت شما را تصدیق کرده ایم و همین برای ما فضیلتی است که واجب است شکر آن را به جای آورده و آن را یادآوری کنیم.

می گویم: (فکنا) نتیجه ای است از (و جعل صلواتنا علیکم و ما خصنا به...) و قول آن حضرت (عنده) یعنی در کتاب محفوظ وی، یعنی نام ها و صفات ما در لوح محفوظ نوشته شده است که ما به اطاعت کردن از شما و در اقتداء کردن به شما و ولایت شما و دوری و بیزاری از دشمنان شما تسلیم هستیم، و خدای تعالی ما را موفق کرد به سبب تفضل شما بر ما، از نور و هدایت و نصیحت و دعائی که اهل آن هستید و بر ما داشتید. یا با تفضلی که خدا بر ما داشت به وسیله ی شما به ما توفیق داد از موالیان و پیروان شما شدیم. الحمد لله رب العالمین.

یا این که (باء در بفضلکم) به معنی لام است یعنی ما مطیع

و منقاد شده ایم که بر همه ی جهانیان برتری دارید. چون خدای تعالی، خلق خود را برای شما خلق کرده است. جمله ی (بتصدیقنا ایاکم) تأیید می کند که نسخه ی (مسلمین) با تشدید لام درست باشد. و معنی بر اساس نسخه ی (مسلمین) با تخفیف لام، این می باشد که ما به سبب فضلی که خدای تعالی در گذشته و بعد بر ما جاری ساخت ما مسلم و مطیع بودیم یعنی با عدالت و انصافی که داریم و به حق کسی تجاوز نمی کنیم و از حدود الهی سر نمی پیچیم، مردم از سوی ما در امان هستند (حدودی را مراعات می کنیم که) اهل بیت علیهم السلام از روی فضل از راه تأییدها و توفیقها ما را یاری داده اند. یا این که رسول الله از ما در امان است، ما وی را در باره ی اهل بیتش و در احکام شریعتش اذیت نمی کنیم چنان که در تأویل آیه ی (وَ اَمَّا اِنْ كَانَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ)<sup>۱</sup> وارد شده است. یا به این معنی می باشد که هر کس شما را ولی امر خود قرار ندهد و از دشمنانتان بیزاری نجوید و در کارها و اعمال و گفته هایش از پیشوایانش پیروی نکند مسلمان نیست یعنی مسلمانی نیست که ایمانش کامل باشد که همان اسلام کامل است چنان که خدای تعالی فرموده است: (اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ)<sup>۲</sup> یا مسلمان نیست بلکه کافر است و کفر او مانند کفر جاهلیت اولی می باشد و ما در نزد خدای تعالی به فضل ایشان معترف و مقرر بودیم و گفته می شود غیر از شیعیان همه کافرند به لحاظ روایاتی که وارد شده است مانند این خبر که مرحوم صدوق بسندش در خصال خود از مالک جهنی آورده است او گفته که از امام صادق

۱ - واقعه ۹۰ و ۹۱.

۲ - آل عمران ۱۹.



شنیدم می فرمود: ثلاثة (لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ لَا یُزَكِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ).<sup>۱</sup> خدای تعالی با سه تن در روز قیامت صحبت نمی کند و به ایشان نگاه نمی کند و آنان را پاک نمی کند و عذابی دردناک دارند (اول) کسی که امامت فردی را ادعا کند که امامتش از جانب خدا نیست و (دوم) کسی که امامی را انکار کند که امامتش از جانب خدای تعالی است و (سوم) کسی که خیال کند آن دو در اسلام بهره دارند.<sup>۲</sup>

(معروفین بتصدیقنا ایاکم) یعنی نزد مردم معروف است که ما شیعیان، امامت شما را تصدیق کرده ایم آن ها می دانند که ما شیعه و پیرو شما هستیم و شما را در گفته ها و کارها و اعمالتان تصدیق کرده و می کنیم. یا این که در نزد ملت های گذشته یا در کتاب هایی که از آسمان نازل شده معروف و شناخته شده هستیم چون (قسمتی از) کتاب های آسمانی در وصف دوستان و دشمنان ایشان نازل شده است و خدای تعالی در قرآنش خبر داده است که: (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةَ خَیْرًا وَ أَبْقَى)<sup>۳</sup> دشمنان ایشان ولایت اولی را بر دیگری ترجیح و او را تصدیق می کنند و نامش را صدیق می گذارند. و حال آن که ولایت علی بر محبان او بهتر و ماندگارتر است و او در نزد شیعیان به صدیق اکبر و فاروق اعظم معروف می باشد.

یا این که در نزد اهل آسمان معروف هستند، فرشتگانی که برای شیعیان و دوستانشان استغفار می کنند و تعدادشان را غیر از خدای تعالی دیگری نمی داند.

۱ - بقره ۱۷۴ و آیه ی (۷۷) آل عمران.

۲ - خصال ۱۰۶/۱ و بحار الانوار ۱۳۱/۶۹. این روایت در کافی ۳۷۳/۱ و وسائل الشیعه ۳۴۱/۲۸ و ۳۴۹/۲۸ و بحار الانوار ۱۱۱/۲۵ نقل شده است.

۳ - اعلی ۱۶ و ۱۷.

قمی در تفسیرش در تفسیر آیه ی: (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) ۱ روایت کرده که از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا فرشتگان زیادند یا بنی آدم؟ حضرت فرمود: به خدایی سوگند که جان من به دست اوست هرآینه عدد فرشتگان آسمان ها بیشتر از ذرات خاک زمین است و در آسمان محل قدمی نیست مگر این که در آن جا فرشته ای است که خدای تعالی را تسبیح و تقدیس می کند و نه در روی زمین درختی و کلوخی وجود ندارد مگر این که فرشته ای بر آن موکل است که در روز قیامت حساب آن را می آورد و حال آن که خدا خود داناتر است، و هیچ فرشته ای وجود ندارد مگر این که در هر روز به سبب ولایت ما به خدای تعالی تقرب می جوید و برای دوستان ما طلب مغفرت می کند و به دشمنان ما نفرین می فرستد و از خدای تعالی می خواهد برای ایشان عذاب بفرستد. ۲

اما چرا امام علیه السلام (در این حدیث) فرشتگان زمین را بر این امر اختصاص داده با این که تنها به آن ها اختصاص ندارد چون خدای سبحان فرموده است: (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ) امام باقر علیه السلام فرموده است: (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ) یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و اوصیاء

۱ - آیات ۷ و ۸ و ۹ غافر = مومن.

۲ - تفسیر قمی ۲/۲۵۵ و بحار الانوار ۲۶/۳۳۹.

بعد از وی که علم الهی را حمل می کنند (وَمَنْ حَوْلَهُ) یعنی فرشتگانی که به حمد و ستایش خدایشان تسبیح می گویند و به او ایمان می آورند و برای مومنان یعنی برای شیعیان آل محمد صلوات الله علیهم، مغفرت طلب می کنند (يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا) می گویند خدایا با رحمتت و با علمت همه را فراگرفته ای (فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا) به بخشش و بیامرزش کسانی را که از ولایت دیگران بازگشتند (وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ) و از راهت یعنی از ولایت علی ولی الله علیه السلام پیروی کردند (وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ خدایا ایشان را از عذاب آتش حفظ کن (رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَّحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ازواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) خدایا ایشان را به بهشت های دائمی داخل کن که به ایشان و پدران و همسران و فرزندان شایسته شان وعده داده ای، خدایا تو توانا و حکیمی (وَ قِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) خدایا مومنان را از بدی ها باز بدار و تو هر کس را امروز، از بدی ها باز بداری به وی رحم آورده ای و این سعادت بزرگ می باشد برای کسی که خدای تعالی وی را از ولایت دیگران نجات داده باشد.<sup>۱</sup>

و امثال این خبر که دلالت دارند همه ی فرشتگان برای محبان اهل بیت علیهم السلام استغفار می کنند اما در حدیث گذشته سؤال در این باره نبوده، بلکه در باره ی کثرت و فراوانی فرشتگان می باشد و اعلام این که همه، خدا را تسبیح و تقدیس می کنند.

ممکن است غریب به نظر بیاید که (گفته شود) همه ی

۱ - تفسیر قمی ۲/۲۵۵ و بحار الانوار ۶۵/۷۸. آیات ۷ و ۸ و ۹ غافر = مومن.

فرشتگان تسبیحشان ثنای بر اهل بیت است و طلب مغفرت برای شیعیان، بلکه شیعیان را تعریف و تمجید می کنند مانند آن چه در آیه (تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ) (وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَ ادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ..) ملاحظه می کنیم. حتی (غریب شمردن نه، که) ممکن است انکار کنند، بنا بر این هر گاه مقصود ایشان در احادیثشان مفرق فیها باشد هم موضوع بر دشمنانشان و هم بر ضعفای شیعیانشان سبک خواهد آمد.

و فرموده ی امام باقر علیه السلام در (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ) یعنی کسانی که عرش را حمل می کنند رسول الله و اوصیاء بعد از او هستند.

مراد این نیست که اگر محمد و آل محمد به حاملان عرش تفسیر شوند فرشتگان پیرامون عرش برای شیعیان مغفرت طلب می کنند.

و اگر فرشتگان به حاملان عرش تفسیر شوند به شیعیان استغفار می کنند. برای این که حضرت می خواهد باب بزرگی را بیان کند و قفل بسته ی محکمی از علم را بگشاید و فرشتگان پیرامون عرش را با محمد و آل محمد درج کرده و خبر بدهد که حاملان عرش به هر تقدیر که تفسیر شود و کسانی که پیرامون عرشند یعنی همه ی آنان، برای شیعیان استغفار می کنند.

## اشکالی و جوابی

اگر بگویی علی علیه السلام داخل اوصیاء بلکه اول و اخص آن هاست با این معنی که شما گفتید معنی این می شود که علی بگوید: (رب اغفر للذین تابوا و اتبعونی) خدایا بیامرزش کسانی را که توبه کردند و از من پیروی نمودند و از این گونه خطاب بعضی از مردم متوحش می شوند و دشمنان آن را دلیل می گیرند بر طعن آن حضرت و بر طعن مذهب.

من در جواب می گویم: این معنی ایرادی ندارد و کسی نمی تواند بر کسی که برحق است و واجب است خود را معرفی کند طعنه بزند زیرا دعوت و هدایت و توفیق به همین تعریف بستگی دارد. علاوه بر این، به کسانی که روا باشد اعتراض بکنند، اگر گفته شود: سبیل (یا راه)، اسلام و ایمان است قانع خواهند شد (و اگر بر آنان گفته شود اسلام و ایمان) و امر خدا تمام نمی شود مگر با ولایت علی، این گفته برایشان آسانتر می باشد، باز می شود گفت سبیل، ولایت محمد و اهل بیت محمد علیهم السلام است و لازم نیست هر یک از ایشان اراده کند آن چه را که خاص او می باشد بلکه اراده می کند آن چه را که او و غیر او با هم مشترکند یا اراده کند آن چه را که به غیر او اختصاص دارد و محذوری در کار نیست با این حال ما می گوئیم: اغلب اوقات ایشان برای شیعیانشان آمرزش می خواستند و برای آنان دعاء می کردند و تقیه هم نداشتند و پرده پوشی هم نمی کردند و دشمنانشان این ها و مانند آن ها را می شنیدند و کسی ایشان را متهم نمی کرد برای این که حق، مال آن هاست و با آن ها بود و در آن هاست

و به سبب آن هاست.<sup>۱</sup>

ناقد، چیزی از ایشان نمی یابد که آن را نپسندد اما به وسوسه های نفسانی افراد و وسوسه هایی که شیاطین به ایشان می کنند توجهی نیست.

نتیجه این که به طور مطلق حاملان عرش خواه مطلق فرشتگان باشند و خواه ملائکه ی عالین و خواه محمد و اهل بیت اطهارش علیهم السلام، و منظور از عرش، خواه عرش اعلی باشد که مشیت است و ایشان علیهم السلام ظرف آن هستند و خواه مادون آن باشد به نحوی که گذشت برای شیعیانسان استغفار می کنند و خبرها از این مقوله پر است. شیعیان در آسمان ها در نزد محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و در نزد ملائکه ی عالین و ملائکه ی مقربین و سایر فرشتگان معروف هستند معروف بودنشان یا به این جهت است که پیشوایانشان را تصدیق کرده اند و از ایشان پیروی می کنند و یا به همین تصدیق کردن معروف هستند و معنی معروف بودنشان در نزد خدای سبحان به این است که خدای تعالی آن ها را با آن چه دعوت کرده و ایشان پذیرفته اند مشخص کرده است یا در نزد خدای مهربان معروفند از همان معرفتی که علت محبت است یعنی در نزد خدا محبوب هستند یا این که خدای عز و جل در ازای تصدیق کردنشان محبت خود را به ایشان عطا فرموده است. و تصدیق در این جا، شایستگی و معرفت است و تصدیق از راه پیروی در گفتار و احوال و اعمال و کردار است و از راه اعتقاد و

۱ - نمونه ی بارز این موضوع سخنان خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود، آن حضرت در غدیر خم، پس از ابلاغ دستور الهی در رابطه با جانشین بلا فصل خود فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. مترجم .

تسلیم اوامرشان بودن و در امور به ایشان مراجعه کردن است.<sup>۱</sup>

**امام هادی علیه السلام فرمود:**

## **فبلغ الله بکم اشرف محل المکرمین و اعلي منازل المقربین و ارفع درجات المرسلین**

شارح گفته است: (خدای تعالی شما آل محمد را به) شریف ترین محل گرمیایان و بالاترین مرتبه ی ایشان و برترین منزل رسولان مقرب و اوج درجات آنان (رسانده است) و با توجه به این که اوج درجات به رسول الله صلی الله علیه و آله اختصاص دارد لازم می آید از انبیاء الله افضل باشند چنان که علامه ی نیشابوری در تفسیر (وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ)<sup>۲</sup> گفته است که: شیعه از گذشته تا به حال از این آیه فضیلت امیر مومنان علی علیه اسلام بر تمامی پیامبران را اثبات کرده است چون نفس پیامبر اسلام است و پیامبر از همگان افضل است و اضافه کرده که حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله موید آن می باشد رسول خدا فرمود: هر کس بخواهد به آدم در علمش و به نوح در

۱ - مترجم می گوید: نباید چیزی را به علی علیه السلام نسبت بدهیم که ثابت نشده است و نباید گفت که معنی آیه با توجه به تفسیر، این می شود که علی علیه السلام بگوید: (رب اغفر للذین تابوا و اتبعونی) خدایا پیامرزم کسانی را که از تبعیت غیر توبه کردند و از من پیروی نمودند علی علیه السلام، همان را می گوید که خدا از زبان او گفته است و معنی آیه این می شود که خدایا پیامرزم کسانی را که از ولی قرار دادن غیر، توبه کردند و با توجه به فرمان تو که مرا ولی خود قرار داده ای و راه خود را با ولی قرار دادن من نشان داده ای از راهت پیروی کرده اند.

۲ - آل عمران ۶۱.

عبادتش و به ابراهیم در خلیل بودنش و به موسی در شکوہش و به عیسی در زہدش و به یحیی در خویشتنداریش نگاه کند به علی بن ابی طالب نگاه کند ہفتاد خصلت از انبیاء در او وجود دارد ہر یک از انبیاء از دیگران با یکی از این خصلت ہا ممتاز شدہ است. کسی کہ در وی ہمہ ی این خصلت ہا جمع شود از ہمگان افضل می باشد و اخبار در این رابطہ در نزد ما در بارہ ی ہمہ ی ائمہ علیہم السلام متواتر است.<sup>۱</sup> می گویم (فبلغ اللہ بکم) دو معنی می دہد:

یکی همان معنی است کہ شارح گفتہ است: این کہ خدای تعالی ایشان را بہ شریف ترین محل مکرمین...و... رساندہ است در این صورت بآ زاید می باشد (یعنی بلغکم اللہ...) و با این کہ این احتمال بعید بہ نظر می رسد اما در عین بعید بودن محتمل است، چون جایز است عطف باشد بہ (خلقکم اللہ انوارا فجعلکم بعرشہ محققین) بنا بر این احتمال امام علیہ السلام این فقرات را بہ خلقکم و جعلکم عطف فرمودہ و گفتہ است: خدای سبحان از فضل خود، شما را (بلغکم اللہ) بہ مرتبہ و مقام پیامبرش محمد صلی اللہ علیہ و آلہ ملحق کردہ است کہ بہ حقیقت شریفترین محل مکرمین و بالاترین منزل مقربین و اوج درجات مرسلین می باشد برای این کہ این اشرف و اعلی و ارفع مراتبش گوناگون است و مرتبہ ی حقیقی آن، مرتبہ ی حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ می باشد. اما بعید بودن معنی فوق، بہ این بیان است کہ امام علیہ السلام این را ذکر فرمودہ برای این کہ آن را نہایت اطاعت کردن از ایشان و اقتداء بہ ایشان و ولایت برایشان و دوری گزیدن از

۱ - مضمون این حدیث با صورت های متفاوت در ۳۵ کتاب معتبر وجود دارد. و کافی است کہ مجلسی آن را از تفسیر نیشابوری نقل کردہ است.



دشمنانشان قرار داده که (و جعل صلواتنا علیکم و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا... ..) را گفته است یعنی خدای تعالی (ما) محبان اهل بیت علیهم السلام را به سبب آن حضرات در بالاترین درجات قرار داده است چنان که خواهد آمد. دوم معنی و مراد این می باشد که خدای تعالی که صلوات بر ایشان و ولایتشان را موجب پاکی دوستانی قرار داده که بر آنان صلوات می فرستند و موالی ایشان هستند طهارت و پاکی روح و روان را از ایشان دارند و گناهانشان به سبب ایشان پوشانده می شود حتی از شیعیانشان عمل اندک پذیرفته شده و اجر فراوان بر آنان عطا می شود خدای تعالی فرموده است: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ) یعنی هر کس کارهای شایسته انجام دهد در حالی که مومن است سعی و کوشش او در راه دین خدای تعالی ضایع نخواهد شد و ما سعی و تلاش او را می نویسیم، به این ترتیب شیعیان و پیروان ایشان را به شریفترین محل مکرمین رسانده است.

خدای تعالی بندگان مومنش را که موالی و محب اهل بیت هستند به درجات بالا می رساند و این بالا بردن درجات بر پایه ی قیام آنان به حقی است که در حق ساداتشان به آنان واجب است و به مقدار اطاعت از آنان و به محبت و ولایت ایشان و به برائت از دشمنانشان بستگی دارد، و چون این درجات متفاوت و بی نهایت اند واجب است به این درجات با توجه به وضع و حال کسانی نگاه شود که به آن ها می رسند و همچنین باید این مراتب در علو و دنو و در ذاتی و عرضی بودن از دو وجه ارزیابی شوند: وجه اول این است که: بگوییم منظور از مومنانی که به آن درجات عالی می رسند بعد از محمد و

آل محمد علیہم السلام پیامبران و مرسلین خدا هستند. (البته) محمد و آل محمد صلوات الله علیہم مستثنی می باشند یا به این دلیل که می گوئیم دیگران به وسیله ی ایشان به درجات بالاتری ارتقاء می یابند یا خود ایشان به فرمان خدای تعالی دیگران را به مقامات بالاتر می رسانند. و معنی به درجات بالاتر رفتن پیامبران و مرسلین این است که خدای تعالی ایشان را به بالاترین درجات تبعیتی می رساند که در حق هر یک از ایشان امکان دارد به این صورت که هر نبی را به بالاترین درجه ی تبعیت می رساند که در حقیقت ممکن است به نسبتی که به اقتضای ولایت اهل بیت قیام کرده است و هر رسول را به بالاترین درجه ی تبعیت می رساند که در حقیقت ممکن است به نسبتی که به اقتضای ولایت ایشان قیام کرده است یعنی (خدای تعالی) انبیاء را به وسیله ی ایشان و به نسبت طاعتی که داشته اند و رسولان را نیز به همین نحو و اوصیاء را هم به همین طرز به بالاترین درجه می رساند که در حق هر یک از ایشان نسبت به عملکردش امکان دارد. خدای تعالی هر یک از ایشان (انبیاء و رسل و اوصیاء) را به وسیله ی ایشان سلام الله علیہم بر حسب امکانی که رتبه ی تبعیتشان اقتضاء می کند به شریفترین محل مکرمین می رساند چون همگی تابع محمد و آل محمد علیہم السلام هستند و (اما) عالی ترین مرتبه ی متبوعیت به حضرت محمد و اهل بیت آن بزرگوار سلام الله علیہم تعلق دارد.

وجه دوم این است که: منظور از کسانی که خدای مهربان ایشان را به بالاترین درجه ی مکرمین می رساند مومنان و صالحان شیعه هستند. و خدای تعالی به نسبت قابلیت که هر یک از ایشان دارد و بر حسب ولایت و محبت و بر پایه ی پیروی

و تابعیت از ائمه علیهم السلام درجه ی ایشان را بالا می برد. بنا بر این وجه، کسانی که به شریف ترین محل مکرمین برده می شوند خواص و خصیصان مومنان هستند و ایشان کسانی اند که خدای تعالی به سبب پیروی کردن از ائمه علیهم السلام و با بالا بردن مقامشان نسبت به دیگر خلق الله، خواه مطیع و خواه عاصی، ایشان را گرامی داشته است. ایشان را به این خاطر گرامی داشته که به خیری رسیده اند که برایشان خلق کرده است یعنی به برکت ائمه علیهم السلام ایشان را رسانده به بالاترین مرتبه ای که در حقشان ممکن می باشد.

و اگر با توجه به قرینه ی عطف مقام انبیاء به مقام مرسلین، مکرمین به معنی اهل عصمت یعنی انبیاء و رسل باشد منظور از رساندن شیعیان به بالاترین درجه ی ممکن این خواهد بود که ایشان را به انبیاء و مرسلین منضم و با ایشان مجاور می کند و ایشان را به اوصافی می رساند که انبیاء و مرسلین به آن اوصاف رسیده اند و به این معنی اشاره شده است در آیه ی: (وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) کسانی که از خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت کنند با پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان خواهند بود همان ها که خدای تعالی به آنان نعمت عطا کرده است و ایشان رفیقان خوبی هستند. خدای تعالی با (مع) و با (رفیقا) به معنایی که گفته شد اشاره کرده است.

و اما منظور از تبلیغ الله سبحانه و تعالی این است که او به وساطت شما محمد و آل محمد علیهم السلام رسانده هر کس را

که رسانده به هر درجه از درجات عالیہ که باشد بر حسب آن چه قابلیت های ایشان اقتضاء می کند به نحوی که به ایشان آموخته و اذن داده و یاریشان کرده است خدای تعالی فعال ما یشاء می باشد و مبلغ به کسر لام، به وسیله ی ایشان علیهم سلام الله تنها خداست وحده لا شریک له، به هر دو فرضی که گذشت .

امام هادی علیه السلام فرمود:

**حیث لا یلحقه لاحق و لا یفوقه فائق و لا یسبقه سابق و لا یطمع فی ادراکه طامع**

شارح گفته است: (آن مقامات) طوری هستند که افرادی که در رده های پایین تر از شما قرار دارند به آن مراتب نمی رسند و کسانی از انبیاء مانند اولوا العزم از آن بالا نمی روند اگر چه از دیگران برترند ولی بر شما تفوق ندارند. پیامبر اکرم و علی علیهما السلام با توجه به اخبار از این حکم مستثنی هستند. از مقامی که شما دارید در فضیلتی از فضیلت ها کسی از شما سبقت نگیرد و صاحب طمع هم نسبت به ادراک آن طمع نکند چون همه می دانند که مقام و منزلت شما بر اساس موهبت خاصی از جانب خدای تعالی به شما بوده است و با سعی و اجتهاد نمی شود به آن نایل شد. می گویم: این سخن احتمال دارد دو معنی بدهد:

معنی اول که ظاهر می باشد این است که ضمیر بارز (یعنی ه) در یلحقه و یفوقه و یسبقه و ادراکه به اشرف محل، اعلی منازل، ارفع درجات عاید شود برای این که مراد در همه ی آن ها یکی است و این معنی با توجه به آن چه شارح گفته ظاهر است و همان است که ما گفتیم از مفاد

کلام بعید می باشد در عین حال مخالف است با این که این جا ضمیر (ه) در (یلحقه) به یکی از ائمه برگردد چون این احتمال با توجه به دلایل آتی وجود دارد و اگر منظور از (ه) اشرف و اعلی و ارفع باشد در این صورت (احتمال) اول و دوم با هم مرتبط می شوند و در عین حال چنان که قبلاً گفتیم مانند اول بعید می باشد. بر مبنای اراده ی ظاهری و مترتب به آن چه در اول گفته شد معنی این می شود که خدای تعالی شما را به محلی والا رسانید طوری که دیگری به آن محل نمی رسد یعنی کسی غیر از ایشان به آن محل نمی رسد یا محلی نخواهد بود برای کسی غیر از ایشان تا در شرف و رفعت برابر باشد (و لا یفوقه فائق) یعنی محلی اشرف و ارفع و بهتر از آن وجود ندارد (و لا یسبقه سابق) و سابقی قبلی نبوده که به فرض اهلیت به محل و منزلت آن ها سبقت بگیرد. (و لا یطمع فی ادراکه طامع) یعنی کسی طمع نمی کند که خود را اهل سازد به ادراک محلی که ایشان دارند بلکه همه ی موجودات پیش خود می بینند که از ادراک محل ایشان ناتوانند و بر این اساس کسی به محل ایشان طمع نمی کند. و معنی ادراک همان رسیدن (ملحق شدن) است و شاید (حضرت امام هادی علیه السلام) جمله ی اخیر (لا یطمع فی ادراکه) را آورده تا معنی (لا یلحقه لاحق) را بیان کند زیرا از جمله ی اول اخص می باشد.

(لا یلحقه) شامل است بر کسی که طمع ندارد و یا طمع دارد ولی ناتوان است ولی (لا یطمع) عمومیت ندارد و احتمال دارد که بین آن ها عموم و خصوص من وجه وجود داشته باشد چون بعضی که نمی رسد طمع رسیدن دارد و بعضی که طمع نداشته ملحق می شود بنا بر این یکی با دیگری تخصیص می خورد و مانند این است که مراد از یکی آن دیگری است و

علت این که هر دو را آورد این است که بین نبود طمع و بین نرسیدن جمع فرماید زیرا غیر از ایشان همه از آن مقام پایین ترمی باشند.

بنا بر این یکی تخصیص می زند به یکی دیگر، حتی این که مراد از هر دو یکی است هر دو جمله را آورده تا جمع کند بین طمع نداشتن هیچ کس به این جهت که قصور ظاهر است و بین نرسیدن به این لحاظ که مقام ما سوی الله پایین تر از مقام ایشان می باشد.

معنی دوم این است که ضمیر (ه) در ( یلحقه و یفوقه و یسبقه و ادراکه) به یک یک ایشان عاید شود و این معنی بر آن مبناست که منظور از کسی که درجه ی وی بالاتر برده می شود محب ایشان باشد محبی که بر اهل بیت علیهم السلام صلوات می فرستد و به سبب ایشان با دیگران دوستی می کند کسی که خدای تعالی صلواتش و موالاتش بر اهل بیت را موجب پاکی خلقتش و طهارت روح و روانش قرار داده است و چنان که ظاهر است اهل بیت علیهم السلام هستند که خدای تعالی به سبب ایشان دوستانشان را به اشرف محل مکرمین رسانده است ترجیحا در ( حیث لا یلحقه لاحق) منظور این نیست که ضمائر بارز ( یعنی ه) به آن (محل...) برگردد برای این که به محلی که این محب رسیده محب دیگر به آن و به بالاتر از آن می رسد و دیگری قبل از او به آن محل رسیده و دیگری هم طمع دارد به آن محل برسد، و در واقع مراد از آن (یعنی ضمیر ه)) یکی از امامان علیهم السلام است زیرا حقیقتا هیچ کس به او نمی رسد و بر وی تفوق نمی یابد و از وی سبقت نمی گیرد و به ادراکش طمع نمی کند. و سخن

شارح در این باره ظاهر است چون گفته است: مانند پیامبران اولوا العزم (اگر چه نسبت به پیامبران دیگر تفوق دارند) اما بر شما اهل بیت تفوق ندارند، و پیامبر اکرم و امیر مومنان علیهما السلام با توجه به اخبار از این حکم مستثنی هستند. و این معنی را بقیه ی این زیارت نامه تأیید می کند (حتی لا یبقی ملک مقرب و لا نبی مرسل تا آخر). و این سخن او (و پیامبر اکرم و علی علیهما السلام مستثنی هستند) زیاد جالب نیست چون منظور مقامی است که ائمه علیهم السلام در آن مقام با هم جمعند زیرا ایشان دو حالت دارند:

حالتی که چهارده معصوم علیهم السلام در آن حالت با هم جمع هستند و آن حالتی است که همه ی خلق الله به آن نیاز دارند و در این حالت با هم برابرند و یکی بر دیگری تفوقی ندارد و یکی از دیگری ناقص نیست و تمامی فقرات در این زیارت نامه شرح همین حالت ایشان می باشد.

حالت دوم حالتی است که (رتبه ی) بعضی نسبت (به رتبه ی) بعضی بالاتر و یا بر عکس است، در این حالت استثناء، تنها به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام اختصاص ندارد برای این که مقاماتشان متفاوت می باشد پیامبر صلی الله علیه و آله بر همه سبقت دارد و مقام هیچ یک از ایشان به مقام آن حضرت نمی رسد و علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به همه ی ائمه سبقت دارد و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کدام از ائمه به مقام او نمی رسند و همین طور امام حسن علیه السلام بعد از امیر مومنان علیه السلام و پس از او امام حسین علیه السلام و پس از وی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و پس از وی هشت امام



یعنی امام زین العابدین و امامان پس از او علیهم السلام و پس از ایشان حضرت فاطمه علیهم سلام الله اجمعین.

این حالت در این زیارت نامه منظور نیست و به همین منظور استثناء جالب نیست و اگر غیر این بود چند استثناء لازم می شد. و به صورت مرجوح احتمال می رود قصدش این بوده که محل برگشت ضمیر های بارز مرتبه ی والای ایشان باشد و (لا یفوقون علیکم) یعنی بر شما تفوق ندارند مجاز باشد یعنی محل های انبیاء بر محل شما تفوق ندارد مرجوح قرار دادنمان در عین حال که ظاهر کلام سابقش همین است از این جهت می باشد که اهل بیت علیهم السلام را کسانی قرار داده که خدای تعالی ایشان را به شریفترین محل مکرمین...و...رسانده است زیرا آن چه از ظاهر کلام اخیرش برمی آید و ما در صد آن هستیم بگوییم همان است که ما آن را معنی راجح قرار دادیم به این دلیل که گفته است: (و اگرچه بر دیگران فائق باشند بر شما تفوق ندارند) چون اصل در استعمال حقیقت است و این که گفته اند: استعمال اعم از حقیقت است احتمال مرجوحی است و از اصل بیرون نمی شود مادامی که راجح یا مساوی نباشد و احتمال این که اراده کرده باشد ایراد را از بین نمی برد.

پیشتر اشاره کردیم محلی که لاحقی به آن نمی رسد اگر محل ذاتی مراد باشد به یک نظر جایز است:

- یعنی کسی که خدای تعالی وی را به آن محل رسانده است، و این کنایه است به این که وی را به خود نزدیک کرده است.

- و به نظر دیگر مراد این باشد که وی را به مرتبه اش رسانده است و آن صفت اوست که خدای تعالی با آن به وی پاداش داده است.

بر مبنای نظر قبلی جایز است مراد مقاماتی باشد که از آن به (انا = من) تعبیر می کنند چنان که در حدیث قدسی آمده است خدای تعالی فرمود: (خلقت الاشياء لاجلك و خلقتك لاجلي)<sup>۱</sup> (باطنك انا و ظاهرک للفناء). و در انجیل آمده است: (اعرف نفسك ايها الانسان تعرف ربك ظاهرک للفناء و باطنك انا)<sup>۲</sup>.

و جایز است معانی خدای سبحان مراد باشد. و بر مبنای نظر دوم جایز است مراد معانی خدای سبحان نسبت به مقامش یا ابواب الله نسبت به معانی خدای تعالی باشد. و اگر مراد از محل عرضی باشد روا خواهد بود که ذاتی اضافی منظور باشد و این معنی را افاده می کند (من عرف نفسه فقد عرف ربه)<sup>۳</sup>. زیرا از مقامات دنیوی و معانی جزئیه و باب های خاصه است و روا باشد که مراد از آن نسبت وی باشد به کسی که به تبعیت او رسیده است برای این که حکم عرضی این می باشد که به ایشان منسوب شوند و همین است که از آن به عنوان اضافی یاد کردیم و فرقی بینشان نیست، البته در نظر اول در حال اطلاق منظور ذاتی حقیقی است و دررتبه ی تبعیت ذاتی اضافی. چون در این صورت (لا يلحقه لاحق و لا يفوقه فائق صدق می کند.<sup>۴</sup> و این نشان از وفای ایشان نسبت به دوستانشان و کمال پاکسازی

۱ - الجواهر السنیه ۳۶۱.

۲ - الجواهر السنیه ۱۱۶.

۳ - شرح نهج البلاغه ۲۰/۲۹۲ و عوالمی اللآلی ۴/۱۰۲ و بحار ۵۸/۹۹.

۴ - جناب سلمان را در نظر بگیریم که در مقام تبعیت از موالی کرام خود به جایی رسیده است که وی را از خودشان به شمار آورده اند و فرموده اند: سلمان منا اهل البیت، سلمان از ما اهل بیت است.

آنان می باشد. و در نظر دوم مراد نسبت حقیقی است و اگر چه در واقع اضافی است الا این که وقتی بخواهند در اکرام مبالغه کنند و یا بیشتر به شوق بیاورند ذاتی را ذکر می کنند، چنان که در بسیاری از موارد برای تشویق شیعیان خود فرموده اند اگر کسی این گونه باشد یا فلان کار را انجام بدهد او در درجه ی ما خواهد بود<sup>۱</sup> ولی وقتی دلیل قطعی عقلی و نقلی دلالت کنند به این که رسیدن دیگران به (مرتبه ی والای) ذاتی حقیقی محال می باشد واجب است (این گونه اخبار) که رسیدن تابع را در اثر حسن عمل به (درجه ی بالای) ایشان می رساند به قرب صفت و مثال حمل شوند چنان که سابقا به طور مکرر ذکر کردیم. دریاب.

۱ - در مستدرک الوسائل ۱۲۸۴۴ - ۲۸ - از کتاب الهدایه ی حسین بن حمدان از ابو بصیر روایت کرده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم آیا شیعیان شما یا شما خواهند بود؟ فرمود: نَعَمْ إِذَا هُمْ خَافُوا اللَّهَ وَرَاقَبُوهُ وَاتَّقَوْهُ وَاطَاعُوهُ وَاتَّقُوا الذَّنْبَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ كَانُوا مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا) یعنی بلی، هرگاه خدا ترس باشند و مراقب او باشند و پرهیزگاری پیشه کنند و از خدای تعالی اطاعت کنند و از گناهان دوری کنند، این ها را که انجام داند با ما در درجه ی ما خواهند بود.

در بحار الأنوار ج ۴۴ / ص ۲۷۸ باب ۳۴ - در ثواب گریه به مصیبت های ائمه آمده است: حَسَنٌ بِنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ الرِّضَا عَ مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا وَ بَكَى لِمَا أُرْتُكَ مِنْ مَنَا كَانَ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ ذَكَرَ مُصَابِنَا فَبَكَى وَ أَبَكَى لَمْ تَبْكْ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُونُ وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيَا فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ یعنی حسن بن فضال از پدرش از امام رضا علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هر کس مصیبت های ما را یاد کند و به آن چه بر ما رسیده بگرید در روز قیامت در درجه ی ما خواهد بود، و هر کس مصیبت های ما را بشنود و بگرید و بگریاند چشمش نمی گرید روزی که چشم ها می گریند و هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن مجلس زنده می شود دلش نمی میرد روزی که دل ها خواهند مرد. مترجم.



امام هادی علیه السلام فرمود:

حتی لایبقی ملک مقرب و لاینبی مرسل و لا صدیق  
و لا شهید و لا عالم و لا جاهل و لا دنی و لا فاضل  
و لا مومن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنید و  
لا شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذلك شهید الا  
عرفهم جلاله امرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم  
و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و  
شرف محلکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و  
خاصتکم لیدی و قرب منزلتکم منه

شارح گفته است: یعنی کسی در عالم ارواح و در عالم اجساد  
نمانده مگر این که (خدای تعالی) اهل بیت علیهم السلام  
را به ایشان در کتاب هایی که نازل فرموده و با زبان انبیاء  
و رسل شناسانده است و موقعیت های شما را در این مرتبه  
تصدیق کرده است و چنان که در آیه ی (فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ  
مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ)<sup>۱</sup> فرموده این مرتبه تحکیم شده است.

می گویم: از قول شارح (کسی در عالم ارواح و در عالم  
اجساد نمانده مگر این که...) چنین بر می آید که خدای

تعالی ایشان را تنها در این دو عالم معرفی کرده است و مقام آن مرحوم بالاتر از آن است که دریافتش در تعریف خدای تعالی در مورد اهل بیت علیهم السلام به این دو عالم منحصر باشد و احتمال دارد به ذکر این دو عالم به عنوان مثال یا بر پایه ای که عوام می شناسد کفایت کرده است. و امکان دارد این عذر ذکر شود که به این دو عالم کفایت کرده چون عوالم دیگر از باب تبعیت در همین دو داخل هستند یا این که هر چیزی بر حسب خودش روح و جسم دارد و جسم مختص به همین نیست که معروف می باشد بلکه ای بسا گفته می شود روح الارواح و ذات الذوات و منظور این باشد که ارواح جسم این روحند و ذوات جسم این ذاتند و در حدیث جابر بن یزید از کافی از امام باقر علیه السلام گذشت که فرمود: (ای جابر، اولین خلقی که خدای تعالی آفرید محمد و عترت هادی وی بود اشباحی نوری در پیشگاه او بودند جابر گفته است: عرض کردم اشباح یعنی چه؟ فرمود: سایه ی نور، بدن هایی نورانی بدون ارواح).<sup>۱</sup> (در این خبر ملاحظه می کنید که امام علیه السلام):

اشباح مقداری را که حاوی ماده نیست ابدان نامیده است. و در قاموس بدن به جسد بدون سر و جسد به جسم تفسیر شده است. بدن گفته شده برای این که برای ماده بدن است و روحش ماده، و ماده جسد آن می باشد و برای همین که روحش ماده است امام علیه السلام فرموده است: (ظل النور) یعنی هیئت و شکل آن، چنان که صورت در آئینه سایه ی شاخص و شکل آن می باشد و همین شکل و هیئت بدن آن می باشد و در این حدیث همین طور است.

خلاصه، اگر همین را اراده کرده باشد که اشاره کردیم چه بهتر، در غیر این صورت مراد این می باشد که خدای سبحان به فضل و کرمش مقام محمد و آل محمد علیهم السلام را به همه ی مخلوقاتش از حیوان و نبات و جماد و جوهر و عرض معرفی کرده و از آن ها پیمان گرفته است از ایشان اطاعت کنند چنان که اخبار دلالت دارند. یکی از آن خبرها حدیث حمران بن اعین است که در ذکر عبد الله بن شداد لیشی گذشت امام حسین وقتی به عیادتش رفت و داخل منزل شد تب از بدن عبد الله بیرون رفت او گفت: راضی شدم به آن چه خدای تعالی به حق به شما عطا فرموده است تب از شما فرار می کند. امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند خدای تعالی چیزی را نیافریده مگر این که به او فرمان داده است از ما اطاعت کند. بعد گفت: ای کباسه، حاضران گفته اند: صوتی را شنیدیم و کسی را ندیدیم در جواب امام علیه السلام گفت: لبیک یعنی فرمانبردارم. امام فرمود: مگر امیر مومنان به تو دستور نداده است نزدیک نشوی مگر به دشمن ما یا کسی که گناهکار است تا کفاره ی گناهانش باشی؟ این مرد چه کرده است؟<sup>۱</sup>

زمانی که امام حسین علیه السلام صدا زد تب با زبان روشن حرف زد با این که در ظاهر جوهر نیست و سخنی که از او شنیده شد فعل اجسام است و حضرت به خدای سبحان سوگند خورده و خبر داده که خدای منان چیزی را نیافریده مگر این که فرمان داده است از اهل بیت اطاعت کند، چگونه چیزی را امر می کند از ایشان اطاعت کند ولی مقام ایشان را به آن چیز نمی شناساند؟ بارها در همین شرح گفتیم که

خدای سبحان ایشان را برای خود آفریده و مخلوقات را برای ایشان آفریده است و ایشان را بر امر خلق شاهد قرار داده است و همه ی این ها و مانند آن ها دلیل اند که همه ی اشیاء را به ایشان (و ایشان را به همه ی اشیاء) معرفی کرده است.

اما آن چه حضرت فرموده طبق متعارف در ظاهر است و از دیگر دلائل معلوم می شود همه ی اشیاء را اراده کرده است برای این که در احادیثشان همه را گفته اند و جایز نیست در این جا (بر بعضی) مخصوص باشد که باطن احادیثشان فرق بکند (توضیح این که) حضرت در واقع با این جمله (و لا خلق فیما بین ذلك شهید) همه را جمع کرده است یعنی وسائط و اعراض و فواضل و نسبت ها و اوضاع و اسباب و شرط ها و مانع ها و مسببات بین هر چه از این دوازده چیز<sup>۱</sup> ذکر کرده و آن چه بین آن هاست ملک مقرب تا شیطان مرید، چون ملک در طرف بالاتر از غیب جزئی و شیطان مرید در سمت پایین تر از غیب جزئی قرار دارد و بین آن دو ذرات هستی از غیب و شهود و جواهر و اعراض ساده قرار دارند، و مانند نبی مرسل و جبار عنید، که نبی مرسل در جانب بالای نور جامع و جبار عنید در طرف پایین ظلمت جامع قرار دارند و بین آن ها ذرات وجود از غیب و شهود از مرکبات و کلیات جواهر و اعراض قرار گرفته است. و همین طور بین دو شیئی مخالف مراتبی در ذوات و صفات همه مخلوق شهید هستند یعنی مخلوقاتی هستند که خدای سبحان آن ها را بر معرفت اهل بیت علیهم السلام و بر اخذ پیمان نسبت به اطاعت از ایشان گواه گرفته است چنان که از کلام امام حسین علیه السلام در باره ی تب شنیدی و حرکت و سکون، خواب و بیداری، شادی و اندوه، خنده و گریه، سیری و

۱ - دوازده موردی که قبل از (و لا خلق فیما بین ذلك شهید) فرموده است.



گرسنگی، سیرابی و تشنگی، سلامتی و ناخوشی، بالندگی و عقب ماندگی، اطاعت و معصیت، امثال و طبایع، اطوار و احوالی، که تو داری و وجودت و عقلت و علمت و جهلت و مرگ و زندگیت و هر چیزی از تو خواه عین و خواه معنی، آن چه بین ظاهر و باطنت و اولت و آخرت و ذاتت و صفتت و دنیایت و آخرتت داری همه شهیدند یعنی خدای تعالی آن‌ها را بر معرفت اهل بیت علیهم‌السلام و بر اخذ پیمان نسبت به اطاعت از ایشان گواه گرفته است و این تأویل آیه ی (وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ) می‌باشد. و تأویل (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) اما هر چیزی را در امام آشکاری گرد آوردیم و تأویل (وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا) همه را آوردیم و کسی را فرو نگذاشتیم (يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا) با خود می‌گویند: ای وای بر ما این چگونه کتابی است که چیزی از اعمال کوچک و بزرگ ما را جا نینداخته است. و (هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) یعنی این کتاب ماست با شما به حق سخن می‌گوید.

از جمله ی امام علیه‌السلام (الا عرفهم جلاله امرکم) یعنی از چیزهایی که گفتیم چیزی نماند مگر این که خدای تعالی جلالت امر و بزرگی فرمانروایی یعنی ولایت شما را به آن‌ها معرفی کرد.

۱ - انعام ۵۹.

۲ - یس ۱۲.

۳ - کهف ۴۷.

۴ - کهف ۴۹.

۵ - جائیه ۲۹.

و فرمانروایی ایشان که خدای تعالی ایشان را در آن قرار داده این است که ایشان را برای خودش آفریده و نه برای خودش، و نه برای دیگران، و این مقام بالاترین مقام ایشان می باشد و دیگر مخلوقات را برای ایشان آفرید و معنی ( اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ )<sup>۱</sup> در حق ایشان، همین می باشد برای این که خدای تعالی ایشان را برای خود آفریده است و در حق ما هم، معنی همین است برای این که ما را برای ایشان آفریده است و مخلوقاتی که خدای تعالی آن ها را برای ایشان آفریده در حقیقت مال آن هاست بنا بر این با همین حقیقت، این ها هم مال او هستند زیرا خود آنان مال او هستند.

خدای تعالی زمانی که دیگر مخلوقات را آفرید اهل بیت علیهم السلام را بر آنان شاهد قرار داد چنان که نسبت به خلقت خودش ایشان را شاهد قرار داد. به تعبیر دیگر شاهد قراردادن خدای تعالی ایشان را نسبت به خلق خلق، فرع بر شاهد بودنشان بر خودش می باشد و سر تشبیه در قول ما همین است چنان که ایشان را شاهد گرفت و علم خلق خود را و علم امرشان با او در خلقش از صنع و تقدیر و تبلیغ و اداء در تکوینیات و تشریعیات را به ایشان عطا فرمود بر این اساس امر خدای تعالی را بر خلق الله به بهترین و محکم ترین تدبیر موثر در تربیتشان و اصلاح حالشان ترجمه کردند بر حسب قابلیت که در دو تکوین دارند تا تهلیل و تسبیح و تقدیس و بندگی آنان را گویا سازند که خدای تعالی در نهادشان به امانت گذاشته است<sup>۲</sup> با اطاعت کردن از اهل بیت علیهم السلام و با

۱ - بقره ۱۵۶.

۲ - اشاره است به فرمایش مولى الموحدين امير مومنان عليه السلام در نهج البلاغه وَ اضْطَفَى سُبْحَانَهُ مَنْ وَلَدَهُ اَنْبِيَاءَ اَخَذَ عَلَيَّ الْوَحْيَ مِثْلَهُمْ وَ عَلَيَّ تَبْلِيغَ الرِّسَالَةِ اَمَانَتَهُمْ لَنَا بَدَلْ اَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللّٰهِ فِيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَ اتَّخَذُوا الْاَنْدَادَ مَعَهُ وَ اجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِيْنُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ اقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيْهِمْ رُسُلَهُ وَ

ولایت ایشان و با برائت از دشمنانشان و با محبت به ایشان و با تسلیم بودن در برابر فرامینشان و با رجوع به ایشان و با نشر فضائلشان و با ثناء و مدحشان، خدای تعالی فرموده است: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) (یعنی هیچ چیزی نیست مگر این که خدا را به حمد و سپاس تسبیح می گوید ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید. و در زیارت جامعه ی صغیره آمده است (یسبح الله باسمائه جميع خلقه) همه ی خلق الله به وسیله ی اسماء وی او را تسبیح می گویند ما این معنی را بارها در گذشته در جاهای گوناگون به لحاظ وحدت مورد ذکر کردیم.

در آن چه، این جا آوردم اندیشه کن تا بفهمی، امر عظیمی را می بینی که عقل های صاحبان عقل آن را تحمل نمی کنند و آن وصف ظاهر فرمانروایی و امر ایشان علیهم السلام است آیا حدیثی را که پیشتر از امام صادق علیه السلام آوردیم نشنیدی فرمود: (ان امرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر السر و سر المستسر و سر مقنع بالسر).<sup>۳</sup>

اگر بگویی هرگاه این را که اشاره کردی نزدیک است درک نکند آن کسی که حس لطیف و ذهن روشن و چشم بصیرت دارد در صورتی که این ظاهر امر ایشان است پس

وَأَتَرِ إِلَيْهِمْ أَنْبَاءَهُمْ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثَبِّرُوا لَهُمْ دِفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يُرَوِّعُهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ مِنْ سَقْفِ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَ مَهَادِ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ وَ مَعَايِشِ تَحْيِيهِمْ وَ أَجَالِ تَغْنِيهِمْ وَ أَوْصَابِ تَهْرُمُهُمْ وَ أَحْدَاثِ تَتَابَعِ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَخْلُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيِّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنَزَّلٍ أَوْ حِجَّةٍ لَازِمَةٍ أَوْ مَحْجَةٍ قَائِمَةٍ رُسُلٍ لَا تَقْصُرُ بِهِمْ قَلَّةٌ عَدَدِهِمْ وَ لَا كَثْرَةُ الْمُكْتَبِينَ لَهُمْ مِنْ سَابِقِ سُجُودِي لَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْ غَابِرِ عَرَفَةَ مِنْ قَبْلِهِ عَلَى ذَلِكَ نَسَلَتِ الْقُرُونُ وَ مَضَتِ الدُّهُورُ وَ سَلَفَتِ الْأَبَاءُ وَ خَلَفَتِ الْأَبْنَاءُ . نهج البلاغه ص ۴۴.

۱ - الأسراء ۴۴.

۲ - وسائل الشیعه ۵۷۹/۱۴ و بحار الانوار ۱۸۹/۹۷ و جمال الاسبوع ۲۳۱ و مصباح المتعجد ۲۸۸.

۳ - مختصر بصائر الدرجات ۱۲۷.

شان باطنشان را کسی غیر از خودشان درک نمی کند و همین طور هم هست، ولی چگونه صحیح است این که گفته شود هیچ چیزی از مخلوقات الهی نمانده مگر این که خدای تعالی جلالت امر ایشان را به آن معرفی کرده است چنان که مضمون کلام امام هادی علیه السلام است؟ زیرا آن را که تو اشاره کردی افراد خاص و اندکی از شیعیان درک می کند و حال آن که ظاهر امر ایشان می باشد و بیان کردی که معرفی شوندگان همه ی خلق هستند از حیوانات و نباتات و جمادات و از ذوات و صفات ذاتی و فعلی در صورتی که آن چه را گفتی اغلب یک حرفش را هم نمی فهمند؟

در جواب می گویم: منظور امام علیه السلام از (الا عرفهم جلاله امرکم) این است که خدای تعالی جلالت امر ایشان را به هر چیزی شناساند، یعنی آن چه از ظاهر جلالت و عظمت امر ایشان برای یک شیئی در ظاهر قابل تحمل بود معرفی کرد و در این معنی همه ی مخلوقات برابرند چون (وقتی بعضی از شان ایشان) که غیر قابل تحمل بود به انبیاء و رسل ظاهر می شد تحمل نمی کردند ولی آن شان، نهایتِ شان ایشان نبود و حتی یک جزء از یک صد هزارم هم نبود، همان را از ایشان می شناختند که برایشان قابل تحمل بود و آن چه تحمل می کردند به قدر خودشان بود و آیه ی (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا)<sup>۱</sup> به این مطلب اشاره دارد و این چنان است که آینه از نور خورشید قبول می کند و آن چه مخلوقات تحمل کرده اند شعاع نور اهل بیت است که در حقایق موجودات نوشته شده است و آن حقیقت نفس همان مکتوب است و همین طور است جمادات برای آن ها ظاهر نشده آن چه نتوانند تحمل کنند

برای این که جمادات همان را تحمل کرده اند که از شعاع آل بیت در حقایقشان نوشته شده است و حقیقت آن‌ها همان مکتوب است و این همان است که سنگ از نور خورشید تحمل می‌کند خدای تعالی به هر یک از موجودات جلالت امرشان را به همان نحوی معرفی کرده که اشاره کردیم و چگونه موجود شناسد در صورتی که موجود است؟ برای این که خلق شده به سبب آن که قبول کرده و قبول کرده آن چه را شناخته و شناخته به سبب آن که قبول کرده است و اگر نمی‌شناخت قبول نمی‌کرد و اگر قبول نمی‌کرد خلق نمی‌شد.

و (خَطْر با دو فتحه) مثل شیئی و مانند آن را گویند و تنها در اشیائی به کار می‌رود که قدر و منزلتی دارند و (شأن) یعنی امر، در مخاطبه و حال واقع می‌شود (عظم الخطر) یعنی عظمت قدر و منزلت، در علو ذات و صفات، به نحوی که اشاره کردیم برای این که خدای تعالی به هر یک از مخلوقات علو ذات و والائی صفات اهل بیت علیهم السلام را نشان داده و نمی‌توانند به کنه آن پی ببرند و قدرش را بدانند و (کبر شانکم) به این معنی است که خدای تعالی به هر شیئی از شان ذات و صفات اهل بیت علیهم السلام تعریفی را رسانده که هیچ کدام به معنی آن نائل نمی‌شود مگر به همان اندازه از آثار همان تعریف که قابلیتش تحمل می‌کند.

در حقیقت، تعریفِ عظمت و بزرگیِ شأنشان از جانب خدای تعالی فرود آمده به حقیقتِ عظمت و شأنی که حق ایشان بوده و ایشان همان تعریف را به نحوی که خدای تعالی اراده داشته قبول کرده اند هیچ خلقی از خلق الله در چیزی از آن حقیقت با ایشان شریک نبوده اند و آثار آن تعریف برحسب

قابلیت‌ها در سیمای ماسوی ظاهر شده است.

و این کلام حضرت امام هادی علیه السلام (موالی لا احصي ثنائکم و لا ابلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم) که خواهد آمد حاکی از آن است که می‌خواهد به دیگران تعلیم بدهد و گرنه خود آن حضرت به ثناء نفس خود و ثناء شش تن از پدران و به ثناء فرزندش امام حسن عسکری و حضرت فاطمه و مدح وصف و وصف منزلتشان وارد است و از کنه باقی (ائمہ، یعنی رسول اکرم و امیر مومنان و امام حسن و امام حسین و حضرت مهدی علیهم السلام) به آن چه با ایشان جمع می‌شود و پایین تر از آن وارد می‌باشد. و در واقع در این جا روی سخنش با دیگران می‌باشد.

و قصد امام علیه السلام از جمله ی (و تمام نورکم) این است که نورشان تمام است و در عالم امکان نقصی در آن نیست و منظور از نور، حقائق و صفات و افعال و اعمالشان می‌باشد و هرچه که برای ایشان و به سوی ایشان و از ایشان و به وسیله ی ایشان می‌باشد.

اگر گفتی: چگونه به طور مطلق در نورشان نقصی نیست؟ در صورتی که گفتی بعضی از بعضی اعلم و افضل هستند. و گفتی همه ی ایشان همیشه به مدد خدای تعالی محتاج می‌باشند بنا بر این همیشه زیاد می‌شوند و این دلالت می‌کند که قبل از زیاد شدن، نقص دارند و با آن تمام می‌شوند و قبل از زیادتی بار دوم باز ناقص هستند و با آن تمام می‌شوند و همین طور، نقص از ایشان جدا نمی‌شود. می‌گوییم: منظور من از نفی نقص چند وجه است:

یکی این است که: ایشان در هر مقامی قبل از زیادتی و بعد از آن تمامند برای این که قبل از زیادتی نو چیزی نبود که سزاوار ایشان باشد و نداشته باشند بلکه هر چه سزاوارشان بود در ایشان وجود داشت و آن چه حاصل نشده با توجه به این که حصولش به اسباب وجودش و عینش و قدرش و قضایش متوقف است چیزی نیست که داشته باشند. و آن که ندارد چیزی را که نیست با نبودنش ناقص نیست.

و دومین وجه این است که: زیادتی نو برای تمام نیست تا قبل از آن ناقص باشند بلکه برای تکمیل شدن است و زیادتی که برای تکمیل باشد پیشاپیش نقصی را لازم نمی‌آورد، و اگر در مراتب کمال فرض شود با تمام، منافاتی ندارد برای این که تمام، به ذات مربوط است و تکمیل، به صفات مربوط می‌شود.

و سومین وجه این است که: تمام مذکور، نسبت به مخلوقات رده‌ی پایین، تمام اضافی است یعنی خدای تعالی ایشان را اولیاء خلق و ابواب احکام فرمانروایی خود قرار نداده در حالی که ناقص باشند در آن چه از ایشان فعلش یا تبلیغش یا ادایش اراده شده است، گرچه اعتقاد داریم بین دو حالت زیادتی و نقصشان تفاوت وجود دارد.

و چهارمین وجه این است که: مراد ما از این که گفتیم در رتبه‌ی امکان، نقصی در وی نیست این می‌باشد که نقصی در آن نور تمام، در رتبه‌ی امکان مساوی در بودن و نبودن وجود ندارد و این مقام کون می‌باشد یعنی خواستِ مشیتِ کون است برای این که در این مقام تام است و نقصی در آن نیست و گر نه در آثار و افعال زیر دستش نقص ظاهر می‌شد.

وقتی می بینیم: کارهایش، مخلوقاتش، آثار افعال و صفاتش هیچ نقصی ندارند بلکه همه در غایت استحکام و ائقان هستند یقین می کنیم که علت های آن ها یعنی: علت مادی و علت صوری و علت غایی (تمام)، بلکه ما فوق آن می باشد و همه ی این ها ایشان است و از ایشان، و (به عبارت دیگر) آن چه (در غایت استحکام و ائقان است) به طور قطع واجب است (به علت هایی) مترتب باشد که تام بلکه اتم و حد اقل هفتاد بار از آن فاضل باشد.

چون که خدای تعالی اشیاء را بر حسب اسبابی خلق کرده که بر آن ها مترتب است و همه ی آن ها از نور ایشان می باشد، منظورمان امکان راجح نیست امکانی که محل ظهور ابداعات و افاضات اختراعی از لا من شیئی است که نهایتی و غایتی ندارد خدای تعالی فرمود: (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) یعنی احاطه پیدا نمی کنند به چیزی از علمی که راجح الوجود است مگر به آن چه خدای تعالی بخواهد و علمش (یعنی علم راجح الوجود) با وجود مساوی است و آن مورد اراده با مشیت کونی متعلق به اکوان است به آن احاطه دارند برای این که محل همان مشیتند، نه (به علمی) که متعلق مشیت امکانیه ای است که محل رجحان می باشد و در این آیه وجه دیگری هم وجود دارد و آن این است که علمی که به آن احاطه ندارند علم واجب تعالی است که ذات خدای سبحان است و آن چه به آن احاطه دارند علم حادث است بنا بر این، استثناء، استثناء منقطع است و بنا بر وجه اول، سه احتمال وجود دارد:



یک احتمال این است که: استثناء متصل می باشد برای این که هر دو علم، حادث هستند.

احتمال دیگر این است که استثناء منقطع می باشد برای این که علم دومی، از اولی نیست و در حقیقت به آن اطلاق نمی شود و در مفهوم آن هم واقع نمی شود مگر در لفظ، بلکه به آن شامل نمی شود تا نیاز به اخراج باشد و اگر اخراج نشود به صورتی داخل در آن بشود، در واقع داخل نبوده است و تنها برای بیان چیزی آورده شده که به آن احاطه پیدا می کنند.

احتمال سوم این است که نه استثناء منقطع است و نه استثناء متصل، بلکه نوع سومی از استثناء می باشد و در ادبیات عرب آن را نیاورده اند چون آن را نمی شناختند و آن را کسی می شناسد که حقیقت مورد اشاره را بداند و وقتی به تقریرات علماء ادبیات عرب نگاه کند می بیند که داخل هیچ یک از تقسیمات نیست و در حکمت برایش واجب می شود که آن را نوع سوم قرار بدهد چنان که همه ی حالات برزخ البرازخ چنین می باشد برای این که در حکم وجوب و در حکم حدوث داخل نمی شود و به همین لحاظ بیشتر به وجوب آن قائل شده اند و اهل بیت علیهم السلام به حدوث آن معتقدند و اشارات اخبارشان دلالت دارد به این که آغازی برایش غیر از ذاتش وجود ندارد خدای تعالی آن را با خود آن به وجود آورده است و قبل از آن چیزی غیر از ازل حق تعالی نبوده و با او هم غیر از خود چیزی نبوده است و خدای تعالی به همه چیز احاطه دارد.

من این‌ها و مانند آن‌ها را ذکر می‌کنم و اگر چه در صد ذکر آن‌ها نبودم تا طالب حکمت را به برخی از اسرار الهی و علوم مخزون و پوشیده هشیار کنم شاید به نحوی (شایسته) در حکمت را بکوبد که به غیر این روش برای کسی باز نمی‌شود.

اما این که بعضی اعلم و افضل از بعضی هستند از این باب نقصی بر مفضل وارد نمی‌شود برای این که مراد از مفضل کسی است که در وقت و رتبه‌ی فاضل به وجود نیامده است وقتی پیدا شود در همه‌ی چیزهایی که از خدای تعالی به او (یعنی افضل و اعلم) رسیده برابر خواهد بود مگر در این حرف، و آن سبق وقت و رتبه است مثالش این است که در نزدت چراغی باشد و تو چراغی را از آن روشن کنی که در اندازه‌ی نور، فتیله، روغن با آن برابر باشد این چراغ با اولی برابر است با این تفاوت که اولی قبل از دومی وجود داشته است و چراغ دوم و اگر چه با اولی برابر است اما با اولی روشن شده است بنا بر این از دومی افضل است، مراد ما از آن، همین است و این قول امیر مومنان می‌باشد که فرمود: (انا من محمد کالضوء من الضوء).<sup>۱</sup> دریاب.

و اما این که همه‌ی ائمه علیهم السلام به مدد نیازمندند سخن درستی است ولی لازمه اش نقص نیست چنان که در وجه اول گفتیم. برای این که خدای تعالی ایشان را با چیزی مدد نمی‌کند که قبل از امداد در نزدش وجود داشته است تا صدق کند که آن را نداشته اند و در رتبه‌ی بالاتر از رتبه‌ی خودشان به وجودش نیاز داشته اند و برایشان نازل شده

۱ - اللمعه البیضاء ۲۸. این حدیث در کتاب‌های گوناگون نقل شده در بعضی انا من رسول الله، و در بعضی انا من احمد و در بعضی از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده که به علی علیه السلام فرمود انت مني كالضوء من الضوء. نگاه کنید به نهج البلاغه ص ۴۱۹. مترجم.

است. بلکه خدای تعالی امدادش را در ظهورش به ایشان ایجاد می‌کند چنان که اشراق خورشید، وقتی پیدا می‌شود که بر زمین بتابد و نه قبل از آن زمان، برای این که به واقع قابلی غیر از زمین برایش وجود ندارد بنا بر این، ظهور اشراق، به وجود زمین بستگی دارد زیرا برایش قبل از ظهورش به وسیله‌ی زمین وجودی وجود ندارد، آیا به تصویر خودت در آینه توجه نمی‌کنی؟ تصویرت در آینه زمانی کامل است و نقصی ندارد و موجود است که در برابرش باشی و در این مدت (که در برابر آینه هستی) نقصی در آن (تصویر) نمی‌بینی جز این که به تو نیاز دارد، لحظه‌ای نمی‌پاید مگر با ظهوری که به وسیله‌ی آینه به آن (تصویر) مدد می‌رسانی پس آن (تصویر) در هر لحظه، تازه و نو است بلکه در حقیقت با مدد برپاست برپایی صدور، و با این حال آن را با چیزی مدد نمی‌رسانی که از (جنس) خود او و برای او نیست بلکه عدم، لازم وجود اوست هرچه از کونش نابود شود به امکانش ملحق می‌شود و پس از در آوردن لباس کون در آن نهان می‌شود و هرچه برایش با مدد پیدا شود همان است که در امکانش نهان می‌شود بعد از پوشیدن لباسی که تعینات و تشخصاتش برایش بافته بود به زیور کون مناسب با مستمد در آمد و بر حسب حالش از وقت و مکان و رتبه و جهت و وضع بر او آشکار گشت (وضع) به هر دو معنی، یعنی نسبت بعضی از اجزاء بر بعضی و نسبت اجزاء بر امور بیرونی از کم و کیف و غیره.

وقتی اشاره‌ای را فهمیدی که در این جا و قبل از این داشتیم برایت ظاهر می‌شود که:

\* تصویر، لحظه ای از مدد بی نیاز نمی شود و گرنه برای همیشه غنی می شد.

\* مدد در هر لحظه جدید است و قبل از این لحظه نبود.

\* مدد از غیر جنس خود نیست.

\* مدد از خود مستمد نیست.

\* تصویرها نهری مستدیر یعنی کروی تو خالی هستند و بدانسان هستند که در آئینه بر آن ها ظاهر می شوی.

این موضوع را که در تصویر فهمیدی با این که هیچ موقع ناقص نیست ولی به ظهور تو به وسیله ی آئینه بر آن نیاز دارد از این جا می فهمی که ائمه علیهم السلام در همه حال کاملند و به طور مستمر از فیض خدای تعالی مدد می گیرند و با آن برپا هستند به همان نحوی که در آئینه برایت مثال زدیم بخوان و بالا برو.

مقاعد در قول آن حضرت علیه السلام (و صدق مقاعدکم) جمع مقعد به معنی محل نشستن است و منظور مراتبی است که خدای تعالی ایشان را در آن مراتب و مقامات قرار داده است یعنی خدای سبحان (سپاس بر وی) بی تعیین وجود داشت و گنجی نهان بود اولین ظهورش این شد که دوست داشت خود را با ایشان علیهم السلام معرفی کند و همه ی ماسوای این مقام، نمی شناسند مگر شوون همین مقام را. و این همان است که حضرت امام عصر ارواحنا فداه در ضمن دعای ماه مبارک رجب (و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفك بها من عرفك) و نبی اکرم صلی الله علیه و آله در سخنش

(اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه) و مولی امیر مومنان در کلامش (من عرف نفسه فقد عرف ربه) منظور داشته‌اند، به این جهت که اول و اشرف این مقامات، مقام حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد و وی عارف‌ترین خلق به خدای تعالی است و خلق، معبود عز و جل را به صفات صفات یعنی با صفات افعال و با صفات مظاهر او می‌شناسند.

اما ائمه علیهم السلام خدای تعالی را به وسیله‌ی همین صفات و خود آن مظاهر می‌شناسند برای این که ایشان خود همان مظاهر هستند و در عالم امکان، معرفتی بالاتر از این وجود ندارد و خدای تعالی با مقامی بالاتر از آن شناخته نشده است و به همین لحاظ امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دعای ماه مبارک رجب گفته‌اند: (لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک) فرقی بین تو و بین آن‌ها وجود ندارد جز این که ایشان بنده‌ها و مخلوقات تو هستند و مراد از مستثنی همان است که از مستثنی منه منظور است و ذکر ضمیر در مستثنی برای بیان تعریف مقامات است با آن چه در آثار خلق، در آن ظاهر می‌شود و گرنه مراد یکی می‌باشد، و لذا امام عصر ارواحنا فداه در بیان مستثنائی که به بنده و مخلوق بودنش تصریح شده ضمیر مؤنث آورده و فرموده است: (فتقها و رتقها بیدک بدوها منک و عودها الیک) تا معلوم کند منظورش از ایشان مقامات می‌باشد.

وقتی این مرتبه‌ی حق را شناختی خواهی دانست که غیر او هر چه ادعا کند باطل است و خواهی دانست که در عالم امکان در غایت صدق است و چگونه چنین نباشد و حال آن که حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف عرض می‌

کند (لا فرق بینک و بینها، یعنی خدایا در تعریف و تعرف) بین تو و آن مقامات فرقی وجود ندارد (جز فقر و نیاز، مانند همه ی ممکنات).

مرتبہ ی دوم مرتبہ ی پایین تر از آن، مرتبہ ی معانی است و تو غیر آن را نمی شناسی و خدای تعالی به غیر آن شناخته نمی شود.

مرتبہ ی سوم پایین تر از این مرتبہ، مرتبہ ی ابواب است و ائمه علیهم السلام در این مرتبہ راه خدا بر بندگان و راه بندگان به سوی خدای تعالی هستند.

مرتبہ ی چهارم پایین تر از مقامات قلبی، مرتبہ ی کرسی امامت است و در این کرسی امامی نشسته است که اطاعت وی از جانب خدای تعالی واجب و بر خلق حجت می باشد.

مرتبہ ی پنجم که پایین تر است مرتبہ ی افعال و اعمال است و شامل اداء و تبلیغ می شود صدق در این مراتب و اگرچه فی نفسہ به شدت و به طور جد مختلف است اما یک چیز آن را جمع می کند و آن این که در همه ی این مراتب و در هر جا باید با خدای تعالی رو راست باشند به حدی که غیر از ایشان، هیچ کس به آن مرتبہ از صدق نرسد و به نحوی که هر جا دوست می دارد حضور داشته باشند و هر جا را نپسندد در آن جا نباشند این صدق در مراتب پنجگانه همان است که امام صادق علیه السلام در سخنش (و ادنی حد الصدق ان لا یخالف اللسان القلب و لا القلب اللسان و مثل الصادق الموصوف بما ذکرنا کمثل النازع روحه ان لم ینزع فما ذا یصنع؟)<sup>۱</sup> منظور داشته است

یعنی کمترین حد صدق این است که زبان با قلب و قلب با زبان مخالف نباشد، و مَثَلِ آدم رو راست، مَثَلِ کسی است که در حال جان دادن است جاننش را ندهد چه کار بکند؟ و این مثال برای ایشان است و نه غیر ایشان، و اگر کسی غیر از ایشان با این صفت باشد بر حسب مقامی است که دارد و به غایت صدق نمی رسد برای این که این لفظ به مفهومی دلالت می کند که مشکک است و مراتب آن تفاوت دارد مگر این که معنی (مطلق و درجه ی بالای آن را در نظر بگیریم که در این صورت) کسی با ایشان نخواهد بود.

و معنی شرف در فرموده ی امام هادی علیه السلام (و شرف محلکم و منزلتکم عنده) رفعت و بلندی قدر است و مَحَل با فتحه ی میم و حاء و با تشدید لام به معنی مکان می باشد و با فتحه ی میم و کسره ی حاء به معنی مکان و وقت است و منزلت به معنی مکان و مکانت و رتبه و وقت است خدای تعالی، بلندی و رفعت مکانشان و جلوتر بودن وقتشان و قرب مکانتشان را به همه ی افراد هستی شناسانده است مکانت در عالم امکان مانند محذب محدد الجهات در اجسام است و رتبه در آن مانند محدد در اجسام، و وقت در آن در مکانت از سرمد است مانند زمان در محذب محدد، و در رتبه مانند زمان در محدد.

اما مکانت در مکان مانند محذب در مکان و رتبه در آن مانند محدد در مکان و وقت در مکان مانند مکان در وقت می باشد یعنی آن دو با هم متساویند و هر رتبه ای از هر یک از آن دو در رتبه با هم مساویند چنان که در بعضی از رساله هایمان در زمان و مکان و جسم بیان کرده ایم ما یادآور شده ایم که زمان محذب محدد الجهات در لطافت مانند محذب و مانند مکان اوست و زمان محدد در لطافت مانند محدد

و مکان اوست و زمان فلک البروج در آن مانند فلک البروج و مکان اوست و زمان آسمان های هفتگانه در لطافت مانند آن و مانند مکان آن ها می باشد، بلکه هر آسمان مکان و زمانش مانند خود اوست و زمان زمین و سائر جمادات مانند آن ها و مانند مکان آن هاست، هر چه جسم لطیف باشد به همان نسبت لطافت زمان و مکانش لطیف است و هر چه از لطافت شیئی کاسته شود به همان نسبت از لطافت زمان و مکانش کاسته می شود و حکم وقت مراتب و مکان آن ها هم عینا همین طور است زیرا امکان راجحی که مکان ابداع و حقیقت محمدیه و فلک ولایت مطلقه است و سرمدی که خود، وقت این سه مورد است و هر سه ی این ها همه از یک شبهند یعنی هر مرتبه از هر یک از این ها در لطافت و شرف و رتبه و رفعت، مثل همسان مساوی آن ها از دیگران هستند. و کرامت در قول آن حَضْرَت (و کرامتکم علیه) به معنی بی نظیر بودن و یا کم نظیر بودن است و به معنی ضد ذلت یعنی عزت نیست بر این اساس کرامت ایشان در نزد خدای تعالی بی مثل و بی نظیر بودن ایشان می باشد. و خاصتکم لدیه یعنی مخصوصان در نزد خدای تعالی، یا لدی از عند اخص است زیرا لدی گاه به نزدیک ترین مراتب عند یا به بالاترین مراتب آن صدق می کند برای این که لدی به چیزی گفته می شود که از همه ی ماسوا به خود او اختصاص دارد چنان که امام علیه السلام در دعایش گفته است: (و باسمک الذی استقر فی ظلك فلا یخرج منک الی غیرک) اما عند، صدق می کند به چیزی که در ملک او و خزینه های او و در هر چیزی است که در زیر دست دارد بنا بر این، لدی، به اشرف و اقرب اطلاق می شود و از عند اخص می باشد و به همین لحاظ خاصتکم را با لدی ذکر فرمود و نه با عند، و معنی خاصتکم لدیه این است که خدای تعالی از گذشته ی بسیار دور از بین همه ی امت ها ایشان را به خود اختصاص داده است چنان که امام امیر مومنان علیه السلام در خطبه ی روز غدیر و جمعه فرموده است. و معنی (و کرامتکم علیه)



به معنی خاصتکم لدیه برمی‌گردد و برعکس، و بیان آن بارها گذشته است. و قرب منزلتکم منه یعنی نزدیکی منزلت شما از خدای تعالی تا آن جا که خدای تعالی در حقشان فرمود: (من اطاعهم فقد اطاعني و من عصاهم فقد عصاني) هرکس از ایشان اطاعت کند از من اطاعت کرده است و هرکس به ایشان عاصی شود به من عاصی شده است و امام زمان عجل‌الله فرجه الشریف گفته است: (لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقتک) یعنی بین تو و بین ایشان فرقی نیست الا این که ایشان بنده‌ها و مخلوق تو هستند و این به آن جهت است که خدای تعالی ایشان را در قرب خود خلق کرد و در قرب خود قرارشان داد تا جایی که ایشان را معانی و ابواب و بیوت و معرفت و عبادت و ثنای بر خود قرار داد چنان که در زیارت‌جامعه‌ی صغیره اشاره شده است: و اول آن این است: السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ الْمُرْسَلِ وَ الْوَصِيِّ الْمُرْتَضَى وَ السَّيِّدَةِ الْكُبْرَى وَ السَّيِّدَةَ الزَّهْرَاءَ وَ السَّبْطَانَ الْمُتَجَبَّانِ وَ الْأَوْلَادِ وَ الْإِعْلَامِ وَ الْإِمَاءِ الْمُسْتَحْزَبُونَ حَيْثُ انْقِطَاعاً إِلَيْكُمْ وَ إِلَى آيَاتِكُمْ وَ وَلَدِكُمْ الْخَلْفَ عَلَيَّ بِرُكَّةِ الْحَقِّ فَقَلْبِي لَكُمْ سَلَمٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بِدِينِهِ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَّ عَدُوِّكُمْ) و در پایان آن برای این که اشاره فرماید ایشان ثنای پر وی هستند گفته است: (إِنِّي لَمِنَ الْقَائِلِينَ بِفَضْلِكُمْ مُقَرُّ بِرَجْعَتِكُمْ لَا أَنْكَرُ لِلَّهِ قُدْرَةً وَ لَا أَزْعُمُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْمُلْكِ وَ الْمَلِكُوتِ) يَسْحَ اللَّهُ بِأَسْمَائِهِ جَمِيعَ خَلْقِهِ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ أَرْوَاحِكُمْ وَ أَجْسَادِكُمْ وَ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. خدای تعالی ایشان علیهم‌السلام را در میان خلق، ظاهر و أسماء و صفات و نعمت و حجت‌های خود قرار داده است، ایشان را در بین خلق خود مظاهر صفات و افعالش قرار داده است.



امام هادی علیه السلام فرمود:

### بابی انتم و امی و اهلی و مالی و اسرتی

پدرم و مادرم و خانواده ام و مالم و ایل و تبارم را فدای شما می کنم

می گویم: (بابی) در اصل معمول دوم (افدی) و (انتم) مفعول اول می باشد و معنی این است که (افدیکم بابی و امی و...) یعنی پدرم و مادرم و خانواده ام و مالم و طائفه ام را به شما فدا می کنم. (این گونه اظهار ادب) در زبانشان زیاد به کار می رفت و متداول بود و برای این که مختصر بگویند چون معنی ظاهر بود (افدی) را حذف کردند، و معنی (افدی) با ذکر بابی انتم، در ذهنشان نقش بست اگر چه آن را تصور نکنند، چون به شدت به مختصر گویی حریص بودند و به کمتر چیزی کفایت می کردند که مقصود را می رسانید، حتی اگر سخنی بر زبان نمی آمد بلکه در صورتی که تفهیم مخاطب با وجود قرینه، امکان داشت مانند دلالت اقتضاء، اشاره، بلکه مفهوم، مجاز و استعاره، لوازم دور و مثال، به همان کفایت می کردند. وقتی به لحاظ به کارگیری زیاد و آشکار بودن معنی، آن را حذف کردند این رویه ادامه یافت تا جایی که از معنی فعل مورد نظر، غافل شدند چون ذکرش فایده ای نداشت. ادامه ی به کارگیری این رویه ی ایشان، فدایی را وادار ساخت به موقع

گفتن (بابی انتم) نفس فدا شدن در ذهن گوینده تداعی شود و متعلقش (بابی) به جای آن در صدر کلام قرار بگیرد و چون ظرف است صالح نیست به اصطلاح مبتداء باشد گذشته از این که مفعول دوم است. مفعول اول یعنی (انتم) برای مبتداء بودن سزاوارتر بود زیرا در اصل و در رتبه اسم مقدم به شمار می آمد اما صالح نبود به جای (افدی) بنشیند زیرا معنی وارونه می داد و به همین جهت (بابی) نایب (افدی) شد چون متعلق آن بود و معنایش در آن بود و زمانی که آن را نایب قرار دادند لازم دیدند در صدر کلام بیاورند تا در مرتبه ی فعل قرار بگیرد با این که خبر بود برای این که خبر به مبتداء و فداء به (انتم) اسناد داده می شود .

و چون (انتم) مبتداء بود به صورت مبتداء آراسته شد زیرا با بودن (افدی) ضمیر مفعول بود و ضمیر مفعول اگر متصل باشد (کم) و منفصل باشد (ایاکم) می باشد و هیچ کدام ضمیر رفع نیستند تا برای مبتداء شدن صالح باشند ضمیر جمع مخاطب مرفوع (یعنی انتم) را آوردند که به معنی آن بود . چون ضمائر خطاب در نظر من به دو صورتند: واضع برای:

ضمیر رفع ، (أَنْ) را وضع کرده و علاماتی را به آن ملحق ساخته تا محل برگشتش معلوم باشد . پسوند الف را برای متکلم وحده افزوده و نون (ساکن اَنْ) را برای از بین بردن دو سکون فتحه داده (گفته) است (أَنَا) و به مفرد مخاطب مذکر (تَ) و به مفرد مخاطب مؤنث (تِ) و به مخاطب مثنی (تُما) را افزود (تُ) را افزوده که حروف ضمیر مفرد از مثنی زیادتر نباشد و (م) را افزوده تا بین ضمیر مخاطب و بین الف اطلاق که اگر به آن اضافه شود فرقی باشد ، و الف را به آن افزود تا بین ضمیر مثنی و جمع فرقی باشد، اما الف را به مخاطب مثنی اختصاص داد تا بین آن و بین ضمیر جمع فرقی باشد در ضمن الف ضمیر مثنای غایب هم هست . و (تُم) را به جمع مذکر

مخاطب افزود ، تا را چنان که در مثنی گفتیم حروف مفرد بیشتر از جمع نباشد و (م) را علامت جمع مذکر مخاطب و (نّ) مشدد ، تُنّ را علامت جمع مؤنث قرار داد.

ضمیر نصب (ک) را برای مفرد مذکر مخاطب و (ک) را برای مفرد مؤنث مخاطب و (ماء کما) را برای مثنای مذکر و مؤنث مخاطب و (مُ کُم) را برای جمع مذکر مخاطب و (نّ کُنّ) را برای جمع مؤنث قرار داد ، به همان جهت که در ضمایر رفع گفتیم . همه ی این علامت ها برای فرق گذاشتن است و اصلی نیستند . و ضمایر منفصل ، در صورت جدا بودن از فعل به (ایّا) تکیه می کنند البته اصلی نیستند . علمای نحو اختلاف نظرهایی دارند در این که (ایّا) ضمیر است یا (ک) یا هر دو . و در ضمایر رفع نیز چنین است و صحیح تر همان است که ما گفتیم و وقتی از ضمیر نصب عدول کردند ضمیر رفع را آوردند . و معنی هر دو یکی است و تغییر صرفا به لحاظ اعراب می باشد چون هر یک از صورت ها به جهتی صالح اند و ذکر علت آن ها به طول می انجامد . (انْتُمْ) گفتند ، بنا بر آن چه گفته شد ضمیر همان (انّ) است و علامت ها برای فرق نهادن است . (بابی) خبر مقدم و (انْتُمْ) مبتدای موخر است اگر خبر را بنا بر اصل مؤخر می کردند معنی وارونه و فاسد می شد زیرا صورت (انتم بابی) دلالت می کرد به این که شما به پدرم فدا شوید و معنی عکس می داد ، مگر این که در تقدیر بابی را معمول انتم می گرفتند و معنی این می شد که شما هستید که پدرم را فدایتان می کنم ، و مقدم آوردن بابی علاوه بر نایب بودن آن از عامل متقدم یعنی افدی ، با توجه به عدم اصالت تقدیم خبر ، به از آن بود که معنی فاسد شود و نیز بهتر از آن بود که در تقدیر بابی را معمول انتم می گرفتند زیرا موجب زیادی تکلف می شد و بنا بر آن چه شنیدی بابی را مقدم داشتند .

اگر سؤال کنی کہ چرا پدر را از مادر و غیره جلوتر آوردند ؟

جواب خواهیم گفت : جهت برتری آن را جلوتر آورد و آن از قوی به ضعیف رفتن است، زیرا غالباً در اثبات از اقوی به اضعف، و در نفی از اضعف به اقوی می روند البته گاه بر عکس هم عمل می شود و اگر چه خلاف اغلب می باشد خدای تعالی در قرآن فرموده است (لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ) <sup>۱</sup> و در دعای شب جمعه چنان که ابن طاوس در مهج الدعوات آورده (و لا يأخذك نوم و لا سنة) آمده است . مادر از پدر ضعیف تر است اگر پسرش را بکشد به قصاص وی کشته می شود و اگر پدر پسرش را به قتل برساند کشته نمی شود . بنا بر قول اشهر ، نذر زن و روزه ی مستحبی گرفتن او با اذن شوهر باید باشد . پسر بزرگ تر واجب است از طرف پدر تکلیف فوت شده از وی را قضا کند و بنا بر قول مشهور قضا کردن از جانب مادر لازم نیست . پدر برای فرزند اصل است و مادر فرع بر آن ، به همین جهت عصب ، عروق ، مغز و استخوان ها که اصل و لب انسانند از پدر خلق شده و گوشت و خون و مو و پوست که ظاهر و قشر به شما می آیند از مادر خلق شده است ، زیرا ماده از پدر است و صورت از مادر . حدیث است که مردی از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال کرد به چه کسی نیکویی کنم ؟ فرمود به مادرت . باز پرسید دیگر به چه کسی ؟ فرمود : به مادرت . و بار سوم فرمود : به مادرت . و در بار چهارم فرمود : به پدرت . پدر در وجود و تکلیف اول همچون در عالم ذر ، بر مادر مقدم است برای این که از نفس پدر یعنی از فاضل طینت او خلق شده است ، به نفس نسبت داده شده و نه به عقل ، برای این که از این اندک دارد و از آن بیشتر ، بهره ی مادر یک سوم عقل و دو سوم نفس است در صورتی که بهره ی پدر بر عکس دو سوم عقل و یک سوم نفس می باشد مزاج پدر از اصل در

عقل و نفس است و مزاج مادر از فاضل عقل و فاضل نفس اوست . اگر فرزند در نماز باشد و مادر از وی مساعدت بخواهد واجب است نمازش را قطع کند و پس از یاری به مادر نمازش را بخواند در صورتی که در همان حال، اجابت پدر واجب نیست و این به لحاظ ضعف مادر و تحمل اندک اوست در مقایسه با پدر ، و لذا شفقت و رأفت بر او واجب است.

چرا گفته شده بابی انتم، و فداها را (بعد از بابی) نیاوردند و انتم را بعد از آن ذکر نکردند؟

سبب آن اهتمام و اعتنای بیشتری است به ذکر کسانی که زائر می خواهد آن ها را به ایشان فدا کند در ضمن کسی که از (معنی بابی) غفلت کرده با دور افتادن (انتم) خیال نکند و دچار سهو نشود و انتم را برای آن چه گفته و یا به نزدیک ترهایش خبر قرار ندهد و به انتم که برسد و به کلمات قبل نگاه کند مثلاً اهلی و مالی انتم ، انتم را خبر اهلی و مالی ، و اهلی و مالی را مبتدا بداند و معنی آسیب ببیند و در نظر گرفتن کلام از ابتدای آن تا معنی آسیب نبیند زحمت می برد و بنای لغت عرب بر سادگی و آسانی است ، چنان که در اعلال ، پی در پی قرار دادن حروفی که مانند همنند ، به هم رسیدن دو حرف ساکن ، و از سکون آغاز نکردن و لازم شمردن مد و غیر این ها مشاهده می شود . به همین جهت لازم دیدند بعد از (بابی ، انتم) را جلوتر از (و امی و... غیره) بیاورند و لازم نیست احتمال دهند که (و امی) جمله ی جدید می باشد زیرا اولاً با آشکار بودن معنی با (انتم) فاصله افتاده است و ذکر مادر بعد از پدر دلیل بر این است که قصد دارد آن دو را (در فدا کردن) شریک سازد و ثانیاً با احتمال این که جمله ی جدیدی است (و امی) مبتداء خواهد بود و واجب است خبری داشته باشد و به این بهانه که با عطف تعارض دارد حذف خبر جایز نیست و نیز اصل عدم حذف می باشد و ذکر نکردن خبر دلیل بر

عدم احتمال است .

عبارت (بابی انتم و امی...) جایی به کار می رود که به طور مطلق از باب مراعات و محافظت محبوب تر و عزیزتر ، حبیب و عزیز را بر او فدا می کنند یا با توجه به عموم جهات و در برابر تمام اقتضائات چنان که در این جا چنین است (و ائمه علیهم السلام از هر حیث محبوب تر و عزیزترند و همه ی اقتضائات) ایشان را احاطه کرده است یا حتی از یک جهت ، که مقام اقتضاء می کند و توهم می شود به صورت کلی در وی تغییر یا تبدیلی حاصل شود یا صفتش از بین برود مانند این که شخصی را با صفتی نیکو بینی، آن چنان که با دیدن وی همه ی عزیزانت در مقایسه با وی در نظرت محقر آیند و (بی اختیار) بگویی (بابی انت و امی...) یعنی برای این که صفت تغییر نکند و عوض نشوی یا نابود نشوی یا تو را از دست ندهم ، عزیزترین هایم را یعنی پدرم و مادرم و خانواده ام و اقوام دور و نزدیکم و زن و فرزند و داماد و دارائیم را فدای تو می کنم تا از همه ی گرفتاری ها رهایی یابی . عرب این عبارت را برای کسی به کار می برد که مقامش را محترم می شمارد و می خواهد نسبت به او تعظیم کند .

## سؤالی و جوابی

چرا زائر اراده کرد حضرات معصومین علیهم السلام را خطاب کند و از ایشان بخواهد گواه باشند به اعتقاداتی که در دل دارد اعتقادهایی که با اقرار حتمی خودش به صورت تجدید عهد مؤکد اظهار داشت و حال آن که ایشان سلام الله علیهم را در دل و جان در محلی نشانید که در مرتبه ی بالاتری هستند ، فراتر از آن که از ایشان گواهی بطلبد ؟ چنان که برای برده ی زر خرید شایسته نیست به آقای بلند مرتبه اش بگوید : تو را شاهد



می گیرم به این که در نزدت رتبه ی نیکویی دارم در صورتی که می داند چه تقصیراتی در حق آقايش از او سر زده است؟ ضمن این که وی اطلاع دارد که اهل بیت علیهم السلام به حقیقت آن چه ایشان را گواه می گیرد عالم هستند بنا بر آن چه گفته شد گواه گرفتن ایشان رفتار بدی است و این در حالی است که در هیچ حالی از احوال، از ایشان بی نیاز نیست در عین حال که ایشان به آن و به امثال آن دستور داده اند.

برای این که گفتار آدمی اگر با آن چه در دل وجود دارد مطابق باشد عبادت به شمار می رود و زمانی که زائر خواست به ایشان تعظیم کند و ادبش را نسبت به ایشان نشان دهد قبل از آن که، از ایشان گواهی معلوم را طلب کند گران بهاترین و بالاترین چیزی را فدایشان کرد که می توانست و از آن ها بالاتر را نداشت تا از هر مکروه و محذوری عوض باشند و گفت: بابی انتم وامی و اهل و مالی و اسرتی.

اگر بگویی: چنان که گفتم، اگر عظمت منزلت والایشان در نزد زائر علت باشد به این که پدر و مادرش و غیره را به ایشان قربانی کند، آیا این عمل در تعظیم و تجلیل خدای تعالی که از ایشان اجل و متعالی است و عظمت و بزرگی ایشان فیضی از آثار افعال اوست جاری می شود؟

در پاسخ می گویم: خدای سبحان فراتر و بزرگ تر از این است که چیزی با او برابری کند و عزیز تر از این است که به نسبت چیزی از خلقش نسبت داده شود ولی گفتن آن صحیح نیست مگر بر کسی که عروض مکروه و تغیر و تبدل و فناء و نیستی بر او جایز باشد و اگر چه رأیش این باشد که بعضی او را می یابد یا در حالی می یابد، خدای تعالی در هر حال موجود و حاضر است وجود او در بودنش مانند وجود اوست در حال نبودنش، بنا بر این صحیح نیست فرض این که او از

حالی به حالی می افتد تا داعی باشد به این که پایین تر را فدایش بکند و گفتن آن صحیح نیست مگر در برابر کسی که تحول و تغییر عارض او می شود و به این جهت فدا می کند.

## حضرت امام هادی علیه السلام فرمود:

### اشهد الله و اشهدکم انی مؤمن بکم و بما آمنتکم به و کافر بعدوکم و بما کفرتم به

خدای تعالی و شما را گواه می گیرم که من به شما و به هر چه شما به آن ایمان دارید، ایمان دارم و به دشمن شما و به هر چیزی که شما به آن کافر هستید من هم کافر هستم

مرحوم شارح مجلسی گفته است: زائر زمانی که خواست ایشان را به گواه شدن مخاطب قرار دهد، و به رسم تعارف معمول در نزد عرب، پدر و مادرش را فدای آنان کرد، خدا را و ایشان را گواه گرفت به این که به ایشان ایمان دارد و ایمان دارد به صورت اجمال به همه ی چیزهایی که ایشان ایمان دارند گر چه تفصیل آن ها را نمی داند و به دشمنانشان کافر است یعنی منکر و دشمن آن هاست و نیز به هر چیزی که ایشان به آن کافر هستند چنان که خدای تعالی فرموده است: (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى) <sup>۱</sup> هر کس به طاغوت کافر شود و به خدای تعالی ایمان بیاورد بی گمان به رشته ی محکم و استواری چنگ زده است. به کلام خدای تعالی نگاه کن، که کفر را جلوتر از ایمان آورده تا روشن کند که ایمان بدون عداوت به ایشان ممکن نمی شود

چنان کہ در خبرهای صحیح آمده است (هر کس بگوید : من به ائمه علیهم السلام ایمان دارم و به دشمنانشان کاری ندارم مؤمن نیست بلکه از دشمنان ماست زیرا دوست کسی است که دوستان محبوب را دوست بدارد و با دشمنانش دشمن باشد).

می گویم : این عبارت (اشهد الله و اشهدکم تا آخر) خدا را و شما را گواه می گیرم که من به شما ایمان دارم و به همه ی چیزهایی هم ایمان دارم که شما به آن ها ایمان دارید و کافرم به دشمنان شما و به هر چیزی که شما به آن کافر هستید ، از طرف زائر ، تجدید عهد و وفاداری است ، نسبت به عهدی که در عالم تکلیف اول از او گرفته شده است ، خدا را و ایشان را شاهد می گیرد تا به هنگام سؤال در قبر و به گاه عبور از صراط ، برایش گواه باشند ، بلکه با شهادت عملی گواه شوند ، یعنی ایمانش را با نور ولایت بنویسند : در دلش ، در قبول شدن اعمالش ، چند برابر شدن پاداش خوبی هایش ، در گذشتن از بدیهایش ، در برگرداندن شر از زندگی اش در پیش آوردن خیر برایش (همه ی این ها را با نور ولایت برایش منظور کنند) و نام او در دفتر حزبشان و رتبه ی او را در دفتر کسانی که به ایشان می رسند و در این که با سلوکش به محل ورود ایشان وارد می شود و از محل خروج ایشان خارج می شود و غیر این ها همه ی این ها و امثال آن ها به نسبت وفاداری بستگی دارد .

این گفته ی حضرت علیه السلام (و بما آمتم به...) یعنی زائر می گوید: من به شما ایمان دارم چنان که هستید : به مقاماتی ایمان دارم که خدای تعالی شما را در آن ها قرار داده است به نحوی که در گذشته اشاره شد . و به چیزهایی که خدای تعالی آن ها را به شما اطلاع داده است ، به آن چه از حق برای شما و برای غیر شما اراده فرموده است ، از صفاتش ، افعالش ، عبادتش و از آن چه در کتاب هایش و در وحی هایش ، به همه

ی فرشتگاننش ، پیامبران و اولیاء برگزیده و پیروانشان نازل کرده است ، و از آن چه بر ذات ها و اعمال دشمنانش در قدرش و در قضایش جاری ساخته است ، و غیر این ها از اقتضائات فضل و عدلش ، به هر چه که اراده کرده ، مقدر فرموده و حکم فرموده ، خواه مجمل و خواه مفصل ، به همه ایمان دارم .

و در گفته ی حضرت علیه السلام ( کافر بعدوکم ) زائر اظهار می دارد : منکر هر چیزی هستم که دشمنان گذشته و حال و آینده ی شما یا طرفدارانشان ادعا کرده یا می کنند در آن چه آن را غصب کرده اند اعم از مقامات و اموال و غیر آن ها ، و مراد این نیست که من منکرم به این که شما دشمن دارید ، یا منکر هستم به این که دشمن شما ادعائی داشته است ، یا منکر هستم به این که تجاوزی انجام شده باشد ، زیرا در این باره شک وجود ندارد و واجب است به آن ایمان داشت و انکارش جایز نیست . واجب این است که این کارها را از آنان انکار کنیم یعنی ادعاهایشان را ، به ناروا غصب کردن هایشان را و کارهایشان را نپذیریم ، کارهایی که خدا نسبت به آن ها راضی نیست . نتیجه این که ، مبنای ولایت آن حضرات علیهم السلام هم ایمان به ظاهر و هم ایمان به باطن است ، ایمان داشتن به آن چه برای ایشان ثابت شده است مانند ایمان داشتن به خود ایشان و ایمان داشتن به آن چه به آن ایمان دارند به نحوی که گذشت ، و نیز ایمان داشتن به آن چه از ایشان باید سلب شود مانند اسامی زشت ، با کافر شدن به دشمنشان به صورتی که اشاره کردیم . با این مقدمه معلوم شد چنان که گفته شده خدای تعالی صفات ثبوتیه و صفات سلبيه دارد ایشان هم صفات ثبوتیه و صفات سلبيه دارند و صفات ثبوتیه دو نوع اند: صفات ذات و صفات افعال ، و صفات سلبيه نیز به تعبیر ظاهر دو نوعند : صفات ذات و صفات افعال .

صفات ثبوتیہ ی ذاتیہ ، در حق ایشان سلام اللہ علیہم ، در ہر مرتبہ از مراتب چہارگانہ ی ایشان ، عین ذات می باشد<sup>۱</sup> .

صفات ثبوتیہ ی افعالیہ ، نفس ظہور ذات با آن صفات در ہمان مرتبہ می باشد .

صفات سلبیہ ی ذاتیہ ، نفی ظاہر اشتراک است و ظاہر اشتراک ہمان ذات نیست و نفیش نیز نفی ذات نمی باشد بنا بر این سلبیہ عین ذات نیست و اگر چہ بہ آن ذاتیہ اطلاق می شود و اگر چہ ذات بہ طور صناعتی یا بہ صورت تعریفی با آن وصف شود و مفہوم آیہ ی (لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ)<sup>۲</sup> بہ ہمین معنی است کہ اشارہ کردیم یعنی برایش دری است کہ باطن آن رحمت است و طرف ظاہر آن عذاب می باشد.

و اما سلبیہ ی فعلیہ ، در ظاہر حکمش نسبت بہ افعال ، حکم ذاتی نسبت بہ ذات است بہ این معنی کہ صفت نیست مگر بہ طور صناعتی یا تعریفی.

اما در باطن یعنی در نفس الامر ، سلبیہ ی فعلیہ در حکم ثبوتیہ ی فعلیہ است زیرا نفی ممکن، ممکن است چنان کہ در تعریف ظلمت می گویند : نور نداشتن چیزی کہ شأنش ، روشن بودن است البتہ بہ نظر کسی کہ آن را نبودن نور پی داند و آن نفی است خدای تعالی فرمودہ است : (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ)<sup>۳</sup> در صورتی کہ اگر شیء نباشد جعل نمی شود ، بلکہ شیء مخلوق می باشد و معنی آیہ این است : ستایش

۱ - مراتب چہارگانہ در جاہای مختلف کتاب ذکر شدہ است و در این جلد در شرح مطیع لکم عارف بحقکم خواهد آمد ان شاء اللہ . مترجم.

۲ - حدید ۱۳ .

۳ - انعام ۱ .

خدای راست که آسمان ها و زمین را خلق کرد و تاریکی ها و روشنایی را مقرر فرمود . روایت علی بن یونس بن بهمن ، از حضرت رضا علیه السلام ، این معنی را تأیید می کند گفته که به آن حضرت گفتم : فدایت شوم یاران ما اختلاف نظر دارند . فرمود : در چه چیزی ؟ از شکوه آن حضرت چیزی بر من وارد شد که به خاطر نیاوردم مگر این را که گفتم : فدایت شوم از اختلافات یکی همان است که زراره و هشام بن حکم با هم دارند، زراره می گوید: نفی چیزی نیست و مخلوق نمی باشد، و هشام می گوید: نفی چیزی مخلوق است . به من فرمود: در این باره به قول هشام اعتقاد کن و به قول زراره معتقد نباش .<sup>۱</sup> بیان مسأله این است وقتی کاری را انجام نداده ای می گویی ترک کردم ، من هم وقتی کاری را انجام نمی دهی می گویم ترک کردی ، تعبیر ما از کار نشده با فعل ماضی با اسناد دادن آن به کسی که آن را نکرده ، دلیل بر حدوث آن می باشد و آن حرکت ضمیر وی به ترک است و فرموده ی امیر مؤمنان علیه السلام به ابوالاسود ، در باره ی فعل به اتفاق ادباء ، شامل این معنی می باشد آن حضرت فرمود : ( و الفعل ما دل علی حركة المسمی)<sup>۲</sup> یعنی فعل کاری است که به حرکت مسمی دلالت می کند . مانند این که بگوییم : زید مُرد ، عمرو گمان کرد ، بکر شنید ، خالد دید و کارهایی مثل این ها، که در مفهوم کلام آن حضرت داخلند برای این که حرکت مسمی است در مانند زید مُرد ، کافر بعدو کم ، صفت سلبی و ثبوتی است به همان طرزى که در این جا اشاره کردیم .

گفته ی مرحوم مجلسی که (ایمان بدون عداوت آنان ممکن نیست).

یعنی که ایمان به ایشان بدون داشتن عداوت به دشمنانشان

۱ - بحار الانوار ۴/۳۲۲ و نور البراهین ۱/۱۰۹ و اختیار معرفة الرجال ۲/۵۴۴ .

۲ - فوائد الاصول ۱/۵۰ .

امکان ندارد، این سخن صحیح است ، زیرا ایمان به ایشان حق است و با باطل جمع نمی شود که دوستی ایشان و بیزاری نکریدن از آنان می باشد، و خدای تعالی فرموده است: (ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ)<sup>۱</sup> تباهی حال کافران و اصلاح حال مؤمنان بدان سبب است که کافران از باطل پیروی کردند و حال آن که مؤمنان از حقی پیروی کردند که از جانب خدایشان نازل شده بود. قمی در تفسیرش گفته است: پیروان باطل از دشمنان رسول الله و امیر مومنان پیروی کردند، و در تفسیر بقیه ی آیه گفته است: اهل ایمان، ایمان آوردند به آن چه که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده بود و آن حق بود و از جانب خدایشان<sup>۲</sup>.

حضرت امام صادق علیه السلام (در تفسیر بقیه ی آیه (وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَي مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ) فرموده است: ایمان آوردند به آن چه بر محمد در باره ی علی نازل شد و فرمود: در باره ی ابو ذر، سلمان، عمار و مقداد نازل شده است، پیمان شکنی نکردند، و فرمود ایمان آوردند به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده بود یعنی در ولایتی ثابت ماندند که خدا نازل کرده بود و او یعنی امیر مومنان حق بود.<sup>۳</sup>

عدم براءت از دشمنانشان یعنی باطل، براءت از آنان یعنی حق خواهد بود و براءت جزئی از ولایت ایشان می باشد برای این که ولایت حق است و وقتی براءت با آن نباشد عدم براءت را لازم می آورد و آن باطل است و حق با باطل جمع نمی شود و جزئی از آن و یا لازم آن نمی شود و منظور از ایمان آوردن به ایشان و کفر ورزیدن به دشمنانشان، برای بیان این است که ایمان ترکیبی از این دو می باشد زیرا ایمان عبارت است از:

۱ - محمد ۳.

۲ - قمی ۳۰۱/۲.

۳ - تفسیر اصفی ۱۱۷۱/۲



محبت به ایشان و فقط عمل به گفته هایشان ، (و) بدون برائت از دشمنانشان (ممکن نیست). وقتی گفتیم برائت شرط است منظور ما این نیست که در این جا شرط از مشروط خارج است مگر این که مراد سلب ظاهری یا سلب ذاتی باشد و مراد در این جا بنا بر باطن چنان که گفتیم فعلی است و منظور ما از بنا بر باطن زمانی است که کفر به دشمنانشان و برائت از آن ها را ، سلب ، لحاظ کنیم . و اگر سلب لحاظ نشود در ظاهر و باطن ، جزء خواهد بود و ظاهر سخن شارح در قولش (ایمان بدون عداوتشان امکان ندارد) په قرینه ی استشهاد او به آیه (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ) <sup>۱</sup> شرط است . اشکال این جاست که اگر امر به این صورت بود امام علیه السلام می گفت : (انی کافر بعدوکم و بما کفرتم به مومن بکم و بما آمنتم به) ولی چنان که گفتیم منظور جمع آن هاست ، آری در سخنش این احتمال وجود دارد و اگر گفته شود این استشهاد به کلام او وارد نیست تا لازم آن پیش آید گفته می شود اگر این ایراد وارد نباشد خوب نبود آن را شرح کلام امام علیه السلام قرار بدهد .



امام علیه السلام فرمود :

**مستبصر بشأنکم و بضلالة من خالفکم موالکم و  
لاولیائکم مبغض لاعدائکم و معاد لهم**

من به جلالت شأن شما و به گمراهی مخالفان شما بصیرت دارم،

با شما و دوستان شما دوست هستم، با دشمنان شما دشمنم و با آنها عداوت دارم.

یعنی من ، نسبت به شأن شما بصیرت یعنی شناخت دارم و شأن یعنی خطب ، یعنی من با معرفت نورانیت شما را می شناسم ، به دلیل حکمت و عیان می دانم شما ، مقاماتی هستید که در هیچ مکانی تعطیل بر نمی دارد ، شما معادن کلمات الهی و ارکان توحید او و مقامات او و خانه های علم و حکم و غیب و حق و امر او هستید ، شما جنب و دست و زبان و چشم و گوش و قلب و وجه و ظاهر و سرّ او هستید ، شما باب و خزانه و مفاتیح غیب او هستید مفاتیحی که غیر او آن ها را نمی داند ، شما کتاب مبین و صراط مستقیم و حجت ها و اولیاء و دعوت کنندگان به سوی او و به دین او هستید ، شما جانشینان او در زمین ، نذیران گذشته و حال و آینده ی او هستید ، شما یید کسانی که خدای تعالی محبت و اطاعت شما را واجب کرده است ، من به دلیل حکمت و به وضوح دانسته ام که مخالفان

شما راہ ہدایت را گم کردہ اند در ہر جای قرآن ضالین آمدہ مقصود ایشان و پیروان ایشان می باشند . مانند این آیہ ( وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ )<sup>۱</sup> ہر کہ از یاد خدا رخ بتابد یا ہر کس از دیدن ذکر خدا کور باشد شیطانی را برایش برانگیزیم تا یار و ہمنشین دائمی او باشد . دلیلش مانند آفتاب روز روشن است ، یا کسی کہ از ولی یا از ولایت او اعراض می کند شیطانی دارد کہ ہموارہ ہمنشین اوست ( وَ إِنَّهُمْ لَيُضِدُّوهُمْ عَنْ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ )<sup>۲</sup> ایشان ہمیشہ مردم را از راہ باز می دارند و می پندارند کہ ہدایت یافتہ اند ، با توجہ بہ توضیح گذشتہ ، سبیل ، همان ولی و یا ولایت اوست و ہمنشینان شیطان صفت آن ہا را ، از ولی یا از ولایت وی باز می دارند و بہ راہ ضلالت می برند ( وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ) و می پندارند ہدایت یافتہ اند در صورتی کہ بہ دلیل مخالفت با ولی ، آن ہم پس از روشن شدن راہ ہدایت از راہ نجات گم گشتہ اند ، پس ضلالت در حق کسی بہ کار می رود کہ با ایشان مخالفت کند و در حق کسانی بہ کار می رود کہ از ایشان پیروی می کنند چنان کہ امام علیہ السلام در این جا فرمود . بنا بر این ، مراد از مخالفان کسانی ہستند کہ پیروان خود را گمراہ می کنند و خود با اعراض از ذکر الرحمن و با باز داشتن پیروانشان از پیروی اہل بیت علیہم السلام گمراہ می شوند پس اہل ضلالت ایشانند کہ با راہ ہدایت مخالفت می کنند چون ہدایت این است کہ از حق پیروی کردہ و بہ پیروی از آن دعوت کنی و ایشان بر عکس این ہستند خدای تعالی فرمود ( ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ )<sup>۳</sup> تباهی حال کافران و اصلاح حال مومنان بدان سبب است کہ کافران از باطل پیروی کردند و مومنان از

۱ - زخرف ۳۶ .

۲ - زخرف ۳۷ .

۳ - محمد ۳ .

حقی پیروی کردند که از جانب خدایشان بود .

## سؤالی و جوابی

اگر گفתי آیه ی (وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ) دلالت دارد بر این که ایشان به گمراهی خود علم ندارند و گمان می کنند در راه حق هستند و این قول عدم ضلالتشان را لازم دارد برای این که خدای تعالی می فرماید (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) <sup>۱</sup> و خدا بعد از آن که قومی را هدایت کرد دیگر ایشان را گمراه نکند تا بر آن ها بیان و روشن کند آن چه را که باید از آن بپرهیزند ، که خدا بر هر چیزی داناست .

در جواب می گویم : ایشان با قبول کردن ایجاد خلق شده اند و قبول کردنشان غیر از موافقت نیست با آن چه با آن مدد می شوند، و مدد نشده اند مگر با هیئت فعل خدای تعالی و هیئت فعل خدای تعالی غیر از صفت رضای او نمی باشد و صفت رضای او غیر از پیروی از اولیاء او و موالات آن ها و تسلیم فرامین آن ها و روی آوردن به ایشان و دوستی آن ها با دل و زبان و جوارح ، و دشمنی با دشمنان ایشان و براءت از ایشان نیست، وقتی هر مخلوقی چنین باشد ، چون خدای تعالی او را آفریده تا وی را بشناسد ، و نمی شناسد مگر با آن چه با آن خود را به او توصیف کرده است ، و خود را بر او شناسانده مگر با نفس خود او ، و به این لحاظ امام علیه السلام فرموده است : (من عرف نفسه عرف ربه) <sup>۲</sup> هرکس خود را بشناسد خدایش را شناخته است . و اهل بیت علیهم السلام در حقیقت همه ی وصف الله از خود است به خلق خود از بالاترین تا پایین ترین

۱ - توبه ۱۱۵ .

۲ - بحار الانوار ۵۸ / ۹۹ و عوالی اللآلی ۱۰۲ / ۴ و غرر الحکم ۲۳۲ .

آن‌ها، برای این که خدای تعالی خود را به همه ی مخلوقاتش به وسیله ی ایشان، یعنی با صفتی از صفاتشان شناسانده است (با این توضیح) واجب است همه ی اشیاء ایشان را و حقانیت ایشان را بشناسند زیرا فطرت هر چیز صفت حقیقت ایشان می باشد.

اما دشمنانشان به ایشان حسادت کردند و از اطاعتشان سرپیچی کردند در صورتی که خدای تعالی اطاعت از ایشان را به همه واجب کرده بود (در اثر همین حسادت و اطاعت نکردن از آنان که امر خدای تعالی بود) فطرت این افراد، عوض شد و با رنگ تکبرشان رنگین گشت و با جاه طلبی و حسدشان شکل گرفت، این افراد دو صورت دارند:

صورت فطرت اجابت، که همان موافقت با (وجود) است که عبارت از مدد باشد، با این صورت، اولیاء الهی را شناختند و به حَقِیَّتِ ایشان پی بردند.

صورت استکبار و جاه طلبی و حسد و انکار، این فطرت با (وجود) مخالف، و با (ماهیت) موافق است ماهیتی که منشأ شرّهاست. با این صورت، معرفت اولیاء الهی و حَقِیَّتِ ایشان را انکار کردند، زیرا این صورت زشت، صورت باطل است و با چیزی از حق موافق نمی باشد برای این که با آن ضد است و از این صورت، در آیه های (فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ) <sup>۱</sup> (فَطَرَتِ اللَّهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) <sup>۲</sup> به تغییر و تبدیل، تعبیر شده است و چون مدار خواسته های این صورت، شهوت است، بنا بر اقتضائات این صورت عمل کرده اند و چون محور خواسته های صورت اول، همگی عقلانی است با شهوات نفسانی، مخالف است و به مقتضی

۱ - نساء ۱۱۹.

۲ - روم ۳۰.

انیتش که حسد و کبر و برتری طلبی است و به اقتضائات آن ها عمل نمی کند . اقتضائات آن ( یعنی اقتضائات صورت اول ) معرفت حضرت حق و معرفت اهل حق است و فروع این صورت ، اعمال شایسته می باشد . (اما) اقتضائات صورت تغییر یافته در حقایق و اعمال این افراد (یعنی دشمنان اهل بیت علیهم السلام) به صورت ذاتی بروز و ظهور کرد با این توضیح ایشان ، با صورت فطرت اولیه حق را شناختند ، برای این که (فطرت اولیه ی آن ها با حق و) حق با فطرت اولیه ی آن ها موافق بود ، با این معرفت حجت بر آنان اقامه شد و حال آن که با مخالفت با آن (یعنی فطرت اولیه) و با پوشیدن لباس استکبار و برتری طلبی و حسد گمراه شدند و با تغییر و تبدیل فطرت دوم خودشان را پنهان ساختند حق را انکار کردند و با توجه به موافقتش با فطرت تغییر یافته از باطل پیروی نمودند ، تا جایی که گمان کردند به راه نجات هدایت شده اند ، مشاعر این افراد ، بین دو دعوت کننده در نزاع هستند ، با داعی ضلالت (فطرت تغییر یافته) آیات الهی را از روی ظلم و برتری طلبی ، انکار کردند و با داعی هدایت (فطرت اولیه) به آن ها یقین کردند<sup>۱</sup> (ظلما و علوا) معمول جحدوا هستند و نه معمول استیقنتها.

قول امام هادی علیه السلام (موال لکم و لاولیائکم) یعنی دوست شما و دوست دوستان شما هستیم ، با قلب و زبان و اعضای بدنم ، دوست و یار و پیرو شما هستم . محبتی که با اخلاص گره بخورد ، با تبعیت قلب و تسلیم به امر ایشان با زبان و ارکان و با رجوع و اقتداء به ایشان ، و دوری از دشمنانشان ، و امثال این ها (همراه باشد ، در واقع) حدود فطرت الهی است که خدای تعالی با آن فطرت ، انسان ها را به وجود آورده

۱ - ( وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا ) نمل ۱۴ . ظلما و علوا به جحدوا بر می گردند و نه به استیقنتها .

است و این (فطرت) چنان کہ کرارا گفتیم ، هیکل توحید است ، یعنی کہ توحید صورتی دارد و صورت همان است کہ حدهایی دارد ، مانند مثلث کہ سه خط دارد کہ (سر آن ها ، از دو طرف به هم چسبیده و) سطحی را احاطه کرده اند و مانند مربع کہ چهار خط (مساوی عمود متصل به هم و) محیط بر یک سطح دارد ، و هم چنین اجسام موادی اند کہ از هر طرف خطوط صورت ها آن ها را احاطه کرده اند . در این رابطه بین معنوی و بین غیر آن تفاوتی وجود ندارد مثلا چنان کہ گذشت ایمان حدودی دارد :

حد تصدیق با قلب و داشتن اعتقاد در آن است ، و واداشتن اعضاء و جوارح به انجام وظایف ، در خدمت با اعمال و گفتار ، حد مجاهده ، حد اخلاص ، حد انقیاد ، حد سنگین نبودن اقتضائات تصدیق بر فرد ، در انجام اعمال و اقوال و احوال ، حد زهد ، حد ورع ، حد یقین ، حد علم ، حد معرفت ، حد صلاح ، حد مروت ، حد صبر ، حد توکل ، حد اعتماد به خدای تعالی و امثال این ها . هیکل توحید یعنی صورت آن نیز چنین است ، همان صورتی کہ باطنش ، به تمام و کمال با آن مسقر است ، حدودی دارد بعضی از آن ها در حدود ایمان ذکر شد و از آن حدود است :

. اخلاص در منفرد بودن ذات . تجرید صفات . توحید افعال . قطع همه ی جهات در عبادت . و این ها همگی حدود توحید هستند زیرا اصول کلی آن چهار تاست :

اول (توحید ذات) خدای تعالی فرموده است : ( لَا تَتَّخِذُوا الْهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ )<sup>۱</sup> . یعنی به دو خدا معتقد نباشید او فقط یک خداست .



دوم (توحید صفات) خدای تعالی فرموده است : (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)<sup>۱</sup>. یعنی چیزی مانند او نیست .

سوم (توحید افعال) خدای تعالی فرموده است : ( هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ)<sup>۲</sup>. یعنی هر چه در جهان هستی می بینید مخلوق خداست ، به من نشان دهید که غیر او چه چیزی را آفریده اند ؟

چهارم (توحید عبادت) خدای تعالی فرموده است : (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا)<sup>۳</sup>. یعنی هر کس به روز قیامت اعتقاد دارد باید عملی نیکو انجام دهد و باید در عبادت خدایش کسی را شریک نکند .

اما فروع حدود توحید : در جهان هستی چه در وجدان و چه در عیان و چه در غیب و نهان چیزی قبل از خدا و بدون خدا دیده نمی شود، امیر مومنان علیه السلام فرمود : (ما رأيت شيئاً الا و رأيت الله قبله او معه) یعنی چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از او یا با او دیدم . در این کلام ، در جمله ی (او معه ، او) برای تقسیم نیست یعنی که موجودات دو نوع باشند . در یک نوع ، خدا را قبلاً ببیند و در نوع دیگر خدا را با آن ببیند (در ضمن ، او) به معنی تردید هم نیست یعنی که بین دو حال مردد باشد ، بلکه منظور امام علیه السلام دو تاست :

اولی این است که ، چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از آن و با آن دیدم و مفهوم از این معنی بعد از او هم هست یعنی خدای تعالی را قبل از شیئی و بعد از آن و با آن می بیند . و دومی این است که ، امام علیه السلام دو حالت دارد :

۱ - شوری ۱۱ .

۲ - لقمان ۱۱ .

۳ - کهف ۱۱۰ .

- ۱- حالت مقامات ، و در این حالت هر چیزی را ببیند قبل از آن خدا را می بیند در این حالت امام علیه السلام غیر از خدا چیزی را نمی بیند .
- ۲- حالت امام ، و در این حالت هر چیزی را ببیند خدا را با آن می بیند ، بهترین وجه با لحاظ کردن حال بیننده ، معنی دوم است که برای بیننده دو حالت است .

و مانند گفته ی امیر مومنان علیه السلام ، گفته ی فرزندش حسین علیه السلام در ملحقات دعای عرفه در مناجات است :

لَا يَكُونُ لغيرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لِكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لِكَ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ<sup>۱</sup>.

وقتی حدی از حدهای اصلی یا فرعی توحید کلی نباشد ، هیکل آن ناقص خواهد بود و در فطرت الهی تبدیل و در خلق الله تغییری به وجود خواهد آمد ، و به نسبت همین تبدیل و تغییر ولایت (فرد) ناقص می شود .

فقره ی اول (یعنی موال لکم و لاولیائکم) رکن راست ولایت است، و این قول امام هادی علیه السلام (مبغض لاعدائکم و معاد لهم) رکن چپ ولایت است که از آن به برائت تعبیر می شود و شکی در تقابل عام آن دو وجود ندارد ، بنا بر توضیح بالا ، آن دو در توحید و نبوت و ولایت و شهادتین و نماز و زکات و روزه و حج و سایر احکام ایمان ، با هم مانند دست راست و چپ انسان هستند، در واقع دین، انسانی حقیقی و معنوی است که با زبانی روشن سخن می گوید و هر کس او را بشناسد سخنش را می شنود و به اعتبار قابلیت های مکلفین صورت های گوناگون دارد ، و به لحاظ حسن و قبح و بزرگی و کوچکی و تمام بودن و ناقص بودن با توجه به

اختلاف قابل و برحسب اتصافش به آن، تفاوت می‌کند مانند صورتی که در برابر آیینه‌های گوناگون قرار می‌گیرد که کم و کیف و راستی و کژی و صافی و کدر بودن و بزرگی و کوچکی و نزدیکی و دوری آن‌ها تفاوت می‌کنند و به همین جهت، تصویری که در آن‌ها می‌افتد تفاوت می‌کند، ولی از مقابل بودن وجه و صفای آیینه چاره‌ای نیست چون بدون هریک از آن‌ها در اتفاق و اختلاف، انطباق حاصل نمی‌شود آری اگر صفای آیینه باشد ولی در مقابل وجه قرار نگیرد پشت و ضدش در آن می‌افتد، ایمان هم چنین است وقتی به مکلف با تکلیف رو می‌کند وصف و تصویرش بر حسب استعداد و قابلیت مکلف ظاهر می‌شود چنان که به آن اشاره کردیم و اگر به آن تکلیف نشود تصویر ظاهر نمی‌شود زیرا ایمان با او رو به رو نشده است و قابلیت خاصه که همان استطاعت فعلیه می‌باشد به وجود نیامده است نه استطاعت امکانیه‌ی عامه، بلی اگر استطاعت خاصه با تکلیف به ایمان حاصل شود اما مکلف چیزی از ایمان را نپذیرد بلکه تکلیف را با رد و انکار مقابله کند، در قابلیتش خلاف ایمان و ضد آن منعکس می‌شود که کفر باشد.

وقتی اشاره و مثال را فهمیدی برایت آشکار می‌شود که این انسان شریف (حقیقی معنوی ناطق یعنی دین)، باطن انسان معلوم است اگر مؤمن باشد. اگر انسان، مؤمن نباشد حیوان یا شیطان است و صورت ظاهری انسان در او موقتی است و حدود آن از وی گرفته خواهد شد (و حدودش) همان انسانیت حقیقیه‌ی ناطق می‌باشد، انسانیت حقیقی همین است و ماده‌ی آن دین است، مکلف هر اندازه از این حدود با کوتاهی خودش بکاهد به همان اندازه صورت ایمانش ناقص خواهد شد خواه از جهت راست ایمان باشد که ولایت و فروع آن است و یا از جهت چپ ایمان باشد که برائت و فروع

آن می باشد.

اگر این مقدمه را دریافتی درمی یابی که فقره ی دوم ، اولاً با فقره ی اول مطابقت دارد و ثانیاً قیام هر یک از آن ها با دیگری است . (فقره ی دوم) در تعبیر برعکس فقره ی اول و در باطن به معنی آن می باشد ، و معنایش این می شود که : با دشمنان شما و پیروان و دوستان ایشان دشمن هستیم، و با قلب و زبان و اعضای بدنم دشمن و خوار کننده و مخالف آن ها هستم ، پس بغض به ایشان با اخلاص گره می خورد و مخالفت با قلب با مخالفت در اعتقادات و با انکار کردن ایشان و محبت کردن به دشمنانشان که اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آن ها هستند حاصل می شود. و در زبان و ارکان با این حاصل می شود که از ایشان نگیریم و در گفتار و رفتار و اعمال برخلاف ایشان عمل کنیم، به ایشان اقتداء نکنیم در لباس و غیره شبیه آن ها نشویم مگر از باب تقیه، تقیه سدی هست که شما بین ما و ایشان بسته آید و با دوست داشتن کسانی که از آنان دوری می کنند، این ها و مانند این ها حدود فطرت الهی است همان فطرتی که انسان ها را با آن فطرت به وجود آورده است و آن هیکل توحید است چنان که در فقره ی اول این طور بود، تنها فقره ی اول هیکل تام توحید نیست و این فقره هم مانند آن، بلکه آن دو با هم هیکل تام توحید هستند زیرا اولی با دومی قائم است به قیام ظهور، و دومی با اولی قائم است به قیام تحقق. برای این که اولی ماده ی ایمان است و دومی صورت ایمان می باشد و همان رحمت یعنی رنگ خدا می باشد دوستان مومن خود را با آن رنگ کرده است و این قول خدای تعالی است : (إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ)<sup>۱</sup> مگر کسی که خدایت به او رحم کند و خدا برای همین ایشان را آفریده است.

با این توضیح توحید حق ، همان است که خدای سبحان اهل محبتش را به آن هدایت کرده است و آنان کسانی اند که خدای تعالی بهشت را برای ایشان و ایشان را برای بهشت آفریده است ، و محقق و معلوم نمی شود مگر با حدودی که با آن به اولیاء خودش شناخت داده است ، و آن حدود عبارتند از : اعتراف به وحدانیت خدای تعالی ، و استوار ماندن بر آن با اعتراف به نبوت و ولایت اولیاء الهی و دوری گزیدن از دشمنانشان . همانان که با اولیاء الهی و با پیروان ایشان دشمنند و فروعاتی که از همین حدود کلی در جمیع جزئیاتش و اجزایش حاصل می شوند و در آیه ی (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ)<sup>۱</sup> آنان که گفتند رب ما خداست و روی عقیده ی خود استوار ماندند فرشتگان بر آنان نازل شده می گویند نترسید و غمگین نشوید و مژده بر شما باد به بهشتی که وعده داده می شوید ، به این معنی اشاره شده است . در تفسیر قمی آمده که در ولایت امیر مومنان استوار ماندند<sup>۲</sup> . و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در ائمه یکی بعد از یکی استوار ماندند.<sup>۳</sup> و در نهج البلاغه آمده است : (وَ أَنِّي مُتَكَلِّمٌ بَعْدَهُ اللَّهُ وَ حُجَّتْ قِبَالَ اللَّهِ جِلْدٌ ذَكَرَهُ أَنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ وَ قَدْ قُلْتُمْ رَبُّنَا اللَّهُ فَاسْتَقِيمُوا عَلَي كِتَابِهِ وَ عَلَي مَنَهَاجِ أَمْرِهِ وَ عَلَي الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادَتِهِ ثُمَّ لَا تَمُرُّوا مِنْهَا وَلَا تَبْتَدِعُوا فِيهَا وَلَا تَخَالَفُوا عَنْهَا فَإِنَّ أَهْلَ الْمُرُوقِ مُنْقَطِعٌ بِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)<sup>۴</sup> . یعنی من با توجه به وعده های خدا و دلائل او صحبت می کنم خدای

۱ - فصلت ۳۰ .

۲ - تفسیر قمی ۲/۲۶۵ .

۳ - کافی ۱/۲۲۰ .

۴ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جزء ۱۰/۲۴ و نهج البلاغه ۲۵۲

تعالی فرموده است: کسانی که گفتند رب ما خدای تعالی است و در آن استوار ماندند فرشتگان بر آنان فرود می آیند و می گویند نترسید و غمگین نباشید و بر شما مژده باد به بهشتی که وعده شده اید شما گفتید رب ما خداست پس بر انجام دستورات کتاب او و در راهی که فرمان داده است استوار و پایدار باشید و در دائره ی فرمانش در عبادت شایسته استقامت بورزید و از آن منحرف نشوید و در آن بدعت نگذارید و با آن مخالفت نکنید چه آنان که بیرون روند در قیامت از رحمت خدا بریده خواهند شد.<sup>۱</sup>

و طوسی در مجالسش با اسناد خود به ابا صلت عبد السلام بن صالح هروی روایت کرده که گفت: با حضرت امام رضا علیه السلام بودم زمانی که به نیشابور وارد می شد، حضرت بر استری سفید رنگ سوار بود، علمای نیشابور به استقبالش آمده بودند، زمانی که به مربعه رسید لگام استرش را گرفتند و گفتند: ای فرزند رسول خدا، بحق پاکان خاندانت برای ما سخنی بگوی، از پدران صلوات الله علیهم برای ما حدیث بگو. آن حضرت سر مبارکش را از کجاوه بیرون آورد، لباس خز نشاننداری در تن داشت و گفت: پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد و از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی سید جوانان بهشت از پدرش امیر مومنان از رسول الله صلی الله علیه و آله بر من حدیث کرد که جبرئیل روح الامین از خدای تعالی تقدیست اسمائه و جل وجهه به من خیر داد که فرمود: (إِنِّي إِنَّا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَجَدِي، عِبَادِي فَأَعْبُدُونِي وَ لِيَعْلَمَ مَنْ لَقِينِي مِنْكُمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا بِهَا أَنَّهُ قَدْ دَخَلَ حَضْرَتِي وَ مَنْ دَخَلَ حَضْرَتِي مِنْ عِبَادِي . قَالُوا : يَا أَيُّهَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا إِخْلَاصُ الشَّهَادَةِ لِلَّهِ قَالَ طَاعَةَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ وَلايَةَ أَهْلِ

بیتِه ع) <sup>۱</sup> من خدا هستم خدایی غیر از من وجود ندارد تنها هستم، بنده های من به من بندگی کنید هر کس از شما مرا ملاقات کند و با اخلاص لا اله الا الله بگوید باید بداند که به حصار من داخل شده است و هر کس به حصار من در آید از عذابم در امان خواهد بود. گفتند یا بن رسول الله، اخلاص در شهادت به الله چیست؟ فرمود: اطاعت کردن از خدا و رسولش و ولایت اهل بیتش. علیهم سلام الله اجمعین.<sup>۲</sup>

می گویم: و این که ما به آن اشاره کردیم توحید خالصی است که امام رضا علیه السلام در این جمله (من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة) هر کس لا اله الا الله را با اخلاص بگوید وارد بهشت می شود، به آن اشاره فرموده است، و مراد از اخلاص قیام به این شرایطی است که در حقیقت ارکان توحیدند. بلکه توحید غیر این نیست و خدای سبحان به این اشاره کرده است در آیه ی: (إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ)<sup>۳</sup> وقتی به آنان لا اله الا الله گفته می شد کبر می ورزیدند، مراد از لا اله الا الله در این جا همین است زیرا خدای تعالی فرموده است: (وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ \* مَا لَكُمْ لَا تَنصِرُونَ \* بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ \* وَأَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ \* قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَلْتَوْنَا عَنِ الْيَمِينِ \* قَالُوا بَلْ لِمَ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ \* وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلَىٰ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ \* فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ \* فَأَعْوَيْنَاكُمُ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ \* فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ \* إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ \* إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ) در سبب این آیات و ارتباط آن ها با آیه ی: (وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) تدبر کن. هر دو طایفه روایاتی دارند که مراد از:

۱ - بحار ۳ و ۴۹ صص ۱۴ و ۱۲۰ و اعلام الدین ۲۱۴ و امالی طوسی ۵۸۸.

۲ - امالی طوسی ۵۸۸.

۳ - صافات ۳۵.

۴ - صافات ۲۴ تا ۳۵.

(إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) این است که از ولایت علی بن ابی طالب سؤال می شوند در امالی طوسی و تفسیر قمی و عیون اخبار الرضا و علل الشرایع در تفسیر این آیه آمده است: نبی اکرم ص فرمود: (لَا يَزُولُ قَدَمُ عِنْدَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعَةٍ عَنْ عَمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ أَكْتَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ).<sup>۱</sup> قدم بنده ای در روز قیامت، برداشته نمی شود مگر این که از چهار چیز سؤال شود از عمرش که آن را کجا صرف کرد و از جوانی اش که در چه کاری گرفتارش ساخت و از مالش، از کجا آن را به دست آورد و در کجا آن را هزینه کرد، و از محبت ما اهل بیت.<sup>۲</sup>

و در حدیث شانزدهم مناقب ابن شاذان با اسنادش از ابو سعید خدری نقل شده که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: خدای تعالی در روز قیامت دو فرشته را در کنار صراط می نشاند هیچ کس از آن نمی گذرد مگر با داشتن برائت از امیر مومنان علی بن ابی طالب و هر کس برائت از جهنم از امیر مومنان نداشته باشد خدای تعالی وی را به رو در جهنم می افکند و این قول خدای تعالی است: (وَ قَفْوَهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) ابو سعید گفته است عرض کردم: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله، معنی برائت امیر مومنان چیست؟ فرمود: نوشته ای است لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المومنین وصی رسول الله.<sup>۳</sup>

۱ - بحار الانوار ۳۱۱/۲۷ و جامع الاخبار ۱۷۵ و خصال ۲۵۳/۱ و علل ۳۱۸/۱ و فضائل الشيعة ۷ و [المناقب لابن شهر آشوب] الثعلبي في تفسيره عن مجاهد عن ابن عباس و أبو القاسم القشيري في تفسيره عن الحاكم الحافظ عن أبي بزة و ابن بطة في إبانته بإسناده عن أبي سعيد الخدري كلهم عن النبي ص قال لا يزول قدم عند يوم القيامة حتى يسأل عن أربعة عن عمره فيما أفناه و عن شبابه فيما أبلاه و عن ماله من أين اكتسبه و فيما أنفقه و عن حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ . ج ۲ ص ۱۵۳ . مترجم .

۲ - تفسیر قمی ۳۲۲/۲ و علل الشرایع ۲۱۸/۱ .

۳ - مائه منقبه ۳۶ و التحصين ۵۵۸ و اليقين ۲۳۸ .



می گویم : چون این براءت را نیاوردند از وضع ایشان خبر داد و فرمود : (أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ)<sup>۱</sup> به همین لحاظ داخل این آیات می شود کسی که آن چه را امر شده نیاورده است البته اگر به اصل مأمور به تمسک کند در حکمت جایز است از تقصیرش در بعضی از فروع مورد عفو قرار بگیرد و آن ضرری به او نمی رساند چنان که هر کس اصل را ترک کند و به ضد منهی عنه تمسک کند در حکمت جایز نیست چیزی از فروعاتی را که انجام داده از او پذیرفته شود و آن برایش نفعی نمی رساند و پیشتر به آن اشاره شد.<sup>۲</sup>

---

۱ - صفات ۳۵.

۲ - در حدیث آمده است : حب علي حسنة لا تضر معها سيئة و بغض علي سيئة لا تنفع معها حسنة. ارشاد القلوب ۲/۲۳۴ و عوالي اللئالي ۴/۸۶ و نهج الحق ۲۵۹ ..



امام هادی علیه السلام فرمود :

### سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم

هر کس تسلیم امر شما باشد با او سازگارم و هر کس با شما بجنگد با او جنگ خواهم کرد

شارح مرحوم گفته است: صلح می کنم با کسی که جهاد را با او ترک کرده و با او صلح کرده اید چنان که در زمان غیبت چنین است ، یعنی با ایشان جهاد نمی کنم تا شما با ایشان جهاد کنید . یا من دوست شیعیان شما و دشمن دشمنان شما هستم .

می گویم: سلم به معنی صلح و طاعت و به معنی استسلام و محبت و ولایت و اسلام و مسالم است، سلم به معنی صلح به معنی مصالح می باشد تا معنی درست بیاید یعنی مصالحه می کنم با کسی که شما با او مصالحه می کنید برای این که باب مفاعله مشارکت لازم دارد خواه مصالحه با ترک جهاد باشد چنان که شارح گفته و خواه با ترک محاجه باشد و خواه با تقیه در موارد آن باشد و یا به این معنی است که راضی هستم از کسی که شما از او راضی هستید و او از شما راضی است . چنان که در بعضی شیعیانشان چنین است البته بنا بر تأویلی که بیانش طول می کشد .

به معنی طاعت، یعنی که من مطیع کسی هستم که مطیع شماست و اگر چه به من عاصی باشد، برای این که طاعت شما موجب می شود گناهی که با آن منافی نباشد زبانی نزند، زیرا گناهی که با طاعت ایشان و با طاعت الهی منافات دارد عداوت و دشمنی با ایشان می باشد، و غیر این، هیچ گناهی با طاعت ایشان زیان نمی رساند، آری اگر گناه کند به این دلیل که مطیع ایشان است مطیع آنان نخواهد بود. و مراد از طاعت کسی که از ایشان اطاعت می کند طاعت فرد است در چیزی که برای ایشان یا از ایشان می باشد برای این که معنی این است که او مطیع کسی است که از ایشان اطاعت می کند در آن چه برای ایشان اطاعت است.

و به معنی استسلام، یعنی که من منقاد کسی هستم که منقاد شما می باشد در آن چه با مراد شما که مراد خدا هم هست منافات ندارد.

و به معنی محبت، یعنی که من محب کسی هستم که از ته دل و با زبان و با عمل به ارکان، محب شماست.

و به معنی ولایت، یعنی که من دوست کسی هستم که با شما دوست باشد به همان معنی هایی که در ولی گذشت.

و معنی اسلام، مانند طاعت و استسلام و محبت و ولایت است. یعنی من، هر کسی را دوست می دارم که از او، در سلامت هستید در آن چه از وی می خواستید و با او صفا دارم از وی دوری نمی کنم با او دشمنی ندارم. بنا بر توضیح اسلام مانند مسالم می باشد.

این معانی هفتگانه ی (سَلِّمْ) در (سالمکم) جاری می شود و هر یک از آن ها در (سَلِّمْ) به (سالمکم) ضمیمه می شود و چهل و نه معنی می دهد و هر یک از این معانی با قلب،

زبان و ارکان لحاظ می شود و یک صد و چهل و هفت می شود. و احتمال های گوناگون، در شیئی متعدد به آن می پیوندد چنان که در معنی صلح گفتیم و در هر شقی از این معانی در باره ی بعضی از مسالمن حقیقت و در بعضی مجاز و در بعضی اغلبیت و مانند این ها لحاظ می شود. بنا بر این (سلم) همه ی مراتب ایمان را در بر می گیرد، زیرا سلم در ولایت ایشان علیهم السلام نفس یا برادر مسالم می باشد یا سلم با مسالم بر ولایت و بر همه ی فروع آن تعارف می کند، و شرط نیست که سلم در تمامی زمینه ها که اشاره شد با مسالم موافق باشد و گر نه نمی توان آن را در غیر چهارده معصوم علیهم السلام پیدا کرد، چنان که موافقت در یک چیز در این باره اگر اتفاق بیفتد کفایت نمی کند و گر نه اختلافی بین خلق واقع نمی شد و موافقت در اصل بزرگ و در معظم اشیاء شرط است تا جهت مخالفت ارجح یا مساوی نباشد.

گرچه مراد اصلی از (سلم) در حقیقت ولایت است (اما، من) برای آن وجوهی را ذکر کردم برای این که این وجوه از معانی لغوی سلم است و در نزد اهل بیت علیهم السلام همه ی این معانی از ولایتند و به این جهت در این جا خیلی از آن ها را ذکر کردیم.

مراد امام علیه السلام از فقره ی (و حرب لمن حاربکم) برائت از دشمنانشان می باشد و چنان که قبلا گفتیم رکن موافق و ضد و مخالف (سلم لمن سالکم) می باشد و در قول خدای تعالی (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ)<sup>۱</sup> یعنی ای اهل ایمان، همه به اتفاق

در مقام تسلیم درآیید و از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست و اگر بعد از آمدن این همه دلایل روشن به شما به راه خطا بروید... ، به این موضوع اشاره شده است . (ان زللتم) یعنی اگر خطا رفتید را تفسیر کرده اند به داخل در سلم نشدن، که در اصول کافی راجع به (ادخلوا فی السلم) آمده است : (فی ولایتنا) .<sup>۱</sup> یعنی خدای تعالی اهل ایمان را امر فرموده که همگی در کنف ولایت ما اهل بیت باشند.

و در تفسیر علی بن ابراهیم (ادخلوا فی السلم) تفسیر شده به ولایت امیر مومنان علیه السلام .<sup>۲</sup>

و در امالی شیخ از حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر (ادخلوا فی السلم) روایت شده که در ولایت امیر مومنان علیه السلام داخل شوید و در تفسیر (و لا تتبعوا خطوات الشیطان) فرموده است از غیر او پیروی نکنید .<sup>۳</sup>

و در تفسیر عیاشی از ابو بصیر وارد شده که امام صادق علیه السلام فرمود : آیا می دانی سلم چیست ؟ عرض کردم : شما داناترید . فرمود ولایت علی و ائمه اوصیاء بعد از وی ، و خطوات شیطان ، ولایت فلان و فلان می باشد .<sup>۴</sup>

و از امام باقر و امام صادق علیهما السلام در این آیه وارد شده که به معرفت ما امر شده اند و امام باقر از امام زین العابدین علیهما السلام روایت کرده که فرمود : هو ولایتنا .

و امام امیر مومنان علیه السلام در موقع ذکر از عترت خاتم

۱ - کافی ۵۱۷/۱ و ۴۱۷ .

۲ - تفسیر قمی ۷۰/۲ .

۳ - امالی طوسی ۲۹۹ .

۴ - تفسیر عیاشی ۱۰۲/۱ و ۴ روایت بعدی هم در همان منبع آمده است .

النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ فَرَمُودَهُ اسْت: وَ هُمْ بَابُ السَّلَامِ فَادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ.<sup>۱ ۲</sup>

می گویم: احادیث در این باره موید همدیگرند که سلم ولایت است و خطوات شیطان ولایت دشمنانشان، بنا بر ضد بودن این فخره با فقره ی قبلی، مومن با دشمنانشان در جنگ است در جهاد با شمشیر به موقع دفاع و روا بودن، و با اقامه ی دلیل و برهان، و در مواردش با مدهانه و تقیه و مطلق اعراض، تا باز شدن سد یا جوج و مأجوج، یا تا وارد شدن به حدیثی دیگر<sup>۳</sup> یا با بخشیدن و انتقام نگرفتن و موکول کردن انتقام به خدای تعالی، زیرا وی شدید الانتقام می باشد و این قول خدای تعالی است: (قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)<sup>۴</sup> به آنان که ایمان آورده اند بگو: که از جور مردمی درگذرند که به آیام الله امید ندارند تا خدای تعالی عاقبت هر قومی را به سزای اعمالشان برساند. و آیام الله، ائمه علیهم السلامند، لا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ یعنی ایشان را دوست ندارند و به ایشان اقتداء نمی کنند و اول وقت انتقام در قیام امام موعود عجل الله تعالی فرجه و سهل مخرجه الشریف، خواهد بود.

(در آن جا که) گفتم: یا تا وارد شدن به حدیثی دیگر از آنان اعراض کند، به این معنی اشاره کردم که فرورفتن در آیات الهی، این است که به جای اهل بیت علیهم السلام دیگران را به سرپرستی بگیرند. در آن موقع جهادشان قبل از قیام قائم علیه السلام، اعراض از آن هاست تا زمانی که به ولایت دیگری وارد شوند مانند مشغول شدن به امر

۱ - جائیه ۱۴.

۲ - کنز الدقایق از میرزا محمد مشهدی ۵/۱۵۰.

۳ - این سخن با توجه به آیه های (۱۴۰ نساء و ۶۸ انعام).

۴ - جائیه ۱۴.

زندگیشان در خرید و فروش، کشت و کار و امثال این ها. برای این که حدیث و قول و کلمه و مانند این ها در تأویل، مردانی پاک و بنده هایی گرامی اند چنان که در احادیث اِهْلِ عَصْمِیَّتِ در تأویل کلام الله تعالی: (وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ)<sup>۱</sup> یعنی ما برای هدایت این مردم آیات قرآن را سخن پیوسته آوردیم تا به حقایق آن متذکر شوند. از امام کاظم علیه السلام در تفسیر وصلنا القول، روایت شده که فرمود: (امام الی امام) یعنی امامی به امامی<sup>۲</sup> (جانشین می شود و بدین سان هیچ زمانی خالی از امام نیست) و از امام صادق علیه السلام که فرمود: (امام بعد امام) یعنی امامی بعد از امامی<sup>۳</sup> می آید و خدای تعالی فرمود: (بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحِ)<sup>۴</sup> یعنی ای مریم خدای تعالی تو را با کلمه ای مژده می دهد اسم او مسیح است و فرموده: (لَنفِذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفِذَ كَلِمَاتُ رَبِّي)<sup>۵</sup> یعنی اگر دریاها مرکب شوند تا کلمات خدای مرا بنویسند تمام خواهند شد پیش از آن که کلمات خدایم تمام شوند. و فرموده است: (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي)<sup>۶</sup> یعنی خدای تعالی بهترین حدیث را نازل فرمود کتابی را که آیاتش مشابه هم هستند و فرموده است: (فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ)<sup>۷</sup> احسن القول در این آیه احسن الحدیث در آیه ی قبل می باشد یعنی بندگان مرا مژده بده، کسانی را که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند و فرموده است:

۱ - قصص ۵۱.

۲ - کافی ۴۱۵/۱.

۳ - بصائر الدرجات ۵۱۵.

۴ - آل عمران ۴۵.

۵ - کهف ۱۰۹.

۶ - زمر ۲۳.

۷ - زمر ۱۷ و ۱۸.



(هَذَا كِتَابُنَا يُنْطَقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ)<sup>۱</sup> یعنی این کتاب ماست به حق با شما سخن می گوید.<sup>۲</sup>

خلاصه هر کس تأویل کلام ائمه سلام الله عليهم را بداند برایش ظاهر خواهد شد که :

\* تأویل قرآن و باطن تأویل آن همگی در باره ی ایشان و شیعیانشان و در باره ی دشمنانشان و پیروانشان می باشد .

\* و خواهد دانست که همه ی خلق یا با ایشان هستند و یا با دشمنانشان .

\* و خواهد دید آن چه ما به تلویح اشاره کردیم تعریف (سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم) می باشد . و توفیق با خدای تعالی است .

۱ - جاثیه ۲۹ .

۲ - در این آیات قول و حدیث و کتاب ، علاوه بر معانی ظاهری که در تفاسیر آمده به امام ، حضرت مسیح ، امیر مومنان و ائمه عليهم السلام تأویل شده اند برای اطلاعات بیشتر به جلد ۲۴ بحار الانوار و به همه ی عنوان های آن مراجعه فرمایید . مترجم .



**امام علیه السلام فرمود :**

**محقق لما حققتم مبطل لما ابطلتم**

هر چه را شما حق بدانید آن را حق می دانم و هر چه را باطل بدانید آن را باطل می دانم

یا هر چه را شما به آن تحقق بدهید به آن تحقق دهم و هر چه را باطل کنید باطل کنم

مرحوم مجلسی در شرح آن گفته است : یعنی آن را که شما محقق کردید اعتقاد دارم که آن حق می باشد یا با دلائل در بیان آن چه حقست می کوشم چنان که در ابطال باطل چنین خواهیم کرد .

می گویم : محقق لما حققتم یعنی معتقدم آن چه شما آن را (به عنوان حق) ثابت کردید (حق) ثابت است و هر چه را باطل کردید باطل است یا این ها را با دلایل قطعی می دانم . مبنای معنی اول ، بر اساس دلائل قطعی ، عقلی و نقلی است که ثابت شده : ائمه علیهم السلام عالم و معصوم و مسدد و موید و حکیم و ذاکر و بیدار و هشیارند بنا براین به جهل و دروغ و خطاء و خیانت و نادانی و فراموشی و غفلت و (امثال این ها) دچار نمی شوند ، خدا ایشان را برای خود و خلق را برای ایشان آفریده است ، ایشان را بر خلق خودشان

و بر خلق همه ی خلق گواه قرار داده است و ایشان را، اعضاء و اشهاد و مناة و اذواد و حافظ و رواد خلق قرار داده است . خدای سبحان ایشان را محل مشیت و زبان اراده ی خود قرار داده است ، حرفی نمی زند مگر از جانب او و برای رضای او و به فرمان او (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)<sup>۱</sup> در سخن گفتن از او سبقت نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند . هرگاه با دلائل قطعی ، ثابت شود آن چه که در باره ی ایشان شنیدی ، ثابت می شود که حق همانست که ایشان، آن را حق بدانند و باطل همانست که ایشان آن را باطل کرده اند ، کسی که در باره ی آنان شک نکند ، در گفتار و رفتار و اعمال و احوالشان و در آن چه برای ایشان باشد شک نمی کند .

مبنای معنی دوم ، این است که : هر کس (حق) بشناسد آن چه را که در حق ایشان ذکر کردیم ، خدای تعالی علم و نور و شرح صدری به وی خواهد داد تا غیب را مشاهده کند و حق را حق بداند چنان که به وی تعریف کرده اند و باطل را باطل بداند با دلائلی که آن را باطل کرده اند ، این همان احسانی است که خدای تعالی وعده داده هر کس متصف به آن باشد به او علم و آگاهی عطا خواهد کرد ، خدای سبحان فرموده است : (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)<sup>۲</sup> و چون موسی به سن عقل و رشد و به حد کمال رسید ما به او حکم نبوت و مقام علم عطا کردیم و به مردم نیکوکار چنین پاداش می دهیم . و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود : علم به زیادی یادگیری نیست و در حقیقت نوری است که خدای تعالی به دل هر کس بخواهد می افکند و سینه اش باز می شود و غیب را می بیند و گسترش می یابد و گرفتاری ها را تحمل می کند .

۱ - انبیاء ۲۷ .

۲ - قصص ۱۴ .

گفته شد : آیا نشانه ای برایش هست ؟ فرمود : (التجافی عن دار الغرور و الانابة الي دار الخلود و الاستعداد للموت قبل نزوله)<sup>۱</sup> یعنی سه نشانه دارد یک : کناره گیری از دنیای فریبنده . دو : روی آوردن به آخرت . سه : آماده شدن برای مردن قبل از رسیدن آن . و امام باقر علیه السلام فرمود : (ما من عبد احبنا و زاد في حبنا و اخلص في معرفتنا و سئل مسألة الا و نفثنا في روعه جوابا لتلك المسألة) هیچ بنده ای ما را دوست ندارد و محبتش را به ما افزون نکند و در محبت ما خلوص نشان ندهد و مسأله ای را از وی نپرسند مگر این که ما جواب آن مسأله را در دلش می افکنیم.

پیش از این معنایی را ذکر کردیم که در این حدیث و غیر آن ، به آن اشاره شده است اخبار فراوانی به این مفهوم که ایشان علیهم السلام ، ابواب الله ، و مصدر فیض از خزانه های الهی اند. بنا بر این به کسی از خلق چیزی نمی رسد مگر به واسطه ی ایشان ، پس هر کس حقی را محقق کند ناشی از چیزی است که ایشان آن را محقق کرده اند زیرا راهنمایان و رهبران همه ی خیرات ، ایشان هستند ، هم چنین است کسی که باطلی را باطل می کند او نیز آن را باطل کرده با آن چه ایشان باطل کرده اند و به این مورد در آیه ی (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ)<sup>۲</sup> هیچ چیزی در جهان هستی وجود ندارد مگر این که خزینه های آن در نزد ماست و ما آن را جز به اندازه ی معلوم نازل نمی کنیم . و (نا) ضمیر متکلمی است که دیگری با اوست (و نشان می دهد که) ایشان با او هستند چنان که در سخن امیام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ی (وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ

۱ - روي أن النبي ص قرأ أ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَقَالَ إِنْ النُّورُ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انْفَسَحَ لَهُ وَ انْتَشَرَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لَذَلِكَ عِلْمٌ يَعْرِفُ بِهَا قَالَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَوْتِ . مشکوة الانوار ۲۶۸ . مترجم .

عِبَادَتِهِ<sup>۱</sup> فرمود : ما هستیم آنان که در نزد او هستند و معنی آیه چنین است : آنان که نزد خدایت هستند از بندگی و عبادت او کبر نمی ورزند ، و معنی متکلم بودن ایشان با او ، این است که ایشان محل کلام او و مترجمان وحی او و بیان کنندگان از جانب او هستند ، و (نا) ضمیر کسی است که خود را معظم می داند و ایشان نفس متکلمه ی محدثه و همان عظمت اند ، ایشان صفتند و او موصوف است او به وصف فعلی ، موصوف به ایشان است ، ایشان اسامی او هستند و او مسمی بهم است تسمیه ی تعریف و محبت .

معنی این می شود که : من با پیروی کردن از شما ، و در گرفتن تمامی خواسته های خدای تعالی از شما ، و رد کردن آن چه نا معلوم و مبهم است به سوی شما و تسلیم بودن در برابر اوامر و نواهی شما ، و پیگیری آثار شما ، و رهیابی با راهنمایی شما و واگذاری امور در تمامی زمینه ها به شما ، در صدمه به آن چه شما به آن تحقق بخشیده اید تحقق بدهم و هر چه را باطل کرده اید باطل نمایم ، برای این که من ، علم و معرفت و بصیرت و نوری ندارم که از آن روشنایی بگیرم در راه بردن به حقایق اشیاء مگر از شما و به وسیله شما ، و ندارم جز آن چه را که شما به فرمان خدای تعالی ، از فاضل انوارتان به من افاده کرده اید . و آن چه ایشان محقق کرده اند عبارت است از :

\* معرفت خدای سبحان با آن چه خودش را با آن وصف کرده است و توحید او با آن چه خلق را بر آن دلالت کرده است .

\* معرفت آن چه خودش را با آن وصف و افعال خود را با آن تعریف کرده است و عبادتش را و پیروی اوامرش را و اجتناب از نواهیش را و اقرار به نبوت پیامبران او و وصیت اوصیانش را به

خصوص نبوت پیامبرمان صلی الله علیه و آله را و وصیت اوصیاء او را و امامتشان را و ایمان به ایشان را و اقرار به فضایلشان را و تسلیم در برابرشان را و واگذاری امور در همه ی زمینه ها از تکالیف و حالات و اعتقادات به ایشان را و همه ی آن ها را که خدای تعالی از خلق خودش در دنیا و آخرت می خواهد ، به آنان یاد داده است ، و این که خدای تعالی همه چیز را به ایشان علیهم السلام عطا کرده ، دنیا و آخرت را برایشان قرار داده ، طاعت خودش را به طاعت ایشان و معصیت خود را به معصیت در برابرشان همراه ساخته ، رضای خود را رضای آنان ، خشم خود را خشم ایشان اعلام کرده است ، طاعتی از کسی از خلق ، قبول نمی شود مگر این که با اطاعت از آنان همراه باشد . (و یادشان داده است که) تکلیف عبارت است از : استحکام بزرگواری ایشان ، و پایه گذاری طاعتشان ، و اظهار فضایلشان و نشر مدایحشان و فراخواندن به فرمانروایی ایشان . و (عبارت است از) این که (اقرار و اعتقاد داشته باشیم که) حق برای ایشان ، با ایشان ، در ایشان ، و به وسیله ی ایشان می باشد . هم چنین ایشان را حجج الهی ، ابواب او و بیوت او و چشم و صورت او، حکم و امر او و علم و خزینه ی او بدانیم . (ایشان را) کلیدهای غیب او ، معانی او ، مظاهر او در بین خلق ، و سفرای الهی بر خلق او (بدانیم) در آن چه از احکام قضاء از خیر و شر محبوب یا نامطلوب جریان دارد . و (بدانیم) که : کتاب هایی که خدای تعالی فرود آورده ، اوامر و نواهی او به پیامبران و حافظان دین و احکامش ، و آن چه از جانبش خبر داده اند از چیزهایی که از بندگانش می خواهد و به اعمال و اعتقادات آنان مربوط می شود مانند احکام تکالیف زندگی و مرگ ایشان ، در روزهای پنجگانه یعنی عالم ذر و دنیا و رجعت و برزخ و آخرت . چیزی از آن چه ذکر شد و امثال آن ها و نه چیزی از افراد آن ها و فروع آن ها نبود مگر این که آن را ذکر کرده و تحقق بخشیدند و به دلیلش اشاره کردند

هرکس آن را شناخت شناخته (و ایمان آورده است) و هرکس منکرش شد (کافر) شده و هرکس به آن جاهل مانده (جزو افراد مستضعف) است . مومنی که دارای ایمان ثابت است به سه روش در صدد محقق کردن چیزی است که شما محقق کرده اید :

مومنی به این امر اعتقاد دارد و در برابر ایشان تسلیم می باشد و دلیل وی دلیل اجمالی است .

مومنی که علاوه بر تسلیم به ایشان ، اعتقاد دارد به این که باید اقوال و راهنمایی های ایشان را بر حسب مفهوم بشنود و گاه دلیل تفصیلی نام می گیرد . و حق این است که این تفصیل ، به صورت دلیل است و نه در حقیقت و مدلول .

مومنی که از روی علم اعتقاد دارد چنان که خدای تعالی اشاره فرموده و گفته است : ( وَ لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ )<sup>۱</sup> یعنی و غیر خدای یگانه ، آنان را که به خدایی می خوانند به شفاعت کسی قادر نیستند مگر عزیر و عیسی و فرشتگان ، کسانی که با علم یقین بر توحید حق گواهی دهند و اهل حق را شفاعت کنند . و مراد از علم خاص این است که وی کتاب کبیری را خوانده که قلم ، آیات و امثال آن را به دست خدای سبحان و به فرمان او نگاشته است و کتاب کبیر آفاق جهان هستی است هم چنین کتاب صغیری را خوانده که انسان می باشد (و قلم به دست خدا و به امر او در آن همان را) نوشته که در کتاب کبیر نوشته است وقتی آن دو را با روشنگری ایشان سلام الله علیهم خواند و مشاهده کرد آن چه را که وی را بر آن مطلع کرده بودند مدلول را در دلیل و در نفس مدلول دید و مدلول را دلیل یافت . و این تفصیلی حقیقی است و صاحب



این معرفت همان است که ما آن را در قول دوم خودمان قصد کردیم که هر کس آن چه را در باره ی اهل بیت علیهم السلام گفتیم بشناسد خدای تعالی به او علم و نوری و شرح صدری عطا می کند تا غیب را ببیند و حق را چنان بشناسد که برایش معرفی کرده اند... این مورد ، در حق و باطل کلمه به کلمه یکی است ، بنا بر این در همه ی تفصیل این را در مقابل آن قرار بده .



## امام هادی علیه السلام فرمود : مطیع لکم عارف بحقکم مقرر بفضلكم

فرمانبر شما هستم، به حق شما عارفم، به فضل شما اقرار دارم

می گویم : معنی این جملات ، به صورت پراکنده گذشت ، اما ایرادی ندارد در این جا به صورت مختصر ولی یک جا ، به آن اشاره کنیم تا دلالتش بیشتر شود و در ضمن خواننده به مراجعه و بررسی نیاز نداشته باشد علاوه بر این که به بخشی از این شرح حضور ذهن یافته و مطلوبش بخش های دیگر است و خواسته اش با مراجعه تمام نمی شود .

اما به قول شاعر:

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو المسك ما کررته يتضوع،

مراجعه، خود فوآندی دارد.

پیشتر گفتیم که خدای سبحان اهل بیت سلام الله علیهم را برای خود آفریده است و به این لحاظ هر عملی ، عقیده ی برحق ی ، یا باطل کردن باطلی ، یا حرکتی یا سکونی ، از ایشان سربزند برای رضای خدای تعالی است و برای رضای خدا نیست مگر آن چه که او به آن امر کند ، و چیزی نمی شود برای چیزی یا از چیزی یا به وسیله ی چیزی ، مگر به

مدد خدای تعالی، بنا بر این توضیح، خود ایشان و آن چه از ایشان و به وسیله ی ایشان و برای ایشان باشد، همه حمد خدا و ثنای او و معرفت و ذکر و نعمت های او خواهند بود.

خدای سبحان (ایشان را برای خود آفرید و) هر چه را خلق کرد برای ایشان خلق کرد تا تمام و کامل کند آن را که برای اوست، از این دیدگاه خدای سبحان طاعت چیزی از خلقش را نمی پذیرد مگر با طاعت از ایشان، و طاعت ایشان را نمی پذیرد مگر این که برای او باشد و برای خود نپذیرفته طاعتی از خلقش را مگر برای ایشان، بنا بر این طاعات و اعمالی برایشان نخواهد بود مگر این که همه ی آن ها از ایشان برای خود او باشد برای این که ایشان علیهم السلام برای او هستند و چیزی طاعت خدا نخواهد بود مگر این که هر چه برای ایشان باشد برای (جلب رضای) خود او باشد با توضیح بالا (مطیع لکم) یعنی (مطیع لکم لله) من برای خدای تعالی مطیع شما هستم. بنا بر آن چه گفتیم: اطاعت حقیقی مومن از ایشان این است که برای خدا به همه ی اوامر ایشان عمل کند و برای خدا از همه ی نهی هایشان پرهیز کند و این مورد عمومیت دارد در همه ی چیزهایی که حق باشند و در همه ی چیزهایی که باطل باشند مثال اولی این است که بگوید ۵ برابر است با ۲ + ۳ و مثال دومی این است که بگوید ۵ مساوی است با ۲ + ۲، خدای تعالی برای حکایت حال بعضی ها در نوع باطل به این صورت اشاره کرده است: (الْم تَرِ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بِالِ اللَّهِ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا \* أَنْظِرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَ كَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا)<sup>۱</sup> یعنی آیا نمی بینی آنان را که ادعا می کنند پاک دل هستند؟ بلکه این خدای تعالی است که دل هر کس را بخواهد پاک می کند و به اندازه ی رشته خرمایی

ظلم نمی‌شوند، نگاه کن چگونه بر خدا دروغ می‌بافند و همین افتراء گناهی بس آشکار می‌باشد.<sup>۱</sup>

## اقسام اطاعت

در ضمن طاعت، گاه صوری است مانند این که عبادت از روی رياء باشد، که به صورت عبادت است ولی در حقیقت، معصیت می‌باشد. و لِيَذَّكُرُوا لِلَّهِ أَلِفًا قَلِيلًا<sup>۲</sup> وقتی برای نماز بر می‌خیزند با بی‌میلی و کسالت برمی‌خیزند) با مردم رياء می‌کنند و ذکر خدا را جز اندک نکنند، یعنی در آن قسمت از عبادت که رياء نمی‌کنند، یا این که ذکر الله در نمازشان اندک است، یا به صورت نمازشان است، یا به ذکر و فراموشی. و گاه عبادتش غیر ثابت یعنی متزلزل است مانند این که برای سمعه باشد، عبادتش به نسبت سمعه بین قبول و رد ایستاده است، مانند این که پیش از اطلاع یافتن کسی به عبادت او بمیرد یا کسی را از آن مطلع سازد. و مانند اعتقاد منافق، که به صورت با واقع تطبیق می‌کند، مثلاً موقعی که در ظاهر به حق اقرار کند، و ای بسا برای ثواب دنیا مانند حرمت خون، حرمت اموال، جواز ازدواج، بردن ارث و میراث برسد، اما در باطن با توجه به این که اعتقادش با واقع مطابقت ندارد زیرا به آن منکر است و خود به این عالم می‌باشد یعنی اقرارش دروغ است چنان که خدای تعالی فرموده است: (إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ

۱ - سه آیه ی بعدی خیلی جالب موضوع را روشن می‌کنند اهل کتاب که مدعی اند از پیامبرانشان پیروی می‌کنند بر خلاف این ادعاء اولاً به جبت و طاغوت ایمان می‌آورند و ثانیاً می‌گویند راه کفار به صواب نزدیک تر از راه مومنان می‌باشد. می‌فرماید: خدا همین افراد را لعنت کرده و خدا به هر کس لعنت کند یار و یابری برایش نخواهی یافت. مترجم.

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ<sup>۱</sup> یعنی ای رسول ما وقتی منافقان ریاکار نزد تو بیایند می گویند که ما به یقین گواهی می دهیم که تو رسول الله هستی ، و خدای تعالی می داند تو رسول او هستی و خدا گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند . زیرا اعتقاد منافق در حقیقت دیدن حق و شناختن آن است، نه ثابت ماندن در آن و نه عمل به اقتضای آن و لو در تصمیم . زیرا ایمان با دیدن حق و شناختن آن به عنوان حق ، ثابت نمی شود، ایمانی که (ثمره اش) ثبات بر حق باشد، مگر با به کارگیری ارکان سه گانه ی آن، هر کدام در جای خودش . اعتقاد (قلبی) که گفتیم آن جزء ایمان است و اقرار زبانی و عمل به ارکان.

در خصال صدوق علیه الرحمه، از حضرت امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی آمده است : ( و الايمان هو معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان)<sup>۲</sup> یعنی ایمان معرفت داشتن به دل و اقرار کردن به زبان و عمل کردن با ارکان می باشد . وقتی این سه مطابق هم باشند و کاری یا تصمیمی از یکی از آن ها وارد نشود که خلاف هم باشند ایمان محقق می شود .

اکثر علمای ما عقیده دارند : ایمان ، تصدیق قلبی است و نه غیر آن ، و آن چه از ائمه علیهم السلام وارد شده که ایمان ، تصدیق به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان است چنان که مذهب معتزله و مذهب جمعی از علمای ماست توجیه صحت آن می باشد.

۱ - منافقون . ۱

۲ - خصال ۶۰۸/۲ و تحف العقول ۴۲۲ و بحار الانوار ۱۰/۳۶۵.

## توضیح توجیه صحت

یا به این است که: کمتر چیزی که ایمان را محقق می کند تصدیق قلبی است با این اعتبار که فرد به اقرار و عمل عزم دارد و گر نه (با عدم اقرار و عمل) معرفتی است که شرط اتمام حجت بر مکلف می باشد، زیرا آن چه را یقین کرده با عدم اقرار و با عمل نکردن، انکار کرده است و معنی انکار او این است که به اقتضای یقینش و اگر چه به قصد، حرکت نکرده است و به این لحاظ خدای تعالی در حقشان گفته است: (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عَلْوًا)<sup>۱</sup> یعنی با این که در قلبشان درستی آیات ما را یقین داشتند آن ها را از روی کبر و ستمگری انکار کردند.

و یا به این است که: تصدیق قلبی قوی ترین و بزرگ ترین رکن ایمان می باشد وقتی تصدیق کند بالاترین چیزی را انجام داده که از او خواسته شده است.

و یا به این است که: غالباً تصدیق قلبی اقرار و عمل را لازم دارند.

و یا به این است که: این ها تصدیق زبانی و تصدیق عملی هستند چنان که آن (یعنی تصدیق قلبی) عمل و اقرار قلبی است بنا بر این در صورت اطلاق (یعنی وقتی بگوییم: ایمان صرفاً تصدیق قلبی است و نه غیر آن) تصدیق زبانی و عملی را هم شامل خواهد بود.

اما تحقق تصدیق قلبی با (اقرار و عمل) و تطابق آن ها در واقع تحقق ایمان کامل است بنا بر این تصدیق بدون اقرار

و عمل و بدون قصد آن‌ها، ایمان نیست.

و گاه طاعت، قبول کردن تکلیف وجودی است که تکلیف شرعی وجودی نام دارد و ظاهر شرعی است و در حقیقت به همه ی آن‌ها (که در این جا اشاره شد) طاعت اطلاق می‌شود خدای تعالی در باره ی یکی از منافقان فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)<sup>۱</sup> یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی را با زبان می‌گویید که در مقام عمل خلاف آن را می‌کنید این عمل که سخنی بگویید و خلاف آن عمل کنید خدا را بسیار به خشم و غضب می‌آورد. توصیف این منافق به ایمان، با در نظر گرفتن علم و قول اوست با این که یک چشم به هم زدنی به خدای تعالی ایمان نیاورده است، ایمان صوری و مانند آن چنین است به یک نظر طاعت نامیده می‌شود اما چون موجب نجات نمی‌شود از آن‌هایی نیست که نجات از آن اراده شده است و به مطلق طاعت داخل نمی‌شود با این که در کل ثوابی را سبب می‌شود که همه ی آن در دنیا عاید فرد می‌شود و به برزخ نمی‌رسد چه برسد به آخرت، این عمل به مطلق طاعت داخل نمی‌شود. آری اگر عملی محسوب شود ثوابش در همین دنیا داده می‌شود و نه در جای دیگر. ولی نجات مترتب می‌شود بر آن چه از آن نجات اراده شده است یا حصول چیزی که برایش اراده شده است مانند امر و نهی‌های ارشادی، در این صورت امکان دارد امثال به آن در طاعت در قول (مطیع لکم) امام هادی علیه السلام داخل شود، مانند مشورتی که علی بن محمد علان دایی کلینی، با حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در خصوص سفر زیارت به خانه ی خدا کرد و امام علیه السلام نهی فرمود، اما او به حج



رفت و کشته شد ، به این عمل او معصیت گفته می شود با این که نهی ارشادی بود و اگر نمی رفت صدق می کرد که اطاعت کرده است الا این که طاعت ، با توجه به مراتب تکلیف و مراتب مکلفین تفاوت می کند ، و بعید نیست این طاعت ، به قول امام علیه السلام (عارف بحقکم) مربوط باشد برای این که طاعت ، به اعتبار اخلاص است و به محبت قیام به خدمت آمر ، که به نسبت معرفت حق او به وجود می آید . و ایشان علیهم السلام در جهان هستی بر حسب آن چه به آن فراخوانده شده اند چهار مرتبه دارند :

اول : مرتبه ی مقامات است ، که در هیچ جا تعطیل نیستند و حقشان در این مقامات، شناخت ایشان است یعنی شناختن خدای تعالی به وسیله ی ایشان . و این قول حضرت حجت علیه السلام در دعای ماه رجب می باشد (يعرفك بها من عرفك)<sup>۱</sup> یعنی خدایا با آن مقامات تو را می شناسد هر کس تو را شناخت ، و فرمودند (فمن عرفنا عرف الله)<sup>۲</sup> هر کس ما را شناخت خدا را شناخت و (من لم يعرفنا لم يعرف الله) هر کس ما را نشناخت خدا را نشناخته است و قول امیر مومنان علیه السلام (نحن الاعراف الذين لا يعرف الله عز وجل الا بسبيل معرفتنا)<sup>۳</sup> یعنی ما اعراف هستیم کسانی که خدای عز وجل جز از طریق ما شناخته نمی شود .

دوم : مرتبه ی معانی، و حقشان در این مرتبه شناختن این معنی است که ایشان معانی خدای سبحان، یعنی معانی افعال او هستند، با این توضیح ایشان، علم و قدرت و حکم و امر و عدل و چشم و گوش و زبان و قلب و وجه و نور و دست و بازو و کتاب و خزانه و کلید خزانه و ظرف علم و اسرار غیب

۱ - کتاب های دعاء

۲ - بحار الانوار ۲۲/۵۲ .

۳ - کافی ۴۸۱/۱ .

و محل های مشیت و زبان های اراده و صفات والا و اسماء حسنی و نعمت های بی شمار او و غیر این معانی افعال و مظاهر ابداعات و اختراعات او هستند، و فهمیدن این معنی که ایشان معانی او هستند، مشاهده ی آن در عبادت و دعاء و فکر و اعتبار و وجدان و وجود ایشان می باشد دعا کننده به وسیله ی ایشان به خدای تعالی توجه می کند و وی را مخاصب قرار داده و به وسیله ی ایشان با وی مناجات می کند .

سوم : مرتبه ی ابواب است ، و معرفت حقشان در این مرتبه این است که بداند ایشان باب هایی اند که برای عبادت ها و دعاء ها و مناجات ها از آن ها می شود وارد شد ، این باب ها طریق قبول اعمالند و از همین باب ها می آید هر خلق و رزق و حیات و مماتی که خدای تعالی، در غیب و شهادت و ذات و حال و قول و فعل و عمل بندگان برای آن ها اراده کرده است، از خزانه های الهی چیزی بیرون نمی آید و چیزی از ناحیه ی بندگان به سوی الله تعالی بلند نمی شود مگر از طریق ایشان و به وسیله ی آنان علیهم السلام . معرفت و اعتقاد این و امثالش در این مرتبه حقشان می باشد.

چهارم: مرتبه ی ظاهری امامت است و حقشان در این مرتبه این است که : فرد واجب بداند: اطاعت کردن از ایشان و اقتداء کردن به ایشان و رد مسائل به سوی ایشان و گرفتن احکام از ایشان و تسلیم بودن برایشان و برتری دادن ایشان به غیر و برابر نکردن دیگران با آنان را، در نسب و حسب و علم و شجاعت و کرم و تقوی و زهد و صلاح و دیانت و عبادت و اخلاص و قرب منزلت به پیشگاه خدای رحمن و در دیگر محاسن احوال و اعمال و اخلاق واجب است ایشان را از همه برتر بداند، پیامبری مرسل و فرشته ای مقرب و مومنی امتحان شده از ایشان برتر یا با ایشان برابر نیستند و بداند هر حسن و نیکویی و صفت پسندیده که به دیگران نسبت داده شود

قطره ی ریزی است از دریای خروشان فضائل ایشان . و چگونه چنین نباشد و حال آن که وقتی یحیی بن اکثم از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کرد از تفسیر آیه ی ( سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ )<sup>۱</sup> امام علیه السلام فرمود : چشمه ی کبریت چشمه ی یمین و چشمه ی برهوت و چشمه ی طبریه و چاه پر آب ماسیدان و چاه پر آب آفریقا و چشمه ی ناجروان ، یا (بلعوران) است و در پایان فرمود : (نحن الکلمات لا تدرک فضائلنا و لا تستقصی)<sup>۲</sup> کلمات ما هستیم فضیلت های ما درک نشود و به شماره و نهایت نرسد .

خلاصه که در حقشان اعتقاد می کنی : ایشان اولیاء الهی بر همه ی خلق او هستند و اوصیاء رسول الله و جانشینان وی در امت وی و قائمان به دینش پس از او و حافظان شریعتش و در همه چیز قائم مقام او هستند غیر از پیامبری .

این که گفتم : (و بعید نیست این طاعت ، به قول امام علیه السلام (عارف بحکم) مربوط باشد...)<sup>۳</sup> برای این که اگر حقشان را نشناسد ای بسا اطاعت کند به چیزی که با حقشان منافات دارد و در این صورت، آن اطاعت معصیت به ایشان خواهد بود، و گفتم : بعید نیست به این علت که از کلام امام علیه السلام یکی از چند وجه یا چند وجه اراده می شود .<sup>۴</sup>

چون آثارشان سلام الله علیهم ، به دو اراده دلالت دارند زیرا چنان که فرموده اند گاه یکی از هفتاد وجه اراده می شود چون متعارف همین است و اطلاق عرفاً به همان برمی

۱ - لقمان ۲۷ .

۲ - احتجاج ۹۵۲/۲ .

۳ - به چند جمله بعد از داستان دایی مرحوم کلینی رجوع کنید . مترجم .

۴ - در بصائر الدرجات ص ۸۴۳ از امام صادق علیه السلام آمده است : (انی لانکلم علی سبعین وجهاً لی فی کلها المخرج) .

گردد یا ابهام و یا تعریف و یا تعمیم است ، تا هر کس آبشخور مربوط به خودش را بداند و برای آن چه خلق شده آماده شود و به آن چه برایش مقدر شده نایل آید . اگر وجه متعارف مراد باشد این طاعت به معرفت حق ربطی نخواهد داشت و اگر آخری مراد باشد همان مشخص می شود و اگر وسط منظور باشد ربط و عدم آن احتمال دارد .

احتمال دارد مبنای قول امام علیه السلام (مقر بفضلکم) جمله ی قبلی (یعنی عارف بفضلکم) باشد زیرا هر کس حق ایشان را بشناسد برایش ثابت می شود که هیچ کس با ایشان برابر نمی شود و این شناخت، لازم می آورد که فرد به فضل آن حضرات علیهم السلام اعتراف و اقرار کند و منظور از این فضل تعمیم می یابد و اسرار و فضایل ظاهری را دربر می گیرد برای این که مبتنی بودنش به ما قبل مراتب چهارگانه را شامل می شود و برایت آشکار می شود که از فضایلشان مواردی وجود دارد که غیر خودشان آن را تحمل نمی کند چنان که مرتبه ی مقامات و قسمتی از مرتبه ی معانی ایجاب می کند و بعضی از فضایلشان را غیر از افراد خاصی از شیعیان تحمل نمی کنند ، الاخص فالأخص ، مانند انبیاء و رسل و کروبیین و مانند بعضی از مومنان امتحان شده ، آنان که شهرهای دارای قلعه اند<sup>۱</sup> ، و کسانی که بخواهند به آنان یاد بدهند<sup>۲</sup> ، مانند برخی از عارفان به مرتبه ی معانی ، و بعضی از عارفان به مرتبه ی ابواب . و فضایی دارند که خواص شیعه آن ها را تحمل می کنند مانند بعضی از عارفان مرتبه

۱ - نگاه کنید به ص ۴۱ بصائر الدرجات حدیث ۲۷ - أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ ثَقِيلٌ مُقَنَّعٌ أَجْرُدٌ ذَكْوَانٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ أَوْ مَدِينَةٌ حَصِينَةٌ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا نَطَقَ وَ صَدَفَهُ الْقُرْآنُ

۲ - نگاه کنید به ص ۴۲ بصائر الدرجات حدیث ۳ - أَبِي الصَّامِتِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ شَرِيفٌ كَرِيمٌ ذَكْوَانٌ ذَكِيٌّ وَعَرٌّ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَوْمِنٌ مُمْتَحَنٌ قُلْتُ فَمَنْ يَحْتَمِلُهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ مَنْ شِئْنَا يَا أَبَا الصَّامِتِ قَالَ أَبُو الصَّامِتِ فَظَنَنْتُ أَنَّ لِلَّهِ عِبَادًا هُمْ أَفْضَلُ مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ

ی ابواب و باطن مرتبه ی امامت ، و فضایلی دارند که عوام شیعه آن ها را تحمل می کنند مانند ظواهری که مرتبه ی چهارم یعنی امامت ایجاب می کند و این مقرر ، به اندازه ی رتبه ی خودش از ایمان و درجه ی احسان ، فضایل ایشان را می شناسد خدای تعالی فرموده است : ( هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ )<sup>۱</sup> آیا جزای احسان غیر از احسان می باشد ؟ امیر مومنان علیه السلام فرمود : قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ<sup>۲</sup> ارزش هر انسان به اندازه ی کاری است که آن را خوب انجام می دهد و رتبه اش همان است که تحقیق می کند و در آن باقی می ماند و در درجات ایمان بر آن استقامت می ورزد .

و احتمال دارد (مقرر بفضلکم) ربطی به جمله ی قبل نداشته باشد در این صورت این اقرار به نسبت معرفت و قصد بر وفاداری و ادراک خواهد بود ، و بدون معرفت و ادراک و قصد وفاداری نفعی نخواهد داشت بلکه در بعضی موارد ضرر هم دارد چنان که در باره ی منافقین به آن اشاره شد . آری ، اگر معرفت و ادراک نباشد قصد وفاداری تحقق نخواهد داشت ، چون نفهمیده است یا از روی نادانی یا از ناپاکی طینت . اگر این شرایط را نداشت برای حفظ ایمانش همان تسلیم کفایت خواهد کرد مشروط بر این که در نفسش منافاتی نیابد چنان که خدای تعالی اشاره فرموده و به ولی برحقش و خلیفه ی پیامبر مورد تصدیقش گفته است : (فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)<sup>۳</sup> یعنی نه چنین است به خدایت سوگند ایمان نخواهند آورد مگر آن که در خصومت و نزاعشان تو را به داوری بپذیرند و به هر حکمی که بکنی

۱ - الرحمن ۶۰ .

۲ - بحار الانوار ۱ / ۱۶۵ و نهج البلاغه کلمات حکیمانه ۸۱ .

۳ - نساء ۶۵ .

اعتراض نداشته و به طور کامل تسلیم حکم تو باشند . وقتی این جمله ، ربطی به قبل نداشته باشد ارادتی خاص به طاعت ترجیح خواهد یافت برای این که اقرار به فضل از بالاترین نوع طاعت می باشد زیرا اطاعت فرد از آن چه عقلش راهنمایی می کند از همین فضايل می باشد به جهت این که این فضايل ، آثار افعال ربوبی مترجمان عبودیت در افعال زبان ها و دست های ربوبی هستند ، و خدای تعالی مکلفین را در فطرت و صبغه ای آفریده که برایشان قرار داده است ، پس به کسی که بنیه را تغییر نداده و فطرت را عوض نکرده است لازم می شود به فضايلشان اقرار کند فضايلي که از هیئت های همان آثار می باشند و این اقرار ، هسته ی طاعت و مغز عبادت است برای این که ثنای الهی و تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و تمجید او به زبان های اراده ی اوست و در زیارت جامعه ی صغیره که شیخ در مصباح روایت کرده به این اشاره شده است : ( اِنِّي لَمِنَ الْقَائِلِيْنَ بِفَضْلِكُمْ مُقَرَّرٌ بِرِجْعَتِكُمْ لَا اِنْكَرُ لِلَّهِ قُدْرَةَ وَلَا اَزْعُمُ اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ سُبْحَانَ اللّٰهِ ذِي الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ يُسَبِّحُ اللّٰهَ بِاَسْمَائِهِ جَمِيعُ خَلْقِهِ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ اَرْوَاحِكُمْ وَاجْسَادِكُمْ )<sup>۱</sup> و ایشان سلام الله عليهم اَسْمَاءِ حَسَنَاءِ الهی اند که شما را امر فرموده است خدای تعالی را با آن اسامی بخوانید .

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی گرفتاری برایتان پیش آمد به وسیله ی ما از خدا یاری بخواهید و این قول خدای تعالی است ( وَ لِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوْهُ بِهَا )<sup>۲</sup> خدای تعالی اسم های نیکویی دارد او را با آن اسامی بخوانید امام فرمود : به خدا سوگند ، ما نام های نیکویی هستیم که از کسی عملی اعتقادی پذیرفته نمی شود

۱ - مصباح المتهجد ۲۸۸ و وسائل الشیعه ۵۷۹/۱۴ .

۲ - اعراف ۱۸۰ .

مگر با شناختن ما<sup>۱</sup> بنا بر توضیح ، تسبیح خدای تعالی با نام های او (که در زیارت جامعه ی صغیره خواندیم) دوستی اهل بیت علیهم السلام و بیزارى از دشمنان ایشان و اقرار و اعتقاد به فضایلشان و اقرار و اعتقاد به نقص دشمنانشان و تسلیم به حکمشان و خواستن از خدای تعالی به وساطتشان و صلوات فرستادن برایشان و زیارت مشاهدشان و ذکر فضایلشان و ذکر معایب دشمنانشان و ذکر مصیبت هایشان و گریه کردن برایشان و ترک اندوه به موقع یاد از مناقبشان می باشد و هر چه که خدای تعالی برایشان مخصوص کرده است ، شعار ایمان و فروتنی در برابر شناختن حق از جانب خدای تعالی همین است خدای متعال می فرماید : (وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ الرَّسُولَ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمْنَا فَاكْتُمْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ)<sup>۲</sup> و چون آیاتی را بشنوند که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است می بینی اشک از دیدهای آن ها جاری می شود از آن جهت که حق را شناخته اند می گویند خدایا ایمان آوردیم ما را با گواهان حق بودن او بنویس .

من در ذکر فضایلشان در قصیده ای که در مصیبت حضرت سید الشهداء علیه السلام سروده ام گفته ام :

أهيمُ ببلواكم أهيمُ بحبكم

و دمعی علی الحالین من شغفی غمر

(و انی لتعرونی لذكرک هزة

کما انتقض العصفور بلله القطر

یفر لکم قلبی و ان صد ناظری

۱ - تفسیر عیاشی ۴۲/۲ .

۲ مائده ۸۳ .

و ان كنت مختارا فاني مُضْطَّرٌّ<sup>۱</sup>

فہیات ما قَضَيْتُ من شغفي بكم

مناي و لا نوحی لکم و انقضی العمر

شیفتہ ی گرفتاری های شما و مفتون دوستی شما هستم ، و در هر دو حال اشک من زیاد است . هر موقع شما را یاد می کنم با گریه بر شما برخورد می لرزم چنان که گنجشک وقتی از باران خیس شود خود را تکان می دهد . دلم به سوی شما می گریزد و چشم پر از اشکم مانع می شود اگر چه من اختیار خودم را دارم اما در دوستی شما بی اختیار هستم . بنا براین نمی توانم دوستی خود و آرزویم و نوحه سرائیم را با شما به کمال برسانم در حالی که عمر من به سر رسید . خلاصه در تخصیصی که بیان کردیم طاعت و اقرار به فضایل با هم برابرند برای این که در نزد ما مراد از طاعت ، صرفا همان نیست که در نزد عوام معروف می باشد و اقرار به فضایل هم منحصر به زبان نمی باشد بلکه به زبان و به قلب و به ارکان میسر است و این است تأویل آیه ی (تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا)<sup>۱</sup> آسمان های هفتگانه و زمین و هر که در آن هاست تسبیح گوی خدای منان هستند و هیچ چیزی نیست مگر این که خدای را با تسبیح حمد می کند ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید و آیه ی (أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُوا ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَالِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ)<sup>۲</sup> آیا نگاه نکردند تا ببینند هر موجودی که خدای سبحان آفریده ،

۱ - برای تکمیل فایده و ذکر مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام دو سطر فوق را از دیوان آن مرحوم نقل کردم . مترجم .

۲ - اسراء ۴۴ .

۳ - نحل ۴۸ .



و سایه های آن ها که به راست و چپ می گردد در برابر  
خدای متعال سجده می کنند و همه در برابرش فروتنند ؟

اصل این است که معبود بر حق سبحانه و تعالی ، خوانده  
می شود ، عبادت می شود تسبیح می شود با نام هایی  
که خود دستور داده است و نام های او ایشان هستند ، وقتی  
می گویی یا زید ، آن که خوانده شده ذاتی است که با  
این کلمه نامگذاری شده است و کلمه همان اسم است . این  
وقتی است که اسم ، اسم ذات باشد و اگر اسم فعل باشد  
اسم در حقیقت همان لفظ و مفهوم آن است و معنی همان  
است که با این نام و با مفهوم آن نامیده می شود ، زیرا لفظ  
در این جا اسم فعل و مفهوم فعل است و هر دو اسمند به  
ذاتی که با این فعل خاص ظاهر شده است ، مانند قائم ،  
وقتی که آن را به زید اسم بگذاریم ، ما از لفظ قائم زید را  
قصد داریم چون زید با آن ظاهر شده است و مفهوم از این  
لفظ همان قیامی است که زید با آن ظاهر شده است ، پس  
لفظ قائم و معنی و مفهوم آن دو اسم برای زیدند به لحاظ  
ظهورش به قیام ، ایشان علیهم السلام اسماء او تعالی هستند  
به لحاظ ظهوری که با فعلش در حقایقشان عمل کرده است  
، مفهوم الفاظی که با آن خوانده می شود چنان که در مرتبه  
ی دوم برایت بیان کردیم. اما اسامی ذات بحت مقصود به  
عبادت نیستند ، برای این که ذات بحت اسمی ندارد که بر  
او واقع شود ، و اسماء حسنی او در واقع برای آن هستند که  
با آن ها به خودش راهنمایی کرده است .

از محمد بن سنان روایت شده که گفت از امام رضا علیه  
السلام سؤال کردم : آیا خدای تعالی قبل از آن که خلق را به  
وجود بیاورد به خودش عارف بود ؟ فرمود : بلی ، گفتم آن را  
می دید و می شنید ؟ فرمود: احتیاجی نداشت برای این که  
آن را نمی پرسید و از آن نمی خواست او خودش بود و خودش

، قدرت وی نافذ بود و نیاز نبود خودش را بنامد ولی برای خودش به لحاظ دیگران اسم هایی را اختیار کرد تا او را با آن اسم ها بخوانند ، برای این که وقتی با نام خودش خوانده نشود شناخته نمی شود اولین اسمی که برای خودش اختیار کرد العلی العظیم بود ، زیرا بالاتر از همه ی اشیاء می باشد<sup>۱</sup>.

حال که فهمیدی خدای سبحان برای دیگران اسمی بر خود گذاشت و دانستی ایشان علیهم السلام اسماء او هستند اسمائی که خود را با آن نام ها نامیده تا خلق با آن نام ها وی را بخوانند و او را با آن اسمی عبادت کنند برایت ظاهر شد که ایشان معانی افعال و اوامر و نواهی او هستند . و اگر محتوا و مفهومی را که در مرتبه ی دوم یاد کردیم دانسته باشی خواهی دید که همه ی تکالیف و هیئت های عبادت ، صفات معانی آن و هیئت های اوامر و نواهی او هستند ، شناخت هر که شناخت و جاهل ماند هر که جاهل ماند و هر کس شناخت پیش رویش یقین است و هر کس جاهل ماند رو به رویش سجين است .

## امام هادی علیه السلام فرمود : محتمل لعلمکم محتجب بدمتکم معترف بکم

علم شما را محتملم و خود را با وفا داری به عهد شما از  
شرها می پوشانم

و به حقانیت شما معترفم

شارح مجلسی گفته است: (محتمل لعلمکم) یعنی می دانم که علم شما بر حق است و اگر چه عقل های ما به آن نمی رسد ، محتجب بدمتکم یعنی خود را نهان کرده ام در داخل کسانی که در امان شما هستند یا داخل شدن در امان شما را در برابر آتش و شیاطین مانع قرار دادم ، چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که خدای سبحان فرمود : (محبة علي حصني من دخل حصني امن من عذابي)<sup>۱</sup> یعنی محبت علی حصار من است هر کس به حصار من داخل شود از عذابم در امان می باشد. صدوق و غیر او این را روایت کرده اند . و سید نعمت الله جزایری تغمده الله برحمته در شرح تهذیب در توضیح (محتمل لعلمکم) گفته که گفته شده است: من علوم شما را روایت می کنم گر چه معانی آن ها را ندانم .

۱ - نگاه شود به آمالی طوسی ۳۵۳ و بحار الانوار ۳۹ / ۲۴۷ .

می گویم : این جمله ممکن است اشاره باشد به آن چه از ایشان علیهم السلام روایت شده است (علمنا صعب مستصعب لا یحتمله الا نبی مرسل او ملک مقرب او مومن امتحن الله قلبه للایمان) در این صورت معنی این خواهد بود که من تفصیل علوم شما را تصدیق می کنم و می دانم علم امور گذشته و علم هر چیزی که تا قیامت خواهد شد در نزد شماست . چنان که از امیر مومنان علیه السلام روایت شده است (اگر آیه ای در کتاب خدا نبود به شما خبر می دادم از آن چه در گذشته بوده و از هر چه که در حال شدن است و از هر چه که تا قیامت خواهد شد و آن آیه این است (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)<sup>۱</sup> خدای تعالی هر چه را بخواهد محو می کند و هر چه را بخواهد برقرار می کند و اصل کتاب آفرینش در نزد اوست .<sup>۲</sup>

(محتجب بدمتکم) یعنی با ورود به زیر چتر حمایت عهد و پیمان شما ، خود را ، از شرهای هر دو عالم مستور می کنم .

می گویم : معنی ظاهری (محتمل لعلمکم) این است که از روی علم و فهم به حق بودن علم شما آگاهی دارم زیرا احتمال در این مقام اغلب:

\* در علمی به کار می رود که از روی درک و فهم باشد و اگر چه علم ما ، تفصیل علم ایشان را شامل نمی شود .

\* و گاه در این جا به معنی تسلیم به کار می برند که به آن علم راسخ اطلاق می شود چنان که خدای تعالی فرموده است (وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا)<sup>۳</sup> راسخون در علم می گویند ما به همه ی کتاب ایمان

۱ - رعد ۳۹ .

۲ - الاحتجاج ۱/۲۵۸ .

۳ - آل عمران ۷ .

آوردیم که همه از نزد خدای تعالی است ، و خدای تعالی اولاً اهل تسلیم را راسخ پیر علیهم نامیده و ثانیاً ایشان را ستوده و فرموده است: (وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولَ الْأَلْبَابِ) (و از این دانش تنها خردمندان اطلاع دارند .

\* و گاه در نهان سازی و حفظ راز به کار می رود.<sup>۲</sup>

قول امام صادق علیه السلام به معنی اول دلالت دارد آن حضرت گفته است (ان حدیثنا صعب مستصعب شریف کریم ذکوان ذکی وعر لا یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مومن ممتحن)<sup>۳</sup> راوی گفت: چه کسی آن را تحمل می کند؟ فرمود هر کس که ما بخواهیم و به روایتی فرمود: ما خودمان

۱ - آل عمران ۷.

۲ - در این جا مرحوم شیخ اعلی الله مقامه الشریف محتمل لعلمکم را به سه معنی دانسته است اول علم از روی درک و فهم، دوم تسلیم، سوم کتمان و حفظ علم ایشان. مترجم

۳ - از این خبر و خبر بعدی معلوم می شود که از علم و امر و حدیث آل بیت علیهم السلام مواردی وجود دارد که ملک مقرب و نبی مرسل و مومن ممتحن آن ها را تحمل می کنند و مواردی وجود دارد که هیچ کدام، آن ها آن ها را تحمل نمی کنند . هم چنین در خبرها به جای لا یحتمله ، لا یومن به و لا یقر به آمده که معلوم می شود احتمال به معنی ایمان و اقرار می باشد در این باره نگاه کنید به کافی ۱/ ۴۰۱ و بحار الأنوار ۲/ ۱۸۴ و ۱۹/ ۲ و ۲۱۰/ ۲. در همین ۲۱۰/ ۲ بحار الأنوار از کتاب بشارة المصطفی از صالح بن میثم از پدرش روایتی شده که عدم تحمل را معنی می کند و به معنی انکار هم نیست تا علمش را ندارد قبول ندارد و بعد از علم داشتن اقرار می کند و مومن می شود او گفت: در بازار بودم که اصبع بن ناته آمد و گفت: وَيُحَكِّ يَا مِثْمُ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَدِيثًا صَعْبًا شَدِيدًا فَأَيُّنَا نَكُونُ كَذَلِكَ قُلْتُ وَمَا هُوَ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ حَدِيثَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَفَقِمْتُ مِنْ فَوْرَتِي فَأَتَيْتُ عَلِيًّا ع فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثٌ آخِرُنِي بِهِ الْأَصْحَابُ عَنْكَ قَدْ ضَعُفَتْ بِهِ ذُرْعَا قَالَ وَمَا هُوَ فَأَخْبَرْتُهُ قَالَ فَتَسَمَّيْ ثُمَّ قَالَ أَجْلِسْ يَا مِثْمُ أَوْ كُلِّ عِلْمٍ يَحْتَمِلُهُ عَالَمٌ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِمَلَائِكَتِهِ أَنْي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نَسْبُحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ فَهَلْ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ اِحْتَمَلُوا الْعِلْمَ قَالَ قُلْتُ هَذِهِ وَاللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ وَ الْأَخْرَى أَنْ مُوسَى ع أَنْزَلَ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلَّ عَلَيْهِ التَّوْرَةَ فَظَنَّ أَنْ لَا أَحَدًا يَعْلَمُ مِنْهُ فَأَخْبَرَهُ اللَّهُ عِزًّا وَ جَلَّ أَنْ فِي خَلْقِي مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ وَ ذَلِكَ إِذْ خَافَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَجَبَ قَالَ فِدَعَا رَبَّهُ أَنْ يُرْسِدَهُ إِلَى الْعَالَمِ قَالَ فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَضِرِ فَخَرَّقَ السَّفِينَةَ فَلَمَّ يَحْتَمِلُ ذَلِكَ مُوسَى وَ قَتَلَ الْغُلَامَ فَلَمَّ يَحْتَمِلُهُ وَ أَقَامَ الْحِذَارَ فَلَمَّ يَحْتَمِلُهُ وَ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَإِنَّ نَبِيَّنَا ص أَخَذَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمِّ بَدِي قَالَ اللَّهُمَّ مِنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ فَهَلْ رَأَيْتَ اِحْتَمَلُوا ذَلِكَ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ مِنْهُمْ فَأَبْشَرُوا ثُمَّ أَبْشَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ خَصَّكُمْ بِمَا لَمْ يُخَصَّ بِهِ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فِيمَا اِحْتَمَلْتُمْ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عِلْمِهِ .

تحمّل می کنیم<sup>۱</sup>.

برای این که ملک مقرب و نبی مرسل و مومن ممتحن حدیث ایشان را انکار نمی کنند چون در این صورت کافر می شوند بنا بر این مراد از نفی احتمال، علم و درک نداشتن است این معنی را روایت دیگر که فرموده است (ما خودمان تحمّل می کنیم) تأیید می کند. عمیر کوفی در معنی حدیثنا صعب... تا آخر گفته است: این همان است که روایت شده اید (ان الله تبارک و تعالی لا یوصف و رسوله لا یوصف و المومن لا یوصف) یعنی که خدای تعالی و رسول خدا و مومن به وصف نمی آیند بنا بر این هر کس حدیثشان را تحمّل کند ایشان را وصف کرده است و کسی که ایشان را به طور کامل وصف کند به ایشان احاطه دارد و هر کس به ایشان احاطه یابد از ایشان اعلم است (که این معنی به هیچ وجه درست نیست)<sup>۲</sup>.

و مانند آن خبری است که از امام صادق علیه السلام در تفسیر حدیثی که عبارت (لا یحتمله الا ملک مقرب..) را دارد فرمود (از فرشتگان عده ای مقرب هستند و عده ای نیستند و از پیامبران عده ای مرسل و عده ای غیر مرسل اند و از مومنین عده ای امتحان شده و عده ای امتحان نشده اند، این امر شما به فرشتگان عرضه شد غیر از فرشتگان مقرب به آن اقرار نکردند و به پیامبران عرضه شد و غیر از پیامبران مرسل به آن مقرر نشدند و به مومنان عرضه شد و غیر از مومنان ممتحن به آن اقرار نکردند<sup>۳</sup>.

۱ - بصائر الدرجات ۴۳.

۲ - بحار الانوار ۱۹۴/۲ و بصائر الدرجات ۲۳.

۳ - بصائر الدرجات.

## اشکالی و جوابی

اگر بگویی: این عبارت شما (فرشته ی مقرب، آن را انکار نمی کند و گرنه کافر می شود) اشعار دارد که هر کس آن را انکار کند کافر می شود در این صورت فرشتگان غیر مقرب و پیامبران غیر مرسل و مومنان غیر ممتحن که تحمل کرده و مقرر نشده اند منکر هستند .

در جواب می گویم: انکار محقق نمی شود مگر، بعد از معرفت، چنان که خدای تعالی فرموده است (أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ)<sup>۱</sup> یا این که این مردم رسول خود را نشناخته اند او را انکار می کنند . و فرموده است (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا)<sup>۲</sup> نعمت خدا را می شناسند و سپس آن را انکار می کنند . پس هر کس با نداشتن معرفت تحمل نکند یا از روی قصور قبول نکند منکر نیست چنان که در باره ی حضرت آدم چنین بوده است خدای تعالی فرموده است (وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنسَىٰ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا)<sup>۳</sup> و ما پیش از این با آدم عهده بستیم اما فراموش کرد و او را در آن عهد ثابت قدم نیافتیم .

و در علل الشرایع در حدیثی آمده است: (وَأَخَذَ إِلْمِثَاقَ عَلِيٍّ أَوْلِيَّ الْعِزْمِ أَنِّي رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولِي وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لِأَةِ أَمْرِي وَ خَزَانَ عِلْمِي وَ أَنْ الْمَهْدِيَّ أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَ أَظْهَرُهُ بِهٖ دَوْلَتِي وَ أَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَ أَعْبُدُ بِهِ طَوْعًا وَ كَرْهًا . قَالُوا: أَقَرَّرْنَا يَا رَبُّ وَ شَهِدْنَا وَ لَمْ يَجِدْ آدَمَ وَ لَمْ يُقِرَّ، فَثَبَّتَ الْعِزْمَةَ لَهُوَلَاءِ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ وَ لَمْ يَكُنْ لِآدَمَ عِزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ

۱ - مومنون ۶۹ .

۲ - نحل ۸۳ .

۳ - طه ۱۱۵ .

فَنَسِيٍّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا قَالَ إِنَّمَا هُوَ فَتْرَكَ<sup>۱</sup> یعنی خدای تعالی از پیامبران اولوا العزم پیمان گرفت که من خدای شما هستم ، و محمد رسول من است و علی امیر مومنان و اوصیاء بعد از وی صاحبان امر من و خزانه داران علم من هستند و با مهدی به دینم یاری می رسانم و به وسیله ی او دولتتم را آشکار می کنم و به وسیله ی او از دشمنانم انتقام می گیرم و به توسط او به رغبت و اکراه عبادت می شوم . همه گفتند: خدایا اقرار کردیم و شاهد شدیم ولی آدم انکار نکرد و اقرار نکرد ، عزیمت در باره ی حضرت مهدی ، برای پنج تن ثابت شد و آدم را عزمی بر اقرار نبود ، و قول خدای تعالی این است (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيٍّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا) قَالَ إِنَّمَا هُوَ فَتْرَكَ ، امام علیه السلام فرمود : و حضرت آدم ترک کرد .

می گویم : حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در آن موقع در برخی از مراتب دوم یا اول<sup>۲</sup> بر پیامبران آشکار شده بود، پیامبران اولوا العزم با آن حال او را شناختند و خدا را به وحدانیت یاد کردند و به عهدی که از ایشان در باره ی محمد و اهل بیتش صلوات الله علیهم گرفته شده بود اعتراف کردند و زمانی که عهد در باره ی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به ایشان عرضه شد و حضرت در آن حال بود اولوا العزم قبول کردند و آدم ع چون حال امام قائم عجل الله تعالی فرجه را به معنی اول (یعنی عدم تحمل به لحاظ ندانستن و درک نکردن) نشناخت اقرار نکرد، و انکار (هم) نکرد چون می دانست که آن حضرت از جمله ی کسانی است که بر آنان اقرار کرده است برای این که علمش را به معنی دوم (یعنی تسلیم) متحمل بود، عدم تحملش به معنی

۱ - کافی ۸/۲ و بحار الانوار ۲۶ / ۲۷۹ .

۲ - مرتبه ی اول ، مرتبه ی مقامات و مرتبه ی دوم مرتبه ی معانی و مرتبه ی سوم ابواب و مرتبه ی چهارم امامت است . مترجم .



اول از قصور او بود. به این لحاظ امام علیه السلام فرمود: (و لم یجحد، یعنی انکار نکرد) و اشاره شد که هیچ کدام از پیامبران سلام الله علیهم مبتلا نشد مگر به جهت تقصیر در تحمل علوم آل بیت علیهم السلام و مقامی که در آن هستند و وقوع هر گونه عدم تحمل از جانب شیعیانشان به همان معنی اول است مخصوصا شیعیان معصومشان (که پیامبران باشند، منظور این است که تحمل نکردند چون علم شان را ندانستند و درک نکردند).

اما عدم تحمل به معنی دوم (انکار بعد از معرفت) از شیعیانشان (که پیامبران هم در این جا در رأس قرار دارند و معصوم هم هستند) سر نمی زند زیرا انکار شعار دشمنانشان می باشد و مجازات هایی که در حق بعضی از پیامبران علیهم السلام (در اخبار و آثار می بینیم) مانند یونس و ایوب و یعقوب و مانند ایشان، با این که در حقشان قصور تلقی می شود با این حال انکار نکرده اند تا به لحاظ تسلیم نشدن مستحق مجازات شوند، عقوبت ایشان به این لحاظ بوده که در سؤال از علت و در توضیح خواستن عجله داشته و به شدت ابتلاء صبر نکرده اند. بنا بر این سؤال کردن، عجله داشتن و صبور نبودن از ایشان، غیر منتظره بود و با مقامشان در تحمل ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام به حکم (حسنات الابرار سیئات المقربین) <sup>۱</sup> منافات داشت اما در حقیقت منافی تسلیم نبود بلکه قصور و کوتاهی بود و به دلیل حکمت معلوم شده که به نسبت مراتب برای کوتاهی ها عقوبت هایی وجود دارد، اغلب آن ها مورد عفو و اغماض واقع می شوند. (مثلا قصور ها) وقتی با نوعی اختیار همراه (ن) با شدند تا به کارهای اختیاری منسوب شوند و در اصل، اسباب آن ها ثابت نباشد از جهل و کوتاهی ناشی شوند این گونه (قصور ها) به

افعال طبیعی جبلی ملحق می شوند (این قصور ها مورد عفو قرار می گیرند و گاه هم معفو نمی شوند) بر عکس اگر ناشی از اختیار باشند و اگر چه فی نفسه حقیر باشند به خاطر همین قصورها که عقوبت دارند پیامبران به نسبت قصورشان مبتلا شده اند.<sup>۱</sup>

و از اخباری که به معنی دوم یعنی تسلیم دلالت دارند خبری است که بعد از آن آیه ی: (وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ...) ذکر شده است، و گذشت و اخبار در این باره زیاد است.

و از چیزهایی که به معنی سوم دلالت می کند یعنی که مراد از احتمال نهان سازی و حفظ راز می باشد روایت بصائر الدرجات، از امام حسن عسکری علیه السلام است که در تفسیر (لا یحتمله) نوشت (ان الملك لا یحتمله فی جوفه حتی یخرجه الی ملک مثله و لا یحتمله نبی حتی یخرجه الی نبی مثله و لا یحتمله مومن حتی یخرجه الی مومن مثله ، انما معناه انه لا یحتمله فی قلبه من حلاوة ما هو فی صدره حتی یخرجه الی غیره)<sup>۳</sup> یعنی که فرشته، درون سینه اش آن را نگه نمی دارد تا به فرشته ای مانند خود بیرون بیاورد و پیامبری آن را نمی پوشاند تا به پیامبری مانند خود بیرون کند و مومنی آن را در پیش خود نگه نمی دارد تا این که به مومنی مثل خود بیرون ببرد. معنایش این است که شیرینی آن را که در سینه دارد در قلبش تحمل نمی کند تا آن را به غیر خود برساند.

قول امام علیه السلام (محتمل لعلمکم) به این معنی ها

۱ - این بخش از ترجمه، به زحمت صورت گرفت و به نظر من در متن کتاب به موقع استنساخ آشفستگی خاصی صورت گرفته و سبب شده که جملات همخوانی نداشته باشند و الله اعلم. رجوع کنید به پایین ص ۵۸ و اول ص ۵۹ جلد سوم. مترجم.

۲ - آل عمران ۷.

۳ - مختصر البصائر ۱۲۷ و بحار الانوار ۱۸۴/۲ و معانی الاخبار ۱۸۸ و وسائل الشیعه ۳۳۹/۲۷.

جاری می شود و زائر به موقع رسیدن به این جمله قصد می کند آن مرتبه ای را که در آن قرار دارد اگر خود را شناخته باشد که از اهل کدام مرتبه از مراتب چهارگانه است .

اما مرتبه ی اول، به خود ایشان علیهم السلام تعلق دارد و در حقیقت آن هیچ کس شراکت ندارد مگر نشانه هایی از آن که در دل و حقیقت شیعیانشان آشکار می شود زیرا این نشانه ها از حقایق آن حضرات و برای ایشان می باشد .

اما بعضی از خصیصین شیعه در برخی معنی های مرتبه ی دوم می لغزند چنان که برای برای بعضی از پیامبران مانند حضرت ایوب علیه السلام پیش آمد موقعی که کلام را (عند انبعاث المنطق) شنید شک کرد و گریست و گفت : خطب جسیم و امر عظیم) و این ذکر شده است. و بعضی استوار می ماند (و نمی لغزد) و احتمال این علمشان را قصد می کند . و اگر از اهل مرتبه ی سوم باشد همین طور، آن چه را بشناسد همان را قصد می کند و همین طور اگر از اهل مرتبه ی چهارم باشد و هر چه را در این مرتبه ها شناخته ، معنی دوم را قصد می کند که تسلیم باشد و همان را قصد می کند در آن چه شناخته است .

و باید بداند که هر چه می داند به تعلیم ایشان بوده و هر چه نسبت به آن تسلیم شده توفیقی است که به برکت ایشان و به وسیله ی ایشان و از جانب ایشان حاصل گشته است .

و اگر از اهل معنی سوم باشد یعنی که تحمل نمی کند یعنی نمی تواند کتمان کند تا آن را به مانند خود برساند در این اشکالی نیست و با فقره ی (محتمل لعلمکم) منافاتی ندارد برای این که می خواهد آن را بفهمد و تسلیم شود و

آن را به کسی نمی رساند که اهلش نیست .

باز احتمال می رود در معنی سوم چنان که امام ابو الحسن علیه السلام تفسیر فرمود اشکالی پیش بیاید و اشکال این است که :

وقتی این حدیث وارد شود بر کسی از هر یک از سه صنف (فرشته ی مقرب، نبی مرسل و مومن ممتحن) که آن را شنیده واجب می شود آن را به مانند خودش اعلام کند و اگر مراد از این مانند، مطلق فرشته ی مقرب یا نبی مرسل یا مومن ممتحن باشد بی آن که آن چه در اول معتبر بوده از عدم کتمان در آن اعتبار شود خلاف ظاهر خبر لازم می آید، زیرا آن چه از خبر ظاهر می شود مقتضی حدیث است. و اگر بعضی از این نوع مراد باشد خواهد گفت که بعضی از ایشان تحمل نخواهد داشت و اطلاق حدیث اطلاق است و تفسیرش همین را اقتضاء می کند و از این لازم خواهد آمد که آخرین فردشان به اول ایشان اظهار کند و او اول کسی بوده که آن را شنیده و به مانندش خبر داده است و او تحمل نخواهد کرد و به مانندش اظهار خواهد داشت و همین طور، در این صورت برای همه ی این سه گروه وقتی و عملی و حالی نخواهد ماند مگر شنیدن و شنوندن یک حدیث از احادیث ایشان سلام الله علیهم، بنا بر این به جای همه ی اشیاء، به یک حدیث مشغول خواهند شد بلکه به یک اعتبار گفته می شود (از شنیدن و شنوندن) حدیثی دیگر از احادیثشان به اقتضائی که اولی اقتضاء می کرد (باز خواهند ماند) بنا بر این در غیر اول که اگر شنیدنش فرض باشد شنوندنش به مثل حاصل نخواهد شد برای این که به اولی مشغول است و مثلش هم مشغول می باشد و از همین جا لازم خواهد آمد که ایشان سلام الله علیهم از این اوصاف جز یک حدیث را نخواستند باشند و هر چه شنیدی خلاف معروف است که به

ذهن ها می آید.

دفع اشکال به این صورت است که مراد این است که ملک مقربی که تحمل ندارد آن را به فرشته ی مقربی مثل خود می گوید و آن فرشته آن را تحمل می کند و پوشیده می دارد و به دیگری نمی گوید، و اگر محتمل نبود می گوید. ولی به طور جد، مراتب مقربان گوناگون است و دفع اشکال به این صورت، مفهومش این است که وقتی آن (فرشته ای که محتمل نیست به فرشته ی دیگر) بیان کند احساس می کند راحت شده است و شدت شیرینی در نفس آن فرشته فروکش می کند به طوری که اگر بار دیگر آن را بشنود گفتنش به دیگری بار دوم لازم نمی آید برای این که مثلش شنید و برای شنیدن بار دوم نفس خود را درگیر نمی کند و وقتی اولی این را از دومی متوجه شد نفس خود را به اخراج آن درگیر نمی کند و هرگز اخراج این احادیث نخواهد بود و اگر اخراج دیگری جاری شود همان جاری می شود که در اولی شد و چیزی لازم نمی آید. اضافه بر این، مراد بیان نوع این صفت است و فقط در یک مورد خاص لازم می آید و به مانند خودش می رساند و آن در مثل لازم نمی آید.



## امام هادی علیه السلام :

### محتجب بدمتکم

احتجاب یعنی استتار ، مراد این است که ائتمام به شما و تسلیم بر شما و رد موارد ابهام به سوی شما و اعتماد و اتکال بر آن ها ، حصار محکم و بلند غیر قابل نفوذ است برای این که شما باب قدر و قضاء و وسیله ی قبول و رضا هستید . ذمه و ذمام به معنی عهد و امان و ضمان و حرمت و حق است.

اما به معنی عهد ، خدای تعالی وقتی خلق را آفرید آن ها را به صورت عهد خود با ایشان خلق کرد و این عهدی بود که به اقتضای احکام ولایت مطلقه ی کبری از آن ها گرفته بود ولایتی که خدای تعالی در قرآن آن را ذکر کرده است (فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ) <sup>۱</sup> تنها خدای تعالی ولی است و او مرده ها را زنده می کند و بر هر چیزی تواناست (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا) <sup>۲</sup> آن جا ولایت خاص خدای برحق می باشد و بهترین اجر و ثواب و عاقبت نیکو را وی عطا می کند و علی و اهل بیت طاهرین او صلی الله علی محمد و علیهم اجمعین ، با آن ظاهر شدند این ولایت

۱ - شوری ۹ .

۲ - کهف ۴۴ .

را خدای تعالیٰ به محمد صلی الله علیه و آله داد و اهل بیت  
علیه با آن ولایت ظاهر شدند و این همان لوای حمد می  
باشد .

رسول الله صلی الله علیه و آله در این مورد فرموده اند :  
(اعطیت ثلاثا و شارکني علي فيها اعطيت لواء الحمد و علي  
حامله و اعطيت الجنة و النار و علي قسيمهما و اعطيت الحوض  
و علي ساقيه و اعطي علي ثلاثا و لم اعط مثلها اعطي زوجة و  
لم اعط مثلها و اعطي ولدين و لم اعط مثلهما و اعطي حموا و  
لم اعط مثله) <sup>۱</sup> سه عطا برایش شده که علی در آن ها با من  
شریک است لواء حمد را عطا شده ام که علی حامل آن می  
باشد و بهشت و جهنم را عطا شده ام و علی تقسیم کننده ی  
آن هاست و بر من حوض عطا شده که ساقی آن علی است  
و به علی سه چیز عطا شده که مانند آن ها به من عطا  
نشده است علی همسری مانند فاطمه دارد که مانند آن به  
من عطا نشده است به علی دو پسر داده شده که مانند آن  
ها به من عطا نشده است به علی پدر خانمی عطا شده که  
مانند آن به من عطا نشده است .

زمانی که خدای تعالیٰ این عهد را گرفت شایستگان را که  
قبول کرده بودند گرامی داشت و فرمود : (الست بربکم) <sup>۲</sup> و  
معنی آن این است که آیا من خدای شما نیستم و محمد  
پیامبر شما نیستم و علی ولی و امام شما نیستم و ائمه اولیاء  
شما و امامان شما نیستند؟ و معنی همان است که بر شما  
گذشت از معرفت توحید و آن چه به آن تعلق دارد و نبوت  
محمد صلی الله علیه و آله است و آن چه به آن مربوط می  
شود و امامت ائمه و آن چه به آن مترتب می باشد ، و معرفت  
احوال تکالیف شرعی و وجودی و عقلانی و نفسانی و طبیعی

۱ - بحار الانوار ۹۰/۳۹ .

۲ - اعراف ۱۷۲ .



و مثالی و جسمانی دنیوی و اخروی ، مخا طبین گفتند: بلی ، و عهد کردند که وفادار باشند و خدای تعالی حسن جزاء را عهد فرمود و گفت (أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ)<sup>۱</sup> به عهدتان با من وفادار باشید تا من به عهدم با شما عمل کنم ، پس عهدی که خدای تعالی از بندگانش گرفته ولایت محمد صلی الله علیه و آله است که اصل وجود و مغز اسرار و سر انوار و امر خدای قهار است و همه ی خلق به آن نیاز دارند (كُلُّ الْيَتِيمِ رَاجِعُونَ)<sup>۲</sup> (وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ)<sup>۳</sup> و همه چیز از آن بیم دارند (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ)<sup>۴</sup> و همگان به امر او برپا هستند (قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ)<sup>۵</sup> و همه ی اشیاء در دست قدرت او قرار دارند و آن حصار محکم خدای تعالی است و همه را با آن حفظ می کند (وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا)<sup>۶</sup> و هر کس به آن داخل شود از مکر و حيله ها و وسوسه ها و زینت دادن های شیطان و لشگریانش در امان خواهد بود ، همه چیز زیر فرمان ایشان قرار دارند و این همان ذمامی است که در دعای صبح و عصر (مأثور از امام حسن عسکری علیه السلام می خوانند فرمود یا سهل ، صبح که کردی سه بار می خوانی (أَصْبَحْتُ إِلَهُمَّ مُعْتَصِمًا بِذِمَامِكَ الْمَنِيْعِ الَّذِي لَا يُطَاوَلُ وَلَا يُجَاوَلُ مِنْ كُلِّ طَارِقٍ وَ غَاشِمٍ مِنْ سَائِرِ مَا خَلَقْتَ وَ مَنْ خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِكَ الصَّامِتِ وَ النَّاطِقِ فِي حُجَّةٍ مِنْ كُلِّ مَخَوْفٍ بَلِيَّاسٍ سَابِغَةٍ وَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ صِ مُحْتَجِبًا مِنْ كُلِّ قَاصِدٍ لِي إِلَيَّ أَدِيَّةً بِجِدَارٍ جِصِّينِ الْإِخْلَاصِ فِي الْإِعْتِرَافِ بِحَقِّهِمْ وَ التَّمَسُّكِ بِحَبْلِهِمْ جَمِيعًا مُوقِنًا أَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَ مَعَهُم

۱ - بقره ۴۰ .

۲ - انبیاء ۹۳ .

۳ - انبیاء ۲۸ .

۴ - روم ۲۵ .

۵ - مومنون ۸۸ .

۶ - آل عمران ۹۷ .

وَفِيهِمْ وَبِهِمْ...<sup>۱</sup>

و این ذمام(ی که در دعا آمده) ولایت ایشان علیهم السلام است موقعیت و منزلتی والا دارد که چیزی بر آن فائق نیاید حصارى است بلند که هیچ کس آن را قصد نکند ، فراتر از دیگر مخلوقات الهی است اعم از گنگ و گویا ، سپری است در برابر همه ی چیزهای ترسناک جاندار و نبات و جماد و عرض و جوهر و درد و غم و وسوسه و خطر بد و طبیعت زشت و تخیل و تمثل و تعرض و امراض و انواع تب ها و سخن نادرست و خطراتی که در بیداری و خواب در دنیا و آخرت عارض می شوند ، جوشنی است که همه ی بدن را می پوشاند این جوشن ولای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است کلمه ی ولاء در دعا برای این که بدل از (بلیاس سابقه) می باشد مجرور است و بیان می کند که جوشنی که تمامی وجود فرد را می پوشاند و از تمامی ناملایمات وی را حفظ می کند ولایت اهل بیت محمد صلوات الله علیهم می باشد هم چنین در فقره ی (مُحْتَجِباً مِنْ كُلِّ قَاصِدٍ لِي إِلَيَّ أذِيَّةً بِجِدَارِ حَصِينٍ) منظور از دیوار محکم ، باروی ولایت آن بزرگواران است .

معنی اخلاص مجرور در فقره ی (الْإِخْلَاصُ فِي الْإِعْتِرَافِ بِحَقِّهِمْ) این است که ایشان را دوست بدارد و ولی خود بداند و در هر زمینه به ایشان اقتداء کند و ایشان را در تمامی

۱ - مستدرک الوسائل ۲۴۲/۸ . مرحوم نوری این دعا را از آملی طوسی از امام حسن عسکری علیه

السلام نقل کرده است در آغازش می خوانیم : ( يَا سَهْلُ إِنَّ لَشَيْعَتَنَا بَوْلَايَتَنَا لِعَصْمَةٍ لَوْ سَلَكَوا بِهَا فِي لُجَّةِ الْبَحَارِ الْغَامِرَةِ وَ سَيَّاسِ الْبَيْدَاءِ الْغَابِرَةِ تَبِينَ سَيَّاعٌ وَ ذُنَابٌ وَ إِعَادِي الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَأَمْنُوا مِنْ مَخَاوِفِهِمْ بَوْلَايَتِهِمْ لَنَا فَتَقِ بِاللَّهِ عِزُّ وَ جَلُّ وَ اِخْلَصْ فِي الْوَلَاءِ لَأَنْتُمْكَ الطَّاهِرِينَ عَ وَ تَوَجَّهْ حَيْثُ شِئْتَ وَ اقْصِدْ مَا شِئْتَ . و بقیه ی دعاء و سفارش آن حضرت چنین است : وَ شَبَّ هُمْ سَهْ بَارِ بَخْوَانَ تَا از ترس ها در حصارى قرار بگیری و از آن چه دوری می کنی در امان باشی ، و روزی که نحس است و می خواهی به سفر بروی پیش از رفتن سوره ی حمد ، قل اعوذ برب الفلق ، قل اعوذ برب الناس ، آیه الکرسی و سوره ی قدر و آخر سوره ی آل عمران را بخوان و بگو : اللَّهُمَّ بِكَ يَصُولُ الصَّائِلِينَ...).

امور وسیله ی بین خدا و خودش قرار دهد و همه ی این ها همراه با برائت از دشمنانشان باشد به لعن و نفرین آنان پردازد و معتقد باشد که خدای تعالی با این روش هیچ عملی را رد نمی کند و بدون این طریقه عملی را نمی پذیرد و معنی فقره ی (وَ التَّمَسُّكِ بِحَبْلِهِمْ جَمِيعًا مُوقِنًا اَنْ الْحَقَّ لَهُمْ... ) هم همین می باشد .

خدای تعالی وقتی که از خلق این عهد موکد را گرفت به طرزى که شنیدی و به مانند آن فرمود : گواهم به عهدی که با من کردید و فرمود ای اولیاء من و ای فرشتگان من گواه باشید محمد صلی الله علیه و آله گفت : خدایا به این عهد برایت گواه هستم و علی علیه السلام بر آن گواه شد و ائمه علیهم السلام گواه شدند و فرشتگان گفتند گواه شدیم و خدای تعالی از جانب خودش و از طرف اولیائش و از طرف فرشتگان در این باره فرمود : ( شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیَامَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِیْنَ )<sup>۱</sup> گواهییم تا در قیامت نگوید که ما از این عهد غافل بودیم .

خدای تعالی برابر عادت زیبایش و آغاز تفضل و عطایش فرمود : ( اَوْفُوا بِعَهْدِی ) وفادار باشید به عهدی که در حضور گواهان با من دارید ( اَوْفِ بِعَهْدِکُمْ )<sup>۲</sup> تا من به عهد خودم وفا کنم ، یعنی خدای تعالی به عزت و جلالش سوگند خورده است که هرکس به عهدش وفا کند و در روز قیامت بیاید در حالی که موالی اهل بیت و دشمن دشمنانشان باشد عملش را می پذیرد و از آتش جهنم رهایش ساخته و به بهشتش وارد می کند .

۱ - اعراف ۱۷۲ . ادامه ی آیه چنین است : وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّكَ مِنْ نَبِیِّ اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلٰی شَهِدْنَا اَنْ تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیَامَةِ اِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِیْنَ اَوْ تَقُولُوا اِنَّمَا اَشْرَکَ اٰبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا ذُرِّیَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ اَفْتَهْلَکُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُتَّبِعُونَ ۱۷۳ .

وقتی کہ پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدای تعالی ندای (اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) سرداد از بین کسانی که با خدای تعالی در این رابطه عهد بستند جواب دهندگانی گفتند: (رَبَّنَا اِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْاِيْمَانِ اَنْ اٰمَنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَكْفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ \* رَبَّنَا وَ اٰتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلٰی رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِعَادَ) خدایا ما صدای منادیی را شنیدیم که خلق را به ایمان فرا می خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید و ایمان آوردیم خدایا از گناهان ما درگذر و کردارهای زشت ما را بپوشان و ما را با نیکان و شایستگان بمیران و با ایشان محشور کن خدایا ما را عطا کن از آن چه به زبان رسولان خود به ما وعده دادی و ما را در روز قیامت محروم و خوار نگردان که تو هرگز در وعده خلاف نمی کنی . خدای تعالی در جوابشان فرمود: (فَاَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اَنِّي لَا اُضِيعُ عَمَلٌ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذِكْرٍ اَوْ اَنْتَى بَعْضِكُمْ مِنْ بَعْضٍ... ) خدای تعالی خواسته ی ایشان را قبول کرد و فرمود من عمل هیچ کس از شما را مرد باشد یا زن ، بی مزد نمی گذارم زیرا شما از یکدیگر بید و در پیشگاه من یکسان هستید . برای این که خدای سبحان ، به شرط وفادار ماندن ، به وعده ای که داده وفا خواهد کرد و بر این وعده اش بنندگان شایسته ی خود را گواه قرار داده است و به همین جهت خبر داده از حال شیعیانی که اهل تسلیم بوده اند زمانی که این محضر مکرم به ایشان یادآوری می شود اشک می ریزند (وَ اِذَا سَمِعُوْا مَا اَنْزَلَ اِلَيْهِ الرَّسُوْلُ تَرِيْ اَعْيُنُهُمْ تَفِيْضٌ مِّنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اٰمَنَّا فَاكْتَبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ) یعنی چون آیاتی را بشنوند که بر رسول الله نازل شده است ، در اثر آن چه از حق شناخته اند می بینند که چشمهایشان اشک می ریزد ، می گویند خدایا ما

۱ - آل عمران ۱۹۳ و ۱۹۴ و قسمتی از ۱۹۵ .

۲ - مائده ۸۳ .

ایمان آوردیم ما را با گواهانی بنویس که ایشان را بر عهد با بندگانت گواه گرفته ای ، و من می گویم (رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ) و آل الرسول (فَاكْتُنَّا مَعَ الشَّاهِدِينَ). خدایا به آن چه نازل کردی ایمان آوردیم و از پیامبر و آل پیامبر صلواتک علیهم پیروی نمودیم ما را با گواهان بنویس .

نتیجه این شد که : احتجاب به ذمه ی ایشان ، عهد خداست با خلق و عهد خلق است با خدای سبحان به وفادار بودن ، و احتجاب به وفادار بودن به این است که از ایشان اجابت کنی و به عهد خدای تعالی وارد شوی به این نحو که قلب اجابت کند به آن چه از آن طلب شده است و زبان اجابت کند به آن چه از آن خواسته شده و اعضاء اجابت کنند در اجرای اوامری که به آن مأمور شده اند . وقتی بنده ای ، به این طریق به عهد خدای تعالی وارد شد به ذمام ایشان محتجب شده و از همه ی ترس هایی که اشاره کردیم در امان می باشد چون قبلا اشاره کردیم که این ذمه و ذمام ، اصل وجود و مغز اسرار و راز انوار و نور اقتدار و امر یگانه ی قهار است . و به همین لحاظ امن است از هر چیزی ، و هیچ چیزی (بدون آن) در امان نیست خدای تعالی فرموده است : ( وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ) یعنی چه کسی از همه حمایت می کند و به پناه دادن کسی نیاز ندارد اگر می دانید ؟ ما این معنی و مانند آن را در این شرح در جاهای گوناگون تکرار کردیم تا تأکیدی در بیان باشد و فراموشی برنگردد .

اگر ذمه را به امانی تفسیر کنی که بارویی در برابر همه ی نا امنی هاست از آن چه گفته شد خواهی فهمید امان

۱ - آل عمران ۵۳ .

۲ - مومنون ۸۸ .

مطلقاً کہ ہرگز هیچ ترسی با بودن آن نیست فقط ولایت اہل بیت علیہم السلام می باشد برای این کہ طاعت الہی است در ہر چہ کہ امر فرمودہ و بہ ہر چہ کہ دعوت کردہ ، و خوف مقام اللہی است (کہ در قرآن آمدہ است وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ) از عظمت و کبریاء و عز و جلالی کہ خود را با آن ہا معرفی کردہ است و ہر کس در ہر بارہ از خدای تعالی اطاعت کند ہر چیز از روی اطاعت می کند چنان کہ فرمودہ است (يَا ابْنَ آدَمَ اِنَا اَقْوَلُ لِلشَّيْءِ كَيْفَ يَكُونُ اطْعَمِي فِيمَا اَمَرْتُكَ اجْعَلْكَ مَثَلِي " تَقَوْلُ لِلشَّيْءِ كَيْفَ يَكُونُ) <sup>۱</sup> ای فرزند آدم ، من بہ چیزی می گویم باش می شود از من اطاعت کن تو را مثل خود قرار بدهم بہ چیزی بگو باش بشود . و ہر کس در ہر چیزی از خدا بترسد خدای سبحان ہمہ چیز را از او می ترساند ، و در حقیقت از ولایتشان ، غیر از اطاعت خدا در ہر چیز و غیر از ترس از او در ہمہ چیز ، چیز دیگری مطلوب نیست وقتی بندہ ، بہ ذمہ ی ایشان احتجاب کند کہ طاعت الہی است در ہر چیزی کہ در ظاہر و باطن امر کردہ است ، و ترس از مقام رب است در ہر چیزی کہ در ظاہر و باطن نہی فرمودہ است در امان خدای تعالی و در جوار خدا و در بیت اللہی است کہ ہر کس بہ آن داخل شود از تمامی ناملایمات دنیا و آخرت در امان است کہ خشم خدا در آن ہا باشد ، اما ناملایماتی کہ رضای خدای تعالی در آن ہا باشد محبوب اند و مومن چون نمی داند آن ہا را نمی پسندد ، آیا نمی بینی کہ کشتہ شدن از بزرگ ترین ناملایمات است و اگر در راہ خدای تعالی باشد برای ہر مومنی محبوب و مطلوب است ؟ بلکہ نہایت آرزوی مومن است. زمانی کہ مومن در بیت اللہ الحرام باشد و بعضی از گرفتاری ہا بہ وی برسد کہ

۱ - نازعات ۴۰ و ۴۱ .

۲ - مستدرک ۲۵۸/۱۱ .

هدایای الهی به شمار می آیند مانند فقر و قتل به ستم و فوت افرادی که دوست می دارد و امراض و غیره ، در حقیقت گرفتاری نیستند بلکه برای بالا رفتن مقام او اتفاق می افتند ، چون در نزد خدای تعالی مقام هایی است که مومن به آن مقامات بدون گرفتاری های دنیوی به آن ها نایل نمی شود و چگونه مومن ، در حال گرفتاری از ناملایمات در امان نباشد در صورتی که از جهت دینی سالم است چون خدای تعالی فرموده است که هر کس به این بیت شریف وارد شود در امان است فرموده است (إِنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ\* فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا)<sup>۱</sup> و سالم بودن دین ، همان در امان بودن از ناملایمات دنیا و آخرت است و گرفتاری های دنیا با سالم ماندن در دین ، تکریم خدای تعالی است نسبت به بنده ی مومن ، تا برحق و طاهر و مطهر به نزد خدایش برگردد و استحقاق درجات بالا را داشته باشد و لذا از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که گفت (من عاش في الدنيا عيشا هنيئا فليتهم في دينة فان البلاء اسرع الي المومن من الملح بالبصر)<sup>۲</sup> هر کس زندگی گوارا و راحتی داشته باشد در دینداریش متهم است زیرا سرعت بلا به مومن بیش از سرعت چشم به هم زدن است. امام صادق علیه السلام فرمود: (المومن كثير البلوي قليل الشكوي).<sup>۳</sup> امام باقر علیه السلام گفت (ان الله ليتعاهد المومن بالبلاء كما يتعاهد الرجل بالهدية و يحميه الدنيا كما يحمي الطبيب المريض)<sup>۴</sup> مومن گرفتاری فراوان و شکایت اندک دارد ، خدای تعالی به مومن بلاء می دهد ، چنان که مردی به

۱ - آل عمران ۹۶ و ۹۷ .

۲ - نظیر آن در کتاب های علمای اعلام فراوان است اسرع من المطر الي قرار الارض و من السيل الي صمره ، الي قرار الوادي نگاه کنید به مستدرک ۲ / ۴۳۱ و ۴۳۲ .

۳ - کافی ۲ / ۲۲۷

۴ - کتاب المومن ۲۱ .

کسی ہدیہ می برد ، مومن را از دنیا پرهیز می دهد چنان کہ طیب بہ مریض پرهیز می دهد .

پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود : ہر کس ایمانش درست و عملش زیاد شود گرفتاریش بیشتر می شود و ہر کس ایمانش سبک و عملش ضعیف باشد گرفتاری او اندک می شود<sup>۱</sup> و امام صادق علیہ السلام گفت : (المومن مبتلي طوبي للمومن اذا صبر علي البلاء و سلم لله القضاء . قال سعدان بن مسلم جعلت فداءك من المومن الممتحن ؟ قال الذي قد امتحن بوليہ و عدوه اذا مر باخوانه اغتابوه و اذا مر باعدائه لعنوه فصبر علي تلك المحنة كان مومنا ممتحنا) یعنی مومن گرفتاری دارد خوشا بہ حال مومنی کہ بہ گرفتاری صبر کند و بہ قضای خدای تعالی راضی باشد. سعدان بن مسلم گفت: فدایت شوم مومن ممتحن کیست؟ فرمود: مومنی است کہ با دوستش و دشمنش آزمایش می شود، وقتی بہ دوستانش می گذرد غیبت او را می کنند و زمانی کہ بر دشمنانش می گذرد او را نفرین و لعنت می کنند بہ این محنت صبر کند مومن ممتحن می باشد.

و از یونس بن یعقوب روایت شدہ کہ گفت از امام جعفر صادق علیہ السلام شنیدم می فرمود : (ملعون ملعون کل بدن ... ملعون و نفرین شدہ است ہر بدنی کہ در ہر چہل روز مصیبتی نبیند . عرض کردم ملعون است ؟ و دید کہ خیلی تعجب کردہ ام فرمود: ای یونس بلاء است خراش ، سیلی ، لغزش ، سختی و رنج ، مصیبت و پارہ شدن بند کفش و مانند این ہا ، ای یونس مومن در پیشگاہ خدای تعالی عزیزتر است از این کہ چہل روز بگذرد و گناہانش در آن مدت پاک نشود حتی با اندوہی کہ علت آن را نمی داند ، بہ خدا سوگند یکی از شما درہمش را وزن می کند و می بیند سبک است



دوباره وزن می‌کند می‌بیند اندازه است همین اندوه سبب از بین رفتن بعضی از گناهانش می‌شود.<sup>۱</sup>

و امثال این‌ها زیاد است و قبلا هم غیر از این‌ها گذشت وقتی به این اخبار و مانند آن‌ها رسیدی با آن چه از سلامتی دین فردی شنیدی که ولایت را برپا داشته و قول خدای تعالی را که فرموده است (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ)<sup>۲</sup> خدای تعالی تغییر نمی‌دهد آن چه را که در قومی وجود دارد مگر این که آن‌ها تغییر دهند آن چه را که در نفس‌هایشان وجود دارد، متوجه می‌شوی که اگر وضع فردی را خدای تعالی تغییر داد در صورتی که او عقیده‌ی خود را تغییر نداده است برای بالا بردن درجه‌ی اوست و مانع شدن از این که به دنیا دل ببندد، دنیائی که دوستی آن اساس هر خطاست در حقیقت کاری که خدای تعالی می‌کند تغییر نیست بلکه اصلاح و تحسین می‌باشد.

اگر ذمه به معنی ضمان باشد معنی این می‌شود که من در پرده‌ی ضمان شما هستم یعنی با اعتمادی که به وعده‌ی شما بر خدای تعالی دارم گفته‌اید: به عزت و جلالش سوگند خورده است که هر کس علی‌ه السلام را دوست بدارد به بهشت می‌رود و اگر چه به خدای تعالی گناه کند. از رضی الدین بن طاووس روایت شده که گفت از حضرت قائم علیه السلام در سامراء از پشت دیوار شنیدم دعاء می‌کرد و من می‌شنیدم ولی آن حضرت را نمی‌دیدم می‌گفت: (خدایا شیعیان ما از ما هستند از فاضل طینت ما خلق شده‌اند و با آب ولایت ما سرشته‌اند، خدایا برایشان ببخش در روز قیامت، گناهانی را که با تکیه به محبت و ولایت ما

۱ - مستدرک الوسائل ۱/۹۵.

۲ - رعد ۱۱.

انجام داده اند، خدایا به لحاظ گرامی داشت ما، ایشان را مواخذه نکن به گناہانی که مرتکب شده اند، خدایا در روز قیامت ایشان را در برابر دشمنان ما قصاص نکن، اگر کفه ی حسناتشان سبک آید با فاضل حسنات ما آن را سنگین کن.<sup>۱</sup>

می گویم مراد از قول امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف (اللهم اغفر لهم من الذنوب ما فعلوه اتكالا علي حنا)<sup>۲</sup> به لحاظ حسن ظن است به این که گناه با محبت ایشان ضرری ندارد و حدیث وارده از طریق شیعه و اهل سنت (موید این معنی می باشد) خدای تعالی فرمود (اقسم بعزتي و جلالتي اني ادخل الجنة من احب عليا و ان عصاني)<sup>۳</sup> به عزت و جلالم سوگند می خورم که به بهشت وارد می کنم هر کس علی را دوست بدارد و اگر چه به من عاصی باشد. این حدیث تأییدی بر دعاء می باشد و این حدیث قدسی و پاسخ اشکالی که بر آن وارد شده قبلا گذشت و منظور این است که ایشان با شیعیانشان چنین عهد کرده اند و فراوانند اخباری که این معنی را می دهند، وقتی از محب ایشان گناهی سربرزند نسبت به آن پشیمان می شود و امید دارد خدای تعالی وی را ببخشد و از رحمت حق نا امید نیست امیدش از محبت و لایتنشان نشأت گرفته و به اخبارشان از جانب خدای تعالی اعتماد کرده است البته ایشان در گفتار هم از خدای تعالی جلو نمی افتند، اضافه بر این وعده داده است که ایشان از اهل ولایت شفاعت می کنند بنا بر این توضیح، عهد ایشان با محبانشان ضامن نجات آن هاست در صورتی که محب با ولایت به ملاقاتشان نائل شود، به خیدا سوگند مسأله به همین نحو است (يا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى

۱ - بحار الانوار ۲۰۳/۵۳ .

۲ - بحار الانوار ۳۰۲/۵۳ .

۳ - بحار الانوار ۲۰۳/۵۳ این مضمون به صورت های گوناگون در کتاب های زیادی آمده است .

دِينَكَ وَ دِينَ نَبِيِّكَ وَلَا تُزِغْ قَلْبِي يَا رَبِّ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَ هَبْ لِي  
مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ<sup>۱</sup>.

چون بزرگ ترین ضررها و بدترین مکروهات نا امیدي است و بهترین اعمال و محکم ترین دژها حسن ظن می باشد، احتجاب محب به حسن ظن به ضمان ایشان در عظیم ترین مهلکه ها، یعنی نومیدی از رحمت خدای تعالی به موقع ارتکاب تقصیرها دژ محکمی از تمامی ترس ها و دلهره هاست ، زیرا بخشی از عهدی است که با شیعیان شان داشته اند . در کتاب عوالی اللالی به سند متصل از مَعْمَرِ سُنْبُسی روایت است که گفت از مولایم امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم فرمود : ( احسن الضن و لو بحجر ، یطرح الله فیه سره فتتناول نصییک منه ) گمانت را نیکو کن اگر چه به سنگی ، خدای تعالی سر خودش را در آن طرح می کند و تو نصیبت را از آن به دست می آوری . عرض کردم یابن رسول الله و اگر چه به سنگی ؟ فرمود آیا به حجر الاسود نگاه نمی کنید .

اخبار از ایشان در ترغیب شیعیان شان ، و وعده ی شفاعت کردن شان ، و مواخذه نشدن به گناهان شان و اگر چه زیاد باشد و قبول شدن اعمال شان و اگر چه اندک باشد و در این باره که محبت و ولایت شان نواقص اعمال شان را برطرف می کند و تبدیل شدن بدی های ایشان به خوبی ها و مانند این ها جدا زیاد است ، و آیات قرآن هم همین را می گوید این ها و مانند آن ها عهد محب با ایشان است و محبت شان به آن احتجاب می کند و به عهد شان اطمینان دارد و ذمه ی ایشان به ضمان شان گویای این است که شیعه را نجات خواهند داد و شاعر چه خوش گفته است :

ولایتی لامیر النحل تکفینی عند الممات و تغسیلی و تکفینی  
و طینتی عجت فی قبل تکوینی من حب حیدر فکیف النار تکوینی

محبتم به امیر مومنان علیہ السلام ، به موقع مردنم و زمانی که مرا غسل می دهند و بر کفتم می گذارند و در ناراحتی های آن ها برایم کفایت می کند . خمیره ی وجودم قبل از آن که در این دنیا لباس هستی بپوشم با محبت حیدر کرار سرشته شده است با این وصف آتش دوزخ چگونه مرا می سوزاند ؟

ذمه به معنی حرمت، این است: محبی که به حق ایشان معرفت دارد ایشان را چنان وصف می کند که در این شرح در جاهای گوناگون اشاره کردیم ، به طوری که حدی پیدا نمی کند که در آن بایستد مگر تعریفی را که حدنا متناهی را برای ما خلاصه کرده اند مانند آن چه امام صادق علیه السلام به کامل تمار فرموده است (اجعلوا لنا ربا نؤوب الیه و قولوا فینا ما شئتم)<sup>۱</sup> برای ما خدایی قائل شوید که به سوی شما برمی گردیم و در باره ی ما هر فضیلتی را خواستید بگویید ، کامل عرض کرد : هر چه خواستیم بگوییم ؟ حضرت به طور کامل نشست و فرمود : شایسته است بگویم که از علم ما به غیر از الف غیر معطوفه به شما نرسیده است ((مرحوم مجلسی در ذیل روایت بیان کرده که منظور امام علیه السلام از الف غیر معطوفه یعنی نصف حرف ، که کنایه از اندک بودن آن می باشد چون الف در خط کوفی نصفش مستقیم است و نصفش کج ، به این صورت ...)) یعنی حتی از علوم ما به مقدار الفی هم به شما نرسیده است چه برسد به مقدار تمامی حروف و ربط و ترکیب آن ها با هم . مترجم .

می گویم : مراد امام علیه السلام (اجعلوا لنا ربا نؤوب الیه) محدود کردن نا متناهی است زیرا تو در باره ی ایشان به عظمت و قداست و غلبه و سلطه و علم واحاطه و تصرف بی نهایتی قائل هستی ، اما در عین حال اعتقاد تو این است که همه ی این ها و خود آن حضرات علیهم السلام با فعل خدا به قیام صدور قائم اند این وصف را که چیل کردی خواهی دید که ائمه علیهم السلام (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ\* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ\* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ)<sup>۱</sup> بندگان گرامی او هستند در گفتار هم از خدای تعالی جلو نمی افتند و به فرمان او عمل می کنند خدای تعالی به گذشته و آینده ی ایشان علم دارد و ایشان شفاعت نمی کنند مگر در باره ی کسی که خدای سبحان به شفاعت شدنش راضی است و ایشان از خوف او در هراسند وقتی این آیات را جمع کنی با آن معانی که برایت ذکر کردیم که ائمه علیهم السلام به فعل خدای تعالی به قیام صدور قائمند و با آن چه بارها شنیدی که ایشان علیهم السلام مقامات الهی اند که در هیچ مکانی تعطیلی ندارند و هر کس خدا را بشناسد با آن ها می شناسد و فرقی بین او و آن ها نیست الا این که آن ها بندگان و مخلوقات او هستند و نیز ایشان معانی و مظاهر او در بین خلق و ابواب و بیوت و حجت ها و آیات و سفیران او به خلقند و خلفای او و اعضاء خلق او و امینان او و اولیاء او بر موجوداتند و غیر این ها ، برایت آشکار می شود سایه ی کبریاء و عظمت و عزتی که حضرت حق با آن ها ، بر ایشان ظاهر شده است و پیراهن صفاتش را بر آنان پوشانده چنان که هر بزرگی در برابر کبریای ایشان کوچک و هر عزیزى در برابر عزتشان ذلیل و هر بلند مرتبه ای در برابر بلندی مقامشان افتاده و هر

عظیمی در برابر عظمتشان حقیر گشته است ، عزت و جلالت و سلطنتی را مشاهده خواهی کرد که همه ی موجودات عالم امکان در برابرشان مطیع و فرمانبردارند ، همه ی موجودات در آستانه ی ایشان ایستاده و به حضرتشان پناه آورده اند (این ها را که دیدی) به همان حرم احتجاب می کنی و به آن پناهنده می شوی و دست طمعت را به جانب آن کریم دراز می کنی و چشم امیدت را در تمامی مکروهات دنیا و آخرت ، به این حرمت آشکار می دوزی و این عهد ایشان با دوستانشان است خدای تعالی در پاره ی ایشان فرموده است ( وَ مَنْ يَقْنَطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ )<sup>۱</sup> آیا کسانی غیر از گمراهان از رحمت خدایشان نومید می شوند؟ ایشان رحمت واسعه ی خدا هستند که همه کس و همه چیز را فرا گرفته است ؟ وقتی به این حرمت احتجاب کنی ، حرمتی که خدای تعالی سائلی را دست خالی بر نمی گرداند و پناهنده ای را به هراس نمی افکند و کسی را که به سایه اش پناه آورده عذاب نمی کند و به هر کس در پناهِش قرار گیرد خشم نمی آورد ، در این صورت خواهانی هستی که به وجه باقی حق متوسل شده ای، همان وجهی که اولیاء به وسیله ی آن به خدا رو می کنند و در کنف حمایتی قرار گرفته ای که گسسته نمی شود و در سایه ی عرش مجید بزرگ کریمی ، در پناه رحمت فراگیری ، و به رحمت مکتوبه ی خاص اهل تقواء واردی ، اهل تقوایی که از ولایت اولین ظالم اجتناب کرده اند چنان که خدای تعالی فرموده است ( وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ انَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى )<sup>۲</sup> و کسانی که از پرستش طاغوت اجتناب کردند و با توبه و انابه به درگاه خدای تعالی بازگشتند ، آن ها را مژده ی رحمت است . اجتناب از عبادت طاغوت ، دوری کردن از ولایت اولی است و انابه و توبه به

۱ - حجر ۵۶ .

۲ - زمر ۱۷ .

سوی خدای تعالی ، به ولایت آخرت برگشتن است خدای تعالی فرموده است (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى) و پس از آن فرموده است (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُّحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى) او به همین جهت روایت شده است (الواحی که تورات در آن ها به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام نازل شد نه تا بودند و موسی هفت لوح از آن ها را برای قومش ظاهر کرد و دو لوح را از ایشان مخفی فرمود چون نمی توانستند آن چه را که در آن ها بود تحمل کنند و در آن ها بیان شده بود همان که به آن اشاره کردیم که مراد از ایثار دنیا و عبادت طاغوت و مراد از آخرت و انابه به خدای کریم چیست . این چنین که بشوی از محذورات دنیا و آخرت در امانی ، برای این که به حرمت و جاه ایشان در پیشگاه خدای سبحان احتجاب کرده ای (وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ) .<sup>۲</sup>

و ذمه به معنی حق ، ضد باطل نیست بلکه مطلق استحقاقی است که ذوات مقدسه ی ایشان علیهم السلام ایجاب می کند گر چه اصل یکی می باشد ، چون مفهوم این جمله که بگویی (له حق علی زید ، یا بحقه عليك) یعنی که وی ملکی یا قدری یا جاهی دارد ، و مراد ضد باطل نیست ، و منظور از نسبت این حق به ایشان در نزد خدای تعالی و در نزد همه ی خلق الله ، بیان استحقاق آن بزرگواران می باشد .

اما در پیشگاه خدای تعالی ، از این لحاظ که حکمتش اقتضاء کرده که به هر صاحب حقی حق او را عطا کند یعنی به هر چیزی همان را بدهد که قابلیتش آن را لازم دارد ، و استحقاق قابلیت یک چیز از فضل خدای حکیم است چون هیچ چیز

۱ - اعلی ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ .

۲ - واقعه ۷۶ .

، چیزی را مستحق نمی شود مگر به فضل و احسان و کرم حضرت حق ، و چیزی را که استحقاق نداشت از روی تفضل استحقاق دوم قرار داد ، بنا بر این توضیح ، وقتی قابلیت شیء ، مددی را ایجاب می کند خدای تعالی به تفضل خود آن را برایش حق قرار می دهد و قابلیت ایشان سلام الله علیهم چنین ایجاب کرده که خدای واحد و لا شریک ایشان را تنها ، برای خود بیافریند حتی برای خودشان نه ، چنان که بارها گذشت ، و قابلیتشان اقتضاء می کند بی نهایت و به تدریج و به مقدار تحمل مدد شوند و این مدد حق ایشان در پیشگاه خداست یعنی از جهت ابتدای تفضل و حتم تکریمی ، ملک ایشان است ، و این مدد اسم اکبر خدا و مجمع صفات و معانی و اسماء و همه ی شئون اوست ، در پیشگاه او محبوب ترین اشیاء و واجب ترین حق ها و لازم ترین و بزرگ ترین اکرام ها و نزدیکترین آن ها به اوست . و به همه ی مخلوقات از حیوان و نبات و جماد و جوهر و عرض ، اعم از این که در غیب باشند یا شهود ، واجب کرد از آن به طوع یا اکراه اطاعت کنند ، چیزی از آن ها با محبت او مخالف نباشند ، برای این که خدای تعالی جلالت شأن و مقام والای آن را به همگان معرفی کرد و به آن ها اعلام داشت که در هستی و بقاء و پایداری خودشان به آن که اشاره کردیم نیاز دارند ، حقیقتشان از خدای تعالی است و همواره به فعل او به قیام تحقق قائم هستند مانند قیام شکسته شدن به شکستن ، در این مورد بیندیش . و این جاه ایشان در نزد خدای تعالی است و حق ایشان به عهده ی او ، و معنی این (نزد یا عند) این می باشد که از آن به غیر آن بیرون نمی رود یعنی برایش در آن چه برای خدا نباشد ارزش و اعتباری وجود ندارد یا این که آن را از دستش رها نمی کند ، و معنی به عهده ی او همان است که بر خود واجب کرده که حق هر صاحب حقی را به او عطا کند و جاه به معنی وجه یعنی توجه و



اقبال است ، زیرا توجه و اقبال از جانب خدای تعالی است و این خاص ایشان می باشد و نه غیر ایشان ، مگر به صورت عرضی و به تبعیت از ایشان ، برای این که ماسوای ایشان ، برای ایشان و از ایشان خلق شده اند ، در واقع این (وجه یا جاه) ملک خدای تعالی است و نه ملک غیر او ، مگر به صورت عرض و به تبعیت از ایشان با امثال فرمان او . بنا بر این وجه مخلوقات به سوی خدای تعالی ، وجه خدای تعالی ، به مخلوقات است با این توضیح در پیشگاه خدای تعالی ، هیچ چیزی بزرگ تر و عزیزتر از جاه ایشان وجود ندارد .

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود ( اِنْ عَيْدًا مَكَثَ فِي النَّارِ سَعِينَ خَرِيفًا وَ الْخَرِيفُ سَبْعُونَ سَنَةً ثُمَّ اِنَّهُ سَالَ اللّٰهَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ لَمَّا رَحِمْتَنِي فَاَوْحَى اللّٰهُ اِلَيَّ جِبْرِيْلُ اَنْ اَهْبِطَ اِلَيَّ عَبْدِي فَاَخْرَجَهُ اِلَيَّ اَنْ قَالَ اللّٰهُ عَبْدِي كَمْ لَبِثْتَ فِي النَّارِ قِيَالَ مَا اَحْصِي يَا رَبِّ فَقَالَ لَهُ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْلَا مَا سَأَلْتَنِي بِهِ لَا طَلْتُ هَوَانِكَ وَ لِكُنِّي حَتَمْتُ عَلَيَّ نَفْسِي اَنْ لَا يَسْأَلَنِي عَبْدٌ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ اِلَّا عَفَرْتُ لَهُ مَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ قَدْ عَفَرْتُ لَكَ الْيَوْمَ ) بنده ای هفتاد خریف در آتش ماند و خریف هفتاد سال می باشد بعد از آن از خدای تعالی خواست که به حق محمد و آل محمد علیهم السلام بر من رحم کن . خدای تعالی به جبرئیل وحی کرد که به نزد بنده ی من فرود آی و او را از آن جا بیرون بیاور ، جبرئیل عرض کرد الهی چگونه به آتش وارد شوم ؟ فرمود به آتش امر کرده ام برایت سرد و سلامت شود . عرض کرد الهی جای او را نمی دانم . فرمود در چاهی در سجین قرار دارد جبرئیل فرود آمد و او را دید که به صورت بسته شده است وی را بیرون آورد و خدای تعالی به او فرمود بنده ی من ، چه مدت در آتش بودی و قسم می دادی ؟ عرض کرد نمی دانم ، فرمود به

عزت و جلالم سوگند اگر به محمد و آل محمد از من نمی خواستی خواریت را در جهنم طولانی می کردم ولی بر خود حتم کرده ام که بنده ای به حق محمد و اهل بیتش از من سؤال نکند مگر این که گناہانی را بیامرزم که بین من و او بوده است و امروز تو را آمرزیدم

وقتی مومنی از شیعیانشان با این حق و به این جاه احتجاب کند که ایشان بر خدای تعالی دارند از همه ی محذورات دنیا و آخرت در امان می ماند .

اما از جهت دیگر مخلوقات ، بدان جهت است که شنیدی که همگی برای ایشان خلق شده است و در تفسیر اعضاء و اشهاد و مناة و اذواد و حفظه و رواد در شرح دعای ماه رجب گذشت ، گفتیم که خدای تعالی ایشان را اعضاء خلق خود قرار داد چنان که از مفهوم ( وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا )<sup>۱</sup> برمی آید که هدایت کنندگان را اعضاء قرار داده است و دانسته ایم که خدای تعالی غنی مطلق است بنا بر این به چیزی نیاز ندارد و مخلوق او نیازمند است ، ایشان را اعضاء خلق خود قرار داد چنان که نجار در ساختن تخت و غیره از چوب استفاده می کند و گفتیم که : خدای تعالی پس از آن که ایشان را خلق فرمود و خواست خلق را بیافریند از فاضل اشعه ی ایشان مشتی را برداشت و از آن وجودات مادی خلق و صورت اهل خیر و پاک طینت ها ، اعم از جاندار و غیره از جوهر و عرض را به هیئت اشعه ی انوار ایشان خلق کرد ، بنا بر این خلق صورت ها و امثال آن ها هستند ، صورت های اهل شر و ناپاک طینتان ، اعم از جاندار و بی جان ، جوهر و عرض را ، از عکوس هیئت اشعه ی انوارشان خلق کرد و هیچ شکی نیست که شیئی با ماده و صورت پابرجاست .

با این بیان ائمه علیهم السلام اعضاء و علل و اسباب خلق هستند و پایداری خلق ، به توسط ایشان می باشد و ایشان حقایق حقایق خلق و ذوات ذوات و نفوس نفوس ایشان هستند چنان که خدای تعالی فرموده است (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) و علی علیه السلام گفته است (انا ذات الذوات و الذات في الذوات للذات) . پس حقشان بر خلق همان است که با آن پایدارند و آن وجه باقی ، بعد از فناى خلقى است که در قول خدای تعالی (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) آمده است پس همه چیز از وجهی از ایشان خلق شده و پایداری آن با همان وجه است و به سوی آن برمی گردد و آن نور الله، در مومن هشیار است برای این که با آن می نگرد و وقتی از مکروهات و محذورات دنیا و آخرت به این حق احتجاب کند حقی که ذمه ی حجت های الهی و عهد ایشان به سوی اوست ، و فطرت الله و خلق الهی است که تبدیل و تغییر ندارد و صبغة الله زیبا و صبغه ی رحمت مکتوبه و هیئت ولایت و اخت النبوه و حدود ایمان و بیت الله الحرامی است که هر کس به آن وارد شود از عقوبت های دنیا و آخرت در امان می ماند و کتاب مبینی است که حروفش تمامی رموز را آشکار می کند .

و سزاوار است بدانیم که :

\* هر چه از جانب خدای تعالی باشد در حد حق و جاه اعلاى ایشان است و (از) آن به مس نار و فواره ی اسرار و انوار آسمان اقتدار (تعبیر می کنیم) .

\* و آن چه از جانب ایشان باشد حد اسفل می باشد (که) از آن به زیت (تعبیر می کنیم) نزدیک است روشن شود و اگر چه

۱ - توبه ۱۲۸ .

۲ - قصص ۸۹ .

آتش به آن نرسد .

\* و آن چه از جانب خلق باشد شگفت انگیزترین سخنی است که اراده ی خدای تعالی به وسیله ی ایشان علیهم السلام به آن گویا شده است ، از فراخوانی خوبی که خدای تعالی از مکلفین خواسته تا ولایت را برپادارند ولایتی که برای آن ساخته شده اند و به شکل آن تصویر یافته اند و به خاطر آن خلق شده اند اولش توصیف و میانه اش تکلیف و همه ی این ها تشریف است . دقت کن .

## امام هادی علیه السلام فرمود :

### معترف بکم

اعتراف کردن به ایشان ، یعنی شناختن ایشان از روی بصیرت ، به امامت و ولایت و خلفاء الهی بودن ایشان در روی زمین و حجت های خدا بودنشان به تمامی خلق و اولی بودنشان به خلایق از خود آن ها و اولی بودنشان به خدای تعالی ، زیرا ایشان برای خدا هستند و افرادی هستند که در نزد خدایند و به رسول الله اولی هستند چون که جانشینان و امینان او بر رعیت او و نگهبانان شریعت او و یاران او بر دین وی هستند . معصوم و مطهر و مسدند و خدای تعالی رتبه و مقامشان را نسبت به سائر خلق بالا برده و ایشان را بر خلق خلایق شاهد گرفته و علم آن ها را به ایشان عطا کرده است و آنان را سرپرست عموم خلق قرار داده است و از همه پیمان گرفته که اطاعت از ایشان واجب می باشد ، و امورشان را البته به معنی صحیحش ، به ایشان تفویض کرده است و بازگشت خلق به سوی ایشان و حسابشان با ایشان خواهد بود و ایشان پادشاهان دنیا و آخرتند و در دنیا و آخرت ابواب الهی و کلیدهای غیب او و حاملان کتاب او و دارندگان خزانه های فنا ناپذیر وی و امثال والای او و اسماء نیکوی او و نعمت های بی شمار او هستند . و اعتراف از روی بصیرت به آن چه بر ایشان جریان دارد از صفات مراتب سه گانه اول و دوم

و سوم (مقامات و معانی و ابواب) و پیشتر بیان خیلی از این ها گذشت . و مراد دانستن اسامی ایشان نیست بلکه اعتراف کردن است به آن چه ناصبی ها و دشمنان ستم پیشه شان آن ها را انکار می کنند از مقامات و مراتبی که خدای تعالی بر آنان عطا کرده است و فضائلی که خدای تعالی با آن ها با زبان همه ی خلق خود به ایشان ثناء گفته است ، اعتراف به یک چیز یعنی منفعل شدن عارف با معرفتش از روی بصیرت ، تا آن جا که معرفتش صورت واقعی و حقیقی عارف به آن باشد زیرا اعتراف با عرف همخوانی دارد و عرف در اصل لغت به ضد انکار اطلاق می شود خدای تعالی فرموده است : (أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ)<sup>۱</sup> یا رسول خود را نشناخته اند و به این جهت منکر او هستند ؟ و فرموده است (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا)<sup>۲</sup> نعمت خدا را می شناسند و سپس آن را انکار می کنند .

و گاه اعتراف به معنی علم به کار می رود ، گفته می شود ما عرفته یعنی آن را ندانستم و اغلب کاربرد آن در قرآن و احادیث اهل عصمت ، معنی اول است گفته می شود ما عرفته یعنی آن را نشناختم و اغلب در علم به حقیقت شیئی از روی بصیرت به کار نمی رود به این لحاظ غالباً در مقابل آن غیر از انکار قرار نمی گیرد و هرگاه به معنی علم باشد مقابل آن جهل می شود و آن عدم تصور است .

مراد از (معترف بکم) این است که ، معرفت من نسبت به شما به نحوی است که به آن اشاره شد ، از معرفت صفات و مقاماتی که به شما نسبت داده می شود ، معرفت شما به پوست و خون و گوشت و استخوان و مغز و شعور و تمام

۱ - مومنون ۶۹ .

۲ - نحل ۸۳ .

نیروهای ظاهری و باطنی ام آمیخته است . بالاترین مشاعر (عارف) فؤادی است که غالباً در معرفت در مقابله با انکار به کار می رود ، و (فؤاد) آن نور الهی انسان هشیار فهمیده ای است که با این معرفت منفعل می شود و پایین تر از آن مشاعر (دیگر اوست) مانند عقل و قلبی که محل یقین است و از آن پایین تر صدر یعنی محل علم و پایین تر از آن وهم و خیال و فکر و حس مشترک و مشاعر ظاهری است که حواس پنجگانه و محل های آن ها هستند و سائر اعضای بدن که به طریق اولی با آن ها منفعل می شوند و صدق انفعال ، در همه ی این ها ، عمل به اقتضاء آنها می باشد برای این که علم ثابت و محقق و پذیرفته نمی شود مگر با عمل به اقتضای آن، چنان که عمل به غیر علم سودمند نیست .

از حسن بن زیاد صیقل روایت شده که گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود (لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَمَنْ كَمَّ يَعْمَلُ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ إِلَّا أَنْ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ) . یعنی خدای تعالی هیچ عملی را قبول نمی کند مگر این که از معرفت ناشی شود و معرفتی نیست مگر با عمل، بنا بر این هر کس معرفت داشت معرفتش او را به عمل راهنمایی می کند و هر کس عمل نکند معرفت ندارد، به هوش باش که ایمان بعضی از بعضی است.

و ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که فرمود (لَا حَسَبَ لِقَرَشِيٍّ وَلَا لِعَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَوَاضِعٍ وَلَا كَرَمٍ إِلَّا بِتَقْوَىٰ وَلَا عَمَلٍ إِلَّا بِالنِّيَّةِ وَلَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالْتَفَقِهِ إِلَّا وَإِنْ أَبْغَضَ النَّاسُ إِلَى اللَّهِ مَنْ يَقْتَدِي بِسُنَّةِ إِمَامٍ وَلَا يَقْتَدِي بِأَعْمَالِهِ)<sup>۲</sup> شرف و بزرگواری برای قریشی و برای عربی به غیر تواضع نیست

۱ - کافی ۴۴/۱ و بحار ۱/ ۲۶۰

۲ - کافی ۸/ ۲۳۴ .

و کرامتی به غیر تقوی وجود ندارد و عبادتی بدون فهمیدن دین نیست، مبعوض ترین مردم در پیش خدای تعالی کسی است که در مذهب امامی باشد ولی به اعمال امامش اقتداء نکند.

و امام صادق علیه السلام فرمود (وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ)<sup>۱</sup> علم به عمل دعوت می کند اگر عمل کرد می ماند و در غیر این صورت از او می رود. وقتی به مقتضای علم و معرفت خود عمل کند گفتارش در این فقره و فقرات قبلی راست در می آید .



امام هادی علیه السلام فرمود :

**مومن بایابکم مصدق بر جمعتم منتظر لامرکم  
مرتقب لدولتکم**

به آمدن شما ایمان دارم رجعت شما را تصدیق می کنم

و منتظر پیروزی و چشم به راه دولت شما هستم

مجلسی مرحوم گفته است : تفسیر مومن بایابکم مصدق بر جمعتم، این است که اعتقاد دارم که شما در رجعت صغری ، به زندگی در این دنیا برمی گردید چنان که خدای تعالی فرموده است (و یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا) <sup>۱</sup> یعنی روزی گروهی از تکذیب کنندگان آیاتمان را محشور می کنیم ، و شک نیست که در روز قیامت همه ی مردم محشور می شوند نه گروهی از آنان ، و اخبار متواتری از پیامبر و اهل بیت علیهم السلام در باره ی رجعت وارد شده است و در این باره که ائمه سلام الله علیهم در زمان حضرت مهدی علیه السلام و جمعی از مومنان خالص و جمعی از دشمنان ایشان ، به خصوص کشندگان امام حسین علیه السلام ، بر می گردند علمای ما کتاب های زیادی را تألیف کرده اند و این مورد از فهرست شیخ و نجاشی ظاهر است ، ولی اهل سنت

بر مبنای تعصب (در این باره) اظهار مخالفت کرده اند . مسلم در صحیحش گفته است (به اخبار جابر بن یزید جعفی نمی شود عمل کرد ، چون به رجعت معتقد است ، با این که گفته است او از امام محمد باقر علیه السلام هفتاد هزار حدیث روایت کرده است و حال آن که خدای تعالی رجعت عزیز و رجعت اصحاب کھیف و جمعی از بنی اسرائیل را اعلام کرده است (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلِفٌ أَلْفٌ مِنَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ)<sup>۱</sup> آیا نگاه نکردی به کسانی که از شهر و دیارشان بیرون رفتند و هزاران نفر بودند ، خدا به ایشان گفت بمیرید همه مردند و سپس آنان را زنده کرد . و روایت کرده اند که يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ حَذْوُ الْقِدَّةِ بِالْقِدَّةِ)<sup>۲</sup> در این امت آن چه در بنی اسرائیل اتفاق افتاده اتفاق می افتد مانند لنگه های کفش و بال مرغان که شبیه به همدند .

منتظر لامرکم ، یعنی انتظار می کشم شما در زمان مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یا در ظهور امامتتان بر دشمنان غالب شوید ، مرتقب دولت شما و منتظر چیره گی شما هستم .

سید نعمت الله جزایری در شرح تهذیب گفته است (مومن بایابکم) دلالت دارد که همه ی امامان و همین طور رسول الله صلی الله علیهم در رجعت برمی گردند ، و اخبار در این باره در دلالت مستفیضند و خدای تعالی را سپاس می گزارم که به ششصد و بیست حدیث آگاهی یافتم که همه به مطلوب دلالت داشتند .

۱ - بقره ۲۳۴ .

۲ - فقیه ۲۰۳/۱ .

می گویم : در آن چه از معنی ایمان گذشت اشاره کردیم که ایمان تصدیق (به قلب) است یا همراه است با اقرار به زبان و عمل به ارکان ، چنان که در اخبار معروف می باشد و مراد از این ایمان (در مومن بایابکم) همان ایمان است در هر جا که اطلاق شود ، و اگر ترکیب را در نظر بگیریم مراد از اقرار به زبان ، روایت کردن و خبر دادن رجعت ایشان و دعای بر فرج ایشان و مانند آن می باشد و مراد از عمل به ارکان ، اصلاح عمل و کتمان امر و انتظار و آماده کردن سلاح برای نصرت و آمادگی برای حضور و امثال آن خواهد بود .

ایاب با کسر همزه به معنی برگشتن است یعنی من رجعت شما را تصدیق می کنم در این صورت معنی (مصدق بر جمعتم ، مومن بایابکم) می شود ، بنا بر ظاهر ، مصدق از مومن اخص است اگر در ایمان ، اقرار به زبان و عمل به ارکان را در نظر بگیریم و بنا بر باطن در مصدق ، به این معنی که تصدیق در حقیقت تحقق نمی یابد مگر با اعتقاد به جنان و اقرار به زبان و عمل به ارکان ، با این نگاه تصدیق و ایمان باهم برابرند و بنا بر ظاهر (ایاب) از (رجعت) اعم است برای این که مراد از (ایاب) مطلق رجوع می باشد و با توجه به معنی مقصود با رجعت مساوی است ، برای این که مراد بازگشتن خاصی است . و آن این است که ایشان به دنیا برمی گردند و چنان که از اخبار ظاهر می شود ، مدت هشتاد هزار یا پنجاه هزار سال سلطنت می کنند و در این باره قدری سخن خواهیم گفت . با این بیان ، معنی دو فقره یکی می شود و تغییر لفظ برای زیبایی کلام است و فایده ی تکرار آن تأکید می باشد یا همان اعم و اخص بودن است که اشاره کردیم و در (مومن و مصدق) و (در بایابکم و بر جمعتم) برابری مراد است یا ترقی به فرض که ایاب را عام فرض کنیم .

## معنی رجعت

و بدان که مراد از رجعت ، اگر به صورت مطلق و بر جهت حقیقت گفته شود برگشتن امامانی است که از دنیا رفته اند با عده ای (از مرده ها) که با ایشان محشور می شوند و اولین شخصی که از ائمه علیهم السلام بر می گردد حضرت امام حسین علیه السلام می باشد .

امام باقر علیه السلام به حمران گفت : اول کسی که بر می گردد همانا همسایه ی شما حسین علیه السلام است و (مدتی طولانی) سلطنت می کند و از زیادی سن ، ابروهایش به چشم هایش می افتد.<sup>۱</sup>

محمد بن مسلم گفته که از حمران بن اعین و ابو الخطاب شنیدم می گفتند (پیش از آن که ابو الخطاب به بدعت روی آورد) می گفتند از امام صادق علیه السلام شنیده اند می گفت اولین کسی که زمین برایش شکافته می شود و به دنیا برمی گردد حسین بن علی علیه السلام است و رجعت عمومی نیست و خصوصی است بر نمی گردد مگر کسی که در ایمان یا در شرک خالص باشد.<sup>۲</sup>

معلی بن خنیس و زید شحام هر دو گفته اند از امام صادق علیه السلام شنیدیم می گفت اولین کسی که در رجعت برمی گردد حسین بن علی علیه السلام است چهل هزار سال در روی زمین خواهد ماند و ابروانش به روی چشمانش خواهد افتاد.<sup>۳</sup>

۱ - بحار الانوار ۴۳/۵۳ و مختصر بصائر ۲۷ .

۲ - بحار الانوار ۳۹/۵۳ .

۳ - بحار الانوار ۶۳/۵۳ .

و در تفسیر عیاشی از رفاعه بن موسی روایت شده که گفت امام صادق علیه السلام گفت اولین کسی که به دنیا برمی گردد حسین بن علی و یاران او ، و یزید بن معاویه و یاران ملعون او هستند امام حسین همه ی ایشان را می کشد به مانند بال یا بال، سپس امام علیه السلام این آیه را خواند (ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا) آن گاه شما را به روی آن ها برگردانیم و بر آن ها غلبه دهیم و با مال ها و فرزندان شما را مدد دهیم و عده ی جنگجویان شما را بیشتر از دشمن قرار دهیم .

و به طوری که برایم ظاهر می شود آخرین کسی که برمی گردد رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد و دیگر امامان علیهم السلام بین رجوع امام حسین و رسول الله برمی گردند ترتیب رجوعشان در اخبار معلوم نیست و از کسی هم چیزی در این باره نشنیده ام و آن چه بر آن وقوف یافتیم و از اخبار فهمیدم این است که اولین کسی که ظاهر می شود حضرت مهدی علیه السلام است و بنا بر اختلاف روایات ، مدت هفت یا نه سال سلطنت می کند و هر سال به قدر ده سال طول می کشد .

در تفسیر قمی ، گفته شده که (عسق = ۶۰ + ۷۰ + ۱۰۰ = ۲۳۰) عدد سال های سلطنت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه است و قاف کوهی از زمرد سبز است که به دنیا احاطه دارد و رنگ آبی آسمان از آن می باشد و علم علی علیه السلام به طور کلی در (عسق) خلاصه شده است .<sup>۲</sup>

در غیبت طوسی از ابو الجارود روایت شده که امام باقر علیه السلام گفت حضرت قائم علیه السلام سی صد و نه سال به

۱ - اسراء ۶ .

۲ - تفسیر قمی ۲/۲۶۷ و بحار الانوار ۵۷/۱۱۹ .

مدت ماندن اصحاب کھف در غار ، سلطنت می کند .<sup>۱</sup>

و در همان کتاب از جابر بن یزید جعفی روایت شده که  
 إِزِ اِمَامٍ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَنِيدِمُ كَقِيْتِ (وَ اَللّٰهُ لَيَمَكِّنَنَّ رَجُلًا مِّنَّا  
 اَهْلَ الْبَيْتِ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ وَ يَزِدُّاُدُّ تِسْعًا قَالِ فَقِيْلَتْ لَهُ مَتَى يَكُوْنُ ذٰلِكَ  
 قَالِ بَعْدَ مَوْتِ الْقَائِمِ ع قُلْتُ لَهُ وَ كَمْ يَقُوْمُ الْقَائِمُ ع فِي عَالَمِهِ حَتَّى  
 يَمُوْتُ قَالِ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً مِّنْ يَوْمِ قِيَامِهِ اِلَى يَوْمِ مَوْتِهِ)<sup>۲</sup> به خدا  
 سوگند ، مردی از ما اهل بیت ، سی صد و نه سال سلطنت  
 می کند . به حضرت ، عرض کردم چه زمانی ؟ فرمود بعد از  
 مرگ قائم ، عرض کردم حضرت قائم چه مدت سلطنت می  
 کند تا بمیرد ؟ فرمود از روز قیام تا مرگش نوزده سال .

و در غیبه ی طوسی از عبد الکریم بن عمر خثعمی روایت  
 شده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم حضرت قائم  
 عجل الله تعالی فرجه گفتم حضرت قائم چه مدت سلطنت  
 می کند ؟ فرمود هفتاد سال از سال های شما .<sup>۳</sup>

در غیبه ی الغیبه از آن حضرت روایت شده که فرمود سلطنت  
 امام قائم نوزده سال و چند ماه خواهد بود .<sup>۴</sup>

از صاحب بحار الانوار نقل شده که به این روایت اعتماد  
 دارد و بین فریقین معروف است و در ارشاد مفید از خثعمی  
 روایت است که گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم  
 (امام قائم چه مدت سلطنت می کند ؟ فرمود هفت سال ،  
 روزها و شب ها طولانی می شوند و یک سال با ده سال  
 شما برابر می شود و مدت ملکش هفتاد سال طول می

۱ - الغیبه ی طوسی ۴۷۴ و بحار الانوار ۵۲ / ۲۹۱ .

۲ - بحار الانوار ۵۲ / ۲۹۹ و اختصاص ۲۵۷ و تفسیر عیاشی ۳۲۶ / ۲ و الغیبه ی طوسی ۳۳۱ .

۳ - الغیبه ی طوسی ۴۷۴ و بحار الانوار ۵۲ / ۲۹۱ و منتخب الاثر ۱۹۵ .

۴ - الغیبه ی نعمانی ۳۳۱ و بحار الانوار ۵۲ / ۲۹۸ .

کشد.<sup>۱</sup> مفید در ارشاد گفته است: این امر از ما نهان است، به حقیقت به ما القاء شده آن چه که خدای تعالی به لحاظ مصلحت های معلومی که خود می داند، مشروط انجام می دهد از این جهت ما به هیچ یک از دو امر یقین نمی کنیم با این که روایت هفت سال، ظاهرتر و زیادتر است.<sup>۲</sup>

مجلسی در بحار و شاگردش عبد الله بن نور الله بحرانی در کتابش عوالم گفته اند: اخبار گوناگون در رابطه با مدت سلطنت آن حضرت، بعضی حمل می شوند به همه ی مدت سلطنت و برخی به زمان استقرار دولت آن بزرگوار و بعضی به حساب سال و ماهی که در نزد ما مشهور است و بعضی به سال ها و ماه های طولانی، و خدای تعالی حقایق امور را می داند.<sup>۳</sup> من می گویم: هفت سال و نه سال به ظاهر، رجحان دارند گر چه هفت سال به لحاظ روایات زیاد از فریقین ظاهرتر است، اما مدت زمان های دیگر، ظاهر این است که به دلیل روایت جابر، به غیر آن حضرت مربوط می شوند آن جا که گفت: (عرض کردم چه زمانی؟ فرمود بعد از مرگ قائم.) مراد از قائم غیر از حضرت حجت است چون همه ی امامان علیهم السلام، قائم بر حق هستند، اگر بگوییم مراد آن حضرت است جایز است مراد از زیادی از هفتاد بعضی از اندک باشد از ایشان که در مقام زیادی قرار می گیرد، به این معنی که آن چه مثلا او در پنج سال خاص برپا می دارد برپا نمی شود مگر در پنجاه سال، یا به لحاظ زیادی (کارها) یا به لحاظ بزرگی یا به نظر اهمیت یا فراوانی برکت یا به اضافه ی آن چه از عمرش کاسته شده است، برای این که آن حضرت به شهادت می رسد و ظاهر

۱ - ارشاد مفید ۲/ ۳۸۱ و اعلام الوری ۴۶۲ و کشف الغمه ۲/ ۴۶۳ و بحار الانوار ۵۲/ ۳۳۷.

۲ - ارشاد مفید ۲/ ۳۸۶.

۳ - بحار الانوار ۵۲/ ۲۵۰.

این است که مقتول پیش از اجل کشته می شود یعنی اگر کشته نشود زنده می ماند و در مقدار باقی از عمر اختلاف نظر وجود دارد و آن چه من از اخبار فهمیده ام باقی عمر دو و نیم سال است در غیر امام چنین است و اما در امام احتمال می رود چنین باشد و احتمال دارد زیاد باشد، برای این که امام گناه ندارد تا به لحاظ آن مصیبتی بر وی وارد شود چون گناه، قسمتی از عمر را نابود می کند در صورتی که شهادت امام برای آن می باشد که خدای تعالی لقای او را و وی لقاء الله را دوست می دارد و شاید همین موجب زیادی عمر بشود و اگر چه موجب مرگ است و احتمال دارد همان باشد که در بحار ذکر شده یا احتمال دیگری باشد .

و آن چه در الغیبة طوسی از مفضل بن عمر آمده که گفته است از امام صادق علیه السلام شنیدم می گفت قائم ما وقتی قیام کند زمین با نور پروردگارش روشن می شود و مردم از نور خورشید بی نیاز می شوند و در ایام آن حضرت شخص عمر می کند به قدری که هزار فرزند پسر از نسلش متولد می شوند و دختری در بین آن ها نیست و در پشت کوفه برایش مسجدی بنا می شود که هزار دروازه دارد ، و خانه های کوفه به نهر کربلاء در حیره متصل می شود حتی شخصی روز جمعه ، بر استر سبک سیر و تندروی سوار می شود که به نماز جمعه برود ولی آن را درک نمی کند<sup>۱</sup>.

به ظاهر قائم (در حدیثی که گذشت) یکی از ایشان است که قیام می کند یعنی که قائم از ما می باشد زمانی که قیام می کند زمین با نور پروردگارش روشن می شود ، یا منظور رجوع امام زمان (عج) بعد از قیامش می باشد، چون بعد از قیامش امام حسین علیه السلام رجعت می کند و امام



زمان به قتل می رسد و امام حسین علیه السلام در مقام او قرار می گیرد و این زمانی است که علی علیه السلام برای آخرین بار رجعت می کند و رسول الله صلی الله علیه و آله نازل می شود برای این که وقتی به وی اذن رجعت داده شود عمرش طولانی خواهد بود و به آسمان نخواهد رفت مگر با اجداد طاهرینش ، برای این که گفته شده است و آن مرد در سلطنتش عمر داده می شود تا برایش هزار پسر به دنیا بیاید و در روایت منتخب بصائر سعد از خثعمی از امام صادق علیه السلام آمده که هزار فرزند پسر برایش متولد می شود هر سال یک پسر. ان شاء الله، تمامی حدیث خواهد آمد و در آن است که ابلیس کشته می شود و آن در آخرین رجعتی است که امیر مومنان برمی گردد رسول خدا او را یعنی ابلیس را می کشد در حدیثی که اشاره کردیم اغلب احتمالات ، ترتیب و مدت ها بیان شده است ان شاء الله ، وقتی به آن رسیدی در آن تدبر کن .

با فرضی که مورد ترجیح ماست (طول مدت سلطنت امام زمان عج) هفت سال است که هفتاد سال طول خواهد کشید ، پنجاه و نه سال (از شروع سلطنتش که) گذشت امام حسین علیه السلام رجعت می کند و صامت است تا یازده سال باقی مدت سلطنت آن حضرت سپری شود ، در آن موقع حضرت به قتل می رسد ، زن ملعونی از بنی تمیم که مانند مردان محاسن دارد و نامش سعیده است زمانی که حضرت در راه ، در حال گذر است هاوونی سنگی را از پشت بام بر سر آن بزرگوار می زند و آن حضرت را به شهادت می رساند ، امام حسین علیه السلام ، غسل و کفن و نماز و دفن آن حضرت را به عهده می گیرد و سپس در جای وی می نشیند . هشتاد سال که گذشت امیر مومنان علی علیه السلام برای یاری فرزندش خروج می کند بین خروج او و خروج امام حسین

نوزده سال فاصله است و شاید روایتی که گذشت مدت سلطنت آن حضرت را ۳۰۹ سال یا کمتر از آن (طبق تفسیر (عسق = ۲۳۰ سال اعلام می کند) مدت زمانی است که علی علیه السلام با فرزندش امام حسین می ماند و سپس به شهادت می رسد ، من از کیفیت شهادت آن حضرت و از قاتلش چیزی نمی دانم و آن چه به صورت شفاهی شنیده ام از همان جایی که عبد الرحمن بن ملجم مرادی لعنت الله علیه بر سر آن حضرت شمشیر زده ، دوباره ضربت می خورد و به شهادت می رسد، امکان دارد در این باره به روایت ذیل استدلال شود:

ابن الكواء از علی علیه السلام پرسید ذو القرنین کیست ؟ آیا پادشاه بود پیامبر؟ فرمود : بنده ی صالحی بود در طاعت خدای تعالی بر سمت راست سرش ضربتی خورد کشته شد خدای تعالی بعدا وی را زنده کرد این بار ضربتی بر سمت چپ سرش خورد کشته شد و دوباره خدای تعالی وی را زنده کرد و ذو القرنین نام گرفت و مانند او در بین شماست .<sup>۱</sup> مراد او نفس شریف خودش می باشد و مانند او بودنش مقتضی آن است که در شهادت دوم بر سرش ضربت می خورد . باز آن حضرت بار دوم با همه ی شیعیان خالصش برمی گردد و حسین علیه السلام باقی است و لذا فرموده است : (وَإِنْ لِي الْكُرَّةَ بَعْدَ الْكُرَّةِ وَ الرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ) برای من برگشتی بعد از

۱ - بحار الانوار ۱۴۱/۵۳ و سعد السعود ۶۵ .

۲ - بحار الانوار ۴۶/۵۳ امیر مومنان علیه السلام ، بیشتر از آن فرموده است : (وَ لَيُعْشِرَ اللَّهُ أَحْيَاءَ مِنْ أَدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صِ كُلِّ نَبِيٍّ مُرْسِلٍ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ بِالسَّيْفِ هَامَ الْأَمْوَاتِ وَ الْأَحْيَاءِ وَ الثَّقَلَيْنِ جَمِيعًا فَيَا عَجِبًا وَ كَيْفَ لَا عَجِبَ مِنْ أَمْوَاتٍ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ أَحْيَاءَ يُلَبُّونَ زُمْرَةَ زُمْرَةَ بِاللَّيْلِ لِيُنْجِزَ اللَّهُ مَا وَعَدَهُمْ) خدای تعالی ، طوایفی از اولاد آدم تا محمد صلی الله علیه و آله را زنده می کند ، همه پیامبران مرسل هستند همگی در پیشاپیش من با شمشیرهایشان بر سر مرده هایی از جن و انس می زنند که زنده شده اند و بر سر زنده هایی که هستند ، ای عجب و چگونه تعجب نکنم از مرده هایی که خدای تعالی آن ها را زنده می کند ، خدای تعالی دسته دسته آن ها را زنده

برگشت و رجعتی بعد از رجعت است) چنان که از امپام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود (إِنْ لَعَلِّي ع فِي الْأَرْضِ كَرَّةٌ مَعَ الْحُسَيْنِ ابْنِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) برای علی علیه السلام برگشپتی با فرزندش حسین وجود دارد و در ادامه فرمود (ثُمَّ كَرَّةٌ أُخْرَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص) <sup>۱</sup> و سپس برایش بازگشتی در حین برگشتن رسول الله صلی الله علیه و آله وجود دارد، تمامی خبر خواهد آمد و این مورد از بین ائمه علیهم السلام تنها به آن حضرت اختصاص دارد و دیگر امامانمان و حضرت صاحب الزمان و فاطمه علیهم السلام بعد از شهادت امیر مومنان برمی گردند ولی ترتیب رجعتشان را نمی دانم آیا با هم برمی گردند یا تک تک و جدا از هم، گرچه دلم حکایت از آن دارد که جدا جدا برمی گردند و در این مورد امکان دارد به قول امام صادق علیه السلام در حدیث مفضل در پاره ی دشمنان ایشان استدلال کرد فرموده است (وَيُجَاوِزُونَ بِأَفْعَالِهِمْ مِنْذُ وَقْتِ ظَهَرِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى ظُهُورِ الْمَهْدِيِّ مَعَ إِمَامِ أَمَامٍ وَ وَقْتِ وَقْتِ) <sup>۲</sup> یعنی دشمنان، از زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله، ظهور کرده تا ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، مجازات می شوند در برابر کارهایی که نسبت به پیامبر و فاطمه و هریک از امامان علیهم السلام و دوستانشان داشته اند. و رسول الله صلی الله علیه و آله زمانی نازل می شود که همه ی ائمه در این دنیا گردآمده اند، و این تأویل فرمایش امام حسین علیه السلام در روز عاشوراء خطاب به یاران خود است فرمود (لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لِحِمَتِهِ وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقْرُبُهُمْ عَيْنُهُ) <sup>۳</sup> خویشان رسول الله صلی الله علیه

می کند لبیک یا داعی الله گویان وارد کوچه های کوفه می شوند در حالی که شمشیرهای آخته ی خود را بر روی دوش نهاده اند تا بر سر کفار و ستمگران و پیروان گذشته و حال ایشان بزنند تا خدای تعالی به وعده ای که داده عمل کند. مترجم.

۱ - مختصر بصائر الدرجات ۲۹.

۲ - بحار الانوار ۱۷/۵۳.

۳ - بحار الانوار ۳۶۷/۴۴.

و آلہ، تنہا نمی مانند و در حظیرہ ی قدس با او جمع می شوند و چشمان آن حضرت با ایشان روشن می شود .

ابلیس و پیروان وی لعنت الله علیہم خواه آنان کہ هستند و خواه آنان کہ مرده اند و مشرک محضند در روحا جمع می شوند و (با امامان معصوم و پیروانشان) جنگ می کنند در آن زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نپازل می شود خدای تعالی فرموده است (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ) آیا کافران جز این انتظار دارند کہ خدا با فرشتگان در پرده هایی از ابر ، بر آنان درآید و حکم قهر خدا به کیفر کافران فرارسید؟ یعنی رسول خدا و فرشتگان. و قمی در آیه ی (وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ) یعنی روزی کہ آسمان با ابر از هم شکافته شود ، ابر را به روایت از امام صادق علیه السلام به امیر مومنان تفسیر کرده است و هم آن حضرت در باره ی نازل شدن رسول الله گفته است (در آن موقع رسول خدای جبار عز و جل در حالی کہ حربہ ای از نور در دست دارد با فرشتگان در پرده هایی از ابر فرود آید و حکم خدای تعالی به کیفر فرا رسد. <sup>۳</sup> روایت شده کہ عمر دنیا یک صد ہزار سال است، ہشتاد ہزار سالش برای آل محمد صلوات الله علیہم است و برایشان نیست مگر زمان رجعتشان، و اول رجعت ، ظہور حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجہ الشریف است و مدت سلطنتش را شنیدی .

۱ - بقرہ ۲۱۰ .

۲ - فرقان ۲۵ .

۳ - بحار الانوار ۴۳/۵۳ .

## باز در باره ی رجعت یا کَرْت

ما گفتیم رجعت به برگشتن امامانی اطلاق می شود که از دنیا رفته اند، و گاه به مطلق دولتشان اطلاق می شود در این صورت ایام سلطنت قائم علیه السلام در آن داخل می شود و اخبار رجعت در خیلی از موارد همین را می رسانند، ولی از مضمون اخبار آن چه بر من ظاهر می شود این است که قیام قائم، از رجعت نیست و اگر چه این نام (ممکن است) اطلاق شود به لحاظ امواتی که با او مبعوث می شوند، یا از راه تغلیب، یا به لحاظ این که وقتش در فراگیری و طول و عدل و رفاه و دو بار میوه دادن درختان در سال و بیرون ریختن گنج های زمین و ظاهر شدن فرشتگان در بین جن و انس و به حد کمال رسیدن دین و به طور کلی از بین رفتن تقیه که هیچ حقی از ترس کسی مخفی نماند و امثال این ها (با وقت ایام ما در دنیا تفاوت دارد). یا به این نظر که آن امام همام عجل الله تعالی فرجه الشریف، چون غایب و از این دیدگاه خارج از دنیا بوده با ظهورش به دنیا برگشته به آن رجعت اطلاق شود. اما به هر تقدیر، قیام آن حضرت غیر از رجعت است و اگر در رجعت ذکر شود به این نظر است که بعد از شهادتش در دومین بازگشت جدش امیر مومنان با وی برمی گردد. و از روایاتی که دلالت دارد قیام آن حضرت علیه السلام از رجعت نیست روایتی است که در خصال در تفسیر ایام الله از امام باقر علیه السلام آمده است (وَ ذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ)<sup>۱</sup> یعنی ایام الله را برایشان یاد آوری کن آن حضرت فرمود ایام الله سه روز است روزی که قائم قیام می کند و روز

رجعت و روز قیامت<sup>۱</sup>.

به هر حال ، هشتاد هزار سال سلطنت آل محمد علیهم السلام موجه نیست مگر با برخی چیزهایی که سابق بر این گفتیم، یا از همان ایام (رجعت، حساب) است مدت زمانی که در دنیا مانده اند و اگر چه کمال تمکن را نداشتند اما دولتی نهانی داشته اند و با همان دولت توانسته اند دین خدا را تا قیام امام زمان حفظ کنند، در عین حال که زیاد بوده اند کسانی که می خواسته اند دین ایشان را محو و نابود کنند (یُریدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ)<sup>۲</sup> می خواهند نور خدای تعالی را با باد دهانشان خاموش کنند ولی خدای تعالی نمی خواهد مگر آن را که نورش را تمام کند ، در اختصاص آمده که از امام صادق علیه السلام سؤال شد از روزی که مقدار آنی در قرآن ، پنجاه هزار سال ذکر شده است ( فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ)<sup>۳</sup> در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال می باشد ، حضرت فرموده است (بازگشت رسول الله است و سلطنت او در رجعتش پنجاه هزار سال خواهد بود و امیر مومنان در بازگشتش چهل و چهار هزار سال خواهد بود) و روایت شده که مدت سلطنت حضرت حسین علیه السلام پنجاه هزار سال می باشد . و در روایت معلی و شحام چهل هزار سال آمده بود که گذشت . به خبر مفصل و جامعی برنخوردیم که این امور مبهم را بیان و اعداد گوناگون را جمع کند . و آن چه از اخبار گوناگون رجعت فهمیدم این است که :

\*مدت سلطنت حضرت حسین و دیگر ائمه ی بزرگوار عینا مدت سلطنت حضرت رسول الله است، برای این که ملت،

۱ - خصال ۱/۱۰۸ .

۲ - توبه ۳۲ .

۳ - معارج ۴ .

ملت او و دین، دین او و دعوت، دعوت اوست و ایشان علیهم السلام کارگزاران و حافظان شریعت او هستند بنا بر این هر چه به ایشان نسبت داده شود در حقیقت به رسول الله نسبت دارد .

\*حسین علیه السلام در اول دولت حضرت مهدی علیه اسلام ، پس از گذشت مقدار ۵۹ سال رجعت می کند . و این مدت نیز برای امام حسین است چون امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برای خون خواهی آن حضرت قیام کرده و این مدت به او نسبت دارد .

\*آن حضرت در روز عاشورا شهید شد و یک بار از دنیا به نزد اجداد طاهرین خود بالا رفت و بین بالا رفتن آنها (در آخر الزمان) و بین نفخ اسرافیل جهت بی هوش و بی جان افتادن همگان چهل روز بیشتر فاصله نیست . بنا بر توضیح ، پنجاه هزار سال به حضرت رسول صلی الله علیه نسبت دارد چون مقدار سلطنت آن حضرت است و ائمه علیهم السلام کارگزاران وی بودند و اگر چه رجعت آن حضرت به تاخیر بوده و ایشان (در رجعت) بر وی مقدم بوده اند چنان که در روایت جابر بن یزید از امام صادق علیه السلام آمده گر چه در ظاهر ضمیر در کلمه ی (عماله) به امیر مومنان برمی گردد ، و احتمال دارد به رسول الله برگردد ، زیرا در آن جا آمده است ((ثُمَّ كَرَّةٌ أُخْرَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى يَكُونَ خَلِيفَةَ فِي الْأَرْضِ وَ يَكُونُ الْأَئِمَّةُ عَمَالَهُ) یعنی یک بار دیگر امیر مومنان با رسول الله صلی الله علیه و آله بر می گردد تا در روی زمین خلیفه باشید و ائمه کارگزاران او باشند. جمیلات بعدی (وَ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ عَلَانِيَةً فَتَكُونَ عِبَادَتُهُ عَلَانِيَةً فِي الْأَرْضِ كَمَا عَبْدَ إِلَهًا سِرًّا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ إِي وَ اللَّهُ وَ اضْعَافٌ ذَلِكَ ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ اضْعَافًا يُعْطِي اللَّهُ نَبِيَّهُ ص مَلِكٌ جَمِيعِ أَهْلِ الدُّنْيَا مُنْذُ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْيَا إِلَى يَوْمِ يُفْنِيهَا حَتَّى يُنْجِزَ لَهُ مَوْعُودَهُ فِي كِتَابِهِ

كَمَا قَالَ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ<sup>۱</sup> تا این که خدای تعالی وی را در ظاهر مبعوث کند و بندگی اش در روی زمین آشکار باشد چنان که در روی زمین در نهان عبادت می کرد سپس فرمود ای واللہ و چند برابر آن ، خدای تعالی به پیامبرش ملک همه ی اهل دنیا را عطا می کند از روزی که خلق کرده تا روزی که فانی می کند تا به وعده اش که در کتابش داده عمل کند ( قَالَ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)<sup>۲</sup> و آشکار است که ضمیر به رسول الله برمی گردد .

\* اما مدت ملک علی علیه السلام ۴۴۰۰۰ سال است یا ۴۶۰۰۰ سال یا ۴۰۰۰۰ سال ، آن چه من می فهمم آن حضرت بعد از قیام امام حسین خروج می کند و شهادت امام قائم در سال هشتاد است چنان که گذشت و در یاری امام حسین و خونخواهی او می ماند تا زمانی که خدا بخواهد ، و گاه همان است که ما مدت ملک قائم را بر آن حمل کردیم به روایاتی ۳۶۰ سال یا مشابه آن به کمی و زیادی ، سپس به قتل می رسد خدا بر قاتلش لعنت کند و حسین علیه السلام امر تجهیز او را به عهده می گیرد اگر برادرش امام حسن ظاهر نشده باشد چون ما ترتیب خروجشان را نمی دانیم مگر همین ها را که گفتیم: اول امام عصر ظهور می کند و سپس امام حسین و سپس برای بار اول علی و سپس همان بزرگوار در بار دوم و آن گاه سید اکبر رسول الله ، اما باقی ائمه علیهم السلام بین اولین خروج علی و آخرین خروج او علیه السلام خروج می کنند و ترتیب و کیفیت را نمی دانیم و خدای سبحان دانایتر است . و مقدار ماندن آن حضرت بین برگشت اول و دوم را نمی دانیم و آن چه فهمیدم مدت ملک وی ۴۴۰۰۰ سال می باشد . و مدت ملک حسین و رسول الله

۱ - بحار الانوار ۷۴/۵۳ .

۲ - صف ۹ و توبه ۳۳ .



۵۰۰۰۰ سال است و بین شهادت علی علیه السلام و بین خروج دوباره ی او مدتی است و (گفتیم که): در یک زمان از این عالم به آسمان بالا می روند و این که مدت بین شهادتش و خروجش یعنی بین بار اول و دوم ۴۰۰۰ یا ۶۰۰۰ سال فاصله است بنا به اختلاف دو روایت، و ۱۰۰۰۰ سال به روایت ۴۰۰۰۰ سال، و این که نزول رسول الله بعد از برگشت دوم امیر مومنان می باشد و این نزول اول خروج آن حضرت است و در همان خروج ابلیس لعنت الله علیه را می کشد. اما مدتی را که برای سلطنت امام حسین گفتیم که ۵۰۰۰۰ سال است با این که وارد شده ۴۰۰۰۰ سال است و ترجیح دادن ما به ۵۰۰۰۰ سال از این جهت است که قبل از اولین خروج علی علیه السلام خروج کرده است و در یک وقت بالا می روند و علی علیه السلام کشته می شود در صورتی که امام حسین زنده است و لازمه ی این معنی آن می شود که مراد ۵۰۰۰۰ سال است و ۴۰۰۰۰ سال حمل می شود به یکی از معانی گذشته در حمل اختلاف مدت ها.

گفتم در یک زمان بالا می روند با این که تصریحی را در این باره ندیده ام برای این بود که به تلویح نقلی که یافتیم به اشارت قلبی اطمینان پیدا کردم، و روایت از ایوب بن حر از امام صادق علیه السلام است که به آن حضرت عرض کرده بود: بعضی از ائمه از بعضی دانانتراند فرمود: بلی، و حال آن که علمشان به حلال و حرام و تفسیر قرآن یکی است.<sup>۱</sup> در این خبر به مساواتشان در علم غیر ذاتی اشاره شده و در ضمن تصریح شده که در رتبه و تلقی با هم تفاوت دارند و به همین ترتیب می شود جمع کرد بین احادیثی که به تساوی دلالت می کنند و بین اخباری که به تفاوت و تفاضل اشارت دارند و این اخبار در باره ی این دو حکم

فراوانند ، و وجه اطمینان قلب ، سکون و آرامش حاصل از ثبوت این مورد است که هر یک از ایشان علت تامه ی صدور و بقاء عالم وجود است ، به عبارت دیگر امام علیه السلام بپه یاری خدای سبحان علت فاعلی هستی می باشد ( وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ )<sup>۱</sup> چنان که شعاع انوارش پنهان به اراده ی خدای مبین علت مادی وجودند ( وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ )<sup>۲</sup> و از نشانه های قدرت خدای تعالی این می باشد که آسمان و زمین به فرمان او برپاست ، و ظل هیکل هایشان به خواست خدای مهربان علت صوری و حالاتشان به تقدیر حضرتش علت غائی است .<sup>۳</sup>

۱ - انبیاء ۲۷ .

۲ - روم ۲۵ .

۳ - بعضی از دوستان اهل بیت علیهم السلام ، این تعبیر ها را باور ندارند در صورتی که برگرفته از آیات و روایات فراوانی اند که در این شرح به آن ها استناد و استدلال شده است ، شیخ سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی در مقدمه ی جلد اول ینابیع الموده ، حقیقت مقدسه ی محمدیه را جامع عوالم غیبیه و شهودیه و محیط بر مقامات ملکوتیه و جبروتیه و مبدء ایجاد عوالم و برزخ بین وجوب و امکان و علت غایی در تکوین اکوان می خواند ، و به حدیث قدسی (لولاك لما خلقت الافلاك ، و به آیاتی از قرآن از جمله و ما ارسلناك الا رحمة للعالمین استناد می کند نگاه ك به ص ۲۳ و ۲۴ و خطبه ای از امیر مومنان را از مناقب نقل و می نویسد که فرمود فهو یعنی محمد صلی الله علیه و آله ابوا الارواح کما ان آدم ابو الاجساد و سبها و می نویسد که گفت ان نبینا بسر روحانیه یستمذ من الفیض الاقدس الاعلی و یمذ العالم اجمع . نگاه ك ص ۵۵ و ۵۶ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله اصل ارواح و آدم اصل اجساد است ، پیامبر اکرم با سر روحانیتش از فیض اقدس اعلی مدد می گیرد و همه ی عالم را مدد می رساند . هم چنین همه ی حدیث جابر بن عبد الله انصاری را در رابطه با نور نبی صلی الله علیه و آله از کتاب ابکار الافکار ابن الصلاح حلبی ، نقل کرده است خلاصه اش موارد زیر را دارد : نورش همه ی خیر ها را دارد خدا نور آن حضرت را ۱۲۰۰۰ سال در مقام قرب ، ۱۲۰۰۰ سال در مقام حب ، ۱۲۰۰۰ سال در مقام خوف ، ۱۲۰۰۰ سال در مقام رجاء ، ۱۲۰۰۰ سال در مقام حیاء و در مجموع ۶۰۰۰۰ سال نکه داشت ، از بخشی از نورش عرش و کرسی و حاملان عرش و نگهبانان کرسی و از بخشی قلم و لوح و بهشت را و از جزئی فرشتگان و خورشید و ماه و ستارگان و از جزئی عقل و حلم و علم و حیاء را آفرید ، در مقام حیاء بود که خدای تعالی به او نظری کرد ۱۲۴۰۰۰ قطره از وی چکید که از هر قطره ای یکی از پیامبران به وجود آمدند . هم چنین آن بزرگوار فرمود خدای تعالی دوازده هزار حجاب خلق کرد و جزء چهارم نورم در هر حجاب هزار سال نکه داشت یعنی ۱۲۰۰۰۰۰ میلیون سال . و مجموع این ارقام دوازده ملیون شصت هزار سال می شود . علاوه بر آن چه در بالا گفته شد که از نور آن حضرت خلق شدند رسول الله فرمود: کرویون ملائکه ی روحانین نعمت های بهشت ، عصمت و توفیق و ارواح انبیاء و رسل و ارواح اولیاء و شهداء و سعداء و صالحان از نور او یا نتایج نورش خلق شدند . نگاه ك ص ۵۶ تا ۵۸ ، حال ببینیم چه چیزهایی از نور آن حضرت خلق نشده است و نور آن بزرگوار ماده یا صورت وجودی آن ها یعنی علت مادی و صوری آن ها نیست؟ . عالم ربانی شیخ محمد تقی اصفهانی

آن چه گفتیم با حدیث قدسی که سعد در منتخب بصائر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده منافات ندارد (یا محمد ، علی اولین کس از امامانست که پیمان او را می گیرم یا محمد علی آخرین کس از امامان است که روحش را می گیرم).<sup>۱</sup>

عدم منافات از این جاست که در آخر قبض روح شدنش دلالت نمی کند به این که مدت بقای او طولانی خواهد بود در عین حال ، نظرم از بالا رفتنشان در یک زمان این نیست که در یک دفعه بالا می روند بلکه نظرم این است که تفاوت مدت مابینشان ، به هزاران سال نمی رسد چنان که مدت هر یک از ایشان به شمار آمده است . وقتی این را دانستی برایت ظاهر می شود که نیاز همه ی خلق ، به هر یک از ایشان علیهم السلام مانند نیاز همه به امام دیگر و به همه ی ایشان و به بعضی از ایشان می باشد و گر نه یکی از ایشان ، به تنهایی صالح نبود در زمان خود امام و قطب و غوث همه ی هستی و محل نظر الهی و باب

---

معروف به آقا نجفی در کتاب العنایات الرضویه ص ۵۶ در رابطه با بدهاء نوشته است نصوص متواتره ی معنویه ی نبویه ی مأثوره در حقانیت عترت طاهره و ولایت و امامت آن ها یکی پس از دیگری به این امر (معلوم و معین بودن امامان از گذشته) شهادت می دهند و پیامبر و آل او علت غائی همه ی مخلوقات هستند . باز در ص ۱۰۷ نوشته است : قبلا یاد آور شدیم که ائمه مفاتیح استفاضه اند ... آن ها اول اسباب امکانیه و اشرف و افضل آن هستند . در ص ۱۵۱ نوشته است خدای تعالی ائمه علیهم السلام را مجرای فیوضات و صراط مستقیم بین خداوند و دیگر مخلوقات در همه ی تشریعات وجودیه و وجودات تشریحیه قرار داده است . در ص ۳۱۹ و ۳۲۰ نوشته است ائمه افضل مخلوقات و اقرب آن ها به خدای سبحان و اول صوادرنند . هر فیض و هدایت وجودی که از خدای سبحان افاضه می گردد ، منشأ آن از ائمه و جهت آن نیز همانانند . آن ها اهل و معدن فیض می باشند از آن ها به دیگران اعم از سابقین و لاحقین در آسمان ها و زمین و جمیع ملانکه افاضه می شود ... حاصل آن که مصنوع اول بر ماسوای خود احاطه دارد و آن ها واسطه ی بین خدا و خلقند ، در جمیع وجودات تشریحیه و تشریعات وجودیه . همو در ص ۴۲۱ می نویسد اول ما خلق الله العقل ، این عقل همان نور ائمه است زیرا امام صادق خطاب به جابر فرمود ای جابر ، (اولین مخلوق خداوند نور نبی تست) و آن عقل کل و هادی سبب است و عقل هر فردی نیز منبعث از اشعه ی آن عقل کلی است که به خاطر وجود آن ثواب و عقاب قرار داده شده است . مترجم .

فیوضات او به خلق و واسطه ی بین آنان و بین اکوان و اعیان و اجل ها و دیگر امورشان به سوی خدا و دریافت نیازهایشان از خدای تعالی باشد ، با این بیان هریک از ایشان نسبت به همه ی خلق مانند همه ی آن حضرات علیهم السلام می باشد و همه ی آن بزرگواران مانند یکی از ایشان هستند . در این صورت مقتضی ذاتیات خلق ، در بالا رفتن یکی از معصومان ، مقتضی رفع آن هاست و این امر در روز دنیا اجرا نمی شود زیرا رفع امام در این دنیا ، به اقتضای ذاتیات اهل تکلیف نیست به این لحاظ وقتی خدای تعالی یکی از ایشان را می برد در جای وی ناییبی مانند وی می گذارد تا ذاتیات خلق را حفظ کند و بعد از رجعت ، ناییبی نمی گذارد و این امر دلالت دارد به آن چه در بالا رفتن همه ی ایشان در یک زمان گفتیم .

### نظر صاحب عوالم در باره ی رجعت

در عوالم گفته است (رجعت در نزد ما مختص کسی است که مومن محض است و مختص کسی که کافر محض می باشد و نه به غیر این دو گروه . وقتی خدای تعالی اراده کرد آن چه را ذکر کردیم ، و مومنان محض و کافران محض را به دنیا برگردانید ، شیاطین به دشمنان خدا چنین وانمود می کنند که به دنیا برگشته اند تا در برابر خدا طغیان کنند ، و لذا طغیان و سرکشی آنان افزوده می شود و خدای تعالی به وسیله ی دوستان مومنش از آنان انتقام می گیرد و بر آنان غالب می شوند از دشمنان خدا باقی نماند مگر کسی که به اندوه عذاب و نعمت و عقاب دچار است و روی زمین از طاغیان و ستمگران خالی می شود و دین برای خدای سبحان خالص می شود) . او در آخر این سخن گفته است (رجعت خاص مومنان خالص و منافقان کامل این امت می باشد و شامل

امت های گذشته نمی شود).

می گویم (اما در این سخن که رجعت خاص مومنان محض و کفار محض است، اشکالی نیست و اخبار به همین نحوند و در این باره تعارض و اختلاف ندارند. فقط افرادی که با عذاب الهی به هلاکت رسیده اند از برگشتن استثناء شده اند و رجعت نمی کنند، خدای تعالی فرموده است: (وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ) 'زندگی دوباره به اهل دیاری که آن ها را به هلاکت رساندیم حرام است و هرگز رجعت نمی کنند.<sup>۲</sup> مگر این که قصاصی (در گردن کسی یا حیوانی) داشته باشند این اشخاص با قاتل خودشان برمی گردند تا قصاص بگیرند پس از سی ماه همه می میرند و این سی ماه همان است که قاتل از عمر وی کم کرده است و ناگزیر از این مدت بهره مند می شود خدای تعالی فرموده است (أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ)<sup>۳</sup> بهره ای که در کتاب برایشان مقدر شده به ایشان می رسد. و به این لحاظ همگی در یک شب می میرند زیرا همه به قتل رسیده و از عمرشان همین مقدار یعنی دو سال و نیم، باقی مانده بود، و از اهل بهشت هم نبودند که چند برابر عمر کنند.

در منتخب البصائر از ابو ابراهیم حضرت امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود (ارواحی که مرده اند حتما برمی گردند و روزی که (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) قیام کرده قصاص می گیرند آن که عذاب شده، با عذاب و آن که مورد خشم قرار گرفته، با خشم و

۱ - انبیاء ۹۵.

۲ - نکته ای که لازم است مخالفان رجعت بدانند این است که در قیامت همه برمی گردند چه آنان که به عذاب هلاک شده باشند یا با اجل طبیعی از دنیا رفته باشند در صورتی که این آیه می گوید افرادی که به عذاب هلاک شده اند بر نمی گردند. مترجم.

۳ - اعراف ۳۷.

آن کہ به قتل رسیده با قتل ، قصاص می گیرد ، دشمنانشان هم با آن ها برگردانده می شوند تا خونخواهی شوند بعد از ایشان سی ماه عمر می کنند و سپس در یک شب می میرند در حالی که قصاص خود را گرفته و شفای نفس حاصل کرده اند ، دشمنانشان به بدترین عذاب می روند و در روز قیامت در برابر خدای تعالی حضور می یابند و حقوقشان از ستمگانشان گرفته می شود).<sup>۱</sup>

اما این که گفته است (رجعت ، امت های گذشته را شامل نمی شود و خاص مومنان محض و منافقان خاص این امت است) صحیح نیست برای این که رجعت اولین منزل از منازل آخرت یعنی برزخ است و لذا مردم و فرشتگان و جن گردهم می آیند و این به آن لحاظ است که پرده برداشته شده است ، و به این امت اختصاص ندارد ، زیرا بهشتی که ارواح مومنان در آن پناه می گیرند از بهشت های دنیاست و خاص این امت نیست و آن جنت مقربان بعد از مرگ آن هاست ، و آن همان (الْجَنَّتَانِ الْمُدْهَمَتَانِ) می باشد خدای تعالی فرموده است (وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ) تا آخر آیات.<sup>۲</sup> و این ها مال مقربان می باشد و در پایان فرموده است (وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانٍ).<sup>۳</sup> دون در این جا ، دو معنی می دهد یکی نزدیک ، چون خدای تعالی به ایشان وعده داده است که در روز قیامت دو بهشت بزرگ دارند و در این جا وعده داده است که در عالم برزخ بعد از مرگ دو بهشت نزدیک تر از آن ها دارند معنی دوم اندک و ضعیف ، یعنی نعمت های دو بهشت دنیا در برزخ کمتر و ضعیف تر از نعمت های دو بهشت آخرت است هم چنین این ها ابدی نیستند در صورتی

۱ - بحار الانوار ۴۴ / ۵۳ و مختصر بصائر ۲۸ .

۲ - الرحمن ۴۶

۳ - الرحمن ۶۲ .

که بهشت های آخرت دائمی اند ، زیرا نعمت ها در شدت و ضعف ، بر حسب لطافت و ماندگاری و عدم لطافت و ماندگار نبودن متفاوت هستند و لطافت زمان و مکان و عدم لطافت آن ها هم همین طور ، و اگر چه جنتان مدهامتان در حقیقت همان جنت خلد می باشند .

### توجه توجه توجه

اجساد دنیا و برزخ و آخرت ، تفاوتی ندارند

مگر در صفا و لطافت و عدم آن ها

تفاوت بهشت برزخ و آخرت

ارواح مومنانی که می میرند به بهشت دنیا می روند بهشتی که از آن به (مدهامتان) یعنی بی نهایت سرسبز و خرم تعبیر شده است ، در قیامت همان بهشت ، صفای بیشتری یافته و بهشت خلد می شود و ارواح به آن ها می روند . چنان که اجساد و اجسام دنیوی وقتی به عالم برزخ می روند همان اجسام و اجساد دنیوی هستند و در قیامت هم همان اجسام و اجسادند خدای تعالی فرموده است (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ) برای کسی که از خدایش می ترسد در آخرت دو بهشت است و جلوتر یا ضعیفتر از آن ها دو بهشت در برزخ دارد جنتان مدهامتان ، دو بهشت در نهایت سرسبز و خرم ، و خدای تعالی یادآوری فرموده که دو بهشت در برزخ همان بهشت های آخرت است (جَنَاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ اِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَاتِيًا \* لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا اِلَّا سَلَامًا وَّلَهُمْ زُرُّقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَّعَشِيًّا \* تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ

كَانَ تَقِيًّا) آن بهشت های جاودانه ای که خدای مهربان برای بندگان شایسته ی خود در غیب این جهان وعده داده و وعده ی او هم حتمی است ، در آن بهشت ها هرگز سخن لغوی نمی شنوند و همه ی گفتارشان سلام است و روزی آن ها صبح و شام بدون رنج و زحمتی به ایشان می رسد ، همان بهشت های پی اند که ما به بندگان پرهیزکارمان به ارث می دهیم . بُكْرَةً وَ عَشِيًّا یعنی صبح و شام ، صراحت دارند که مراد از بهشت ها ، بهشت های عالم برزخ است و آیه ی (تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا) همان بهشت هایی اند که ما به بندگان پرهیزکارمان به ارث می دهیم) صراحت دارد در این که مراد از آن بهشت های آخرت است .

و عین این مورد در باره ی جهنم است ، جهنم برزخ ، جهنم آخرت است فرموده است (وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ \* النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) آو عذاب سختی آل فرعون را فرا گرفت ، آتش ، آن ها در عالم برزخ صبح و شام ، بر آتش دوزخ عرضه می شوند و چون قیامت برپا شود خطاب آید که فرعونیان را به سخت ترین عذاب وارد کنید . در این آیات خدای تعالی خبر داده که آل فرعون (غُدُوًّا وَعَشِيًّا) یعنی صبح و شام به آتش عرضه می شوند و در آخرت صبح و شامی نیست و لذا فرموده است (وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) و روزی که قیامت می شود مفسرین اتفاق نظر دارند که (أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ) جمله ای مستانفه است و قراء همگی متفقند که باید در (السَّاعَةُ) وقف و از (ادخلوا) آغاز شود و حتی در بالای آن (قف) را رسم می کنند تا معلوم شود که (يوم تقوم الساعة)

۱ - آیات ۶۱ تا ۶۳ سوره ی مریم .

۲ - غافر ۴۵ و ۴۶ .

۳- در قرآن های متداول روز که اکثرا هم به خط عثمان طه است بالای عشیا علامت (صلی) گذاشته اند یعنی که وصل اولی می باشد به این معنی که جمله ادامه دارد . مترجم .



معمول (يعرضون) می باشد .

بنا بر توضیح بالا، بهشت دنیا پس از تصفیه، همان بهشت آخرت و جهنم دنیا پس از تصفیه، همان جهنم آخرت است و اجسام دنیا پس از تصفیه، همان اجسام آخرت هستند<sup>۱</sup>.

### محل استقرار روح در برزخ

حالا دانستی که بهشت، اختصاصی این امت نیست بلکه همه ی مومنان ماحض الایمان از ملت های گذشته، هم چنین ماحض الایمان های این امت وقتی از دنیا رفتند در قبر مورد سؤال و جواب قرار می گیرند و روحشان به بهشت دنیا می رود و در آن جا متنعم می شود و در پشت کوفه ، به وادی السلام می رود و تا رجعت، در روزهای جمعه و روزهای عید یا در بعضی افراد مومن، در هر روز به زیارت قبرهایشان و خانواده هایشان می روند در رجعت، جنتان مدهامتان کنار مسجد کوفه ظاهر می شود ، و شکی نیست که ارواح باقی اند و فقط بین دو نفخه ، بعد از رجعت ، باطل می شوند . (جنتان مدهامتان که ظاهر شوند) . ارواح مومنان ماحض الایمان به آن ها می روند و ان شاء الله خواهد آمد که این دو در رجعت ظاهر می شوند . در روایت منتخب البصائر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود ( و عند ذلك تظهر الجنتان المدهامتان عند مسجد الكوفة و ما حوله بما شاء الله ) یعنی در آن موقع نزد مسجد کوفه و حوالی آن با آن چه خدا بخواهد ، جنتان مدهامتان ظاهر می شوند .

۱- مرحوم شیخ در رابطه با اجساد انسان ها در روز قیامت چه بهشتی باشند و چه جهنمی ، در همه ی کتاب هایش همین عقیده را دارد عقیده ای که همه ی حکمای اسلام آن را قبول دارند گرچه تعبیرهایشان مختلف است اما معانی یکی بیش نیست مانند انگور و عنب و اوزوم . بعضی جسد تعلیمی ، بعضی جسد عنصری ، بعضی زواید ، بعضی فواضل تعبیر می کنند از آن چه در تصفیه از انسان جدا می شود . مترجم .

نیز آثار دلالت دارند کہ انبیاء علیہم السلام در رجعت برمی گردند چنان کہ در داستان اصحابِ رَسِّ عجمی آمده است ، قوم او پیامبرشان حضرت اسماعیل بن حزقیل را در چاهی به بند انداختند و وی همان است کہ خدای تعالی در قرآن ذکر کرده است (وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِسْمَاعِیلَ اِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ) در کتاب اسماعیل را یاد کن ، کہ در وعده ، صادق بود . خدای تعالی به وی وحی فرمود اگر خواستی از بند بیرون آوری و یاریت کنم تا از ایشان انتقام بگیری ؟ او گفت خدایا دوست دارم با امام حسین برگردم و از ایشان انتقام بگیرم .<sup>۲</sup>

باز در منتخب بصائر آمده است (فاذا کان یوم الوقت المعلوم ، یعنی وقتی روز وقت معلوم برسد ابلیس با تمامی پیروانش از زمان آدم تا آن روز ظاهر می شود و باز در همان جاست کہ در روز وقت معلوم امیر مومنان علیه السلام با تمامی یارانش و شیطان با یارانش برمی گردد).<sup>۳</sup> از این روایت معلوم می شود علی علیه السلام با تمامی یارانش برمی گردد چنان کہ ابلیس ، و کسی به فرق (ملت های اسلام و قبل از آن) عقیده ندارد و این نص است به عمومیت رجعت کہ ما گفتیم و مانند آن در منتخب البصائر از امام باقر علیه السلام آمده کہ امیر مومنان فرمود (و از پیامبران پیمان گرفت کہ ایمان بیاورند و به ما یاری دهند و این قول خدای تعالی است) (وَ اِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّیْنَ لَمَّا اَتٰیٰکُمْ مِنْ کِتَابٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءَکُمْ رُسُوْلٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ)<sup>۴</sup> و به یاد بیاور زمانی را کہ خدای

۱ - مریم ۵۴ .

۲ - نگاه کنید بحار الانوار ج ۱۱/۱۵۱ (و بر دهانه ی چاه سنگی بزرگ نهادند و همه ی روز ناله ی پیامبرشان را می شنیدند کہ می گفت "سَيِّدِي قَدْ تَرَىٰ ضَبِیْقَ مَكَانِي وَ شِدَّةَ كُرْبِي فَارْحَمْ ضَعْفَ رُكْبِي وَ قَلَّةَ حَبْلِي وَ عَجَلَ بَقْبَضِ رُوْحِي وَ لَا تُؤَخِّرْ اِجَابَةَ دَعْوَتِي حَتَّىٰ مَاتَ).

۳ - مختصر بصائر الدرجات ۳۳ و بحار الانوار ۴۶/۵۳ .

۴ - آل عمران ۸۱ .

تعالی از پیامبران و امت هایشان پیمان گرفت که چون من به شما کتاب و حکمت دادم سپس بر شما پیامبری آمد که به درستی کتاب و شریعت شما گواهی می داد، حتما به او ایمان بیاورید و یاریش کنید.<sup>۱</sup> (در ادامه امیر مومنان علیه السلام فرمود) یعنی به محمد صلی الله علیه و آله ایمان بیاورید و وصی او را یاری کنید و به زودی همگی او را یاری خواهند داد، خدای تعالی با پیمان محمد از من پیمان گرفته که بعضی به بعضی یاری کنیم من به محمد صلی الله علیه و آله یاری کردم و در برابرش به جهاد پرداختم و دشمنش را به قتل رساندم و به عهده‌ی که با خدا داشتیم وفا نمودم ولی هیچ یک از پیامبران به من یاری نکرده اند و این به آن خاطر است که ایشان را قبض روح کرده است و به زودی به من یاری خواهند کرد، مشرق و مغرب عالم ملک من خواهد بود و خدای تعالی همه‌ی پیامبران مرسل از آدم تا محمد را زنده می کند در حضورم با شمشیر بر سر همه‌ی مردگان و زندگان از جن و انس می زند و ای عجب، و چگونه تعجب نباشد از امواتی که خدای تعالی ایشان را زنده می کند دسته دسته، داعی خدا را لبیک لبیک اجابت می گویند و به کوچه های کوفه وارد می شوند شمشیرهای خود را از نیام کشیده و به روی دوش می گذارند تا بر سر کافران و جباران و تابعانشان بزنند تا خدا به وعده ای که در آیه **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيُخَلِّفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أُخَلِّفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ**

۱ - چنان که قبلا هم یادآوری کردیم پیروان باب و بهاء برای فریب دادن جوانان مسلمان به این آیه استناد می کنند و می گویند از همه‌ی پیامبران و امت های ایشان پیمان گرفته شده که به پیامبری که می آید ایمان بیاورند و او را یاری کنند، با توجه به این پیمان باید همه به علی محمد باب ایمان بیاورند و ما جواب این موضوع را قبلا در جلد دوم همین ترجمه دادیم و تکرار نمی کنیم، جز این که می گوئیم با توجه به آیات ۱۸ تا ۹۱ سوره ی آل عمران معلوم می شود آن پیامبری که باید همه به او ایمان بیاورند و به او یاری کنند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و در این آیات روی دین اسلام چندین بار تأکید شده و این ملت های یهود و نصاری و مجوس و دیگران و همه‌ی پیامبران خدا هستند که باید به دین اسلام ایمان بیاورند. وانگهی باید ببینیم علی محمد باب چگونه با احکامی که آورده پیامبران خدا را تصدیق کرده است؟ آیا به طور کلی و یا اغلب احکام آسمانی را تغییر نداده است. مترجم.

دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).<sup>۱</sup> داده وفا کند. یعنی خدای تعالی به کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده اند وعده داده است که ایشان را در ظهور امام زمان در روی زمین جانشین گرداند چنان که امت های قبل از ایشان را جانشین گذشتگان کرد و به ایشان تمکن و تسلط عطا می کند تا دینی را که برایشان راضی شده به مورد اجرا و عمل بگذارند و خوف همه ی ایشان را به امن تبدیل کند، بی هیچ شرک و ریایی به من عبادت می کنند، و بعد از آن هرکس کافر شود به حقیقت از فاسقان تبه کار می باشد.

و مانند این اخبار فراوان است و خاص پیامبران نیست، هر کس در آن چه گفته شد تدبیر کند یقین خواهد کرد که رجعت، همه ی مومنان محض و کافران محض را در همه ی ملت ها به لحاظ اشتراک در علت، شامل می شود.

### عقاید عامه و خاصه نسبت به قیام قائم علیه السلام

و بدان که رجعت به طور مطلق، مذهب اغلب عامه و خاصه می باشد. اما در قیام قائم علیه السلام، هر دو طایفه اجماع دارند، و روایات فریقین در این باره در حد استفاضه می باشد، و منکر آن، جز در بین افراد معاند و فاقد اعتبار تحقق نمی پذیرد.

اما قول به زنده شدن اموات و آمدنشان با آن حضرت مذهب اکثر شیعه است و بعضی زنده شدن اموات را انکار کرده اند.

سید مرتضی (ره) در رد کسانی که منکر شده اند گفته است: (و کسانی از علمای ما شیعیان، رجعت را از معنی اصلی برگردانده و گفته اند به معنی برگشتن دولت و امر و نهی است، ولی اشخاص بر نمی گردند و مرده ها زنده نمی شوند. این جماعت، وقتی از اثبات رجعت ناتوان شده و نتوانسته اند روا بودن آن را بیان کنند و (فکر کرده اند) با تکلیف، منافات دارد با این تأویل، اخبار رجعت را، توجیه کرده اند. و این نظر از آن ها صحیح نیست برای این که رجعت، با ظواهر اخبار وارده ثابت نشده تا مورد تأویل و توجیه قرار بگیرد، چگونه عقیده ی صحیحی ثابت می شود با اخبار آحادی که موجب علم نمی شوند؟ در صورتی که اطمینان و اعتماد در اثبات رجعت حاصل اجماعی است که امامیه در این معنی دارند که به موقع قیام امام زمان علیه السلام، خدای تعالی مرده هایی از دوستان و دشمنان خود را زنده می کند به آن صورت که بیان کردیم، تأویل چگونه راه دارد به آن چه معلوم می باشد و معنی احتمال داده نمی شود).<sup>۱</sup>

و منظور (مرحوم سید مرتضی (ره) از فکر مخالفان، که برگشتن اشخاص در رجعت) با تکلیف مخالف است این است که: هر کس مرد تکلیف از وی برداشته شده و تکلیف وی ثابت نمی شود مگر با ظهور معجزات و آیات باهره از طریق وحی، که با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله قطع شده است. این سخن از ایشان باطل است، زیرا رجعت با حضور جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود که حافظ دین اوست و آن حضرت ص نص فرموده که قول و حکم خلیفه ی او، قول و حکم خدا و رسول الله است و هر کس وی را رد کند خدا و پیامبرش را رد کرده است و وی با معجزاتی به مانند معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله می آید و این معجزات، به صدق او شهادت می

دهند، چنان که حسنی از امام زمان سلام الله علیه می خواهد  
عصای رسول الله را در سنگ سخت بکارد و آن حضرت می کارد  
و شاخ و برگ می آورد.<sup>۱</sup>

مرحوم سید مرتضی بعد از کلامی طولانی و نقل روایاتی  
از اهل سنت، استدلال می کند که گروه هایی به هنگام  
قیام امام زمان علیه السلام، با آن حضرت رجعت می کنند و  
ماجراهایی را نقل می کند که در امت های گذشته اتفاق افتاده  
است، مانند (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلِفٌ  
حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ)<sup>۲</sup> آیا ندیدی آن هایی را  
که از ترس مرگ از دیار خودشان بیرون رفتند؟ و هزاران تن  
بودند، خدای تعالی به ایشان فرمود بمیرید همه مردند، سپس  
همه ی آنان را زنده کرد. و مانند آن، و به احادیثی استناد می  
کند مانند: (لترکبن سنن من کان قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة  
بالقذة)<sup>۳</sup> روش های پیشینیان قبل از خود را انجام خواهید داد،  
گام به گام، مو به مو. و (لتتبعن سنن من کان قبلکم شبرا بشبر و  
ذراعا بذراع)<sup>۴</sup> از سنت های کسانی که پیش از شما بوده اند  
پیروی خواهید کرد و جب به جب، ذراع به ذراع. تا این که  
آن مرحوم گفته است (در اخبار ایشان بیش از آن مطلب دیدم  
که شیعه گفته است) از اشاره به این که مولایمان علی علیه  
السلام پس از ضربت ابن ملجم و پس از وفاتش به دنیا برمی  
گردد، چنان که ذو القرنین برگشت، و از کشف زمخشری در  
داستان ذو القرنین نقل کرده که بعضی از آن را در گذشته در  
سؤال ابن کواء نقل کردیم.

۱ - بحار ۵۳/۱۶ .

۲ - بقره ۲۴۳ .

۳ - تفسیر عیاشی ۳۰۴/۱ .

۴ - کنز الفوائد ۱۴۴/۱ .

طبرسی در تفسیر (و یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ)<sup>۱</sup> همان معنی را گفته که از مرحوم سید مرتضی نقل کردیم و معنی آیه این است: و ای رسول روزی را به یاد امت بیاور که از هر قومی یک دسته از آنان را محشور می کنیم که آیات ما را تکذیب می کنند و آن ها برای سؤال بازداشت خواهند شد .

طبرسی در ادامه گفته است (جمعی از علماء، اخبار وارده در رجعت را به رجوع دولت و امر و نهی، تأویل کرده اند بدون رجوع اشخاص، به گمان این که با تکلیف منافات دارد و مسأله چنین نیست برای این که در رجعت، چیزی وجود ندارد که به انجام عمل واجب و خودداری از قبیح مجبور کند، و تکلیف با وجود آن دو صحیح می باشد چنان که با ظهور معجزات باهره و آیات قاهره صحیح است مانند شکافتن دریا، تبدیل عصابه اژدها، و مانند این ها . و اگر چه اخبار آن را تأیید می کنند) .

شیخ عبد الله بن نور الله البحرانی در کتابش العوالم پس از نقل همه ی اقوال، چنان که مختصرش را شنیدید گفته است: (برادرم وقتی این را فهمیدی، می دانم که بعد از این همه مقدمات و توضیحاتی که در رابطه با عقیده به رجعت دادم، گمان نمی کنم شک کنی در عقیده ای که همه ی شیعیان در همه ی زمان ها نسبت به آن اجماع کرده و بینشان مانند آفتاب در وسط آسمان مشهور بوده است تا جایی که در همه ی زمان ها در اشعارشان مسائل رجعت را به نظم آورده و در برابر مخالفان استدلال کرده اند و مخالفان هم نسبت به این عقیده ایراد و اشکال کرده و در کتاب هایشان ثبت کرده اند) .

## فرق بین رجعت و قیام قائم آل محمد

می گویم: باقی سخن وی خواهد آمد و زمانی که در این سخنان بیندیشی می بینی که اغلب در باره ی اثبات مطلق رجعت است که عبارت از قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و برگشتن عده ای از مردگان با اوست و هر کس آن را انکار کند شنیدی که وی را رد می کنند .

اما عقیده به رجعت خاص، چنان که ما به آن اشاره کردیم غیر از قیام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است بلکه برگشتن همه ی ائمه است و امام قائم دوباره و پس از شهادت، با ایشان خواهد آمد، هم چنین رسول الله و حضرت فاطمه صلوات الله علیهم خواهند آمد و اول کسی که رجعت می کند امام حسین علیه السلام است و آخرین کسی که بر می گردد حضرت رسول الله می باشد . چنان که روایات فراوان و متواتری به آن صراحت دارند و ما اندکی از آن ها را به زودی خواهیم آورد برای این که همه ی آن ها در شرح موضوع بی شمارند . ظاهر عبارت سید و مفید و آن چه علامه، در خلاصه الرجالش در ترجمه ی میسر بن عبد العزیز از قول عقیقی گفته است آل محمد صلوات الله علیهم، به او ثناء گفته اند و او از کسانی است که در رجعت جهاد می کند)<sup>۱</sup> به خصوص ناظر به قیام قائم علیه السلام است و عبارت سید که (در اخبار ایشان بیش از آن مطلب دیدم که شیعه گفته است از اشاره به این که مولایمان علی علیه السلام پس از ضربت ابن ملجم و پس از وفاتش به دنیا برمی گردد، چنان که ذو القرنین برگشت، و نقل کردن داستان ذو القرنین از کشاف زمخشری) صراحت دارد که منظورش از دعوی رجعت و رد بر منکر آن همان قیام قائم



علیه السلام می باشد حتی این که وی آن چه به خصوص در این باره وارد شده و بی شمار هستند ندیده است مگر از کلام زمخشری در کشف چنان که از یادآوری ما شنیدی، و همین را افزون بر عقیده ی شیعه قرار داده است و شیخ عبد الله بن نور الله بحرانی کلامشان را که در کتابش از زمخشری نقل کرده و مختصر قسمتی از آن را شنیدی حجت قرار داده بر ثبوت رجعت خاصی که ما مدعی آن هستیم با این که وی روایاتی را که در این زمینه وارد شده در جلد بیست و چهارم کتابش العوالم فی احوال القائم برشمرده است . نمی دانم چه می گویم با این که معتقدان به رجعت به این معنی که اشاره می کنم زیادند و عجیب هم نیست برای این که نص های وارده در این باره زیاد است و معارضی ندارد و قرآن در این آیه (وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ)<sup>۱</sup> به آن ناطق است، به شرطی که به همان صورت بخوانی که نازل شده است، تا سخن به هم مربوط شود، خدا لعنت کند کسی را که آنچه خداوند مقدم داشته مؤخر کند و مؤخر را مقدم بدارد و نظم حق بین آیات به این صورت است: (وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ\* حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُا قَالُوا كَذَّبْتُمْ بِآيَاتِنَا وَإِنَّمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ\* وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْتَقِبُونَ<sup>۲</sup> وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ)<sup>۳</sup> یعنی و ای رسول، به یاد امت بیاور روزی را که از هر قومی، گروهی را محشور کنیم از کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و آن ها برای سؤال بازداشت خواهند شد، تا آن گاه که باز آیند خدا به ایشان بفرماید آیا آیات مرا تکذیب کردید و به آن ها احاطه ی علمی نداشتید؟ یا در مقام عمل

۱ - نمل ۸۲ .

۲ - نمل آیات ۸۳ تا ۸۵ .

۳ - نمل ۸۲ .

با آن آیات چه می کردید؟ و فرمان عذاب شدید به کیفر کفر و ظلم بر آن ها برسد و هیچ سخن دیگر نتوانند گفت، هنگامی که زمان عذاب کافران برسد از زمین جنبنده ای را بیرون بیاوریم که با آنان سخن بگویند که مردم به آیات ما از روی یقین ایمان نمی آوردند .

در این آیات، خدای تعالی حشر خاص و زنده شدن عده ای از تکذیب کنندگان آیات الهی را به یاد آورده و اشاره فرموده که وقتی حجت بر آنان اقامه شد و از جواب بازماندند، جنبنده ی زمین را بیرون می آورد، و همه ی مسلمانان اجماع کرده اند که خروج جنبنده قبل از روز قیامت و پس از بسته شدن باب توبه خواهد بود، و بسته شدن درهای توبه در نزد شیعیان، بعد از قیام قائم علیه السلام می باشد چون آن حضرت اقوامی از یهود و نصاری و دیگر ملت ها را به توبه دعوت می کند و احدی را به قتل نمی رساند مگر پس از دعوت به توبه و ( بعد از بازخوانی) احادیث . وقتی ثابت شد که بسته شدن باب توبه بعد از قیام قائم و قبل از خروج جنبنده ی زمین است و خروج جنبنده، قبل از قیامت خواهد بود و در نزد شیعیان ثابت شده که جنبنده ی زمین علی بن ابی طالب است و احادیثشان در این باره وارد می باشد همان ثابت می شود که ما مدعی آن هستیم نسبت به کسی که به آن گوش فرادهد . و چنان که گفتیم این عجیب نیست، عجیب انکار برگشتن ایشان می باشد در حالی که احادیث و دعاها (و زیارت نامه ها) به آن ناطق و گواهند چنان که در دعای روز سوم شعبان، روز میلاد حضرت حسین بن علی علیهما السلام از ناحیه ی مقدسه، به قاسم بن علی همدانی وکیل امام حسین عسکری علیه السلام وارد شده است ( اللَّهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِيْ هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَ وِلَادَتِهِ بِكَتْمِهِ السَّمَاءِ وَ مَيِّتِيْ فِيْهَا وَ الْاَرْضِ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ لَمَّا يَطَّأْ لَابْتِيْهَا قَتَلَ الْعَيْبَةَ وَ سَيِّدَ الْاَسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكُرَّةِ الْمُعْوَضِ مِنْ قَتْلِهِ اِنَّ الْاِيْمَةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشِّفَاءَ فِيْ تَرْبَتِهِ وَ الْفَوْزَ

مَبْعَهُ فِي أَوْتِيهِ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ عَتِرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَ غَيْبَتِهِ حَتَّى يُدْرِكُوا  
 الْأَوْتَارَ وَ يَثَارُوا الثَّارَ وَ يُرْضُوا الْجَبَّارَ وَ يَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارِ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِمْ مَعَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ) و در پایان دعاء می خوانیم که  
 ( فَتَحْنُ عَائِدُونَ بِقَبْرِهِ مَنْ بَعْدَهُ نَشْهَدُ تَرْبَتَهُ وَ نَنْتَظِرُ أَوْتَيْهِ آمِينَ رَبَّ  
 الْعَالَمِينَ).<sup>۱</sup>

می پرسم این اوبه یعنی برگشتن کی خواهد بود تا از خون  
 های نابحق ریخته، خونخواهی کنند؟ معنی (الممدود بالنصرة  
 يوم الكرة، و انتظار یاری شدن او در روز برگشت) و امثال آن ها  
 چیست؟ و زیارتی که ما در حال شرح آن هستیم با همین  
 معنی پر شده است و تعداد اخبار و دعاها چنان که از سید  
 نعمت الله در گذشته نقل کردیم از ششصد می گذرد.

مرحوم مفید در شرح اعتقادات صدوق علیه الرحمه نقل کرده  
 که وی رجعت را انکار کرده و گفته است عقیده به رجعت از  
 خرافات افراد نادان می باشد. من عقیده ی او را چنان که  
 نقل کرده دیده ام اما الآن در دسترس نیست و عبارت وی در  
 پایان ارشاد به آن معنی اشعار دارد و آن عبارت این است (بعد  
 از دولت قائم علیه السلام، احدی دولت نخواهد داشت مگر آن  
 چه در روایت آمده که فرزندش به آن قیام خواهد کرد انشاء  
 الله، (اگر این خبر ثابت شده باشد) و به صورت قطعی و یقینی  
 نیست و اغلب روایات این مضمون را دارند که مهدی این امت  
 از این عالم نخواهد رفت مگر چهل روز به قیامت مانده، و در  
 آن موقع هرج و مرجی خواهد شد و علامت آمدن اموات و قیامت  
 قیامت برای حساب و پاداش و مجازات، و خدا بهتر می داند  
 که چه خواهد شد.

می گویم اگر در این امر آمدن روایات ملاک باشد هیچ  
 حکمی از احکام شرع نیست که این همه روایت در باره اش

آمده باشد، نص های مستفیضه ی مکرری که در کتاب های معتبر وارد شده است، بلکه کمتر کتابی از کتاب های شیعه خواهی یافت که از این موضوع خالی باشد و هر کس آثار اهل عصمت علیهم السلام را بررسی کند برایش یقین حاصل خواهد شد که اعتقاد به رجعت، مذهب ائمه سلام الله علیهم می باشد .

### نقدی بر منکران رجعت

و آن چه سبب شده عده ای اعتقاد کنند به این که دولت قائم، آخرین دولت هاست و بعد از وی دولتی نخواهد بود و بین دولت او و بین نفخ (بار اول در) صور چهل روز فاصله است چیزی است که از بعضی روایات فهمیده اند .

ائمه علیهم السلام به هر یک از ایشان که قیام می کند قائم اطلاق می کنند و برخی از ناظران خیال کرده اند که منظور ائمه از قائم حضرت محمد بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد، با این که ایشان می فرمایند هر یک از ما قائم بالحق است، و روایت شده که شیطان ملعون را قائم به قتل می رساند و وارد شده که رسول الله در آخرین برگشت ها، وی را به قتل می رساند و خبر اخیر مطابق و موافق با اخبار معتبر می باشد و صدق می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله قائم بالحق است و او به این صفت از همه ی ائمه علیهم السلام سزاوارتر می باشد . در ضمن در روایات اهل بیت (به نقل از امام یاقر علیه السلام) تصریح شده است: (مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَهُ مَيِّتَةٌ وَ قَتْلَةٌ مِنْ مَاتَ بُعِثَ حَتَّى يُقْتَلَ وَ مَنْ قَتِلَ بُعِثَ حَتَّى يَمُوتَ<sup>۱</sup> یعنی که هر مومن مرگی دارد و قتلی، هر کس بمیرد برمی گردد تا کشته شود و هر کس کشته شده بر می گردد تا بمیرد. و حضرت حجت عجل الله فرجه الشریف تا

قیامش نمی میرد و کشته نمی شود و برایش چاره ای از آن دو وجود ندارد. و روایت شده که وقتی ظهور می کند و مدت سلطنتش پایان می یابد به شهادت می رسد، سعیده نامی از قبیله ی بنی تمیم لعنت خدا بر او، وی را به شهادت می رساند و ناچار باید زنده شود و برگردد و با اجل طبیعی از دنیا برود. و مرگ وی با آباء طاهرین او زمانی خواهد بود که از زمین به آسمان می روند و قبلا گفتیم که این کار در یک وقت انجام خواهد گرفت.

اگر در یک زمان جمع شوند ملک و سلطان، سید اکبر رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد بود و ائمه، وزیران و حاکمان و مالکان در روی زمین و متصرف به فرمان او خواهند بود، به این نظر صحیح است گفته شود بعد از دولت او هیچ دولتی نخواهد بود و بین او و بین نفخه ی اول فاصله نخواهد بود مگر چهل روز، و مراد از این دولت، دولت دوم او می باشد و ان شاء الله این مطلب واضح است.

گاه هم منکر رجعت، اخباری را که در این زمینه وارد شده، اخبار آحاد می داند که موجب علم نمی شود چنان که در کلام مرحوم سید مرتضی گذشت به طوری که دیدیم وی عمده در اثبات رجعت را ثبوت آن از طریق اجماع قرار داده است.

ما می توانیم بگوییم: و اگر چه اجماع در آن زمان ثابت نشده مگر در خصوص خروج حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف، جایز است بعد از آن ثابت شود زیرا زیادی مخالفان در آن زمان خیلی از نشانه ها را مخفی می کرد و ای بسا با ایراد اشکالات، تخم شک در دل ها می کاشت، اما در این زمان که پرده ها برداشته شده و در جاهای بحث و مجادله و معارضه چیزی از ذکرش نیست و فقط در احادیث و دعاها و مجالس ذکر و جلسات طلب فرج از آن یاد می شود نشانه ها

آشکار شده و دل‌ها و افکار با از بین رفتن تعارضات و موانع به آرامش و اطمینان رسیده، اثبات اجماع بر این ادعاء ساده شده است به اضافه ی این که نص‌های زیادی وارد شده است از آن‌ها بود این که سید نعمت‌الله جزایری گفته که در این رابطه، شش صد و بیست حدیث دیده است. و شیخ عبد‌الله بن نور‌الله بحرانی که ذکرش و بخشی از کلامش گذشت و گفتیم باقی آن خواهد آمد گفته است (مومن چگونه شک می‌کند در حقانیت ائمه ی اطهار در باره ی چیزی که به صورت تواتر نزدیک به دویست حدیث صریح، از چهل و چند عالم بزرگ و ثقہ در بیش از پنجاه کتابشان روایت شده است، امثال ثقہ الاسلام کلینی و صدوق محمد بن بابویه و شیخ ابو جعفر طوسی و مرتضی و نجاشی و کشی و عیاشی و علی بن ابراهیم و سلیم بن قیس هلالی و شیخ مفید و کراجکی و نعمانی و صفار و سعد بن عبد‌الله و ابن قولویه و علی بن عبد‌الحمید و سید علی بن طاوس و فرزندش صاحب کتاب زوائد الفرائد و محمد بن علی بن ابراهیم و فرات بن ابراهیم و مولف کتاب التنزیل و التحریف و أبو الفضل طبرسی و ابو طالب طبرسی و ابراهیم بن محمد ثقفی و محمد بن عباس بن مروان و برقی و ابن شهر آشوب و حسن بن سلیمان و قطب راوندی و علامه ی حلی و سید بهاء‌الدین علی بن عبد‌الکریم و احمد بن داود بن سعید و حسن بن علی بن ابو حمزه و فضل بن شاذان و شیخ شهید محمد بن مکی و حسین بن حمدان و حسن بن محمد بن جمهور قمی مولف کتاب الواحد و حسن بن محبوب و جعفر بن محمد بن مالک کوفی و طهر بن عبد‌الله و شاذان بن جبرائیل و صاحب کتاب الفضائل و مولف کتاب العتیق و مولف کتاب الخطب و دیگر مولفان کتاب‌هایی که در نزد ما وجود دارند و مولف آن‌ها را به شخصه نمی‌شناسیم و لذا اخبار را به ایشان نسبت نمی‌دهیم و اگر چه در آن‌ها وجود دارد و اگر مانند این متواتر نباشد در چه چیزی می‌شود ادعای تواتر کرد؟ با این که همه ی شیعیان آن‌ها را یکی از دیگری روایت کرده‌اند، من گمان می‌کنم کسی که در امثال این‌ها شک کند در ائمه ی دین علیهم‌السلام شک دارد و نمی‌تواند در میان مومنان آن‌را

اظهار کند و بنا بر این با القاء استبعادهای فلاسفه و تردیدهای ملاحظه به تخریب عقاید ملت برومید در نزد آدم‌های ساده لوح می‌پردازد (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لُكُورَهُ الْكَافِرُونَ)<sup>۱</sup> کافران می‌خواهند با گفتار نادرست و طعن و مسخره، نور خدا را خاموش کنند و البته خدا نور خود را هر چند کافران خوش نداشته باشند به صورت کامل حفظ خواهد کرد.

### بعضی از کسانی که درباره ی رجعت کتاب دارند

می‌گویم خیال نکنی وی با این سخن از شیعیانی انتقاد می‌کند که اخبار رجعت را تأویل می‌کنند بلکه روی سخن او با کسانی از منکرین عامه است چنان که کلام قبل او بر آن دلالت دارد.

و ما برای زیادی تأکید، اسامی عده ای را خواهیم آورد که متعرض این موضوع شده و کتابی در این باره تألیف یا با منکرین و مخالفین محاجه و مجادله کرده اند غیر از آن چه قبلا در ضمن اخبار آوردیم و توفیق با خداست. از ایشانند:

احمد بن داود بن سعید گرگانی، شیخ در فهرستش کتاب متعه و رجعت او را ذکر کرده است.

حسن بن علی بن ابو حمزه ی بطائنی، نجاشی کتاب رجعت را از جمله کتاب هایش برشمرده است.

فضل بن شاذان نیشابوری، شیخ در فهرست و نجاشی نوشته اند او کتابی در اثبات رجعت دارد.

صدوق محمد بن علی بن بابویه، نجاشی کتابی در رجعت را از

کتاب های او دانسته است . محمد بن مسعود عیاشی، نجاشی و شیخ در فهرست، کتابش را در رجعت یاد کرده اند .

حسن بن سلیمان، بر اساسی که از اخبار روایت کردیم .

اما دیگر علمای شیعه، موضوع رجعت را در کتاب هایی ذکر کرده اند که در باره ی غیبت نوشته اند و رساله ی جدا گانه ای تالیف نکرده اند و اغلب علمای ما در غیبت کتاب تالیف کرده اند و سابق بر این دانستی بزرگان اصحاب و اکابر علمائی را که در جلالت شأن ایشان شکی نیست . و علامه در خلاصة الرجال خود در شرح حال میسر بن عبد العزیز از عقیقی نقل کرده که آل محمد علیهم السلام وی را تمجید کرده اند و از کسانی است که در رجعت جهاد می کنند .

می گویم: وقتی در اخبار و در کلام علماء در باره ی آن اخبار نگاه کنی و تالیفاتشان و مجادله ی آن ها با مخالفین را ببینی برایت آشکار می شود که این حال متواتر بین فرقه ی حقه است و نه حال اخبار آحاد . این سخن به جای خود:

### نظر مرحوم شیخ طائفه در باره ی خبر واحد

شیخ در کتاب العده<sup>۱</sup> گفته است: (اگر خبر واحد از طریق علمای ما وارد شود که به امامت اعتقاد دارند، و روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از امامانمان باشد، و کسی روایت کند که مورد طعن واقع نشده است و در نقلش مورد قبول علماء باشد - و قرینه ای در ضمن خبر، نسبت به صحت نداشته باشد، زیرا وجود قرینه ی صحت (به خبر اعتبار می دهد) و

۱ - کتاب العده فی أصول الفقه و کتاب الإقتصاد و کتاب الإیجاز فی الفرائض و کتاب الجمل و أجوبة المسائل الحائرية و غيرها من الرسائل كلها لشيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي قدس الله روحه .



اعتبار به قرینه است و همان موجب علم . و ما قرینه های صحت را بعد از این ذکر خواهیم کرد- عمل به آن جایز است، و آن چه به این دلالت می کند اجماع فرقه ی محقه است می بینم فرقه ی محقه در عمل به اخباری که در کتاب هایشان و اصولشان روایت کرده اند اتفاق نظر دارند و منکر هم نیستند و منع نمی کنند حتی اگر یکی از فقهاء فتوایی می داد که برایشان معلوم نبود از وی می پرسیدند از کجا این را می گویی؟ وقتی به کتاب معروف یا اصل مشهوری احاله می کرد و راوی آن ثقه بود و حدیثش منکر نداشت ساکت می شدند و در آن امر تسلیم می شدند، و قول او را قبول می کردند و از زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و پس از وی در زمان ائمه، این عادتشان بود و از زمان امام صادق علیه السلام که علم از آن حضرت علیه السلام منتشر شد و روایات از ناحیه ی او زیاد شد . اگر عمل به این اخبار جایز نبود بر این رویه اجماع نمی کردند و منکر می شدند برای این که در اجماعشان معصوم وجود دارد و غلط و سهو بر آن جایز نمی باشد تا پایان حرف های شیخ...)<sup>۱</sup>

حال که خبر واحد را قبول دارند و اگر صحیح باشد به آن عمل می کنند ، چه بسیار خبر صحیحی در این مسأله وجود دارد که به موجب همین قاعده مقتضی عمل می باشد و مقام اقتضاء نمی کند سخن بیشتر از این به درازا بکشد و این سخنان را هم به آن لحاظ ذکر کردم که تنبیهی باشد برای اثبات آن چه خدای تعالی و اولیاء او اثبات کرده اند و منکر به جهت عدم احتمال منکر می شود در صورتی که حق می باشد (لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مومن امتحن الله قلبه للایمان) چنان که امیر مومنان علیه السلام در خطبه ای که مخزون نام دارد گفته است (ان امرنا صعب مستصعب لا

۱ - نگاه کنید به بحار الانوار ج ۲ / ۲۵۵ و ۲۵۴ به نقل از العده ی شیخ طوسی .

یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للايمان، لا يعي حديثنا الا حصون حصينه او صدور امينه او احلام رزينة يا عجا كل العجب بين جمادي و رجب) امر ما صعب و مستصعب است آن را غير از فرشته ی مقرب و غير از پیامبر مرسل و غير از مومنی که خدای تعالی دلش را با ایمان امتحان کرده است تحمل نمی کند، حدیث ما را حفظ نمی کند مگر قلعه های محکم و نفوذ ناپذیر یا سینه هایی که امانت را حفظ می کنند یا عقل های ارزشمند، ای شگفت، بسیار عجب، بین ماه جمادی و رجب) یکی از فرماندهان لشگر از آن حضرت پرسید یا امیر مومنان، تعجب از چیست؟ فرمود (وَمَا لِي لَا أَعْجِبُ وَ سَبَقَ الْقَضَاءُ فِيكُمْ وَ مَا تَفْقَهُونَ الْحَدِيثَ إِلَّا صَوْتَاتٍ بَيْنَهُنَّ مَوَاتٍ حَصْدَ نَبَاتٍ وَ نَشْرُ أَمْوَاتٍ وَ أَعْجَبَا كُلَّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَ رَجَبٍ) ۱.

و در معانی الاخبار با سندش از شعبی نقل شده که ابن کواء به علی علیه السلام گفت یا امیر مومنان، صلاح می بینی این سخنتان را توضیح دهید؟ العجب كل العجب بين جمادی و رجب فرمود: (ويحك يا اعور هو جمع اشتات و نشر اموات و حصد نبات و هنات بعد هنات مهلكات مبيرات لست انا و انت هناك) ۲.

و به سندش از عبایه ی اسدی روایت کرده که از امیر مومنان علیه السلام صلوات الله عليه شنیدم در حالی که تکیه کرده بود و من بالای سرش ایستاده بودم می فرمود: البته در مصر منبری می سازم و سنگ به سنگ دمشق را می شکنم و یهود و نصاری را از بلاد عرب بیرون می کنم و عرب را با این عصایم راه می برم . گفتم: یا امیر مومنان، مثل این که خبر می دهی بعد از مرگ زنده خواهی شد، فرمود هیهات ، ای عبایه برداشت

۱ - بحار الانوار ۵۳ / ۸۱ .

۲ - معانی الاخبار ۴۰۶ و بحار الانوار ۵۳ / ۵۹ .

نادرستی کردی این کار را مردی از خاندان من انجام می‌دهد.<sup>۱</sup>  
صدوق گفته است که امیر مومنان صلوات الله و سلامه علیه  
گفته است در این حدیث از عبایه ی اسدی و در حدیث قبلی  
از ابن کواء تقیه کرده است زیرا اسرار آل محمد را بر نمی  
تاییدند.<sup>۲</sup>

و این در این باره صریح است و مانند آن‌ها صریحتر و صحیح  
ترند و الحمد لله رب العالمین .

خاتمه، اول امامی که رجعت می‌کند حسین علیه السلام است  
بعضی از آثار اهل بیت علیهم السلام را می‌آوریم که به آن  
و به بخشی از کیفیت و زمان آن دلالت دارند :

در اختصاص بسندش از امام صادق علیه السلام روایت شده که  
از آن حضرت از رجعت پرسیدند که آیا درست است؟ حضرت  
فرمود: بلی، عرض شد اول کسی که خروج می‌کند کیست  
؟ فرمود حسین، بعد از ظهور قائم خروج می‌کند. گفتم همه  
ی مردم با او خواهند بود؟ فرمود نه، بلکه چنان می‌آیند که  
خدای تعالی در کتابش گفته است (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ  
أَفْوَاجًا)<sup>۳</sup> آن روزی که در صور بدمند تا مردگان زنده شوند فوج  
فوج خواهید آمد.<sup>۴</sup>

می‌گوییم: آن چه از آن سؤال شده رجعت خاصه است و نه  
قیام قائم، و به این لحاظ فرموده است اول کسی که خروج  
می‌کند امام حسین است که بعد از قائم خواهد آمد یعنی  
اولین کسی که در رجعت خواهد آمد، و این بعد از قیام قائم

۱ - معانی الاخبار ۴۰۷ و بحار الانوار ۵۳ / ۶۰ .

۲ - بحار الانوار ۵۳ / ۱۰۳ .

۳ - نبأ ۱۸ .

۴ - بحار الانوار ۵۳ / ۱۰۳ .

است .

و از آن حضرت روایت شده است که (حسین علیہ السلام با یارانش ، یعنی با شہدایی کہ با وی بہ شہادت رسیدہ اند خروج می کند و ہفتاد پیامبر با او ہستند چنان کہ با حضرت موسی بن عمران مبعوث شدہ بودند حضرت قائم خاتم را بہ او می دہد و حسین علیہ السلام آن حضرت را غسل می دہد و کفن و حنوط می کند و بہ مزارش می گذارد.<sup>۱</sup>

می گویم در این خبر دلالت است بہ این کہ رجعت خاص این امت نمی باشد چنان کہ بعضی ہا توہم کردہ اند زیرا انبیاء از این امت نیستند .

و در اختصاص از جابر جعفی روایت کردہ کہ از امام باقر علیہ السلام شنیدم می فرمود پس از آن منتصر بہ دنیا خروج می کند و او حسین است خون خواہی خود را می خواہد و خون یاران خود را می گیرد تا سفاح خروج کند و او امیر مومنان است .

و در خرائج و جرائح بسندش از جابر از امام باقر علیہ السلام روایت شدہ کہ فرمود (امام حسین بن علی قبل از این کہ بہ شہادت برسد بہ یارانش گفت: کہ رسول خدا بہ من فرمود ای پسر، بہ زودی بہ سرزمین عراق راندہ می شوی و آن جا زمینی است کہ پیامبران و اوصیاء پیامبران با ہم ملاقات کردہ اند و آن زمینی است کہ عمورا نام دارد و تو در آن جا بہ شہادت می رسی و جماعتی از یارانت با تو بہ شہادت می رسند درد رسیدن آہن (یعنی تیغ و نیزہ و تیر و عمود) را حس نمی کنند و آن گاہ آہی (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا



عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) را خواند، جنگ برای تو و برای ایشان، سرد و سلامت می شود. بشارت باد بر شما، به خدا سوگند اگر ما را به شهادت برسانند ما بر محضر پیامبرمان وارد می شویم و تا روزی که خدا بخواهد مکث می کنم و اولین کسی هستم که زمین برایش شکافته می شود پس از آن خروج می کنم خروج موافق خواهد بود با خروج امیر مومنان و قیام قائم ما و زنده شدن رسول الله صلی الله علیه و آله، آن گاه سفیرانی از آسمان از پیشگاه خدای تعالی بر من فرود می آیند که تا به حال به روی زمین نیامده اند و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و لشگریانی از فرشتگان بر من نازل می شوند، محمد و علی و من و برادرم و همه ی کسانی که خدا به آنان احسان کرده در مرکب هایی از مرکب های رب نازل می شوند اسب های ابلقی از نور، مخلوقی به آن ها سوار نشده است، آن گاه رسول الله صلی الله علیه و آله پرچمش را حرکت می دهد و آن را با شمشیرش به قائم ما می دهد بعد از آن تا زمانی که خدای تعالی بخواهد مکث می کنیم سپس خدای تعالی از مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از شیر و چشمه ای از آب بیرون می آورد و از آن به بعد امیر مومنان شمشیر رسول الله را به من می دهد و مرا به شرق و غرب اعزام می کند به دشمن خدایی نمی رسم مگر این که خونس را می ریزم و بتی را نمی گذارم مگر این که آتشش می زخم تا به هند می رسم و آن جا را فتح می کنم و دانیال و یوشع به محضر امیر مومنان خروج می کنند و می گویند صدق الله و رسوله، حضرت امیر مومنان آن دو را با هفتاد مرد به بصره اعزام می کند با جنگجویانشان می جنگند و گروهی را به روم می فرستد و روم را

فتح می کنند . سپس همه ی حیواناتی را می کشم که خدای تعالی گوشت آن ها را حرام کرده است و در روی زمین غیر از حیوانات پاکیزه نمی ماند، یهود و نصاری و دیگر ملت ها را بین اسلام و شمشیر مخیر می کنم هر کس اسلام بیاورد به او احسان می کنم و هر کس آن را نپسندد خدای تعالی خونسش را می ریزد و مردی از شیعیان ما نمی ماند مگر این که خدای تعالی فرشته ای را بر روی نازل می کند و فرشته، خاک صورتش را پاک می کند و همسران و منزل هایش را در بهشت نشان می دهد . در روی زمین کور و زمین گیر و بیماری نمی ماند مگر این که خدای تعالی به برکت ما اهل بیت گرفتاری او را از بین می برد، و برکت از آسمان بر روی زمین نازل می شود حتی درخت از زیادی میوه می شکند میوه ی تابستان را در زمستان و میوه ی زمستان را در تابستان خواهید خورد و این است قول خدای تعالی (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)<sup>۱</sup> از آن پس خدای تعالی به شیعیان ما کرامتی خواهد فرمود که چیزی در زمین و آن چه در آن است برایشان پنهان نمی ماند حتی کسی می خواهد علم اهل خانواده اش را بداند به ایشان خبر می دهد به علم آن چه می دانند)<sup>۲</sup> .

در معنی این جمله ی حضرت علیه السلام (علم و شمشیرش را به قائم ما می دهد) می گویم

یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله این کار را انجام می دهد و ظاهر این است که این کار بعد از شهادت قائم و در زمان رجعتش صورت می گیرد زیرا این وضعیت، اول خروج او به

۱ - اعراف ۹۶ .

۲ - الخرائج و الجرائح ۸۴۸/۲ .

دنیاست و اخبار دلالت دارند که اولین رجعت برای امام حسین است و آن هم بعد از ظهور حضرت حجت می باشد و رسول الله آخرین کسی است که برمی گردد و مراد از آن این نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله در ظهور قائم علیه السلام این کار را انجام می دهد برای این که ظهور اول آن حضرت قبل از خروج حسین علیه السلام است و وی اولین کسی است که برمی گردد.

باز در این خبر اشاره شده که ترتیب بعدی مانند ترتیب قبلی است، اول قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می کند و به امر الهی قیام می نماید و پس از وی امام حسین علیه السلام

زمام امر را به دست می گیرد و همین طور است زمانی که قائم علیه السلام برمی گردد و حضرت امام حسین زنده است و رسول الله صلی الله علیه و آله با فرشتگان پس از آن که در پاره های ابر از آسمان نازل می شود و کارها پایان می یابد برانگیخته می شود (و در حالی که امام حسین زمام امر را دارد رسول الله صلی الله علیه و آله، علم و شمشیرش را به قائم داده) و وی را برمی گمارد و این نه به آن لحاظ است که قائم افضل است بلکه حسین علیه السلام از وی افضل می باشد اما مراتبی است که حکمت الهی در آن جریان دارد.

و قول آن حضرت (بیهود و نصاری و دیگر ملت ها را بین اسلام و شمشیر مخیر می کنم هر کس اسلام بیاورد به او احسان می کنم...) دلالت دارد به این که توبه تا آن موقع قبول می شود که خروج دوم علی و نزول رسول الله صلی الله علیه و آله است و پس از استقرار فرمانروایی باب توبه بسته می شود و جنبنده ی زمین یعنی علی بن ابی طالب علیهما السلام با خاتم سلیمان

بن داود، به پیشانی مومن علامت می گذارد و صورت او سفید و نورانی می شود و روی بینی کافر علامت می گذارد و صورت وی تیره و تاری می شود خدای تعالی فرموده است (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)<sup>۱</sup> یعنی خدای تعالی به کسانی از شما بندگان که به خدا و امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ایمان آورده و اعمال نیکی انجام می دهند وعده داده است که به هنگام ظهور آن حضرت در زمین جانشینشان کند چنان که امت های شایسته ی پیامبران گذشته را جانشین کرد و دین پسندیده ی آنان را که که اسلام واقعی است بر همه ی ادیان مسلط سازد و به همه بعد از آن همه خوف و نا امنی ایمنی کامل عطا کند که مرا به یگانگی و بی شائبه ی هیچ شرکی عبادت کنید و هر کس پس از آن کافر شود آن ها فاسق و تبهکارند . در روایات وارد شده که این آیه در باره ی قائم<sup>۲</sup> و در رابطه با قیام اوست هم چنین وارد شده که در باره ی رجعت وی و رجعت آباء بزرگوارش می باشد.<sup>۳</sup>

برای این که دلائل را جمع کنیم اولی این است که روایت دوم را تأویل آخر آیه بگیریم یعنی (و من كفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون) پس از آن هر کس کافر بماند فاسق و تبهکار است برای این که از پایان آیه همان معنی ظاهر می شود که از آیه ی (لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ)<sup>۴</sup> مفهوم می

۱ - نور ۵۵ .

۲ - نگاه کنید به تفسیر آیه در بحار ج ۵۱ / صفحات ۵۳ و ۵۸ و ۶۴ .

۳ - نگاه کنید به تفسیر آیه در کافی ۱۹۳/۱ و بحار ۲۵۰/۱ و ۷۳/۲۴ و ۱۶۶/۲۴ و ۸۷/۹۰ .

۴ - انعام ۱۵۸ .



شود یعنی ایمانش سودی نمی دهد چون قبل از آن ایمان نیاورده است، برای این که بسته شدن درهای توبه قبل از رجعت نخواهد بود و چگونه در قیام قائم بسته شود در صورتی که بسته شدن آن در رجعت بعدی است چگونه قبل از استقرار دولتشان ممکن است به یهود و نصاری و دیگر ملت ها بگویند:

هر کس اسلام را بپذیرد توبه ی او قبول می شود و باز می گویم قول آن حضرت (علم و شمشیرش را به قائم ما می دهد) به این معنی نیز است که این کار در قیام قائم و در اول ظهور آن حضرت و بعد از غیبتش و قبل از خروج امام حسین می باشد، برای این که هر قائم از ایشان قیام نمی کند مگر با اذن خدای تعالی و رسول او و ولیش امیر مومنان و ائمه. قیام نمی کند مگر این که حاضر شوند و غایب نمی شود مگر این که در حضور او باشند و نمی میرد مگر این که در کنارش باشند چنان که در کربلاء به حسین حاضر شدند و به او گفتند: به سوی ما بشتاب که ما شوق دیدارت را داریم . به موقع خروج امام عصر هم ناگزیر حاضر می شوند و حضورشان به آن معنی نیست که در آن وقت قیام می کنند بلکه وقتی او را آماده کردند و او آماده شد غایب می شوند و زمانی که قیام کردند غایب نمی شوند، وقتی رسول الله و امیر مومنان وی را آماده کردند و شد آن چه به آن امر شده است و به شهادت رسید و بعد از شهادتش برگشت باز رسول الله مانند بار اول وی را آماده ی قیام می کند بنا بر این توضیح، حدیث مذکور ظهور در این دارد که به موقع رجعت وی را آماده ی قیام می کنند .

و حدیث الانوار المضيئه در روایت ابو بصیر از امام باقر علیه السلام با قیام آن حضرت (موافق است) اگر بگوییم که علی

علیه السلام بعد از قیام امام حسین قیام می کند و حسین علیه السلام بعد از قیام قائم قیام می کند و رسول الله در آخر قیام می کند در این صورت منظور ما قیام خود حضرت صاحب الزمان می باشد که به آن تکلیف دارد و حدیث کتاب الانوار المزیئه که از امام باقر علیه السلام اشاره کردیم (به همان قیام ناظر است، نه به قیام در رجعت) حضرت به یارانش می فرماید: یاران من، اهل مکه مرا نمی خواهند ولی من کسی را به نزد ایشان می فرستم تا با آن ها محاجه کرده باشم به آن چه به مانند من سزاوار است با ایشان محاجه کند مردی از یارانش را دعوت می کند و می فرماید به نزد اهل مکه برو و بگو ای اهل مکه، من فرستاده ی فلانی به نزد شما هستم می فرماید: ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت هستیم ما ذریه ی محمد و از نسل پیامبرانیم، ما مظلوم و مغلوب شده ایم از زمانی که پیامبرمان درگذشت تا به حال، حق ما از ما سلب شده است ما از شما یاری می طلبیم به ما یاری کنید . وقتی این جوان با ایشان سخن می گوید او را می گیرند و در بین رکن و مقام سر از تنش جدا می کنند او همان نفس زکیه است . این خبر که به امام می رسد به یارانش می فرماید آیا به شما خبر ندادم اهل مکه ما را نمی خواهند، حضرت را دعوت نمی کنند تا این که بیرون برود و با سب و سیزده نفر به شماره ی جنگجویان بدر، از راه صعب العبوری در کوهستان طوی می گذرد و به مسجد الحرام وارد می شود و در نزد مقام چهار رکعت نماز می خواند و پشت به حجر الاسود می ایستد و حمد و ثنای الهی را به جا می آورد و پیامبر را نام می برد و برایش درود می فرستد و سخنرانی می کند به نحوی که کسی آن گونه سخن نگفته است اول کسی که دست به دستش می

گذارد و با وی بیعت می کند جبرئیل و میکائیل هستند با آن دو رسول الله و امیر مومنان قیام می کنند و کتابی نو با مهری تر و تازه به وی می دهند که بر عرب سخت است و به او می گویند به آن چه در این است عمل کن، سیصد نفر و اندکی از اهالی مکه با او بیعت می کنند دارد از مکه بیرون می رود تا این که مانند حلقه بشود. پرسیدم حلقه چیست؟ فرمود: ده هزار مرد، جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او، آن گاه پرچم جلیه را باز می کند که پرچم رسول الله است و سحابه و تن پوش رسول الله سابعه را می پوشد و شمشیر رسول الله ذو الفقار را بر کمر می بندد. و در خبری است که هیچ شهری نیست مگر این که از آن گروهی بیرون می آیند غیر از بصره که کسی از آن بیرون نمی رود.<sup>۱</sup>

می گویم مراد از خبر اخیر این است که در میان ده هزار نفر و یا افزون بر آن که پیرامون امام علیه السلام جمع شده اند هیچ فردی از اهالی بصره وجود ندارد و مراد سیصد و سیزده نفر نیستند زیرا ایشان افراد خاصی اند و از هر ولایت نیستند و من در این باره حدیث معینی را ندیدم مگر در خطبه ی بیان و آن نیز چنان است که می دانی، آری نقلی را از یکی از شاگردان مجلسی به خط او دیدیم که گفته است چنین شنیدم از استاد علامه ی علماء و مجتهدین مولانا محمد باقر مجلسی که اهل خلاف خطبه ی بیان را نقل کرده اند.

می گویم: و اگر چه این خطبه، از دیگر خطبه هایی که به امیر مومنان نسبت داده شده، شگفت آورتر نیست اما ما دو نسخه ندیدیم که با هم متفق و یا نزدیک به هم باشند و این خود سبب شده که برخی از علماء آن را رد کنند، و حاصل

این که ما در این صدد نیستیم. در ضمن در تعدادشان دو نفر از معتقدان به قیام حضرت حجت، اختلاف ندارند و ای بسا که مصلحت در تعیین نکردن باشد.

و اما در غیر این خطبه و در خیلی از خطبه ها و اخبار گفته شده که بعضی از ایشان از برخی شهرها هستند و خدا داناتر است.

و در منتخب بصائر سعد بن عبد الله تألیف حسن بن سلیمان حلی با سندش به عبد الکریم بن عمرو خثعمی گفته است از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: ابلیس گفت (أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُعْثُونَ)<sup>۱</sup> یعنی بر من تا روز قیامت مهلت بده و خدای تعالی نخواست و فرمود (قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ)<sup>۲</sup> روز وقت معلوم که می شود ابلیس لعنت الله علیه با تمامی پیروان خود از زمان آدم تا همان روز ظاهر می شود و آن آخرین بار است که امام امیر مومنان برمی گردد، من گفتم رجعت چند بار خواهد بود؟ فرمود بلی، بارها و بارها، امامی نیست مگر این که نیکوکاران و بدکاران روزگارش با او برمی گردند تا خدای تعالی مومن را یاری کند که بر کافر غالب شود و روز وقت معلوم که شد امیر مومنان با یارانش و ابلیس با یارانش برمی گردد و میقاتشان در زمینی از زمین های فرات به نام روحا نزدیک کوفه ی شماسست به جنگ می پردازند جنگی که مانندش از زمانی که خدای تعالی جهانیان را آفریده اتفاق نیفتاده است مانند این است که می بینم یاران امیر مومنان یک صد قدم به عقب برگشته اند مانند این است که می بینم پاهای عده ای به آب فرات افتاده است در آن موقع

۱ - اعراف ۱۴.

۲ - ص ۸۰ و ۸۱.

جبار عز و جل در پاره هایی از ابر با فرشتگان نازل می شود و فرمان حضرت حق اجرا می شود و کار از کار می گذرد رسول الله در جلو اوست اسلحه ای از نور در دست دارد ابلیس که وی را می بیند به عقب برمی گردد، و پا به فرار می گذارد، یارانش می گویند کجا می روی در صورتی که به پیروزی رسیده ای؟ می گوید ( اِنِّي اَرَى مَا لَا تَرَوْنَ اِنِّي اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ )<sup>۱</sup> (الله شديداً العقاب)<sup>۲</sup> پیامبر خدا به او می رسد و بین دو شانه اش طعنه ای می زند و سبب هلاکت او و تمامی پیروانش می شود در آن زمان خدای تعالی بندگی می شود و چیزی برایش شریک قرار داده نمی شود و امیر مومنان علیه السلام چهل و چهار هزار سال سلطنت می کند تا جایی که برای یکی از شیعیانش هزار فرزند در هر سال یک فرزند متولد می شود و در آن موقع (جنتان مدهامتان) در کنار مسجد کوفه و پیرامون آن ظاهر می شوند با آن چه خدا می خواهد.<sup>۳</sup>

می گویم: بدان که اخبار مربوط به ذکر قیام قائم و رجعت آباء وی و رجعت خود او علیهم السلام زیادند و آوردن آن ها در این شرح ممکن نیست در عین حال که خیلی گوناگون و متفاوت اند و نمی شود آن ها را بدون تکلفات دور از ذهن و فکر جمع کرد اغلب افراد آن ها را انکار می کنند ضمن این که نمی شود (اهل مطالعه را) با تفصیل خسته کرد، ولی دوست داشتم بعضی نکات را به اختصار ذکر کرده و به اخبار احاله کنم تا هر کس خواست به منابع مراجعه کند اگر همه را در یک کلام پیدا کرد که بهتر، در غیر این صورت مجموعه ای از موارد گوناگونی را یاد می کنم که از اخبار استفاده کرده ام و

۱ - حشر ۱۶

۲ - انفال ۴۸ .

۳ - بحار الانوار ۴۲/۵۳ .

خدای تعالیٰ به راه صحیح هدایت می کند و برگشت به سوی اوست .

می گویم خدای تعالیٰ فرموده است:

\* (مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ) یعنی خدای تعالیٰ هرگز مومنان را وانگذارد در این حال که اکنون هستند تا آن که با آزمایش خود بدسیرشت را از پاک گهر جدا کند. و فرموده است (أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ)<sup>۱</sup> آیا مردم خیال کرده اند که وقتی گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ و در قرآن این مضمون زیاد است .

\* (وَأَمِيرٌ مُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ إِسْلَامٌ كَفَيْتَهُ إِسْبَاطٌ) (لَتُجْلِبَنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتَعْرَبَنَّ عَرَبَلَةً حَتَّىٰ يَعُودَ أَسْفَلَ كُمْ أَغْلَاكُمْ وَ أَغْلَاكُمْ أَسْفَلَ كُمْ وَ لَيْسَبِقَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَ لَيَقْصِرَنَّ سَبَاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا)<sup>۲</sup> تا آخر، یعنی به سختی آزمایش و غربال می شوید و مانند محتویات دیگ به هنگام جوشیدن بالا و پایین می روید آن چنان که زیر و شوید آنان که به راستی در مسلمانی سبقت داشتند و کنار رفته بودند بار دیگر سبقت خواهند گرفت و به عقب زده خواهند شد کسانی که با حيله و نیرنگ جلو رفته بودند .

\* غیبت حضرت حجت علیه السلام از بزرگترین ابتلائات (بشری است هم) به لحاظ طول مدت و هم به لحاظ تعیین نشدن وقت، با این که به شدت به آن نیاز است و آن همان ساعت است که خدای تعالیٰ فرموده است (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي

۱ - آل عمران ۱۷۹ .

۲ - عنکبوت ۲ .

۳ - کافی ۱ / ۳۶۹ و شرح نهج البلاغه ۱ / ۲۷۲ .

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً<sup>۱</sup> .

\* و (امام باقر علیه السلام) گفته است (آنان که وقت معین کرده اند دروغ گفته اند)<sup>۲</sup> و این جمله را سه بار تکرار کرده است الا این که برای ظهورش نشانه هایی وجود دارد یکی خروج دجال از اصفهان است و دیگری خروج عثمان بن عنبسه ی سفیانی از نسل یزید بن معاویه لعنهم الله ، از دمشق، هر دو در یک روز خروج می کنند، ده روز گذشته از جمادی الاولی، در همان سالی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می کند بین خروج آن دو با ظهور حضرتش هشت ماه فاصله است نه کم و نه زیاد . و این دو از نشانه های حتمی اند . قبل از آن یک قحطی شدید و گرانی زیاد و کم شدن نزولات آسمانی خواهد بود، این قحطی مانند قحطی روزگار حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام، هفت سال طول خواهد کشید . این علامت حتمی نیست .

\* پس از آن امام قیام خواهد فرمود و با توجه به اختلاف روایات، باران زیادی خواهد بارید، چهل روز پشت سر هم، یا چهل بار یا بیست و چهار بار، با توجه به اختلاف روایات، باران از بیستم جمادی الاولی آغاز و تا اول رجب ادامه می یابد یا از اول جمادی الثانی تا ده روز از رجب می بارد، تا این که اغلب خانه ها خراب می شوند و می ریزند . با همین باران جسد امواتی که به دنیا برمی گردند می روید و از قبرها برمی خیزند و به دنیا برمی گردند همدیگر را می شناسند و به ملاقات هم می روند هر یک از این ها به بیست و چهار باران متصل می شود با این باران ها زمین مرده زنده می

۱ - اعراف ۱۸۷ .

۲ - کافی ۳۶۸/۱ و بحار الانوار ۱۳۲ .

شود و برکاتش شناخته می شود و همه ی امراض از معتقدان حق از شیعیان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف زایل می شود در آن موقع ظهورش را در مکه می دانند و از هر سو به یاریش متوجه می شوند و این قول امیر مومنان است که گفت (یا عجبا کل العجب بین جمادی و رجب) که قبلا گذشت .

\* خروج صورت و سینه ی امیر مومنان علیه السلام در چشمه ی خورشید در ماه رجب و کسوف خورشید در نیمه ی ماه رمضان و بنا بر اختلاف روایات ماه گرفتگی در آخر یا در پنجم ماه رمضان، و در آن موقع است که حساب منجمان در هم می ریزد .

\* هر یک از یاران سیصد و سیزده گانه ی امام علیه السلام صبح روز بیست و سوم ماه مبارک رمضان، در نزد سرش نوشته ای را می یابد که در آن نوشته شده است

## طاعة معروفة

\* در آن روز جبرائیل در آغاز روز از آسمان ندا می دهد (آگاه باشید که حق در علی و شیعه ی اوست) و ابلیس، در همان روز در روی زمین فریاد می کشد (آگاه باشید که حق با سفیانی عثمان بن عنبسه و شیعه ی اوست) در آن زمان اهل باطل به شک می افتند و این صیحه از محتومات است .

\* کشته شدن نفس زکیه بین رکن و مقام که نام او محمد بن الحسن و از خاندان هاشم است در بیست و چهارم ذی الحجه از محتومات می باشد . و بین قتل او و قیام امام علیه السلام بیش از پانزده شب نیست . و در روایت ابو بصیر آمده که امام صادق علیه السلام فرمود (به نام قائم علیه السلام در



شب بیست و سوم ماه رمضان ندا داده می شود و روز عاشوراء قیام می کند و آن روزی است که امام حسین بن علی علیهما السلام به شهادت رسیده است، مانند این است که می بینم روز شنبه دهم محرم، بین رکن و مقام ایستاده و جبرائیل از سمت راست وی ندا می زند (البیعة لله) یعنی برای خدا بیعت کنید، شیعیانش از اطراف زمین به سویش می آیند زمین در زیر پاهایشان در هم می پیچد، با او بیعت می کنند، خدای تعالی روی زمین را از عدل و داد پر می کند چنان که از ظلم و جور پر شده است.<sup>۱</sup>

\* همه ی این کارها در عرض یک سال رخ می دهد و آن همان سالی است که امام علیه السلام قیام می کند و ظهور حضرت در سال وتر اتفاق می افتد یعنی یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه، و آن روز دهم محرم روز عید نوروز و روز جمعه است.

\* در معنی روایتی که شنیدی در روز شنبه، من چنین فهمیدم چنان که روایت شده آن حضرت روز جمعه خروج می کند به مکه داخل می شود و برده ی رسول الله را در بر و عمامه ی صفراء وی را در سر و کفش های مخصوص او را در پا و عصایش را در دست دارد، چند بز لاغر را با خود به سمت بیت می راند، در آن موقع کسی او را نمی شناسد و ظهور می کند در حالی که جوان است. و نقل شده که به بیت وارد می شود و خطیب را که در منبر است به قتل می رساند و غایب می شود و غروب همان روز یعنی شب شنبه ظاهر می شود.

\* جمع بین این دو به یکی از دو صورت است:

اول، جمعہ تاسوعاست و شنبہ عاشوراء، در ظہورش در روز جمعہ شناخته نمی شود و روز شنبہ به مردم شناخته می شود .

دوم، عاشوراء جمعہ است و شبش، شب شنبہ است شبی کہ یارانہ را دعوت می کند شب شنبہ یازدهم است بہ این جهت دہم گفته شدہ کہ حکم ظہورش در دہم است . و معنی اول بہ ذہن نزدیک تر می باشد . امام صادق علیہ السلام بہ مفضل فرمودہ است (ہر گونه و بہ ہر صورت بخواہد ظاہر می شود. مفضل عرض کرد: ای آقای من، از کجا ظاہر می شود؟ فرمود: تنہا ظاہر می شود و تنہا بہ بیت می آید و تنہا بہ کعبہ داخل می شود و شب در تنہایی بہ وی می رسد، زمانی کہ چشم ہا بہ خواب رفت و تاریکی شب ہمہ جا را فراگرفت جبرائیل و میکائیل و فرشتگانی کہ صف بستہ اند فرود می آیند. جبرائیل بہ آن حضرت عرض می کند: سیدی گفتارت قبول و فرمانت رواست، حضرت دستش را بہ صورتش می کشد و می فرماید ( الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْثَرْنَا الْأَرْضَ نَتَبَّوْا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ )<sup>۱</sup> . ستایش خدایی راست کہ وعدہ ی لطف و محبتش را بر ما محقق فرمود و ما را وارث زمین گردانید از زمین بہشت ہر جایی را کہ بخواہیم منزل گزینیم، چہ خوب است پاداش کسانی کہ اہل عمل بودہ اند. بین رکن و مقام می ایستد و فریادی می کشد و می گوید: نقبای من، مخصوصان من، ای کسانی کہ خدای تعالی شما را در روی زمین، پیش از ظہورم برای یاری من ذخیرہ کردہ است برای یاری من بیایید، فریاد حضرتش بہ ایشان می رسد

در حالی که در شرق و غرب زمین، در محراب هایشان و در رختخواب هایشان هستند صدای حضرتش را با یک صیحه هر یک به گوش می شنوند و در لحظه ای به سویش می آیند تا این که همه بین رکن و مقام در برابرش حاضر می شوند خدای تعالی به نور امر می کند به صورت ستونی از زمین تا آسمان در می آید همه ی مومنان روی زمین با آن نور روشن می شوند نوری از داخل خانه اش بر وی وارد می شود و همه ی مومنان با آن نور شادمان می شوند در حالی که از ظهور قائم ما بی خبرند، صبح گاه سیصد و سیزده نفر مرد به شماره ی اصحاب جنگ بدر در حضورش ایستاده اند.<sup>۱</sup>

می گویم: و در حدیثی از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام، غیر از حدیث اول، گفته است: در باره ی مفقودشدگان از یاران قائم علیه السلام این قول خدای تعالی، نازل شده است (اِنَّ مَا تَكُونُوا يَاتِ بِكُمْ اللّٰهُ جَمِيعًا)<sup>۲</sup> یعنی هر کجا باشید خدای تعالی شما را می آورد آنان در اثنای شب از رختخواب هایشان ناپدید می شوند و صبح در مکه هستند برای بعضی زمین پیچ می خورد و بعضی با ابر حرکت می کند این افراد به نام خود و نام پدر و با صفاتشان و به نسب شناخته شده اند، عرض کردم: فدایت شوم ایمان کدام یک زیادتر است؟ فرمود آن که در روز با ابر می آید.<sup>۳</sup>

باز از آن حضرت آمده (مانند این که می بینم قائم علیه السلام در بالای منبر کوفه است و سیصد و سیزده تن از یارانش به شماره ی اصحاب جنگ بدر پیرامون وی هستند، این ها پرچمداران و حاکمان روی زمین بر خلق خدا هستند تا از

۱ - بحار الانوار ۷/۵۳ .

۲ - بقره ۱۴۸ .

۳ - کمال الدین ۶۷۲/۲ .

قبایش نامہ ای را بیرون بیاورد که با مہری از طلا مہر شدہ  
 عہدی بر گرفتہ از رسول اللہ است با شنیدن مضمون آن نامہ،  
 ہمہ مانند فرار کردن گلہ ی گوسفند فرار می کنند کسی غیر  
 از وزیر و یازدہ نقیب نمی مانند چنان کہ با موسی بن عمران  
 ماندند، در روی زمین می گردند ولی راہی غیر از آن پیدا نمی  
 کنند بہ خدا سوگند کلامی را کہ آن حضرت می گوید و با  
 شنیدن آن کافر می شوند من می دانم .

ای مفضل، قائم پشت بہ دیوار حرم می ایستد و دستش را  
 دراز می کند بی هیچ عیب نورانی و سفید دیدہ می شود می  
 گوید: این دست خداست از خدا و بہ فرمان خداست آن گاہ  
 این آیہ را می خواند (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ  
 فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ  
 عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا)<sup>۱</sup> یعنی مومنانی کہ با تو بیعت  
 می کنند بہ حقیقت با خدا بیعت می کنند چون تو خلیفہ  
 ی خدا هستی، همانا دست تو دست خداست کہ بالای سر آن  
 ہاست، پس از آن ہر کس بیعتش را بشکند بر زیان و ہلاکت  
 خود پیمان شکستہ است و ہر کسی بہ عہدی کہ با خدا  
 بستہ وفا کند خدای تعالی بہ زودی بہ او پاداش بزرگی عطا  
 خواہد کرد . اول کسی کہ دستش را می بوسد و با او بیعت  
 می کند جبرئیل است و فرشتگان و نجیبان جن با او بیعت می  
 کنند و بعد از آن ہا نقباء، صبح آن روز مردم مکہ می گویند  
 این مردی کہ در کنار کعبہ است کیست؟ و افرادی کہ با او  
 ہستند چہ کسانی ہستند؟ و این نشانہ ای را کہ امشب دیدیم  
 و مانند آن را ندیدہ بودیم چہ بود؟ برخی بہ برخی می گوید  
 این مرد صاحب بزہاست بعضی بہ بعضی می گوید نگاہ کنید

کسانی را که پیرامون او هستند آن ها را می شناسید ؟ می گویند غیر از چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه را که فلانی و فلانی اند نمی شناسیم و اسامی ایشان را برمی شمارند . این جریان در آغاز طلوع آفتاب است و قتی آفتاب طلوع کند و بتابد گوینده ای از چشمه ی خورشید به زبان عربی روشن فریاد می زند و اهل آسمان ها و زمین صدایش را می شنود او می گوید: ای خلائق، این مهدی آل محمد است و او را با نام و کنیه ی جدش رسول الله نام می برد و نسبش را از امام یازدهم تا امام حسین بن علی علیهم اسلام بر می شمارد، با او بیعت کنید تا هدایت شوید با فرمان او مخالفت نکنید که در این صورت گمراه می شوید . اولین کسانی که دستش را می بوسند (و با او بیعت می کنند) فرشتگان هستند پس از آن پریان و پس از آن نقباء، می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ گوشداری از مخلوقات نیست مگر این که این نداء را می شنود و مردم روستاها و شهرها و اهالی صحراء و اهالی دریا این موضوع را به هم تعریف می کنند و بعضی آن چه را که با گوش های خود شنیده اند به دیگران می فهمانند، نزدیک غروب آفتاب، فریادی از سمت مغرب می گوید ای مردم صاحب شما در بیابان یابس در سرزمین فلسطین ظهور کرده است یعنی عثمان بن عنبسه اموی از فرزندان یزید بن معاویه لعنت الله علیهم، با او بیعت کنید تا هدایت شوید با وی مخالفت نکنید که گمراه می شوید، فرشتگان و جن و نقباء این ندا را رد و وی را تکذیب می کنند، و می گویند شنیدیم و تکذیب کردیم، شک دار و منافق و کافری نمی ماند مگر این که با فریاد بعدی گمراه می شود . و آقای ما قائم پشت به کعبه می گوید: ای اهل عالم هر کس می خواهد به آدم و شیث

نگاہ کند هان من آدم و شیثم، و هر کس می خواهد به نوح و فرزندش سام نگاه کند هان من نوح و سامم، و هر کس می خواهد به ابراهیم و اسماعیل نگاه کند من ابراهیم و اسماعیلم، هان هر کس می خواهد به موسی و یوشع بنگرد من موسی و یوشعم، هان هر کس می خواهد به عیسی و شمعون نگاه کند من عیسی و شمعونم، هان هر کس می خواهد به محمد و امیر مومنان صلوات الله علیهما بنگرد من محمد و امیر مومنانم، هان هر کس می خواهد به حسن و حسین نگاه کند من حسن و حسینم، هان هر کس بخواهد به امامان از نسل حسین نگاه کند به من نگاه کند به آن چه می خواهم جواب بگویند من به شما خبر می دهم از آن چه خبر داده شده اید و از آن چه خبر داده نشده اید، هان هر کس کتاب ها و صحف را خوانده، به من گوش فرادهد، سپس کتاب هایی را می خواند که به آدم و شیث نازل شده است امت آدم و شیث هبة الله می گویند و الله این همان صحف بر حق است او در آن چیزی را به ما نشان داد که نمی دانستیم و بر ما پوشیده بود. نه کلمه ای را انداخت و نه حرفی را عوض کرد. آن گاه صحف نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را می خواند اهل تورات و انجیل و زبور می گویند به خدا سوگند حقا که این صحف نوح و ابراهیم است از آن چیزی را نینداخت و حرفی را عوض نکرد. این به خدا سوگند تورات جامع و زبور تام و انجیل کامل است و آن چند برابر آن می باشد که ما از آن خوانده ایم. سپس قرآن را می خواند مسلمانان می گویند و الله حقا که این همان است که خدای تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است چیزی را نینداخت و حرفی را عوض نکرد از آن به بعد دابة الارض، بین رکن و مقام ظاهر می شود و در صورت مومن می

نویسد مومن و در صورت کافر می نویسد کافر .  
 پیشتر گفته شد که دابه امیر مومنان است و دو بار بیرون  
 می آید یکی هشت سال بعد از قیام امام حسین علیه السلام،  
 به خون خواهی فرزندش قیام می کند و از کشندگان انتقام  
 می گیرد و تا هر زمان که خدای تعالی می خواهد می ماند  
 و آن چه از مدت ماندنش احتمال داشت قبلا گذشت . و خروج  
 دومش زمانی است که رسول الله فرود می آید و شیعیانش با  
 وی جمع می شوند و در این بار ابلیس لعنت الله علیه کشته  
 می شود، و باب توبه بسته می شود و در آن موقع در پیشانی  
 مومنان با مهر حضرت سلیمان بن داود نوشته می شود مومن،  
 و در بینی کافر با عصای موسی نوشته می شود کافر، و در  
 روایتی بر عکس این آمده است . در خروج بار اول نوشته نمی  
 شود و وقتی نوشته شود باب توبه بسته می شود، (بر این  
 اساس) باب توبه تا روز وقت معلوم باز است و در آن روز ابلیس  
 ملعون کشته می شود، پس این کلام به خروج بار دوم حمل  
 می شود و اگر چه در سیاق بار اول ذکر شده است بلکه این  
 کلام در ظاهر قبل از خروج امام حسین علیه السلام ذکر شده  
 است بلکه قبل از رفتن قائم علیه السلام از مکه، و اگر مراد بار  
 اول باشد امکان دارد منظور از نوشته شدن صورت مومن و کافر  
 این باشد که در آن زمان چه کسی به قتل می رسد چون  
 هر کس در آن زمان به قتل برسد؟ عذاب خدای تعالی بر  
 وی حتم شده است. فرمود: پس از آن شخصی به حضور امام  
 زمان سلام الله علیه می رسد که صورتش به عقب برگشته  
 است در برابر آن حضرت می ایستد و می گوید ای آقای من،  
 من بشیرم فرشته ای از فرشتگان به من دستور داد به حضورت  
 برسم و به شما مژده بدهم که که لشگر سفیانی در بیابان

به هلاکت رسیدند، امام به او می فرماید داستان خودت و داستان برادرت را تعریف بکن، می گوید من و برادرم در لشگر سفیانی بودیم و از دمشق به زوراء بیرون آمدیم، زوراء را با زمین یکسان کردیم و پس از آن کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبرش را شکستیم استرهای ما در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله شکل انداختند، از مدینه بیرون آمدیم و سیصد هزار مرد بودیم می خواستیم بیت الله الحرام را خراب کنیم و مردمش را بکشیم به بیابان که رسیدیم، شب برای استراحت و طعام در آن جا فرود آمدیم فریاد کننده ای فریاد زد ای بیابان قوم ستمگر را نابود کن زمین منفجر و شکافته شد و همه را بلعید به خدا سوگند در روی زمین عقال شتری باقی نماند مگر من و برادرم، ناگهان فرشته ای به صورت ما سیلی زد و چنان که می بینید صورت ما به عقب برگشت، به برادرم گفت ای نذیر در دمشق به پیش ملعون سفیانی برو و او را از ظهور مهدی آل محمد علیهم السلام بیم بده، و به او بگو که لشگریانش در بیابان به هلاکت رسیدند . و به من گفت ای بشیر در مکه به نزد مهدی برو و به او مژده بده که ستمگران به هلاکت رسیدند و به دست او توبه کن او توبه ی تو را می پذیرد امام عصر دست مبارکش را به صورت او می کشد سرش چنان می شود که قبلا بود، با حضرت بیعت می کند و به خدمت او در می آید .

مفضل عرض کرد ای آقای من، فرشته و پری بر مردم ظاهر می شوند؟ فرمود به خدا سوگند بلی، و با آن ها هم صحبت می شوند چنان که انسان با اطرافیانش و خانواده اش . عرض کرد یا سیدی، با آن حضرت راه می روند فرمود بلی و الله، ای مفضل در سرزمین هجرت بین کوفه و نجف فرود می آیند در



آن زمان تعداد یارانش، از فرشتگان چهل و شش هزار نفر، و از پریان شش هزار نفرند و در روایتی است که تعداد پریان هم به همان مقدارند و خدا با ایشان وی را یاری می دهد و با دست وی به پیروزی می رساند. مفضل عرض کرد با اهل مکه چه می کند؟ فرمود ایشان را با دلیل حکمت و موعظه ی حسنه دعوت می کند، از وی اطاعت می کنند مردی از خاندانش را جانشین خود می کند و به قصد مدینه بیرون می شود. مفضل پرسید ای آقای من در رابطه با بیت چه کار می کند؟ فرمود آن را تخریب می کند به غیر از پایه هایی که در عهد آدم در اولین خانه ای که در بکه برای مردم گذاشته شده و آن ها را که حضرت ابراهیم و اسماعیل بالا برده است. و آن چه بعدا بعد از آن ها بنا بنا شده، نه پیامبری و نه وصی پیامبری بنا نکرده است و پس از آن، آن را به طرزی بنا می کند که خدا می خواهد و آثار ستمگران، در مکه و مدینه و عراق و در دیگر جاها را از بین می برد مسجد کوفه را خراب می کند و آن را بر مبنای اولیه اش می سازد و قصر عتیق را تخریب می کند کسی که آن را بنا کرده ملعون است ملعون است. مفضل گفت ای آقایم، در مکه اقامت می کند؟ فرمود نه یکی از مردان خاندانش را جانشین می کند و حرکت می کند مردم مکه بر وی می شورند و وی را به قتل می رسانند به سوی ایشان برمی گردد، شتابان به حضورش می آیند در حالی که سرها به بالا ولی چشم ها از خجالت به زیر است نگاه می کنند گریه و زاری می کنند و می گویند ای مهدی آل محمد، توبه توبه، حضرت ایشان را نصیحت می کند و می ترساند و برحذر می دارد، خلیفه ای را برایشان می گذارد و حرکت می کنند بر وی می شورند و او را به قتل می رسانند یارانش از جن

و نقباء را به سويشان برمی گردانند و می فرماید برگردید و کسی را باقی نگذارید غیر از فردی که ایمان آورده است و اگر رحمت فراگیر خدایتان نبود که همه چیز را شامل شده است و من آن رحمتم با شما به مکه برمی گشتم، عذرهای بین خودشان و بین خدا و مرا قطع کردند . به سويشان برمی گردند به خدا از صد یکی نه به خدا از هزار یکی سالم نمی ماند، مفضل گفت ای آقایم، خانه ی حضرت مهدی و محل اجتماع مردم کجا خواهد بود ؟ فرمود پایتخت اش کوفه و مجلس حکمش مسجد جامع آن و خزانه ی بیت المال و محل تقسیم غنائم مسجد سهله و محل خلوت هایش ذکوات البیض از غریین (یعنی نجف اشرف) خواهد بود . مفضل گفت ای مولای من مومنان همه در کوفه خواهند بود ؟ فرمود بلی ای والله، مومنی نخواهد بود مگر در آن یا در اطرافش، محل حرکت اسبی به دو هزار درهم به فروش می رود اغلب مردم دوست می دارند یک وجب از زمین سبع را با یک وجب طلا خریداری کنند و سبع خطه ای از همدان می باشد (طول و عرض) کوفه به چهل و پنج مایل می رسد قصرهایش در مجاورت کربلاء قرار می گیرد خدای تعالی کربلاء را پناهگاه و محل اقامت فرشتگان و مومنان می کند، برای آن جا منزلت و شأنی خواهد بود و در آن جا برکت هایی خواهد بود که اگر مومن آگاه شود و به خدایش دعا کند خدای تعالی با یک دعایش هزار برابر ملک دنیا را به وی عطا خواهد کرد . آن گاه امام صادق علیه السلام آهی کشید و فرمود ای مفضل، سر زمین ها نسبت به هم فخر می کردند زمین کعبه بیت الحرام، به کربلاء فخر کرد خدای تعالی به آن وحی کرد که کعبه بیت الحرام ساکت شو، و به کربلاء فخر نفروش آن جا بقعه ی مبارکی است که موسی از

جانب شجره مورد خطاب واقع شد همان زمین بلندی است که مریم و مسیح به آن جا پناه آورد و آن جا زمین متواضعی است که سر حسین علیه السلام در آن شسته شده است مریم آن جا عیسی را شسته و خود در آن جا بعد از زایمان غسل ولادت کرده است و بهترین بقعه ای است که رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان غیبتش از آن جا به آسمان ها عروج کرده است و در آن جا برای شیعیان مان تا ظهور قائم مان خیر وجود دارد . مفضل گفت آقای من، پس از آن مهدی کجا می رود ؟ فرمود به مدینه ی جدم رسول الله صلی الله علیه و آله، وقتی به آن جا وارد شود برایش موقعیت شگفت آوری خواهد بود در آن موقعیت شادمانی مومنان و خواری کافران ظاهر خواهد شد . مفضل گفت ای آقایم، آن موقعیت چیست ؟ فرمود به قبر جدش وارد می شود و می فرماید ای مردم، این جا قبر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله است ؟ می گویند بلی، ای مهدی آل محمد، می فرماید چه کسانی در قبر با او هستند ؟ می گویند دو صحابه اش دو همجوارش ابوبکر و عمر . در صورتی که خود بهتر از همه می داند در حالی که همه ی خلائق می شنوند می فرماید ابو بکر و عمر کیستند ؟ چگونه از بین مردم آن ها با جدم رسول الله صلی الله علیه و آله دفن شده اند ؟ شاید مدفون کسان دیگری اند ؟ مردم می گویند ای مهدی آل محمد غیر از آن دو، کس دیگری در این جا نیست آن ها با او دفن شده اند چون خلیفه ی رسول الله صلی الله علیه و آله و پدر خانم های او بودند بعد از سه روز می فرماید ایشان را از قبرشان بیرون بیاورید، تر و تازه بیرون می آیند خلقشان تغییر نیافته و رنگ رخسارشان نرفته است . می فرماید کسی هست آن ها را بشناسد ؟ می گویند ما به وصف می شناسیم و

همجواران جدت غیر از آن دو نیستند می فرماید کسی در میان شما هست که غیر این را بگوید یا در باره ی ایشان شک بکند ؟ می گویند نه، بیرون آوردنشان را سه روز به تاخیر می اندازد خبر بین مردم منتشر می شود و مهدی علیه السلام حاضر می شود و دیوار های دو قبر را می شکافد و به نقباء می فرماید جستجو کنید بشکافید با دست هایشان جستجو می کنند تا به اجساد ایشان می رسند آن ها را با صورت تر و تازه بیرون می آورند، کفن را بر می دارد و می فرماید در شاخه ی درختی خشکیده و پوسیده آن ها را بر دار بکشند درخت سبز می شود شاخ و برگ می آورد شاخه هایش بلند تر می شود کسانی که در ولایتشان شک داشتند می گویند و الله به حق که این شرف است با محبت و ولایت آن دو به سعادت رسیدیم و خبر می رسد به هر کسی که در دلش به مقدار ذره ای محبت و ولایت آن ها را داشته باشد حاضر می شوند و ایشان را می بینند و شیفته ای ایشان می شوند . منادی مهدی ندا می دهد هر کس این دو صحابه و همجوار رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست می دارد به یک سو برود، مردم دو دسته می شوند موالی و آن که از آن ها براءت می جوید مهدی علیه السلام به دوستان ایشان می فرماید از آن دو بیزاری بجویند می گویند ای مهدی آل محمد ما از ایشان بیزار نبودیم و نمی دانستیم در پیشگاه خدای تعالی و در نزد تو چنین شأنی دارند و این شأن آن ها که برایمان آشکار شد از ایشان براءت بجوئیم در صورتی که تر و تازه بودن آن ها و سر سبز و خرم شدن درخت را به سبب آن ها دیدیم به خدا سوگند ما از تو بیزاری می جوئیم و از هر کسی که به تو ایمان بیاورد و به آن دو ایمان نداشته باشد و از کسی که ایشان را به دار آویخت و از قبرشان بیرون

آورد و کرد هر چه کرد . حضرت مهدی علیه السلام امر می کند باد سیاهی می وزد و ایشان را مانند شاخه ی خشک به زمین افتاده ی درخت خرما می کند امام می فرماید ایشان را پایین بیاورند، پایین می آورند و به حضورش می آورند به فرمان خدای تعالی ایشان را زنده می کند و به مردم دستور می دهد حاضر شوند و سپس کارهای ایشان را در هر مکان و زمانی برایشان تعریف می کند حتی قتل هابیل فرزند آدم و جمع آوری هیزم برای سوزاندن حضرت ابراهیم و انداختن یوسف در چاه و حبس یونس در شکم نهنگ و کشتن یحیی و به دار کشیدن حضرت عیسی و عذاب جرجیس و دانیال و زدن سلمان فارسی و آتش افروزی در جلوی خانه ی امیر مومنان و فاطمه و حسن و حسین جهت سوزاندن ایشان و زدن تازیانه به دست فاطمه صدیقه ی کبری و سقط کردن حضرت محسن و زهر دادن امام حسن و شهید کردن امام حسین و بریدن سرهای فرزندان و عموزادگان و یاران وی و اسیر کردن بچه های رسول الله صلی الله علیه و آله، و ریختن خون های آل محمد و ریختن هر خون دیگر و به کنیزی رفتن دختران و زنان از راه حرام، و هر عیب و فحشاء و گناه و ظلم و جور که از زمان حضرت آدم تا زمان قیام قائم ما علیه السلام اتفاق افتاده است همه ی آن ها را بر آن دو می شمارد و ایشان به آن ها ملزم می شوند و اعتراف می کنند و سپس امر می کند در برابر ظلم ها که به حاضران رفته است از ایشان قصاص شود، آن گاه ایشان را در درختی به دار می کشد و آتشی را که از زمین بیرون می آید فرمان می دهد آن ها و درخت را می سوزاند و سپس به باد فرمان می دهد که خاکستر آن ها را به دریا بریزد . مفضل گفت ای آقایم این آخرین عذاب آن هاست ؟ فرمود نه ای مفضل، به خدا

برگردانده می شوند و سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیر مومنان علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین و ائمه و همه ی افرادی که ایمان خالص دارند یا در کفر خالص اند حاضر می شوند و همه از ایشان قصاص می کنند هر روز و شب هزار بار کشته می شوند و به آن چه خدا می خواهد وارد می شوند سپس مهدی علیه السلام به کوفه می رود و در بین کوفه و نجف فرود می آید و در آن روز از یارانش ۴۶۰۰۰ نفر فرشته و ۶۰۰۰ پری و ۳۱۳ نقیب حضور دارند. مفضل گفت ای آقای من، دار فاسقان چه وضعی خواهد یافت؟ فرمود در لعنت خدا و خشم وی، فتنه ها خرابش می کنند و با زمین یکسان می شود وای بر حال کسی که آن جا باشد وای بر آن از پرچم های زرد و و پرچم های مغرب، و کسی که جزیره را به غنیمت می گیرد و از پرچم هایی که از هر دور یا نزدیک به سویش می آیند به خدا سوگند انواع عذاب ها به آن می رسند که به دیگر ملت ها از اول روزگار تا آن روز نازل نشده اند و عذاب هایی به آن می رسد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است. طوفان اهلش به غیر شمشیر نخواهد بود وای به حال کسی که آن جا را مسکن خود قرار بدهد ساکنان آن به لحاظ شقاوتشان در آن می مانند و هر کس از آن بیرون شود مشمول رحمت خدا می شود. به خدا سوگند از اهل آن در دنیا باقی می ماند تا جایی که گفته شود دنیا همان جاست و خانه ها و کاخ هایش همان بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان (بهشتی) اند. گمان می رود خدای تعالی روزی بندگان را از آن جا تقسیم می کند در آن جا امرایی ظاهر می شوند مخالف خدا و رسول وی، حکم به غیر کتاب می کنند و شهادت های دروغ و شرابخواری و

انجام انواع گناهان و رشوه خواری و خونریزی در آن به اندازه ای است که در همه ی دنیا آن اندازه نیست . خدای تعالی با این فتنه ها و با آن پرچم ها آن جا را خراب می کند تا جایی که کسی از آن جا می گذرد و می گوید زوراء<sup>۱</sup> همین جا بود .

آن گاه حسنی جوان زیبا رو از جانب دیلم خروج می کند و با صدایی روشن ندا می کند ای آل احمد، ملهوف (یعنی غمزده) را اجابت کنید و نداء از جانب ضریح است گنج های خدا در طالقان به او جواب می دهند، و چه گنج هایی، طلا و نقره نیستند بلکه مردانی پولادین و مسلح اند که بر مرکب هایی سفید مایل به سیاهی می نشینند، او ستمگران را می کشد و به کوفه می رسد و اغلب روی زمین را می گیرد کوفه را برای خود پایتخت قرار می دهد خبر مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، به او و به یارانش می رسد از او می پرسند ای فرزند رسول الله، این کیست که در نزدیکی ما فرود آمده است ؟ می گوید ما را به نزد او ببرید تا ببینیم کیست ؟ و چه می خواهد ؟ به خدا سوگند او می داند که او مهدی است و وی را می شناسد و منظورش از این سخن غیر از آن نیست که مهدی سلام الله علیه را به یارانش بشناساند که او کیست . وقتی حسنی به او می رسد می گوید: اگر تو مهدی آل محمد هستی پس عصا و مهر و بُرْدَه<sup>۲</sup> و لباس رزم و عمامه ی جدت رسول الله و اسبش یربوع و ناقه اش عضباء و استرش دلدل و الاغش یعفور و نجیش براق و مصحف امیر مومنان علیه السلام

۱ - در باره ی زوراء اختلاف است در این که کجاست و کدام شهر است، گفته اند: بغداد است و گفته اند: جایی است در مدینه، اذآنچی ها در بام آن می ایستند و برای بار سوم قبل از خروج امام ندا می دهند تا مردم در آمدن به نماز شتاب کنند و به خطبه برسند... و گفته اند: شهر زوراء در جانب شرقی در بغداد می باشد، و گفته اند: دجله ی بغداد زوراء نام دارد و حرف آخر این که زوراء کاخی است که نعمان بن مندر در حیره ساخته است . و الله اعلم . مترجم .

۲ - برده شال چهار گوشه ای است که به دوش می افکنند .

کجاست؟ حسنی با این نیت این ها را می خواهد که فضل مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به یارانش نشان بدهد، تا با او بیعت کنند. امام علیه السلام آن ها را بیرون می آورد و آن گاه عصا را در سنگی سفت فرو می برد شاخ و برگ می آورد، حسنی می گوید الله اکبر، ای فرزند رسول الله دست بده تا با تو بیعت کنیم، دست می دهد و با او بیعت می کند دیگر لشگریانی که با وی هستند بیعت می کنند غیر از چهل هزار نفری که قرآن را همراه دارند و زیدی مذهبند آن ها می گویند: این جز یک سحر بزرگ نیست! دو لشگر به هم می ریزند، امام به افراد منحرف رو می کند و مدت سه روز ایشان را موعظه و نصیحت می کند طغیان و کفرشان فروتر می شود فرمان قتل ایشان را صادر می کند همه ی آنان کشته می شوند، به یارانش می فرماید با قرآنشان کاری نداشته باشید و آن ها را رها کنید تا برایشان مایه ی حسرت باشد چنان که آن را تبدیل و تغییر داده و تحریف کرده اند و به آن چه در آنست عمل نکرده اند. مفضل گفت آقای من، سپس چه کار می کند؟ فرمود شبروانی را به سمت سفیانی به دمشق می فرستد، وی را می گیرند و در روی صخره سرش را می برند. آن گاه حسین علیه السلام با دوازده هزار صدیق و با هفتاد و دو تن یاران شهیدش در کربلاء ظاهر می شود (فيا لك عندها من كرهة زهراء بيضاء) آن گاه صدیق اکبر امیر مومنان علی بن ابی طالب علیه السلام خروج می کند و در نجف برایش قبه ای زده می شود و پایه هایش برپا می شوند پایه ای در نجف و پایه ای در هجر و پایه ای در صنعاء و پایه ای در سرزمین پاک مدینه، مانند این است که چراغ هایش را نگاه می کنم که به آسمان و زمین نورافشانی می کنند مثل انوار خورشید و ماه، در آن موقع (يَوْمَ



تَيْلِي السَّرَائِرُ<sup>۱</sup> اسپرار باطن فاش خواهند شد و (يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ)<sup>۲</sup> در آن روز هر مادر شیر دهی طفلی را که شیر داده است فراموش می کند و هر آبستنی بچه ی خود را سقط می کند مردم را چنان می بینی که مست شده اند در صورتی که مست نیستند ولی عذاب خدای تعالی سخت می باشد .

آن گاه سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در میان مهاجر و انصار و کسانی که به او ایمان آورده اند و او را تصدیق کرده و در حضور او به شهادت رسیده اند خروج می کند و تکذیب کنندگان و شک کنندگان و رد کنندگان وی و کسانی که اعتقاد داشتند او ساحر و کاهن و دیوانه و ناطق به هوای نفس است و کسانی که با او جنگیده اند نیز حاضر می شوند تا به حق قصاص ببینند و از زمان بعثت آن حضرت تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام، برابر اعمال خودشان با امام تا امام و وقت تا وقت مجازات شوند، در آن زمان تأویل آیه ی (وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ)<sup>۳</sup> آشکار می شود یعنی ما اراده داریم به کسانی که در روی زمین به ضعف و ناتوانی کشانده شده اند منت بگذاریم و آنان را پیشوایان خلق قرار بدهیم و وارث مال و منال دیگرانشان کنیم و در روی زمین به ایشان قدرت و تمکن داده و به فرعون و هامان و لشکریانشان نشان دهیم آن چه را که از آن بیمناک بودند . مفضل عرض کرد ای آقای من فرعون و هامان

۱ - الطارق ۹ .

۲ - حج ۲ .

۳ - قصص ۵ و ۶ .

کیستند؟ فرمود فلانی و فلانی اند. مفضل عرض کرد: ای آقای من، رسول الله و امیر مومنان هم با او هستند؟ فرمود: ناگزیر به همه جا می روند به خدا قسم حتی ماوراء قاف، به خدا قسم و هر چه در ظلمات است و هر چه در ژرفای دریاهاست، هیچ جای قدمی نمی ماند مگر این که به آن جا قدم می گذارند و دین واجب خدای تعالی را اقامه می کنند، ای مفضل مانند این است که می بینم ما امامان در حضور رسول اللهیم و از آن چه بعد از وی بر ما رفته، از تکذیب و رد و اسارت و لعن و تهدید به قتل، و قصد حاکمان طاغوت ها برای تمشیت کارهای خودشان و نه برای امور امت به بردن ما از حرم به محل حکومتشان و کشتن ما با زهر و زندانی کردن ما، به آن حضرت شکایت می کنیم. رسول الله صلی الله علیه و آله می گرید و می فرماید به شما نرسیده مگر همان که قبل از شما به جدتان رسیده است.

آن گاه فاطمه سلام الله علیها به شکایت آغاز می کند از آن چه از ابو بکر و عمر و غصب فدک به وی رسیده است و از رفتنش به محل اجتماع مهاجران و انصار و خطابش در باره ی فدک و رد ادعایش با این سخن که پیامبران علیهم السلام ارث نمی گذارند و از احتجاج کردنش به قول جناب زکریا و یحیی و داستان داود و سلیمان، و گفته ی خلیفه ی دوم که قباله ای را بیاور که گفתי پدرت آن را نوشته است و بیرون آوردن قباله و گرفتن آن از وی و باز کردنش آن را در حضور قریش و مهاجران و انصار و دیگران و آب دهان انداختنش در آن و پاره کردن قباله، و گریستن آن حضرت و رفتنش به قبر پدرش رسول الله صلی الله علیه و آله، در حال گریه و اندوه و از راه رفتنش با التهاب و اضطراب، و یاری خواستنش از خدا و از پدرش رسول الله

صلی الله علیه و آله و سرودن شعر رقیه دختر صیفی:

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبِيَاءُ وَ هُنْبَيْتُهُ  
 إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدْ الْأَرْضُ وَابِلَهَا  
 لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ يَكْبُرِ الْخَطْبُ  
 وَأَخْتَلَّ أَهْلُكَ فَاشْهَدَهُمْ فَقَدْ لَعَبُوا  
 لَمَّا نَأَيْتَ وَ حَالَتِ دُونَكَ الْحُجْبُ  
 عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَذْنَيْنِ مُقْتَرِبُ  
 أَمَلُوا أَنْاسٌ فَفَازُوا بِالَّذِي طَلَبُوا  
 لِكُلِّ قَوْمٍ لَهُمْ قَرَبٌ وَ مَنزَلَةٌ  
 يَا لَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ حَلَّ بِنَا

داستان ابو بکر را بیان می کند که خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن خطاب را فرستاد و او مردم را گرد آورد که امیر مومنان علیه السلام را از خانه اش به سقیفه ی بنی ساعده بیرون ببرند تا از او بیعت بگیرند و امیر مومنان علیه السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول بود به این که زنان وی را در یک خانه گرد آورد و قبرش را بسازد و در عزاداری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را دلداری دهد و قرآن را جمع کند و بدهی هایش را بپردازد و به وعده های وی وفا نماید، بدهی های آن حضرت هشتاد هزار درهم بود از محل فروش تلید و طارف (تازه و کهنه) بدهی های حضرت را ادا کرد و گفته ی عمر که یا علی بیرون بیا به سوی آن چه مسلمانان در آن اجماع کرده اند و گر نه تو را خواهیم کشت و گفته ی فضا کنیز آن حضرت که امیر مومنان مشغول اند و اگر انصاف داشته باشید حق با اوست و هیزم جمع کردندشان به جلوی در، برای سوزاندن خانه ی امیر مومنان و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضا، و آتش افروزی ایشان در درب خانه و رفتن فاطمه به سوی ایشان و گفتگوش با ایشان از پشت در و گفته اش که ای عمر، وای بر تو این جرأت بر خدا و بر رسولش از چیست؟ می خواهی نسل وی را از دنیا براندازی؟ از بین ببری و نور خدا را خاموش کنی؟ و حال آن که خدای

تعالیٰ نورش را به تمام خواهد رساند؟ و جواب دادن او با صدای بلند که فاطمه، بس کن، محمد حاضر نیست و فرشتگان امر و نهی از جانب خدای تعالیٰ برایش نمی‌آورند و علی نیست مگر یکی از مسلمانان، اگر می‌خواهی برای بیعت با ابو بکر بیرون بیاید یا این که همه ی شما را می‌سوزانیم .

در حالی که گریه می‌کرد گفت خدایا به پیشگایت شکایت می‌کنم از دست دادن رسول و نبی برگزیده ات را و مرتد شدن امت در برابر ما را و مانع شدنشان از رسیدن ما به حقی که در قرآنی که به نبی مرسل خود، برای ما قرار داده بودی . عمر گفت ای فاطمه نادانی های زنانه را رها کن، خدای تعالیٰ نبوت و خلافت را برای شما جمع نکرده است و آتش به تخته های در رسید و قنفذ دستش را داخل می‌کرد تا در را باز کند و عمر بر بازوان آن حضرت تازیانه زد که ضربه ها چون دستبندی سیاه شد و پایش را به در زد و در به شکم حضرت خورد و او که به محسن شش ماهه باردار بود آن را سقط کرد و عمر و قنفذ و خالد بن ولید هجوم آوردند و حضرت فاطمه به صورتش می‌زد گوشواره هایش از زیر روسری ظاهر شد او اشگ می‌ریخت و می‌گفت ای پدر ای رسول خدا فاطمه دخترت، تکذیب شد و تازیانه خورد و جنین بطنش کشته شد . امیر المومنین علیه السلام از داخل خانه بیرون آمد با چشمانی سرخ بی‌عمامه و کلاه، عبایش را بر روی زهرای اطهر انداخت و وی را به آغوش گرفت و به او گفت ای دختر رسول الله می‌دانی که پدرت مبعوث شد برای جهانیان رحمت باشد خدا را خدا را چادرت را از سر برنداری و پیشانیت را بالا نگیری که اگر چنین کنی خدای تعالیٰ در روی زمین کسی را نمی‌گذارد که اشهد ان محمدا رسول الله بگوید و نه کسی شهادت

خواهد داد که موسی یا عیسی یا ابراهیم یا نوح و آدم پیامبرند در روی زمین جنبنده ای نمی ماند و مرغی در هوا نمی پرد و همه هلاک می شوند . آنگاه به عمر گفت ای فرزند خطاب وای بر تو از امروز، و بعد از امروز، قبل از این که شمشیرم را بکشم و باقی امت را نابود کنم بیرون برو . عمر و خالد بن ولید و قنفذ و عبد الرحمن بن ابی بکر به بیرون خانه رفتند، امیر مومنان علیه السلام صدا زد ای فضا به خانمت برس و از وی مراقبت کن مراقبتی که خانم ها از خانم ها می کنند وی از ضربه ی پا و خوردن درب خانه به سینه و شکمش به درد زایمان دچار گشته، و محسن را سقط کرده است، امیر مومنان فرمود او به جدش رسول الله می رسد و به او شکایت می کند (حضرت زهراء سلام الله علیها شکایت خود را ادامه می دهد) امیر مومنان او را و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را در سیاهی شب به در خانه های مهاجر و انصار می برد و خدا و رسول و عهد خدا را به ایشان تذکر می داد و عهدی را به خاطرشان می آورد که در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله با خدا و رسول خدا و با او در چهار محل بیعت کرده اند و در این محل ها به عنوان امیر مومنان به وی تسلیم شده اند، همه وعده می دادند که فردا او را یاری می کنند و صبح که می شد هیچ خبری از ایشان نبود .

آن گاه امیر مومنان از محنت های بزرگی شکایت می کند که بعد از آن حضرت با آن ها امتحان شده است و گفته اش که داستان من مانند داستان هارون با بنی اسرائیل است و قول من مانند قول هارون به موسی است (یا ابنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْاَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي

مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup> ای فرزند مادرم این قوم مرا خوار و زبون کردند تا آن جا که نزدیک بود مرا بکشند پس تو دشمنان را بر من شاد نکن و مرا در شمار گروه ستمگر قرار نده . برای رضای خدا صبر کردم و به خواست وی راضی و تسلیم شدم مخالفتشان با من حجتی بر علیه ایشان بود و (همین طور) شکستن عہدی که با من داشتند و تو آن عہد را با ایشان کرده بودی یا رسول الله تحمل کردم آن چه را که هیچ وصی پیامبری از اوصیاء سائر امت ها تحمل نکرده بود تا این که به ضربت عبد الرحمن بن ملجم مرا به قتل رساندند و خدای تعالی در بیعت شکستنشان با من حافظ و رقیب بود طلحه و زبیر عایشه را به مکه بردند و وانمود کردند که قصد حج و عمره دارند و وی را به بصره بردند من به سر وقت ایشان رفتم و خدا را و شما را و احکامی را که آورده بودی به ایشان تذکر دادم از راهی که می رفتند پشیمان نشدند تا این که خدای تعالی به من یاری کرد و خون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته شد هفتاد دست از تن جدا شد که زمام شتر را گرفته بودند یا رسول الله در جنگ هایت و در جنگ های بعد از تو سخت تر از آن روزی را ندیدم، سخت ترین و هولناک ترین و بزرگ ترین جنگ ها بود که دیده بودم، یا رسول الله، چنان صبر کردم که ادبم داده بودی با ادبی که خدا به تو داده بود (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ)<sup>۲</sup> چنان صبر کن که پیامبران اولوا العزم صبر کردند (وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ)<sup>۳</sup> صبر کن، صبر تو به غیر توفیق خدانیست. یا رسول الله به خدای تعالی سوگند که تاویل آیه ای که خدای تعالی در

۱ - اعراف ۱۵۰ .

۲ - احقاف ۳۵ .

۳ - - نحل ۱۲۷ .

بیان وضع امت پس از رحلت تو نازل فرموده بر حق می باشد (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)<sup>۱</sup> و محمد جز یک پیامبر نیست که پیش از وی درگذشتند آیا اگر او با مرگ یا شهادت درگذرد باز شما به دین جاهلیت خود بر می گردید؟ و هر کس مرتد شود هرگز ضرری به خدا نخواهد زد و خدای تعالی به زودی به سپاسگزاران پاداش خواهد داد.

ای مفضل، و امام حسن علیه السلام در برابر جدش می ایستد و می گوید: ای جد بزرگوار در محل هجرت امیر مومنان در کوفه با او بودم تا که در اثر ضربت شمشیر ابن ملجم لعنت الله علیه به شهادت رسید همان را که بر وی وصیت کرده بودی بر من سفارش کرد، خبر شهادت پدرم به ملعون معاویه رسید او ملعون حرامزاده زیاد را با یک صد و پنجاه هزار جنگجو بر کوفه فرستاد و فرمان داد مرا و برادرم حسین و سایر افراد خانواده ام را و شیعیانم و دوستانم را بگیرند و از ما برای معاویه بیعت بگیرند و هر کس از بیعت امتناع کند گردنش را بزنند و سرش را به نزد معاویه بفرستند، این قصد معاویه را که دانستم از خانه ام بیرون آمدم و برای نماز به مسجد جامع کوفه رفتم مردم که جمع شدند به منبر رفتم، حمد و ثنای خدای تعالی را به جای آوردم و گفتم: (مَعَشَرَ النَّاسِ عَفَتَ الدِّيَارُ وَ مُحِيَتِ الْأَثَارُ وَ قُلِّ الْأَصْطَبَارُ فَلَا قَبْرَارَ عَلَىٰ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ حُكْمِ الْخَائِنِينَ السَّاعَةِ وَ اللَّهُ صَحَّتِ الْبَرَاهِينُ وَ فَضِلَتِ الْآيَاتُ وَ بَانَتِ الْمَشْكَالَاتُ وَ لَقَدْ كُنَّا نَتَوَقَّعُ تَمَامَ هَذِهِ الْآيَةِ ۱۴۴ آل عمران تاويلها قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ

شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) فَلَقَدْ مَاتَ وَاللَّهُ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ص  
 وَ قَتَلَ أَبِي عَ وَ صَاحَ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ فِي قُلُوبِ النَّاسِ وَ نَعَقَ نَاعِقَ  
 الْفِتْنَةِ وَ خَالَفْتُمْ السُّنَّةَ فِيهَا لَهَا مِنْ فِتْنَةٍ صَمَاءَ عَمِيَاءَ لَا يَسْمَعُ لِدَاعِيهَا  
 وَ لَا يَجَابُ مُنَادِيهَا وَ لَا يُخَالِفُ وَالِهَا ظَهَرَتْ كَلِمَةُ النِّفَاقِ وَ سَبَّيْتُمْ  
 رَايَاتِ أَهْلِ الشَّقَاقِ وَ تَكَالَبَتِ جُيُوشُ أَهْلِ الْمِرَاقِ مِنَ الشَّامِ وَ الْعِرَاقِ  
 هَلُمُّوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْإِفْتِتَاحِ وَ النُّورِ الْوَضَاحِ وَ الْعِلْمِ الْيَجْحَاجِ  
 وَ النُّورِ الَّذِي لَا يُطْفِئُ وَ الْحَقِّ الَّذِي لَا يَخْفَى أَيُّهَا النَّاسُ تَبْقُظُوا مِنْ  
 رَقْدَةِ الْغَفْلَةِ وَ مَنْ تَكَاثَفَ الظُّلْمَةُ فَوَ الَّذِي فَلَيْقِ الْحَبَّةِ وَ بَرَا السُّمَّةِ  
 وَ تَرَدَّى بِالْعِظْمَةِ لَنْ قَامَ إِلَيَّ مِنْكُمْ عُصْبَةٌ بِقُلُوبٍ صَافِيَةٍ وَ نِيَّاتِ  
 مُخْلِصَةٍ لَا يَكُونُ فِيهَا شَوْبُ نِفَاقٍ وَ لَا نِيَّةُ افْتِرَاقٍ لِأَجَاهِدَنَّ بِالسَّيْفِ  
 قُدَمًا قُدَمًا وَ لَا ضَيْقَنَّ مِنَ السُّيُوفِ جَوَانِبَهَا وَ مَنْ الرِّمَاحِ اطْرَافَهَا وَ مَنْ  
 الْخَيْلِ سَنَابِكَهَا فَتَكَلَّمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ) .

بعد از خواندن خطبه ام گفتم: صحبت کنید و نظر بدهید  
 خدای تعالی به شما رحمت کند. اما مردم مانند این بود که  
 بر دهانشان لگام سکوت زده اند و نخواستند دعوتهم را اجابت  
 کنند مگر بیست نفر، آن ها برخاستند و گفتند: ای فرزند رسول  
 خدا، ما تنها مالک خودمان و مالک شمشیرمان هستیم، اینک  
 ما در اختیار شما هستیم از دستورت اطاعت می کنیم و با نظر  
 شما رفتار می کنیم بنا بر این هر چه می خواهید فرمان  
 بدهید . به راست و چپ نگاه کردم و کسی غیر از ایشان را  
 ندیدم . گفتم:

(لِي أَسُوَّةَ بَجْدِي رَسُولِ اللَّهِ حِينَ عَبَدَ اللَّهُ سِرًّا وَ هُوَ يَوْمئِذٍ فِي  
 تِسْعَةٍ وَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا فَلَمَّا أَكْمَلَ اللَّهُ لَهُ الْأَرْبَعِينَ صَارَ فِي عِدَّةٍ وَ أَظْهَرَ  
 أَمْرَ اللَّهِ فَلَوْ كَانَ مَعِيَ عِدَّتُهُمْ جَاهَدْتُ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ) سپس رو  
 به آسمان گرفتم و گفتم: (اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ دَعَوْتُ وَ أَنْذَرْتُ وَ أَمَرْتُ وَ  
 نَهَيْتُ وَ كَانُوا عَنِ إِجَابَةِ الدَّاعِي غَافِلِينَ وَ عَنِ نُصْرَتِهِ قَاعِدِينَ وَ عَنِ  
 طَاعَتِهِ مُقْصِرِينَ وَ لِأَعْدَائِهِ نَاصِرِينَ اللَّهُمَّ فَأَنْزِلْ عَلَيْهِمْ رِجْزَكَ وَ بَأْسَكَ  
 وَ عَذَابَكَ الَّذِي لَا يُرَدُّ عَنِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) . از منبر پایین آمدم



و از کوفه به قصد مدینه بیرون رفتم به نزد آمدند و گفتند که: معاویه لشکریانش را شبانه به انبار و کوفه وارد کرده و بر مسلمانان یورش آورده و کسانی را کشته که با او جنگ نکرده اند و زنان و کودکان را به قتل رسانده اند، به ایشان گفتم که وفا ندارند در عین حال مردانی و لشکریانی را با ایشان فرستادم و اعلام داشتم که به معاویه خواهند پیوست و عهد و بیعتشان را با من خواهند شکست، نشد مگر همان که گفته بودم .

آن گاه امام حسین علیه السلام در حالی که آغشته به خون است و همه ی کسانی که با او به شهادت رسیده بودند برمی خیزند وقتی رسول الله ایشان را ببیند گریه می کند و اهل آسمان و زمین با گریه ی رسول الله می گریند فاطمه سلام الله علیها می نالد و زمین و هر چه در آن است می لرزد امیر مومنان و حسن علیهما السلام در سمت راست وی و فاطمه در سمت چپ او می ایستند حسین علیه السلام می آید و رسول الله صلی الله علیه و آله او را به آغوش می کشد و می فرماید: (يَا حُسَيْنُ فِدَيْتَكَ قَرَّتْ عَيْنَاكَ وَ عَيْنَايَ فِيكَ) ای حسین قربانت شوم چشمانت روشن، و چشمانم با تو روشن، حمزه اسد الله در زمین در سمت راست و جعفر بن ابی طالب در سمت چپ حسین هستند محسن را جناب خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت اسد مادر امیر مومنان می آورند در حالی که شیون می کنند و مادرش فاطمه می گوید: (هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوَعَدُونَ) <sup>۱</sup> (الْيَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا) <sup>۲</sup> این است آن روزی که وعده می شدید روزی که هر شخصی هر کار نیکو

۱ - انبیاء ۱۰۳

۲ - آل عمران ۳۰ .

کرده همه را در پیش روی خود حاضر می بیند و نیز آن چه بد کرده آرزو کند که ای کاش میان او و کار بدش مسافتی دور فاصله باشد. مفضل گفت: امام صادق علیه السلام گریه کرد و محاسنش با اشک چشمش تر شد و سپس فرمود: روشن نباشد چشمی که در این مصیبت گریه نکند، مفضل هم گریه ای طولانی کرد و سپس گفت: ای مولایم، در گریه چه اثری است؟ فرمود: (آثار بی شماری دارد اگر از برای حق باشد) مفضل گفت: مولایم در باره ی قول خدای تعالی (وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ)<sup>۲</sup> و هنگامی که از موؤوده سؤال خواهد شد که به چه گناهی کشته شد؟ چه می گویند؟ فرمود: ای مفضل، به خدا سوگند موؤوده، محسن است زیرا او از ماست و نه غیر ما، هر کس غیر از این را بگوید وی را تکذیب کنید. مفضل گفت: ای مولای من بعد از آن چه می شود؟ فرمود: (فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله قیام می کند و عرض می کند: (اللَّهُمَّ أَنْجِزْ وَعْدَكَ وَ مَوْعِدَكَ لِي فِيمَنْ ظَلَمَنِي وَ عَصَبَنِي وَ ضَرَبَنِي وَ جَزَعَنِي بِكُلِّ أَوْلَادِي) یعنی ای خدای مهربان به وعده ات در مورد من در باره ی کسی که به من ظلم کرد و ملک مرا غصب نمود و مرا زد و جام غم فرزندانم را به من نوشانید وفا کن. فرشتگان آسمان، حاملان عرش، ساکنان هواء، کسانی که در دنیا هستند، و کسانی که در زیر زمینند با صدای بلند، همه برایش به درگاه الهی، گریه می کنند باقی نماند کسی که با ما جنگیده و به ما ستم کرده مگر این که در آن روز هزار بار کشته می شود غیر از کسی که در راه خدا کشته شده است او مرگ را نمی چشد و چنان است که

۱ - مصیبت حضرت محسن بن علی علیه السلام است که در اثر ضربت و فشار در به حضرت زهرا ی اطهر سلام الله علیها وارد شد.

۲ - تکویر ۸ و ۹.

خدای تعالی فرموده است: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ \* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)<sup>۱</sup> گمان نبرید که شهیدان در راه خدای تعالی مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدای تعالی روزی می خورند، به فضل و رحمتی شادند که خدای تعالی به ایشان نصیب کرده است و دلشادند به حال مومنانی که به آن ها نپیوسته اند و بعدا به ایشان خواهند رسید که بیمی برای آنان نیست و غمی نخواهند داشت . مفضل عرض کرد: بعضی از شیعیان شما به رجعت اعتقادی ندارند حضرت فرمود: آیا قول جدیمان و قول ما ائمه را نشنیده اند که گفته ایم: (وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ)<sup>۲</sup> عذاب نزدیک تر یا عذاب کمتر را قبل از عذاب بزرگ تر به ایشان می چشانیم؟ عذاب ادنی عذاب رجعت است و عذاب اکبر عذاب روز قیامت، روز قیامتی که (تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ)<sup>۳</sup> زمین به فرمان خدا به غیر این زمین مبدل می شود و آسمان ها دگرگون می شوند و تمامی خلق در پیشگاه خدای تعالی حاضر می شوند مفضل گفت: ای مولای من، ما می دانیم که شما برگزیدگان خدای تعالی هستید در قول خدای تعالی (نَزْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ)<sup>۴</sup> درجات کسانی را بالا می بریم که می خواهیم و در قول او (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)<sup>۵</sup> خدا دانایانتر است به این که رسالتش را در کجا قرار بدهد و می فرماید: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

۱ - آل عمران ۱۶۹ و ۱۷۰ .

۲ - سجده ۲۱ .

۳ - ابراهیم ۴۸ .

۴ - انعام ۸۳ و یوسف ۷۶ .

۵ - انعام ۱۲۴ .

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) خدای تعالی آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان آل عمران را برگزید بعضی فرزندان بعضی هستند و خدای تعالی شنوای داناست..  
امام صادق علیه السلام ای مفضل ما در کجای این آیه هستیم .

مفضل گفت: (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلى الْمُؤْمِنِينَ) <sup>۲</sup> سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی اند که از او تبعیت کردند و همین پیامبر و کسانی که ایمان آوردند و خدای تعالی سرپرست اهل ایمان است . و از زبان حضرت ابراهیم ( وَ اجْتُنِبِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ) <sup>۳</sup> فرموده است خدایا من و فرزندانم را از پرستیدن بت ها باز مدار. و دانسته ایم که رسول خدا و امیر مومنان هرگز به بتی عبادت نکرده و چشم به هم زدنی به خدا شریک قرار نداده اند. ( وَ قَوْلِ خَدَايَ تَعَالَى (وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ أَنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) <sup>۴</sup> و به یاد آور زمانی را که خدای تعالی ابراهیم را با کارهایی آزمایش کرد و او همه ی آن امتحان ها را تمام و کمال انجام داد خدای تعالی فرمود: من تو را امام مردم قرار می دهم عرض کرد الهی از فرزندان من هم امام قرار می دهی ؟ فرمود: ستمگران به عهد من نایل نمی شوند. و عهد ، عهد امامت است ظالمی به آن مقام نمی رسد . امام علیه السلام فرمود: ای مفضل علم تو از کجاست که ظالم به عهد امامت نایل نمی شود ؟ عرض کرد: ای مولای من مرا امتحان نکن با چیزی

۱ - آل عمران ۳۳ و ۳۴ .

۲ - آل عمران ۶۸ .

۳ - ابراهیم ۳۵ .

۴ - بقره ۱۲۴ .

که در توانم نیست، من هر چه می دانم از شما آموخته ام و از فضلی که خدای تعالی بر شما داده بهره گرفتم. امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل راست گفתי و اگر به نعمت خدا اعتراف نمی کردی این گونه نمی شدی کجاست آیات در قرآن که تصریح می کنند کافر ظالم است؟ عرض کرد ای مولای من (وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (۲۵۴) و کافران ایشان ظالم هستند. و کافران ایشان فاسق هستند و هر کس کافر فاسق و ظالم باشد خدای تعالی او را امام قرار نمی دهد.

امام فرمود: آفرین بر تو ای مفضل، از کجا به رجعت ما معتقد شدی و حال آن که مقصران شیعه ای ما رجعت را این گونه معنی می کنند که خدای تعالی ملک دنیا را به ما برمی گرداند و آن را برای مهدی قرار می دهد؟ وای بر ایشان کی ملک از ما گرفته شده که به ما برگردانده شود؟ مفضل عرض کرد: نه به خدا سوگند از شما گرفته نشده و گرفته نمی شود برای این که ملک، نبوت و رسالت و وصیت و امامت است.

امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل، اگر شیعیان ما در قرآن تدبر کنند در فضل ما شک نمی کنند آیا نشنیده اند که خدا فرموده است: (وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ)<sup>۱</sup> یعنی می خواهیم منت بگذاریم و احسان کنیم به کسانی که در روی زمین به ضعف و ناتوانی کشانده شده اند و می خواهیم ایشان را پیشوایان خلق قرار بدهیم و ایشان را وارث گذشتگان کنیم و در زمین به ایشان توانایی و تمکن عطا کنیم و به فرعون و

ہامان و لشکریانشان نشان دہیم آن چه را که از آن اندیشناک و ترسان بودند . ای مفضل به خدا سوگند، تنزیل این آیه در بارہ ی بنی اسرائیل است و تأویل آن در بارہ ی ماست، و فرعون و ہامان، تیم و عدی ہستند .

می گویم: مفضل در این جا از نکاح دائم و نکاح متعہ پرسیدہ و خیلی از احکام آن ہا را از آن امام ہمام شنیدہ است و آن گاہ امام صادق علیہ السلام فرمود: سپس جدم علی بن الحسین و پدرم امام باقر علیہما السلام بر می خیزند و بہ جدشان شکایت می کنند از آن چه بہ ایشان شدہ است و من برمی خیزم و بہ جدم شکایت می کنم از آن چه منصور با من کردہ است بعد از من فرزندم موسی بر می خیزد و بہ جدش شکایت می کند از آن چه ہارون برایش انجام دادہ است و بعد از آن امام علی بن موسی برمی خیزد و بہ جدش از کارہایی کہ مأمون کردہ شکایت می کند و بعد از آن محمد بن علی بر خاستہ و بہ جدش از مامون شکایت می کند آن گاہ علی بن محمد برخاستہ و بہ جدش شکایت می کند از آن چه متوکل بہ او روا داشتہ است و آن گاہ حسن بن علی برخاستہ و بہ جدش شکایت می کند از کارہایی کہ معتز با او انجام دادہ است و آن گاہ مہدی ہم نام جدم برمی خیزد در حالی کہ پیراہن خونین رسول اللہ را در بر دارد آغشته شدہ روزی کہ پیشانی آن حضرت و دندان مبارکش شکستہ است، و در حالی کہ فرشتہ ہا اطرافش را گرفتہ اند در برابر جدش می ایستد و می گوید: ای جد بزرگوار من، مرا وصف کردی و بر من راہنمایی نمودی، نسیم را بیان کردی برایم اسم و کنیہ گذاشتی ولی امت مرا انکار کردند نافرمانی نمودند و گفتند: بہ دنیا نیامدہ است نبودہ است، کجاست ؟ کی بودہ و کجا، مردہ

است، فرزند ندارد، و اگر سالم بود خدای تعالی وی را تا این زمان به تاخیر نمی انداخت بر همه ی این ها در طلب رضای خدا صبر کردم، و سر انجام خدای تعالی به من اذن خروج داد

رسول الله صلى الله عليه و آله می گوید: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْثَقْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ) استایش مخصوص خدایی است که وعده ی خود را با ما تحقق بخشید و زمین را در اختیار ما گذاشت از بهشت هر جا را که بخواهیم منزل گزینیم چه خوب است پاداش آنان که اهل عمل بوده اند. و می گوید: (جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ) پاری و پیروزی خدا آمد و می گوید: (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)<sup>۱</sup> او خدایی است که رسولش را با هدایت و با دین حق فرستاد تا او را بر همه ی ادیان غالب و پیروز کند و اگر چه مشرکان نپسندند. و تلاوت می کند آیه ی (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا)<sup>۲</sup> را، یعنی ای رسول الله ما تو را با فتح آشکاری پیروز می کنیم تا خدا از گناه گذشته و آینده ی تو در گذرد و نعمت خود را بر تو به حد کمال رساند و تو را به راه مستقیم شرع اسلام هدایت کند و تو را با نصرتی با عزت و کرامت یاری فرماید.

مفضل گفت: ای مولای من، گناه رسول الله چه بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل، رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا گناهان گذشته و آینده ی شیعیان برادرم

۱ - زمر ۷۴ .

۲ - توبه ۳۳ .

۳ - فتح ۱ تا ۳ .

و گناہان گذشته و آینده ی شیعیان اوصیایم تا روز قیامت را بر من بارکن و در بین پیامبران و رسولان از بابت شیعیانم، مرا رسوا مکن . خدای تعالی هم همه ی گناہان را به حساب وی گذاشت و همه ی آن ها را بخشید. مفضل گفت: بسیار گریه کردم و گفتم: ای آقای من، این لطف بر ما به فضل الهی به خاطر شماسست امام صادق علیه السلام فرمود: بلی ای مفضل، این تفضل برای غیر تو و امثال تو نیست این حدیث را به شیعیان فرصت طلب ما نگو برای این که به این فضل متکی می شوند و عمل را ترک می کنند و خدای تعالی ایشان را از چیزی بی نیاز نمی کند زیرا ما چنان هستیم که خدای تعالی فرموده است (لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ)<sup>۱</sup> مفضل گفت: خدای تعالی فرموده است: (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همه ی ادیان مسلط و پیروز نکرده است؟ فرمود: ای مفضل، اگر رسول الله صلی الله علیه و آله بر همه ی ادیان مسلط بود مجوسیت و یهودیت و صابئیت و مسیحیت و فرقه و خلاف و شک و شرک و بت و بت پرست و لات و عزی و پرستندگان خورشید و ماه و ستارگان و آتش و سنگ وجود نداشت، قول خدای تعالی (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) یعنی تسلط و پیروزی در برابر همه ی ادیان در آن روز و با این مهدی و در رجعت خواهد بود و قول خدای تعالی این است: (وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ)<sup>۲</sup> یعنی با کافران بجنگید تا دیگر فتنه و فسادى نماند و دین همه برای خدا باشد، مفضل گفت: گواهی می دهم که شما از علم خدا علم آموختید و به فرمانروایی و توانایی او قدرت

۱ - انبیاء ۲۸ .

۲ - انفال ۳۹ .



یافتید و حکم وی را بر زبان آوردید و به فرمان او عمل می کنید. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه مهدی علیه السلام به کوفه برمی گردد و آسمان آن جا ملخ طلا می بارد چنان که خدای تعالی در بنی اسرائیل به خانه ی ایوب علی نبینا و آله و علیه السلام ملخ طلا بارید وی گنج های روی زمین از طلا و نقره و گوهر های دیگر را بین یاران خود تقسیم می کند. مفضل گفت: ای مولای من، اگر کسی از شیعیان شما بمیرد و به برادران دینی خود و غیر ایشان مدیون باشد چه وضعی خواهد داشت؟ امام صادق علیه السلام فرمود: اول کاری که مهدی آغاز می کند این است که در همه ی جهان ندا می دهد هان هر کس از یکی از شیعیان ما طلبی دارد اعلام کند همه را می پردازد حتی سیری و یا خردلی را، چه برسد به انبان های طلا و نقره و املاک، مفضل گفت: ای مولای من، بعدا چه می شود؟ فرمود: قائم پس از آن که به شرق و غرب کره ی زمین می رود به مسجد کوفه می آید و مسجدی را خراب می کند که یزید بن معاویه لعنت الله علیه پس از شهید کردن امام حسین علیه السلام بنا کرده است آن مسجد برای خدا نیست، آن که آن را بنا کرده ملعون است ملعون، مفضل گفت: ای مولای من، فرمانروایی وی چه مدت خواهد بود؟ امام گفت: خدای تعالی فرموده است: (فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ \* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ \* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ \* وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ) بعضی روزگار بدی دارند و بعضی خوشوقتند، اما اهل شقاوت همه در آتش دوزخند در

حالی که سخت آه و ناله و حسرت و عربده می کشند، آن ها تا آسمان ها و زمین باقی است در آتش جاودانه اند مگر آن چه مشیت پروردگار تو باشد البته خدا هر چه را بخواهد می کند، و اما اهل سعادت هم همیشه در بهشتند تا آسمان و زمین باقی است مگر آن چه مشیت پروردگار تو باشد که عطایی ابدی و نا مقطوع است . مجذوذ یعنی مقطوع و نا مقطوع یعنی عطای ما به ایشان ابدی و همیشگی است، ملکی است تمام نشدنی و حکمی است دائمی و امری است که باطل نمی شود مگر با اراده ی خدای تعالی که غیر از خودش کس دیگری نمی داند و پس از آن قیامت می شود و آن چه خدای تعالی در کتابش تعریف کرده است و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد النبی و آله الطیبین و سلم تسلیمًا کثیرا<sup>۱</sup>.

می گویم: آن چه ما قبلا در باره ی مدت سلطنت آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف گفتیم با آن چه امام علیه السلام در جواب مفضل در همین رابطه فرموده با هم منافاتی ندارند زیرا منظور مدت فرمانروایی بار دوم بعد از رجعت می باشد، در بعضی احادیث گذشت که مدت سلطنت آن حضرت علیه السلام هفت سال یا نه سال یا نوزده سال و غیره خواهد بود . و ما این را گفتیم چون که از ایشان علیهم السلام رسیده که هر مومن مرگی دارد و شهادتی، و وی وقتی ظهور کند هفت سال حکومت می کند که هر سالش به اندازه ی ده سال می باشد و آن گاه به شهادت می رسد و تا مدتی که خدا می خواهد می ماند و سپس برمی گردد و این سلطنت او تا چهل روز مانده به نفخ بار اول صور، یعنی نفخ صعق طول می کشد چنان که پیشتر گفته ایم . با این که در ظاهر زمانی که ایشان را

قبل از نفخه ی صعق، از این دنیا بالا می برد مدت ملکشان در دنیا پایان یافته است و بعد از چهل روز اسرافیل در صور می دمدمد و مخلوقات به مقداری که از مدد بهره داشتند فانی می شوند و جهان کون چهار صد سال را کدمی ماند آن گاه خدای تعالی، اسرافیل را زنده می کند و وی در صور می دمدمد، و با این دم که نفخ نشور است همه زنده می شوند و قیامت برپا می شود، چون در حقیقت ملک آن حضرت و ملک آباء بزرگوارش تا ابد باقی است و از دست ایشان بیرون نمی شود زیرا وجود دارند و آن چه بر سر دیگران می آید بر آنان جاری نمی شود و خدای تعالی آن ها را به سوی خود بالا می برد و این هستی را به خاطر ایشان می شکند صاف می کند و دوباره می ریزد و ایشان مالکنند آن چه را که خدا ایشان را مالک کرده است، ریخت هستی در سرای تکلیف طوری بود که احتمال فساد می رفت، در حال شکسته شدن و صاف شدن وجود نیز مالکنند و در برزخ هم چنین است و در ریختی که فساد محتمل نیست چنان که در آخرت چنین است هستی برای ایشان باقی می ماند و به لطف خدای تعالی از دست نمی دهند آن چه را که به لطف الهی پیدا کرده اند از این لحاظ امام صادق علیه السلام مدت ملک آن حضرت را (با استناد به آیات ۱۰۵ تا ۱۰۸ سوره ی هود) جاودانه وصف کرده است. دقت و تأمل کن تا متوجه شوی.

بدان که قبل از خروج امام عصر ارواحنا فداه علامات ظاهری می شوند که بعضی از آن ها حتمی و بعضی غیر حتمی اند آن چه ما قبلاً ذکر کردیم در سال قیام آن حضرت اتفاق می افتند و برخی را در این جا ذکر می کنیم تا این شرح حالات زیادی را داشته باشد که به ظهور آن حضرت و به رجعتشان

مربوط می شود و این ها زیاد و بی شمار هستند علاماتی که تصریح شده کمتر از علاماتی است که در این باره به آن ها اشاره شده است ولی من به اختصار به آن اشاره ها، اشاره می کنم .

بدان که قیام و رجعتشان صلوات الله علیهم همان ساعت یا قیامت صغری است خدای تعالی فرموده است: (فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ \* يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ \* رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ) <sup>۱</sup> ای رسول، روزی را منتظر باش که آسمان دودی آشکار پدید آورد، آن دود آسمانی که عذابی دردناک است مردم را احاطه می کند، کافران می گویند: خدایا عذاب را از ما برطرف ساز که ما ایمان می آوریم. این ها از نشانه های قیامت صغری است و آیه ی (يَوْمَ نَبْطِئُ الْبَاطِشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُتَّقِمُونَ) <sup>۲</sup> مربوط به قیامت کبرایی است که نزد عوام معروف می باشد بنا بر این مقدمه هر واقعه ای کلی یا جزئی و هر حادثه و شورش که اتفاق افتاده یا بیفتد از نشانه های قیام و رجعت ایشان می باشد و من به برخی از این ها در مرثیه ای اشاره کرده ام که در باره ی امام حسین علیه السلام با خطاب به بنی امیه و جنایاتشان نسبت به آن حضرت و یارانش سروده ام:

ان نلتم منهم ما لا يحل لكم فذا اليهم بحكم الله معدول  
و كان ذلك من اشراط ملكهم و قطع دابرکم ما فيه تعذیل

یعنی ای بنی امیه، اگر نایل شدید از ملک و مال ایشان به چیزی که برای شما حلال نبود سرانجام به حکم الله لایزال به ایشان برخواهد گشت . ای بنی امیه، این مطلب از شرایط سلطنت ایشان در آخر الزمان و رجعت است، و دولت شما را

۱ - دخان ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ .

۲ - دخان ۱۶ .

نابود خواهند کرد و هیچ ملامتی برای ایشان نیست .  
 و آن چه در احادیث ایشان به صراحت ذکر شده زیاد است  
 بعضی را قبلا ذکر کردیم و از آن هاست: اختلاف بنی عباس در  
 سلطنت دنیا، فرورفتگی در شرق، فرورفتگی در غرب، فرورفتگی  
 در محلی در شام به نام جامیه، فرورفتگی در بیداء چنان که  
 در حدیث مفضل گذشت، ایستادن خورشید از هنگام ظهر تا  
 وسط های اوقات عصر، طلوع آن از مغرب، شهادت نفس زکیه  
 با هفتاد نفر از شایستگان در بیرون کوفه، منهدم شدن دیوار  
 مسجد (حصار کوفه) آمدن پرچم های سیاه از جانب خراسان،  
 خروج یمانی، ظهور مغربی و تملک شامات، فرود آمدن ترک  
 ها در جزیره، فرود آمدن رومی ها در رمله، طلوع ستاره ای در  
 مشرق و نور افشانی آن مانند ماه در خطی منحنی و نزدیکی  
 دو طرف آن به هم، ظهور سرخی و انتشار آن در افق ها، ظهور  
 آتشی در طول مشرق و باقی ماندن آن سه روز یا هفت روز در  
 فضا، برکنار کردن زمامداران عرب، دستیابی اعراب به کشورها،  
 خروج عرب ها بر سلطان عجم، کشته شدن امیر مصر به  
 دست اهالی آن، خرابی در شام، بلند شدن سه پرچم در آن،  
 ورود پرچم های قیس و عرب به مصر، ورود پرچم های کننده  
 به خراسان، ورود لشگری اسب سوار از مغرب به حومه ی حیره،  
 آمدن علم هایی سیاه از شرق به همان جا، منشعب شدن نهر  
 فرات و ورود آب آن به کوچه های کوفه، خروج شصت دروغگو با  
 ادعای پیامبری، خروج دوازده تن از آل ابو طالب با ادعای امامت،  
 سوزاندن مردی بزرگ مرتبه از پیروان بنی عباس میان جلوجاء  
 و خانقین، و بنای پلی از سمت کرخ به سوی بغداد، وزیدن باد  
 سیاهی در آن در اول روز، و زلزله ای که قسمت های بسیاری از  
 آن فرو می رود، ترسی که به اهل عراق مستولی می شود،

مرگی ناگہانی، کم شدن اموال و از بین رفتن افراد و میوه ها، ظهور ملخ در زمان معمول و غیر معمول برای آسیب رساندن به کشت و زرع، کم شدن محصولات زراعی مردم، اختلاف در بین دو طایفه از عجم و خونریزی بیشتر در بین آن ها، قیام برده ها بر علیه صاحبانشان و کشتن ایشان، مسخ شدن عده ای از بدعت گذاران به صورت میمون و خوک، چیره شدن بردگان به سرزمین های بزرگان، مرگ سرخ یعنی کشته شدن با شمشیر و مرگ سفید یعنی مرگ با طاعون<sup>۱</sup>.

ابو بصیر و محمد بن مسلم هر دو گفته اند که شنیدیم امام صادق علیه السلام می فرمود: این امر نمی شود تا دو سوم مردم از بین بروند عرض کردیم اگر دو سوم از بین بروند چه می ماند؟ فرمود: آیا دوست ندارید که یک سوم باقی باشید؟<sup>۲</sup> می گویم: اخباری از ایشان علیهم السلام از مرگ سرخ و از مرگ سفید سخن گفته است تا این که اغلب مردم هلاکت شوند و مراد از هلاک شدن همین مرگ معلوم می باشد و در حدیث فوق احتمال دارد منظور همان مرگ معلوم باشد و جمله ی (آیا دوست ندارید که یک سوم باقی باشید) به عنوان تسلی شیعه باشد یا اشاره باشد به این که ایشان ماحض الایمانند و در آن زمان برمی گردند یا ایماء باشد از این که در راه مستقیم هستند و از فتنه ها اجتناب می کنند و در خانه هایشان می نشینند و سالم می مانند و یا این که خدای تعالی برای یاری رساندن به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف گرفتاری ها را از ایشان برطرف می کند یا مرادش این است که بازماندگان انسان های مخصوصی اند یا باحذف حرف جر مِنْ (به معنی

۱ - اغلب این علائم را مرحوم شیخ مفید در ارشاد ج ۲ / ۳۶۸ ذکر کرده است..

۲ - العدد القویه ۶۶ .

از نیستید یعنی راضی نیستید شما از یک سوم باقی باشید؟) و مانند این‌ها، این توجیهات اگر چه با توجه به ظاهر حدیث، بعید به نظر می‌رسند اما از توجیهات هفتادگانه که شأن کلام آن هاست اگر اراده کنند بعید نمی‌باشد و احتمال دارد مراد از بین رفتن در آن حدیث از بین رفتن دینشان و فساد اعتقاداتشان باشد و مراد آن نباشد که در اخبار دیگر اراده شده است و شیعیانشان ضرری نمی‌بینند از حوادث و امتحانات و گرفتاری‌هایی که در آن زمان اتفاق می‌افتد، و همان یک سوم باقی در اعتقادات برحق در انتظار فرج هستند و سازگاری این معنی با ظاهر حدیث بیشتر و آشکار تر است.

و در غیبت نعمانی از جابر جعفی آمده است که از امام باقر علیه السلام از آیه پی: (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيرِ الصَّابِرِينَ) را سؤال کردم فرمود: ای جابر، آن خاص و عام است اما خاص (جوع) مخصوص دشمنان آل محمد علیهم السلام می‌باشد و اما عام آن در شام است دچار ترس و گرسنگی خواهند شد گرسنگی قبل از قیام قائم و ترس بعد از قیام آن حضرت.<sup>۲</sup>

بدان که نشانه‌های ذکر شده در روایات جدا زیاد هستند ما کفایت می‌کنیم به آن چه ذکر کردیم. توجیهاتی برای خبری که در جامع الاخبار آمده است

در این جا خبری است که آن را در جامع الاخبار از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده و آن خبر از مشکلات اخبار می‌باشد و به حکم بداء حمل می‌شود یا مراد از عدد (ذکر

۱ - بقره ۱۵۵ .

۲ - الغیبه ی نعمانی ۲۵۱ .

شده در آن خبر) غیر از عدد معروف است مانند این که یکان ها، دهگان به شمار آید یا منظور عدد زبر و بینات باشد به صورت مربع یا مکعب یا در حکم تضارب مانند این که ده را ۱۰۰ و بیست را ۴۰۰ و سی را ۹۰۰ بشمارند یا غیر از این نوع، یا این که ابتداء عدد از وقتی باشد که در نزد ایشان مشخص است مانند این که ۶۰۰ بعد از سال ۱۰۰۰ یا بعد از سال ۲۰۰۰ یا بعد از سال ۳۰۰۰ باشد و امثال این ها یا وقتی به حکم اقتضاء باشد و تغییر آن به حکم وضع منافاتی با آن ندارد مانند وقوع حوادث و ملاحم و دعاها و غیر این ها از اسباب سفلیه یا علویه مانند اوضاع فلکی، از اقتران علویات و تسبیحات مدبرات و مانند این ها . و خدا و رسولش و اوصیاء آن حضرت بهتر می دانند . در این صورت به نحوی که ذکر کردیم یا به بعضی از آن ها و یا به غیر این ها توجیه می شود.

خبر این است که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که (در دهه ی بعد از ۶۰۰ زخمی شدن و کشته شدن است و روی زمین از ظلم و جور پر می شود و در بیستم بعد از آن مرگ علماء واقع می شود و باقی نمی ماند رجل بعد از رجل<sup>۱</sup> می میرد و سی ام آب نیل و فرات اندک می شود تا این که مردم در زمین رودخانه زراعت می کنند و در چهلیم از آسمان سنگ هایی به اندازه ی تخم مرغ می بارد و حیوانات هلاک می شوند و در پنجاهم بعد از آن درندگان بر مردم مسلط می شوند و در شصتم بعد از آن خورشید می گیرد و نصف جن و انس می میرند و در هفتادم مومن از مومن متولد نمی شود و در هشتادم بعد از آن زنان مانند حیوانات می شوند (یا به طرزی لباس می پوشند مانند این است که عریانند، یا به

۱ - مردان بزرگ را رجل می گویند و جمع آن رجال است، و لذا در ترجمه به مرد معنی نکردیم.



قدری ارزش اجتماعی آن ها پایین می آید که با آن ها مانند حیوانات رفتار می شود) و در نودم بعد از آن دابة الارض بیرون می آید و عصای آدم و خاتم سلیمان با او هستند در هفتصد خورشید سیاه و تیره طلوع می کند و بعد از آن را سؤال نکنید . و در خبر دیگر است که در سال ۶۸۰ زنی به نام سعیده که مانند مردان محاسن و سبیل دارد با دویست هزار سوار ظاهر می شود و به سوی عراق می رود داستانش طولانی است ذکر نمی کنم و در سال ۶۸۷ مردی رومی به نام مرید ظاهر می شود با هفتصد علم و زیر هر علم صلیبی است و با هر صلیب هزار سوار فرنگی مسیحی است و این داستان مهم و طولانی است و در زمان او مردی از مکه خارج می شود به نام سفیان بن حرب، و در خبر دیگر است که از خروجش تا ظهور قائم آل محمد علیه السلام هشت ماه است نه روزی زیاد و نه روزی کم).<sup>۱</sup>

می گویم این حدیث مقطوع و مرسل است و کتاب جامع الاخباری که این خبرها را از آن نقل کردم شیخ محمد بن الحسن الحر استثناء کرده با کتاب هایی که آن ها را استثناء کرده است و در وسائل چیزی از آن ها نقل نکرده است و گفته است این کتاب ها به دلیل ثابت نبودن اسنادشان و عدم آگاهی از وضع مؤلفانشان مورد اعتماد نیستند پایان سخن آن مرحوم . بر فرض این که این خبرها صحیح باشند گوینده ی آن ها به آن چه گفته دانایتر می باشد زیرا که آن حضرت (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)<sup>۲</sup> و صلی الله علی محمد و آله. به هر حال مضمون خبر یا قسمتی از آن حمل می شود

۱ - بحار الانوار ۲۹/۴۲۸ ذیل عبارت فوق توجیهاتی بود که مترجم آن ها را بعد از نقل خبر آورده است .

۲ - نجم ۳ و ۴ .

به آن چه ذکر کردیم یا غیر آن.

چون قیام و رجوع ایشان به دنیا با آن چه شنیدی و با آن چه نشنیدی به اثبات رسیده و نیز برایت با آن چه گذشت و غیر آن ثابت شده که از وقت قیام و رجعت غیر از خدای دانا هیچ کس خبر ندارد و این موارد فقط علامات و نشانه های آن وقت هستند حتی این که مولی الموحدین علیه السلام، وقتی در این باره سؤال کردند فرمود: (آن که سؤال می شود از سؤال کننده داناتر نیست و این ها دلائل و نشانه ها هستند).<sup>۱</sup> و حضرت حجت علیه السلام خود نمی داند چه وقت قیام می کند وقتی می داند که ساعتش برسد در آن وقت ذو الفقار از نیامش بیرون می آید<sup>۲</sup> و امام علیه السلام به صلب ها نگاه می کند و می بیند در صلب کافری مومنی وجود ندارد و زمانی که چنین شد ظهور می کند، شخصی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد آیا امیر مومنان علیه السلام در بدنش و در امر خدای تعالی قوی نبود؟ فرمود: بلی قوی بود. سؤال کرد پس چرا از حق خود دفاع نکرد و چرا از بیعت خود داری نمود؟ فرمود: پرسیدی جواب را بفهم، آیه ای در قرآن علی را مانع شید، پرسید: کدام آیه؟ حضرت این آیه را خواند: ( لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا )<sup>۳</sup> و فرمود: خدای تعالی مومنانی را در اصلاب کفار و منافقان به امانت گذاشته است علی صلوات الله علیه پدران را نمی کشت تا امانت ها بیرون بیایند و وقتی امانات بیرون آمدند و دست یافت به کسی که دست یافت او را به قتل رساند . و قائم ما هم هرگز ظاهر نمی شود تا امانات الهی بیرون آیند و وقتی خارج شدند غالب می

۱ - بحار ۱۹۲/۵۲ و سلیم بن قیس ۶۱۳ و کمال الدین ۵۲۵/۲ .

۲ - الخرائج ۷۸۶/۲ .

۳ - فتح ۲۵ .

شود بر کسی که ظاهر می شود و او را به قتل می رساند.<sup>۱</sup>

## اشکالی و جوابی

اگر بگوییم: آیا امام با توجه به آیه ی ( وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ )<sup>۲</sup> و با آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله به او رسیده و با آن چه در شب های قدر و وقت و بی وقت به او می رسد و با آن چه در الواح موجودات می بیند و در آیات قرآن که تفصیل همه چیز در آن است، می خواند از هر چه که در الواح نوشته شده از مدت های این امانات و مدت های نزول آن ها در صلب ها و بیرون آمدن آن ها از آن ها با خبر است؟

می گوییم: بارها در این شرح و در غیر این یاد آوری کرده ایم که حضرات معصومین علیهم السلام علم غیب نمی دانند به این معنی که هر اطلاعی دارند جزء به جزء، به تعلیم رسول الله صلی الله علیه و آله از جانب خدای تعالی و به توفیق اوست . و معنی این که علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت در نزد ایشان می باشد همان است که سابقا با تفصیلی که گذشت ذکر کردیم به آن جا مراجعه کن، و مراد از ما کان چیزهایی اند که وجود دارند و مراد از ما یکون چیزهایی اند که به وجود آمدن آن ها حتمی شده و مشروط نبوده است، اما اجل های این امانات مشروط هستند و احکام آن ها به طور دائم به سبب تجدد اقتضائات محو و اثبات در حال تجدد است، بنا بر این محتومات آن ها را قبل از این که محتوم شوند و به ایشان برسد نمی دانند، وقتی با نص حتمی شدن به ایشان برسد می دانند و اگر بدون نص به ایشان برسد علم آن در

۱ - بحار الانوار ۴۲۸/۲۹ .

۲ - یس ۱۲ .

عالم غیب محتوم است و همان هم موجب است از آن خبر داده شود اما حصول یا عدم آن در عالم شهود مشروط است به بر طرق شدن موانع مانند صدقه و دعاء و احسان و اعمال نیکو و (اعمال نا شایست) مانند زنا و گناہانی کہ عمر را از بین می برند و اجل دور را نزدیک می کنند، گاه موانعی مانع می شوند و گاه مانعی نیست و واقع می شوند (ائمہ) در آن موقع مطلع می شوند و نمی گویند چون نمی دانند. و مانند این ها در شب های قدر و یا با خطور در دل و یا شنیدن با گوش و یا با خواندن الواح در وقت و بی وقت، برای ایشان وارد می شود، و در اجل و مدت این امانات، از جانب پدران و مادران در خوراکی ها و نوشیدنی ها و زمان ها و مکان ها و مربیان ارواح و روحانیات و اسباب و ابزار آن ها و محل های تصرف در آن ها اقتضائاتی وجود دارد کہ بیان آن ها به درازا می کشد.

وقتی فهمیدی آن چه را کہ به آن اشاره کردیم خواهی دانست کہ ایشان چنان می گویند کہ فرشتگان گفته اند (سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ)<sup>۱</sup> خدایا منزهی، ما را علم نیست مگر به آن چه بر ما تعلیم دادی، خدای سبحان از غیب هر چه را بخواهد بر ایشان اطلاع می دهد.

حال کہ این مطلب ثابت شد (می گوئیم): افضل اعمال، ایمان آوردن به اوست و تسلیم شدن به هر چه کہ از ایشان رسیده است و انتظار کشیدن فرج آن حضرات سلام الله علیهم و چشم امید داشتن به این کہ قیام خواهند کرد و آماده شدن برای یاری کردن به ایشان، و معنی جهاد کردن در عصر غیبت با ایشان همین می باشد. از امام باقر علیه السلام از پدرانیش روایت شده کہ گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(افضل العبادۃ انتظار الفرج)<sup>۱</sup> برترین عبادت ها انتظار فرج می باشد .

و از امام باقر علیه السلام وارد شده که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در میان اصحابش که پیرامون او بودند، فرمود: (اللَّهُمَّ لَقْنِي إِخْوَانِي مَرَّتَيْنِ) فَقَالَ مِنْ حَوْلِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ أَمَا نَحْنُ إِخْوَانُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَا إِنَّكُمْ أَصْحَابِي، وَ إِخْوَانِي قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ آمَنُوا وَ لَمْ يَرُونِي لَقَدْ عَرَفْنَهُمُ اللَّهُ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْرِجَهُمْ مِنْ أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَ أَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ لِأَحَدِهِمْ أَشَدَّ بَقِينَةً عَلَيَّ دِينَهُ مِنْ خَرْطِ الْقِتَادِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ أَوْ كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الغُضَاءِ أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى يُنَجِّهِمُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ غِبْرَاءِ مُظْلَمَةٍ)<sup>۲</sup>. اصحابش عرض کردند ما برادران تو نیستیم؟ فرمود:

شما اصحاب من هستید ولی برادرانم جمعی در آخر الزمان هستند ایمان آورده اند در حالی که مرا ندیده اند خدا ایشان را با نامشان و نام پدرانشان به من شناسانده پیش از آن که از صلب پدران و از رحم مادران بیرون آیند هر کدام از ایشان نسبت به دینش حالت کسی را دارد که اخگر آتشی را در دست گرفته باشد ایشان چراغ تاریکی ها هستند که خدای تعالی ایشان را از هر فتنه ای تیره نجات می دهد.

و در محاسن از عبد الحمید واسطی روایت شده که گفت به امام باقر علیه السلام عرض کردم: خدای تعالی حال شما را اصلاح کند به خدای تعالی سوگند به لحاظ انتظار فرج ما بازارهایمان را ترک کردیم حتی نزدیک است مردی از ما به اندازه ای فقیر شود که از دیگران مساعدت بخواهد . حضرت فرمود: ای عبد الحمید آیا فکر می کنی کسی که خود را برای خدا به بند می کشد خدای تعالی راه خروجی برایش

۱ - کمال الدین و تمام النعمه انتظار الفرج ۲۸۷/۱ .

۲ - بصائر الدرجات ۲۴ و بحار ۵۲ / ۱۲۴ .

نمی گذارد؟ بلی، به خدا سوگند خدا برایش راه خروجی قرار می دهد، خدا رحمت کند بنده ای را که خود را برای خدا به بند بکشد، خدا رحمت کند بنده ای را امر ما را زنده کند . من گفتم: اگر قبل از درک قائم بمیرم؟ فرمود: آن کسی که از شما می گوید: اگر قائم آل محمد را درک کنم یاریش خواهم کرد مانند کسی است که در خدمت او شمشیر می زند و برای شهید با او دو شهادت حساب می شود.<sup>۱</sup>

و در غیبت نعمانی از جابر بن یزید از امام باقر علیه السلام روایت شده که آرام بگیریید تا آسمان ها و زمین آرامند و بر کسی خروج نکنید زیرا چیزی نهانی در امر شما وجود ندارد با این تفاوت که آیه ای از جانب خدای تعالی است از مردم نیست، آگاه باشید که آن از آفتاب روشن تر است بر نیکوکار و بدکار پنهان نیست، آیا صبح را می شناسید؟ آن مانند صبح است و چیزی نهانی در آن آن نیست.<sup>۲</sup>

و در غیبت نعمانی از محمد بن مسلم آمده است که از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: از خدای تعالی بترسید و بر عقیده ای که دارید از ورع و اجتهاد در طاعت الهی یاری بگیریید زیرا چیزی که یکی از شماها بیشتر از همه مورد غبطه قرار می گیرید به همان سبب است که در دین دارید مشروط بر این که در حد آخرت صورت بگیرد و دنیا از آن بر کنار باشد وقتی شخص به این حد رسید معلومش می شود که نعمت و کرامت از جانب خدای تعالی به او روی آورده و مژده ی بهشت یافته است، و احساس می کند از آن چه می ترسیده در امان است و یقین می کند راهی که بر آن بوده حق است و هر

۱ - محاسن ۱/۱۷۳.

۲ - الغیبه ی نعمانی ۲۰۰.

کس با دین او مخالف بوده باطل و هالک است، مژده باد بر شما مژده باد بر شما، به چیزی که می خواستید آیا نمی بینید که دشمنانتان در راه ارتکاب گناهان کشته می شوند؟ و بعضی از ایشان بعضی دیگر را به خاطر دنیا در نزدیکی شما می کشند؟ در حالی که شما در گوشه ی خانه هایتان در امان هستید، انتقام گرفتن سفیانی از دشمنانتان برای شما کفایت می کند و آن یکی از نشانه ها برای شماست، با این که فاسق اگر خروج کند یک ماه یا دو ماه بعد از خروج او هستید ولی صدمه ای بر شما از وی نخواهد رسید تا این که خلق زیادی را در کنار شما به قتل برساند، یکی از اصحاب آن حضرت عرض کرد: با زنان چه کنیم؟ فرمود: وقتی چنین شد مردان شما غایب شوند برای این که شدت غیظ و حرص او بر شیعیان ماست ولی به خواست خدای تعالی برای زنان ایرادی نخواهد بود. سؤال شد مردان کجا بروند و از وی فرار کنند؟ فرمود: هر کس از آنان خواست به مدینه یا مکه یا به بعضی شهرها برود، سپس فرمود: در مدینه چه می خواهید و حال آن که لشکریان فاسق، قصد مدینه را دارند ولی بر شما باد به مکه، محل اجتماع شما آن جاست و جز این نیست به خواست خدا مدت فتنه ی سفیانی به مدت بارداری یک خانم خواهد بود، و بیشتر از آن نخواهد بود.<sup>۱</sup>

می دانیم که با ذکر بعضی از موارد مربوط به این روز بزرگ که مقدارش در نزد خدای تعالی پنجاه هزار سال است از راهی که در این شرح در صددش بودیم با به درازا کشیدن سخن بیرون شدیم ولی چون در این باره مواردی مختصر و مواردی نا معلوم وجود داشت به توضیح و تنبیه نیاز داشتیم،

زیرا چیزی را که شارع تکلیف کند مکلف به آن اعتقاد کند یا برای عمل به آن مهیا شود ناگزیر باید مکلف را از آن آگاه کند تا آن چه مکلف به آن معتقد می شود یا به آن عمل می کند با خواسته ی شارع موافق باشد خواه مکلف به، از ارکان اسلام یا یا از ارکان ایمان و یا از مکملات آن باشد و در اخبار رجعت صراحت و ترتیب نیست و اغلب آن چه در باره ی آن آمده گوناگون و متنافی است، نمی شود آن ها را به غیر احتمالات دور از ذهن جمع کرد، اکثر افرادی که از آن ها اطلاع می یابند آن ها را نمی پذیرند. البته در کل دلالت دارند بر امری حق که شکی در آن نیست اما مجمل است و شناختن آن جز به اجمال ممکن نمی باشد، اخبار در دلالت کردن به این امر مجمل، از لحاظ معنی متواتر است و چون در بعضی از تکالیف اجمال وجود دارد شارع مقدس فرموده است: (ابهموا ما ابهمه الله)<sup>۱</sup> آن چه را خدای تعالی مبهم گذاشته، مبهم بگذارید. ایمان به رجعت در تکمیل بودن ایمان شرط است و بایی است که مومن را به یقین و اطمینان می رساند پس هر کس در باره ی چیزی از آن شک کند ایمانش به کمال نرسیده و روح یقین بر او وارد نشده است و هر کس به طور کلی در آن شک کند قطعاً مومن نیست و در اسلام او هم شک است. زیرا از جمله ی مسائل رجعت یکی قیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که هیچ مسلمانی منکر آن نمی باشد مگر افرادی نادر، آن هم به این خاطر که با بعضی از شیعیان عناد و مکابره دارند برای این که نص ها در کتاب های طرفین از هر دو طایفه فراوان و مقبول می باشند. در باره ی این اخبار حرف می زنند و بعضی از آن ها را تأویل می کنند برای این

۱ - عوالمی اللکالی ۱۲۹/۲ و بحار ۲۷۲/۲ و تہذیب ۲۷۳/۷ و اتبصار ۱۷۶/۲ .



که در خصوص جزئیات بعضی از اخبار با بعضی منافات دارند . (در صورتی که) ایمان به کل آن (واجب می باشد) هر چه برایش آشکار باشد می شناسد و می پذیرد و هر چه را که با هم منافات دارند اگر بتواند آن ها را جمع می کند و هر چه برایش دارای اشکال باشد در آن متوقف می شود و در حقیقت این تسلیم شدن و تواضع داشتن و اسلام را با آغوش باز پذیرفتن است و خود از نشانه های خصیصین اصحاب امیر مومنان و ائمه ی معصومین علیهم السلام می باشد .

و در حدیث آمده که (من لم یقل برجعتنا فلیس منا)<sup>۱</sup> هر کس به رجعت ما معتقد نباشد از ما نیست . یعنی از خصیصان شیعیان ما نیست و ممکن است از شیعیان خاص ایشان باشد . این حدیث صریح است در این که مراد رجعت خاصه است رجعتی که همه ی ائمه سلام الله علیهم به نفس نفیستان در آن بر می گردند و اگر مراد رجعت عامه باشد معنی حدیث این می شود که اصلا از شیعیان ما نیست بلکه از دشمنان ما می باشد .

راهنمایی می کنم که ائمه صلوات الله علیهم، از چند جهت، در احادیثشان منافی هایی را گذاشته اند: اول، تقیه از دشمنان . دوم، تقیه از خیلی از دوستان که به امامتشان معتقدند و از دشمنانشان بیزارند .

اگر باب تسلیم را برای خودت بگشایی در هر چه که از ایشان رسیده، و بنا را بر آن بگذاری که آن را بپذیری، و در این روش استقامت بورزی به نحوی که خلاف آن به قلبت خطور نکند و هر گز به (مخالفت دیگران) التفات نکنی و از راهی

بروی کہ در آیہ ی: ( وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا )<sup>۱</sup> به آن مامور شده ای، در این صورت در نزد تو منافات به کلی از بین می رود و برایت آشکار می شود که یک سخن است از یک گوینده و در یک زمان ( وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ )<sup>۲</sup> به این مقام نمی رسد مگر آنان که در راه دینداری صبر کنند و در کسب معرفت الهی دارای بهره ای بزرگ باشند. و همه ی تکلیف های شرعی و وجودی از همین قبیلند مخصوصاً آن چه ما در صدد آن هستیم.

قول آن حضرت علیه السلام (منتظر لامرکم) یعنی منتظرم به آن چه ایمان داشتم به آمدن شما ایمان دارم و رجعت شما را تصدیق می کنم و این انتظار، توقع فرج از جانب باری تعالی و چشم امید دوختن به سوی کرم خدای وهاب از طریق تعجیل در فرج اهل بیت علیهم السلام می باشد.

و قول آن حضرت علیه السلام (مرتقب لدولتکم) به معنی منتظر لامرکم است هرگاه مراد از امر، دولت یا مراد از دولت ولایت باشد چون از امر ایشان چنان که ولایت مراد است دولت هم مراد است و انتظار و ارتقاب به یک معنی است با این تفاوت که انتظار از نظر مشتق شده است زیرا منتظر، همیشه چشم به راه دوخته است و ارتقاب از رقیب مشتق است و به معنی نگهبان می باشد که از چیزی مراقبت می کند که نگهبان آن است و به آن متوجه است و به چیز دیگری مشغول نیست آن را نگه می دارد و رهاش نمی کند، این انتظار و ارتقاب با قلب و با زبان و با ارکان صورت می گیرد چنان که در آغاز سخن گذشت.

۱ - نساء ۶۵ .

۲ - فصلت ۳۵ .

## قول آن حضرت علیه السلام آخذ بقولکم عامل بامرکم

عقیده ام را از شما می گیرم، به فرمان شما عمل می کنم یعنی من (که زائر و پیرو شما هستم) اعتراف می کنم که غیر شما را امام خود نمی دانم وقتی گویندگان بگویند و حاکمان حکم کنند و اهل شریعت راه نشان دهند من به قول کسی غیر از شما گوش نمی سپارم، و در همه ی تکالیفی که خدای تعالی از من می خواهد و ربوبیت او اقتضاء می کند از توحید گرفته تا پایین تر و از دیه ی خراش اندک پوست گرفته تا بالاتر، اعتقاد من همان است که شما اثبات کرده اید و معرفت من همان می باشد که شما به من تعریف کرده اید و علمم همان است که شما برایم آموخته اید گفتارم از گفتار شماست و عملم بر آن منوال است که شما عمل کرده و راهنمایی فرموده اید، اگر از من کاری سر بزند که موافق با کار شما باشد خدای تعالی را همراه با ثناء و صلوات بر شما سپاس می گزارم و اگر از من عملی سرزد که با روش شما مطابق نیست از خدای تعالی آمرزش می خواهم و او را و شما را بر همه ی گناهان و کوتاهی هایم حاضر و ناظر می دانم، زیرا در درون و برونم و در گفتار و کردارم دریافته ام که حق و صلاح و سعادت و رستگاری همین است که خدا را و شما را بر آن شاهد گرفته ام که تمامی خیرها و دوست داشتنی ها در

پیشگاه خدای مہربان، برای شما و به سبب شما و از شما و با شما و در شما و از شماست، و در درون و برونم و در گفتار و رفتارم در یافته ام آن چه خدا را و شما را بر آن شاهد قرار داده ام در حقیقت، همین است کہ به قول شما عمل کنم، و در درون و برونم و در گفتار و کردارم دریافته ام کہ هر چه مخالف باشد با آن چه خدا را و شما را بر آن گواہ گرفته ام با عمل بہ قول شما مخالف است .

بر این اساس، من در آن چه قضای الہی بر من جاری شود از داشتن توفیق یا خواری و ذلت، بہ قول شما عمل خواہم کرد برای این کہ من بہ امر شما عمل می کنم و اعتراف دارم کہ در این بارہ منت و فضل از آن خدای تعالی و پس از آن، برای شماست . (این تفضل الہی بر من) در حصول توفیق بہ خاطر این است کہ از شما متابعت کردہ ام و در عین کوتاہی بہ غیر خدا و بہ غیر شما وابستہ نبودہ ام و در زمانی کہ مخالفتی از من سرزدہ بہ خدا و شما پناہ آورده ام .

معنی گفتہ ی امام ہادی علیہ السلام (عامل بامرکم) مانند (أخذ بقولکم) است اگر امر را بہ معنی قول بگیریم و بہ معنی احکامی از اسلام بگیریم کہ ما را بر آن دعوت و ترغیب فرمودند .

و اگر بہ معنی ولایت بگیریم باید مضاف محذوفی را در تقدیر داشتہ باشیم (عامل بمقتضی ولایتکم) یعنی من بہ اقتضای ولایت شما عمل می کنم . و اقتضای ولایت شما همان است کہ ربوبیت آن را از عبودیت اقتضاء دارد، در این صورت معنی دو عبارت یکی می شود و ذکر برخی از احکام ولایت در این دو عبارت بہ همان برمی گردد کہ گذشت و خیلی از آن را مکرر ذکر کردیم بنا بر این در ذکرش فایده ای نیست .

## امام هادی علیه السلام فرمود:

### مستحیر بکم زائر لکم عائد بکم لائذ بقبورکم

به شما پناه آوردم، به زیارت شما شتافتم، به شما متکی ام، در پناه قبرهای شما هستم

می گویم: مستحیر یعنی پناهنده (کسی است که) می خواهد از چیزی که از آن فرار کرده حفظ شود، کسی که به ایشان علیهم السلام معرفت پیدا کند و محب ایشان باشد به ایشان پناهنده می شود یعنی به سوی آنان میل می کند تا وی را از ناملایمات هر دو سرای حفظ کنند و او را برسانند به محلی که چشمانش روشن شود. میل به سوی ایشان به صورتی است که گذشت به این که معتقد باشد:

ایشان حجج الهی بر خلقند و معانی دعاة او هستند و ظاهر او بر اجابت کنندگانند.

از سویدای دل و با گوهر وجود و با گفتار و اعمال ارکان ایشان را دوست بدارد، و در حقیقت این سه، محبت به ایشان و محبوب ایشان است وقتی از ایشان و به سبب ایشان و برای ایشان و توأم با تسلیم در برابرشان و برای غبطه به آن و رضا به مطلوب و غنیمت دانستن خیر مرغوب باشد. هر گاه گوهر وجودش با ایشان آشنا و دلش از جانب ایشان مطمئن شد و با اخذ از ایشان

و با تسلیم شدن به امر و نهیشان و رضا به رضایشان و رجوع به ایشان بر عمل آماده گردید و ایشان علیهم السلام او را مغنم و محل غبطه ی خود دیدند و در هر چیزی که در توانش بود به ایشان شباهت یافت و از دشمنانشان دوری گزید و در معرفت گوهر وجودش و یقین قلبش و علم درونش و گفته ی زبانش و عمل اعضاء و جوارحش از هر ولیجه ای غیر از ایشان اجتناب نمود، و به نحوی عمل کرد که اولیائش به او ولایت می کنند از آن چه اشاره کردیم در اعتقادات و در گفته ها و در عمل ها و با دوری کردن از دشمنان در اعتقاد، در گفتار و در عمل، و در این حال و با این پناهندگی حقیقی به ایشان پناه برد و به ذمام الله چنگ زد در آن صورت ایشان وی را در پناه خود خواهند گرفت و وقتی گفت من در پناه شما هستم ظاهرش با باطنش و گفتارش با فعلش مطابقت می کند .

قول آن حضرت علیه السلام (زائر لکم) یعنی من شما را قصد کرده ام و قصد کردن انواعی دارد:

قصد می کند ایشان را زمانی که حضور دارند و ظاهرند تا هر چه را از امور دینی نیاز دارد از ایشان بگیرد مانند اعتقادات و اعمال شرعی و آداب الهی، که موجب می شوند صورت انسانیت و هیئت ملکی تمام کامل شود و حقیقت بندگی بر آن صدق کند . و این همان لباسی است که معایب مکلف را از نظر فرشتگان محافظ می پوشاند و بالی است که انسان، برای ملاقات با ایشان و خدایشان خود را با آن زینت می دهد، و لباس تقوایی است که مومن با آن آراسته است و در نزد خدای تعالی از دنیا و از آخرت بهتر است .

قصد می کند ایشان را امام خود قرار بدهد و به امر و نهی شان سر تسلیم فرود آورد و در همه ی امور به ایشان رجوع

کند و از مخالفانشان دوری کند به نوعی دوری کند که با امام قرار دادنشان و تسلیم بودن در برابر امر و نهیشان منطبق شود و نشانه ای باشد که در ولایتشان صادق است و به راستی به ایشان محبت دارد، چنان که حکم اضرار در افعال و استعدادها چنین هستند.

قصد می کند که امری الهی را امثال کند که تقریر می کنند و پرهیز کند از هر چیزی که نهی می کنند. برای این که ایشان سلام الله علیهم، وجه الهی اند که دوستان به وسیله ی آن به خدا توجه می کنند و باب الهی اند که احکام قضاء و اسرار بداء از آن آشکار می شوند. و ایشان به امر خدای تعالی امر می کنند و برابر نهی وی نهی می کنند و برای خودشان و برای کس دیگری (غیر از خدا) چیزی را نمی خواهند، (همه ی خواسته هایشان) خواسته های الهی است زیرا محل های مشیت الهی و زبان های اراده ی وی هستند (لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ) <sup>۱</sup>.

خدای سبحان، در تمامی فیض های تکلیف و ایجاد، برای همه ی مخلوقاتش، ایشان را در راه خود به سوی ایشان، و (هم ایشان را) راه ایشان به سوی خود در همه ی طاعات و استعدادها قرار داده است. مثل این که قصد رفتن به سوی ایشان در هیچ حالی از حالات ممکن نیست، مگر با امثال اوامر الهی در اعمال واجب و در متمم ها، مانند کارهای مستحبی در نمازهای روزانه <sup>۲</sup> در برخی حالات بنا بر بعضی اعتبارات، و مثل

۱ - انبیاء ۲۷ .

۲ - نمازهای روزانه را می شود بی اذان و اقامه و بی عبا و عمامه، و بی گفتن صلوات در رکوع و سجود و بدون قنوت و حذف الله اکبرها به غیر از تکبیرة الاحرام و به صورت انفرادی و غیر این ها برگزار کرد اما اگر آن ها را با جماعت و با دیگر مستحباتی که به بعضی از آن ها اشاره شد بخوانیم از متمم ها استفاده کرده ایم، و مانند این که به جای سوره ی توحید، سوره ای طولانی بخوانیم یا ذکر سجده و رکوع را هفت یا نه بار تکرار کنیم. مترجم.

مکمل ہا مانند خواندن نماز های مستحبی مربوط بہ نماز های روزانہ و مانند رعایت آداب شرعی و خلق و خوہای الہی . و اگر قصد چنان نباشد کہ گفتیم بر عکس قصد است، قصد دشمنانسانست یا نہ قصد ایشان، و نہ قصد غیر ایشانست، این قصد، قصد صورت ایشان و قصد مثال ایشان در نزد اوست و این نوع قصد، حال کسی است کہ میل می کند بہ ہر سمتی کہ باد می وزد و این ہا در نہایت، پیرو دیگران ہستند خدای تعالی فرمودہ است: (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ) معنی قول آن حضرت (عائذ بکم) یعنی بہ شما متکی ہستم و در پناہ شما می باشم و معنی همان است کہ مکررا گفتہ ایم و بہ غیر ولایت ایشان میسر نمی شود و ولایتشان محقق نمی شود مگر با محبتشان، و محبتشان ممکن نمی شود مگر با پیروی ایشان در اقوال و افعال و اعمال ہم در ظاہر و ہم در باطن، مانند اعتقادات . و این پیروی جز از راہ معرفت ایشان و معرفتشان جز از راہ تصدیقشان و تصدیقشان بہ غیر تسلیم شدن بہ ایشان حاصل نمی شود چنان کہ گذشت . و بہ ہمین اشارہ شدہ در حدیث ابو لیلی از امام صادق علیہ السلام (انکم لا تکنونون صالحین حتی تعرفوا و لا تعرفون حتی تصدقوا و لا تصدقون حتی تسلّموا ابوابا اربعه لا یصلح اولها الا باخرها ضل اصحاب الثلاثة و تاهوا تبها یعیدا ان الله تبارک و تعالی لا یقبل الا العمل الصالح و لا یقبل الله الا الوفاء بالشروط و العہود فمن وفی لله عز و جل بشرطه و استعمل ما وصف فی عہدہ نال ما عنده) صالح نخواہید شد تا معرفت پیدا کنید و معرفت نمی یابید تا تصدیق کنید و تصدیق نمی کنید تا تسلیم شوید، چہار در ہستند کہ اولش بہ غیر آخرش نمی سازد ... تا این



که فرموده است: خدای تعالی غیر از عمل شایسته را نمی پذیرد، و نمی پذیرد مگر با وفا کردن به شرط ها و عهد ها، و هر کس به شروطی که با خدا دارد عمل کند و به کمال برساند آن چه را که در عهدش وصف کرده است به آن چه در نزد خداست نائل می شود.

می گویم: قصد حضرت امام صادق علیه السلام از عبارت (وَاسْتَعْمَلَ مَا وَصَفَ فِي عَهْدِهِ) همان است که خدا خواسته است (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) <sup>۱</sup> قول بنده به خدای تعالی (بلی) همان وصفی است که در عهدش با خدا داشته است از خدا (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) و از بنده (بلی) و به کمال رساندنش با وفا کردن و با قیام به شرایط و عهد هاست و آن همان است که گفتیم که همان تسلیم حقیقی است و آن اسلامی است که در نزد خدای تعالی دین به شمار می رود و همان ایمان کامل است که امثال تمامی اوامر و اجتناب همه ی نواهی می باشد و امام علیه السلام گفت: خدای تعالی فرمود: (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، <sup>۲</sup> فمن اتقى الله فيما امره لقي الله مومنا بما جاء محمد صلى الله عليه و آله) <sup>۳</sup> یعنی هر کس در هر چه که خدای تعالی امر فرموده خدا ترس باشد با خدای تعالی ملاقات خواهد کرد در حالی که به هر چه رسول خدا آورده مومن می باشد.

قول آن حضرت (لائذ بقبورکم) یعنی به قبرهای شما متکی ام و در پناه آن ها هستم. التجاء و استجاره به ایشان صلوات الله عليهم، عين التجاء و استجاره به خدای تعالی است و خدای تعالی (يجير ولا يجار عليه) یعنی در پناه می گیرد ولی خود غنی است و در پناه کسی قرار نمی گیرد، و پناهگاهی از او به

۱ - اعراف ۱۷۲ .

۲ - مائده ۲۷ .

۳ - کافی ۱/۱۸۱ .

غیر او نیست . علت این که التجاء به ایشان و التجاء به خدای تعالی، یکی است چون خدای تعالی همان جاست که ایشان هستند و ظاهر است هر کجا ظاهر هستند<sup>۱</sup> زیرا خدای تعالی را کسی یافته که وی را با ایشان شناخته است و خدای تعالی با ایشان ظاهر شده است و به وسیله ی ایشان شناخته شده است برای این که مکررا گفته ایم ایشان ابواب و معانی و ظاهر او در بین خلق و ارکان مقامات و علامات و صفات و اسماء او هستند و جهت پناهندگی به خدای تعالی را وقتی عارف به ایشان بخواهد نمی یابد جز در ایشان، زیرا ذات اقدس الله تعالی از نسبت و انتساب منزله و مبراست و جهات خلق در بین خلق وجود دارد و قول بر حق علی علیه السلام همین است که گفت: (انتهی المخلوق الی مثله) یعنی مخلوق به مخلوقی به مانند خود رسید، با این توضیح خدای سبحان از غیر خود منزله است و مخلوق را با آن چه با او برابر است قرین کرده، و تفاوت عائد و لائد در تحسین کلام است .

اما علت این که قبور را ذکر فرموده در صورتی که پناه بردن به خود ایشان است به این جهت است که در حال حاضر برای ما پیدا نیستند آن چه ما می یابیم قبرهای ایشان است و پناه بردن ما به قبرهای ایشان از این باب است که باب غیبتشان هستند چنان که هر کس در خانه اش نباشد آن کسی که می خواهد صاحب خانه را ببیند در همان جلو در منتظر و مراقب می ماند .

و بنا بر معنی دوم مراد از التجاء و استجاره، طلب امن از نا ملایمات دنیا و آخرت است و وارد شدن به بیٹی است که

۱ - معنی این عبارت این است که با خدا بودن مشروط است با آنان بودن، کسی که با ایشان نیست خدا با او نیست و کسی که با ایشانست خدا با اوست مانند حدیثی است که شما به مردگان تان لا اله الا الله را تلفین می کنید و ما به کودکانمان محمد رسول الله را . مترجم .

خدای تعالی برای وارد شونده‌گان آن را محلی امن قرار داده و گفته است (وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا)<sup>۱</sup> و خانه‌ی مورد اشاره ایشانند نه این بناهای مشرفه‌ای که در ظاهر وجود دارند، ای بسا افرادی که به آن خانه داخل شده‌اند ولی در امان نمانده‌اند. عبد الله بن زبیر در همان جا کشته شد، قرامطه لعنت الله علیهم، در سال ۳۱۰ هـ ق در ایام حج بر آن وارد شدند و حجر الاسود را به غارت بردند، مردم زیادی از طواف کنندگان را به قتل رساندند که علی بن بابویه قمی از جمله‌ی کشته شدگان بود وی در حال طواف بیت بود که طوافش را قطع کردند و با شمشیر زدند بر زمین افتاد و این شعر را خواند:

تري المحبين صرعي في ديارهم      كفتية الكهف لا يدرون كم لبثوا  
دوستان را می بینی در خانه‌های ایشان علیهم السلام بی جان  
افتاده‌اند مانند اصحاب کهف و نمی دانند چه مدت درنگ  
کرده‌اند. آن‌ها حجر الاسود را به قطیف بردند و بیست یا  
نوزده سال در نزدشان ماند تا این که در سال سی صد و سی  
به مکه برگردانده شد.

در آملی صدوق علیه الرحمه آمده که خدای تعالی به نبی اکرم در باره‌ی علی صلی الله علیه و آله فرمود: (و جعلته العلم الهادي من الضلالة و بابي الذي اوتي منه و بيتي الذي من دخله كان آمنا من ناري)<sup>۲</sup> بنا بر این ایشان همان بیتند و ولایتشان همان بیت است و معرفتشان همان بیت است و التجاء به ایشان همان بیت است.

و اما التجاء و پناه بردن به قبرهایشان از این جهت است که مدفن و خاک ایشان می باشد و التجاء به قبورشان التجاء به خود ایشان است زیرا دو احتمال وجود دارد اول این که

۱ - آل عمران ۹۷ .

۲ - آملی صدوق ۲۲۲ و عیون اخبار الرضا ۴۹/۲ و ارشاد القلوب ۴۰۶/۲ و بشارة المصطفى ۳۱ .

در آن‌ها هستند. دوم این که قبرها حفره‌هایشان هستند و خدای تعالی خود ایشان را از آن‌جا بالا برده است و اغلب احادیث ایشان به احتمال دوم دلالت دارند، اخباری از ایشان دلالت دارند که در قبرهایشان یک ساعت می‌مانند و اخباری به این معنی اند که بیش از سه روز در قبرهایشان نیستند و اخباری به این معنی که آغاز امر، در قبرند و بعد از آن بالا می‌روند چنان که در روایت کامل الزیاره و غیره چنین است. از امام صادق از حسین علیهما السلام سؤال شد که اگر قبرش باز شود چه می‌شود؟ فرمود: (اما در اول بلی، یعنی می‌شد آن را دید، اما الآن نه، زیرا الآن به عرش معلق است و دائم به زایرانش نگاه می‌کند و جای قبرش زیارت می‌شود).

اما اخباری که دلالت دارد ایشان در قبرهایشان هستند زیاد است چون که مثلاً به زیارت حسین علیه السلام می‌روی و وی را در قبرش زیارت می‌کنی و به قبرش اشاره می‌کنی و می‌گویی (اشهد انک تری مقامی و تسمع کلامی و ترد سلامی) و احتمال دادن این حرف‌ها که این‌ها (حقیقت ندارند و) مجازی هستند با اصلی بودن استعمال حقیقت تعارض دارد و از آن‌چه من می‌فهمم اعتقاد دارم که ظاهر هر دو نوع از این خبرها صحیح‌اند و اشکال در جمع بین آن‌هاست چون در ظاهر با هم منافات دارند زیرا معنی بالا رفتن ایشان قبل از دانستن مقدمات لازم مشکل می‌باشد و ما به خواست خدای تعالی مقدمات را برایت فراهم می‌کنیم آن را فرابگیر و از سپاسگزاران حضرت حق تعالی باش.

بدان که اجساد و اجسام آن حضرات بی‌نهایت لطیف هستند به طوری که چشم‌ها بلکه چشم‌های باطن آن‌ها را درک نمی‌کنند از ایشان روایت شده که (ان الله خلق قلوب شیعتهم

من فاضل اجسامهم) خدای تعالی دل های شیعیان شان را از اجسام اهل بیت علیهم السلام خلق کرده است .  
 و در روایتی است که ارواح شیعیانشان را از فاضل طینت، یا از فاضل اجسام ایشان آفریده است و ارواحشان را از بالاتر از آن، و ارواح شیعیانشان را از پایین تر از آن، و بارها به این مورد اشاره کرده ایم و بر مردم ظاهر شده اند با همان صورت بشریتی که پوشیده اند همان صورت بشریتی که در معرض تغییر و تبدیل است و آن صورت کثیفی است از عناصر چهار گانه ای که زیر فلک ماه است و آن را پوشیده اند تا کامل و تمام شود نفعی که به سبب ایشان خدای تعالی اراده فرموده مکلفین از ایشان ببرند، و اگر این (لباس بشری) نبود کسی نمی توانست ایشان را ببیند یا ایشان را درک بکند یا از ایشان نفعی ببرد خدای تعالی فرموده است: (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ)<sup>۱</sup> و اگر فرشته ای را برای هدایت بشر می فرستادیم وی را به صورت مردی قرار می دادیم و به وی همان لباسی را می پوشاندیم که این مردم می پوشند یعنی در لباس بشری فرستادیم . صورت بشری گرچه برای ایشان عارضی است برای این که از ایشان نیست و از آثار آثارشان می باشد . و زمانی که نیاز به آن صورت به پایان رسید و (مدت ماندنشان در بین مردم) تمام شد و فایده و مصلحتی نداشت هر یک از اصول را در یکی از اصول چهارگانه القاء کردند و از ایشان ظاهر شد آن چه که لباس کثیف بشری نهان کرده بود و آن چنان معلق به اوائل علل خود شدند که در فراز عالم انوار بودند امری که همه ی اشیاء با آن برپا هستند و مثال ظهورشان با صورت بشریت و ما بعد آن از مقوله ی تصویری

است کہ در آئینه از تو ظاهر می شود و به آن اشاره کردیم، چون جرمی که یک روی شیشه ی براق با آن اندود شده مانند صورت بشریت ایشان است یعنی سبب ظهورشان علیهم السلام است و اگر جرم شیشه و براق بودن آن نباشد تصویر در آن ظاهر نمی شود با این که تصویر در سایه ی تو وجود دارد ولی ظهورش به صورت بشریت موقوف است، بشریتی که همان شیئی براق است مانند آئینه و آب و امثال آن ها . صورت، شبیح تو است و به تو معلق می باشد در سایه ی تو قرار دارد و به تو عارض شده و ذاتی (تو) نیست، زیرا نور تو و شعاع تو است وقتی آئینه برود شبیح مخفی می ماند چون شرط ظهورش وجود ندارد، چنان است که در فراز عالم ظهور تو بود ظهوری که عالم انوار تو، یعنی انوار افعال تو ، معلق است در اوائل علت هایش، از امری که از فعل تو است یعنی ظهور تو، ظهوری که همه چیز از آثار فعل با آن برپاست، در این مثال تامل کن، این بیان جواب بود برای کشف همه ی وسائل و بر طرف کردن حجاب و حائل.

و اما جواب قشری، این است که بدانیم: ایشان انوارند و به هیچ وجه در اجسامشان کثافتی نیست به گونه ای که دیده ها بلکه بصیرت ها ایشان را نمی بینند ایشان در این مقام، در رتبه به لطافت عرش هستند و وقتی کثافت بشری (ایشان) که علت ادراک (ماست) از ایشان کنار برود می گوئیم به عرش معلق اند و حال آن که در قبرهایشان هستند چنان که در نزد علمای فن ثابت شده است که تصویری که در آئینه می بینی از عالم مثال است و عالم مثال در اقلیم هشتم است پابینش به فراز محدد الجهات ناظر است، یعنی تصویری که دیده می شود اگر نسبت بگیریم در رتبه و لطافت، فوق محدد محدد

الجهات است برای این که لطیف ترین جسم هاست و تصویر، یعنی عالم مثال نه در جهت که در رتبه بالاتر است چون ورای محدب محدد الجهات چیز حادثی وجود ندارد .

بنا بر این، قول حکیمان قدیم که از مشکات وحی و نبوت یاری می گرفتند (و می گفتند: ) ورای (محدب محدد الجهات) نه خلأ وجود دارد و نه ملاً، به این معنی است که خدای تعالی چیزی از اشیاء را خارج از مکان و خارج از شیئیت محدد نیافریده است پس برایش ورائی وجود ندارد، مراد ایشان این بوده که محدد ورائی ندارد) و منظورشان این نبود که وراء آن خالی است و یا نه خالی است و نه پر، چنان که بعضی چنین توهم کرده اند که ورای آن مجردات هستند که به خلأ و ملاً توصیف نمی شود بلکه مراد این بوده که محدد ورائی ندارد . و اگر خواستی آیه و نشانه اش را ببینی به خودت نگاه کن خواهی دید چیزی از تو در ورای تو نیست، و زمانی که می گویی روح ورای این جسد است مرادت غیر از این نیست که روح در جسد نهان است بی آن که در مکان خاصی از آن قرار بگیرد و منظورت این نیست که روح چیزی بیرون از جسد می باشد تا در ورای جسم تو چیزی از تو برایت باشد مثال را درک کن .

اجساد آن حضرات علیهم السلام در قبرهایشان در رتبه ی اجساد لطیفه اند و معنی تعلق به عرش همین است یعنی در رتبه و لطافت، بر این اساس، اگر الآن صورت بشریت پیدا می شد ایشان را در قبرهایشان می یافتی، زمانی که آن را به اصل هایش برگرداندند هیچ کس ایشان را در قبرهایشان نمی بیند مگر یکی از خود ایشان باشد که وی ایشان را درک می کند برای این که اهل عالم آن هاست و صورت بشریتی که در وی

وجود دارد مانع نمی شود صورتی که ما وی را با آن می بینیم، زیرا اگر آن صورت، به نوریتش نسبت داده شود نسبت به این عالم مانند ذره ای می شود.

### اشاره ای مختصر به نحوه ی عروج جسمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

و به این لحاظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج با همین جسم شریفش با صورت بشریت کثیف و با لباس هایی که در تن مبارک داشت به آسمان ها بالا رفت و این وضع وی را از خرق آسمان ها و حجاب ها، حجاب های انوار مانع نشد، زیرا کثافت بشریتش اندک بود، آیا نشنیده ای وقتی که در آفتاب می ایستاد با این که لباس در تن داشت سایه نمی انداخت زیرا صورت بشریتش و کثافت لباس هایش در برابر نورانیت فراوانش نابود می شد، و حکم سیزده تن از اهل بیتش صلوات الله علیهم هم همگی چنین است . و مثالش این است که اگر تو یک مثقال خاک را به یک مثقال آب یا کمتر یا بیشتر بریزی آب به لحاظ تیره بودن خاک، کدر و تیره می شود و اگر یک مثقال خاک را به اقیانوس بریزی اثری از یک مثقال خاک نمی بینی بلکه ریختنش و نریختنش به اقیانوس یکسان می باشد، آری، اگر به مقدار یک مثقال خاک قبل از تموج آب و استهلاک خاک در آن نگاه بکنی آن را می بینی، و ایشان علیهم السلام چنین اند، در حال ملبس بودنشان به صورت بشری، در حال اراده کردنشان، لباسی را که از بشریت دارند درک می کنی و الآن اراده ندارند آن را در برداشته باشند و آن را به اصولش، برگرداده اند . بر این پایه اجسادشان در قبرهایشان هستند و به عرش معلق اند و به تعبیر دیگر



اجسادشان در آسمان اند و در قبرهای معروفشان که مومنان شیعه به زیارتشان می روند، اللهم ارزقنا زیارتهم و ادخلنا برحمتک فی شیعتهم یا ارحم الراحمین .

پس مردم چون ایشان را درک نکرده اند و اگر قبرهایشان را بکاوند ایشان را نخواهند دید محل قبرهایشان را زیارت می کنند و به جانم سوگند ایشان در همان قبرها در آسمان هستند یا به عرش معلقند .

در کامل الزیاره ی جعفر بن قولویه با اسنادش از عبد الله بن بکر ارجائی در حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام آمده است که گفت به امام عرض کردم: فدایت شوم، از حسین علیه السلام به من خبر بده اگر قبرش نبش شود چیزی در قبرش می یابند؟ فرمود: ای پسر بکر، مسائل تو چه بزرگ اند، حسین با پدر و مادرش و حسن در منزل رسول الله اند زندگی می کنند و روزی می خورند اگر در زمانش نبش می شد پیدا می شد ولی امروز وی زنده و در محضر خدایش می باشد به لشکرگاهش نگاه می کند و به عرش می نگرد که چه زمانی دستور خواهد یافت آن را به حرکت درآورد؟ وی به سمت راست عرش معلق است می گوید: بار خدایا در وعده ای که به من داده ای تعجیل کن، او به زایرانش نگاه می کند او به ایشان و به نام هایشان و به نام های پدرانشان و به درجات و مقاماتشان در پیشگاه خدای تعالی آشناتر است از آشنایی یکی از شما ها به فرزندانان، و به آن چه در خانه ها و منازل خود دارند عارفتر است می بیند چه کسی بر وی گریه می کند از روی شفقت برایش استغفار می کند و می گوید ای کسی که گریه می کنی اگر می دانستی برایت چه پاداشی آماده شده است بیش از آن چه ناله می کنی خوشحالی می کردی و هر کسی که گریه ی وی را بشنود از فرشتگان آسمان و حائر برایش

استغفار می کنند، از زیارت برمی گردد و گناهی ندارد .  
 باز در همان کتاب از زیاد ابن ابو حلال از امام صادق  
 علیه السلام نقل شده است که فرمود: هیچ پیامبری و وصی  
 پیامبری بیش از سه روز در زمین نمی ماند تا این که روحش  
 و استخوانش و گوشتش به آسمان بالا می رود و در واقع به  
 جایگاه آثارشان به زیارت می روند و از دور برایشان سلام می  
 رسانند و سلام را در جایگاه آثارشان از نزدیک می شنوند.<sup>۱</sup>  
 فاعل از دور به ایشان سلام می رسانند زائران اند و منظور از  
 ایشان ائمه سلام الله علیهم هستند. و سلام رساندن از دور، به  
 این لحاظ است که دور از ادراک و وجدان زائران هستند، برای  
 این که ایشان در آسمان اند، یعنی در خلوص و صفائی اند که  
 زائران آن را درک نمی کنند . و (معنی) ایشان، علیهم السلام  
 صدا و سلام زائرانشان را از نزدیک می شنوند (این است که)  
 ایشان در قبرهایشان حاضرند پس ضمیر فاعل در (می شنوند)  
 در روایت به ایشان برمی گردد .

معنی این سخن امام هادی علیه السلام (لائذ بقبورکم) این  
 است که من به قبرهای شما پناه آورده ام چون در آن ها محل  
 مرا می بینید و کلام مرا می شنوید و جواب سلامم را می  
 دهید پس من در پناه شما هستم و معنی عائذ بکم، لائذ بکم  
 می شود و معنی در دو عبارت تفاوت می کند عائذ بکم یعنی  
 به شما چنگ زده ام و لائذ بکم یعنی به شما پناه آورده ام پس  
 اگر بین دو خبر را جمع کنی بین متعلقین تفاوت می گذاری  
 و بین متعلقین جمع کنی بین دو خبر تفاوت می نهی. تا در  
 کلام تکراری نباشد و تأسیس از تأکید بهتر است .

## امام علیه السلام فرمود:

### مستشفع الی الله عز و جل بکلم و متقرب بکلم الیه

و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی و اراداتی فی کل احوالی و اموری  
 با شما از خدای تعالی شفاعت می خواهم و با شما به او تقرب  
 می جویم  
 و در همه ی خواسته هایم در همه حال و در هر کاری شما را  
 وسیله قرار می دهم  
 مجلسی شارح مرحوم گفته است: ( مستشفع الی الله عز و جل  
 بکلم.. ) یعنی در پیشگاه خدای تعالی، شما را شفاعت کنندگان  
 خودم قرار می دهم و در برآورده شدن حاجات به حق شما،  
 از خدا می خواهم و شما را وسیله ی تقرب خودم به خدای  
 تعالی قرار می دهم یا به شما نزدیک می شوم تا به خدای  
 تعالی نزدیک شوم چون نزدیک بودن به شما نزدیک بودن به  
 خدای تعالی است و (مقدمکم امام طلبتی) یعنی به حق شما از  
 خدا درخواست می کنم یا قبل از دعا ها به شما صلوات می  
 فرستم تا دعایم مستجاب شود چنان که در اخبار فراوانی آمده  
 که (دعاء بدون صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام  
 قبول نمی شود) .

می گویم: استشفاع به ایشان چنین است که بنده، به خدای تعالی توجه کند با پیش روی آوردن ایشان علیهم السلام در قلبش که به خدا توجه دارد و ایشان پیش از توجه او به خدای تعالی متوجهند و برای استجابت دعایش، و آمرزیدن گنااهش، با توجه ایشان، به خدای تعالی دعا کند و از او بخواهد وی را با همه ی تقصیراتی که دارد بپذیرد و او را در صف بندگان شایسته ی خود داخل کند. بنا بر این، در واقع ایشان برایش شفاعت می خواهند یا این که او به توسط ایشان شفاعت طلب می کند به این صورت که دعا می کند و خدا را که مالک دنیا و آخرت است به حرمت و حق و جاهشان در پیشگاه او سوگند می دهد تا دعایش را در آن چه می خواهد مستجاب کند. پس (س) در مستشفع یا برای این است که ایشان علیهم السلام مطالب او را از خدا بخواهند زیرا خدای تعالی دعای ایشان را رد نمی کند یا با سوگند به حق و جاهشان مطالب خود را از خدا می خواهد در هر دو حال ایشان را به موقع توجهش به خدای تعالی مقدم می دارد. بنا بر احتمال اول، ایشان صلوات الله علیهم شفاعت می کنند و بنا بر احتمال دوم او به حق و حرمت ایشان سلام الله علیهم قسم یاد می کند و از خدای تعالی که ایشان را برای بندگانش در جای خود قرار داده شفاعت می خواهد آری ایشان، در ظاهر، مظاهر خدا بر خلق خدای تعالی و ارکان توحید او و آیات و مقامات او هستند. و نیز ایشان معانی او، معانی اسماء افعال او هستند از علم و قدرت و سمع و بصر و اراده و محبت و امر و کتاب و سر و مفاتیح غیب و زبان های اراده و محل های مشیت و ظرف علم و گنجینه های همه ی آثار افعال او هستند، هر کس ایشان را بشناسد خدا را شناخته است و هر کس منکر ایشان باشد خدا را انکار کرده

است و هر کس ایشان را دوست بدارد خدا را دوست داشته است و هر کس ایشان را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است .

ایشان محورهای جهات مطالب خلق از جانب خدای تعالی هستند، چگونه خدا را دوست دارد آن کسی که جهت محبتش از خدا را دشمن دارد؟ یا بغض بورزد به محوری که در جهت محبت الهی یا سبب آن می چرخد؟ و چگونه خدا را می شناسد آن کس که جهت معرفت الهی را انکار می کند؟ حق ایشان بر خدای تعالی این است که خدای تعالی ایشان را برای خود خلق کرده است چنان که ایشان هم برای او هستند و نسبت به او خلوص دارند بنا بر این، هر چیزی که به خدای تعالی تعلق دارد برای ایشان می باشد و آن ها همه ی چیزهایی اند که خدای تعالی در ملک خود آفریده یا می آفریند از آن ها چیزی نیست که برای او باشد و برای این ها نباشد و چیزی از آن ها نیست که برای ایشان باشد و برای خدا نباشد زیرا در هر دو حال همه چیز برای اوست تا برای ایشان باشد با این توضیح، حق شان بر او، همان حق او بر ایشان می باشد (لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقتک) بین تو و آن ها فرقی نیست الا این که ایشان بنده ها و مخلوق تو هستند... تا پایان دعاء .

و جاهشان در پیشگاه خدای تعالی، جاه خدای تعالی در نزد ایشان می باشد چون ایشان علیهم السلام امثال والای او هستند زمانی که خدای تعالی خواست خود را بشناساند خود را با نفوس خودشان به ایشان شناسانید و این جاه است خدای تعالی فرمود: (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ

الْاِكْرَامِ) و باز فرمود: (وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) <sup>۱</sup> و این جهت هم است چنان که از ایشان در دعاء آمده است: ( فَلِكِ الْحَمْدُ رَبَّنَا وَجْهَكَ أَكْرَمُ الْوُجُوهِ وَ جَاهُكَ خَيْرُ الْجَاهِ ) <sup>۲</sup> ( وَ جِهَتِكَ خَيْرُ الْجِهَاتِ ) . <sup>۳</sup> خدایا حمد و سپاس بر تو می سزد، وجه تو گرامی ترین وجه هاست و جاه تو بهترین آن ها و جهت تو برترین جهات می باشد .

تقرب به خدای تعالی در ( و متقرب بکم الیه ) به این است که به او امر الهی قیام کنی و از منہیاتش دوری گزینی با آداب او مودب شوی و با اخلاق روحانیین آراسته گردی به نحوی که به آن فراخوانده و راهنمایی کرده است و آن به این است که اوامر الهی و منہیات وی را از اهل بیت علیهم السلام بگیری، و برابر روش تعلیم و عمل ایشان، به امرها عمل کنی و از آن چه نهی فرموده بپرهیزی، آداب و اخلاق مجرد از آلودگی های بشری را از ایشان بیاموزی و اعمال علومش را به نحوی که کارگیری که اهل بیت علیهم السلام به کار گرفته اند . در علم و عمل و به کارگیری آن ها، ایشان را مقدم بداری تا از ایشان پیروی کرده باشی، چون ایشان هدایت کننده اند و به ایشان و با راهنمایی ایشان استدلال می شود . زیرا دلالت کنندگان به درستی اند، (این ها را عمل کنی) با این اعتقاد که مراد خدای تعالی از بندگانش همین روش است و برای همین آن ها را آفریده و در شهرهایش ساکن کرده است، از آن ها نمی پذیرد مگر چیزی را که با رضایشان موافق باشد و موافق رضای آن ها نمی شود مگر آن چه از ایشان اخذ شود به حال انقیاد

۱ - الرحمن ۲۶ و ۲۷ .

۲ - بقره ۱۱۵ .

۳ - مستدرک الوسائل ۵ / ۸۲ .

۴ - کافی ۲ / ۵۸۳ .

و تسلیم محض، اطاعت کننده مانند مرده و مانند جماد باشد و امور شخصی خود را در نظر نگیرد مگر آن چه را که برای اطاعت از خدا، ایشان، برایش در نظر گرفته اند. چنین که شد ظاهر و باطنش پاک می شود و با هم موافق می شوند و با خدایش در همه ی موارد در پشت سر ساداتش به درستی عمل می کند با این پاکی، و با توفیقی که خدا با پیروی از ایشان به وی داده، پاک و طاهرش می کند در این صورت مشابه وجه الله در کتاب الله محفوظ می شود، قول علی علیه السلام چنین است: (وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ إِنْ زَكَاهَا بِالْعِلْمِ فَقَدْ شَابَهَتْ جَوَاهِرَ أَوَائِلِ عَالَمِيَّاتِهِ).<sup>۱</sup> یعنی خدای تعالی انسان را دارای نفس ناطقه آفریده و اگر آن را با علم پاکیزه کند به گوهرهای اوائل علت های خود شباهت پیدا می کند.

یعنی مانند عقلش می شود که یکی از سرهای عقل کلی است، در تقدس مانند عقل کل است چون به اجسام و جسمانیات شباهت نیافته و قرین و همراه آن ها نشده و به شوائب آن ها آلوده نیست، حضور و وجود او، زیارت و دعوت او، گفتار و رفتار او، و همه ی حالاتش مانند عقل می باشد به بندگی رحمن می خواند، بهشت را به دست می آورد او به خدا نزدیک است و به طوری که شنیدی حقیقت تقربش از جانب اهل بیت علیهم السلام می باشد.

و دلیل بر این سخن، اخبار فراوانی است که هر دو طایفه شیعه و سنی نقل کرده اند تا جایی که می توان ادعای تواتر معنوی کرد، اگر (بنده ای) که ایشان را ولی نمی داند این عمل و بالاتر از این را انجام بدهد، همه ی اعمالش غیر از غبارهای پراکنده نخواهد بود.

امام جعفر بن محمد از پدرش از علی بن الحسین از پدرش از امیر مومنان نقل فرمود که پیامبر اکرم سلام الله علیهم اجمعین فرمود: یا علی تو امیر مومنانی، امام پرهیزکارانی، یا علی، تو سید اوصیائی، وارث علم پیامبرانی، بهترین درستکارانی، برترین سبقت گیرندگانی، یا علی، تو همسر سیده ی زنان جهانیانی، جانشین برترین رسولانی، یا علی، تو مولای مومنانی، یا علی، تو حجت بر همه ی مردم بعد از من هستی، هر کس تو را دوست بدارد مستوجب بهشت است، و هر کس تو را دشمن بدارد مستوجب آتش است، یا علی، به خدایی سوگند که مرا به رسالت برانگیخته و مرا بر همگان برگزیده، اگر بنده ای هزار سال عبادت کند خدای تعالی از وی نمی پذیرد مگر با ولایت تو و ولایت امامان از فرزندان تو، و ولایت تو قبول نمی شود مگر با برائت از دشمنان تو و دشمنان ائمه از فرزندان تو، این موضوع را جبرئیل به من خبر داد (فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ) هر کس بخواند ایمان بیاورد و هر کس بخواند کافر شود).<sup>۱</sup> می گویم: بخشی از این حدیث و بخشی از حدیث دیگر قبلاً گذشت. در معنی می گویم:

بنده هرگاه به آن چه مأمور بود به همان نحو عمل کند همه ی وجودش در ظاهر و باطن پاک می شود و به لحاظ عظمت تزکیه و طهارتش نوعاً از روحانیین و از شکل گوهرهای علل می شود و با طهارت و صفایش و به لحاظ قابلیت و استعداد و تلقی بالا نسبت به مبدأ فیاض منزلت نزدیکی می یابد.

هر چیزی که به مبدأ نور نزدیک باشد نورانیتش بیشتر از چیزی است که از آن دور باشد و مراد ما از نزدیک، زیاد صاف

۱ - کشف ۲۹ .

۲ - التحصین ابن طاوس ۵۳۹ و کنز الفوائد ۲/۲۳۶ و بحار الانوار ۶۳/۲۷ .



و براق بودن شیئی است نه چیزی که به لحاظ مکانی به مبدأ نور نزدیک است آینه از نور چراغ بیشتر از دیوار برخوردار می شود و اگر چه دیوار به چراغ نزدیک تر از آینه باشد این نیست مگر از صفای آینه، بنده هرگاه به وسیله ی ایشان علیهم السلام تقرب حاصل کند به قرب خدای تعالی نائل می شود برای این که هر کس به روشی که بارها گفتیم ایشان را دوست بدارد و از دشمنانشان دوری بجوید تابع ایشان می شود و قابل می شود به ایشان متصل شود و ایشان نقص قابلیت و مقبولیت وی در نیل به درجات مقربین را با اعمال و فاضل انوار و زیادی حسناتشان تمام می کنند و با همین تفضلاتشان به درجه ی مقربان می رسد .

و معنی تقدیم در (و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی و اراداتی فی کل احوالی و اموری) به همان معنی شفاعت خواستن و تقرب به وسیله ی ایشان است چنان که پیشتر گفتیم . و معنی دیگری دارد که بعدا خواهیم گفت .

### ایرادی به تصوف و صوفی ها

و به این معنی نیست که در موقع عبادت، صورت و تمثالشان را به خیالمان بیاوریم چنان که صوفی ها می کنند و به مریدان خود دستور می دهند شیخشان به مریدش می گوید: (وقتی خواستی نماز ظهر را بخوانی پیش از نیت صورت مرا تصور کن و شکل و شمایل مرا در نظر بیاور زیرا تو معبودی را قصد می کنی که بین تو و او فاصله ای طولانی است و تو آن را طی نکرده ای، ولی من آن را طی کرده ام و به او واصل شده ام و تو تابع من هستی و مسلک مرا سلوک می کنی، نمی رسی مگر با پیروی من، وقتی در آغاز قصدت مرا خیال کنی و

صورت من در خیالت بود که حقیقت ظاهر من می باشد و به چشمت مرا می بینی چون خیال اصل وجود است و ظاهر از آثار آن می باشد که با آن قائم است و حقیقت من به معبودت رسیده و تو با خیالت اگر به حقیقت من برسی با راهنمایی و دلالت من به معبودت رسیده ای .

خدا او را لعنت کند دروغ می گوید برای این که اگر مریدش صورت وی را پیشاپیش قصدش، در خیال آورد صورت محدود به ابعاد شیخ، یا وجه او، معبود او می شود که در عبادت قصد شده است .

اگر بگویند ادعای او این است که مقصود به عبادت، صورت شیخ نیست .

خواهیم گفت: اگر مقصود به عبادت نباشد یا دلیل بر مقصود به عبادت است یا نه، اگر دلیل باشد در این صورت یا به هیئتش دلالت می کند که لازم می آورد مدلولش به همین هیئت دارای حدود و تشکل باشد و اگر مدلولش بدانسان نباشد پس با چه چیزی بر آن دلالت می کند؟ و اگر نه دلیل باشد و نه مدلول، لحاظ کردنش صورتی شیطانی خواهد بود که مرید را از توجه به معبود مشغول می کند معبودی که مانندی ندارد (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)¹.

## اما مراد از مقدم داشتن ایشان علیهم السلام در همه ی حالات

در عبادت کردن مقصود، معبود برحق عز و جل می باشد، و همه ی خیرها از وی مطلوب است تنهاست و شریکی ندارد با توجه به این که هیچ چیزی شبیه او نیست و در نهان و

آشکار معلوم نمی باشد مگر با آنچه بر خود دلالت کند و با غیر خودش به خود دلالت نمی کند برای این که غیر خودش مدلول را گم می کند، اگر بخواهی یک شیئی طولانی را با کوتاهی معرفی کنی مدلول گم و ضایع می شود و خدای تعالی به خودش راهنمایی می کند با چیزی که به مدلول راهنمایی کند و آن ممکن نمی شود مگر با اسماء و صفات وی، و اهل بیت علیهم السلام اسماء و صفات او هستند .

و قصد کردن ذات جز با اسامی و صفات ممکن نمی شود در عین حال برایت جایز نیست صورت پیامبر و علی و ائمه علیهم صلوات الله را به موقع توجهت به خدا تصور کنی، زیرا این شرک و کفر است برای این که آن چه تصور می کنی بر وی دلالت نمی کند و آن چه بر خدای تعالی دلالت بکند امکان ندارد تصور بکنی برای این که صورتی ندارد و گر نه می شد خدای تعالی را با صورت شناخت. <sup>۱</sup> پس معنی تقدیم ایشان پیش از هر چیز، مانند عبادت، دعاء، ذکر و غیره برای خدای تعالی نیست مگر این که تنها وی را بخوانی با اسامی او و ایشان اسماء او هستند .

آیا نمی بینی که وقتی بخواهی با زید صحبت کنی و او

۱ - در کافی ج: ۱ ص: ۱۱۴ در ضمن حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَةٍ أَوْ بِمِثَالٍ فَهُوَ مُشْرِكٌ لِأَنَّ حِجَابَهُ وَ مِثَالَهُ وَ صُورَتَهُ غَيْرُهُ وَإِنَّمَا هُوَ وَاحِدٌ مُتَوَحِّدٌ فَكَيْفَ يُؤَحِّدُهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَيْرِهِ وَإِنَّمَا عَرَفَ اللَّهَ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفُهُ إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ لَيْسَ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ شَيْءٌ وَاللَّهُ خَالِقُ الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَاللَّهُ يُسَمَّى بِأَسْمَائِهِ وَهُوَ غَيْرُ اسْمَائِهِ وَالْأَسْمَاءُ غَيْرُهُ، هر کس گمان کند خدا را با حجابی یا صورتی یا با مثالی می شناسد مشرک است برای این که حجاب او و صورت او و مثال او غیر خود اوست در صورتی که خدای تعالی تنهاست منفرد است پس چگونه او را به وحدانیت و یگانگی می شناسد کسی که با غیر او، وی را تعریف می کند خدا را کسی شناخته که با او وی را بشناسد هر کس او را با او نشناسد وی را نشناخته است بین خالق و مخلوق چیزی نیست و خدا همه ی اشیاء را آفریده از چیزی که نبوده است و خدای تعالی با نام هایش خوانده می شود و او غیر نام هایش می باشد و نام هایش غیر او هستند .

را قصد کنی و وی فردی مشخص است و در نزد تو نشستہ است اما این کار را نمی توانی مگر با اسماء و صفات او؟ می گویی: ای زید، اما منظورت اسم نیست، و صورت وی را تصور نمی کنی بلکه مورد نظر خود فردی است کہ به اسم زید صدایش کرده ای ولی نمی توانی بہ جهت توجہ و اقبال او بہ سویت برسی مگر با اسم و صفت او، می گویی: یا قاعد یعنی ای نشستہ، ولی نشستن را یا نشستن او را یا صورت او را در نظر نمی گیری، آن چہ مقصود توست همان است کہ با صفت نشستن در نزد توست یا با اشارہ می گویی: هذا یعنی این، بی آن کہ بہ اشارہ نظر داشته باشی .

بنا بر آن چہ گذشت اسم و صفت و اشارہ بہ زید دلالت می کنند در حالی کہ تو بہ آن ہا نظر نداری و آن ہا را لحاظ نمی کنی در واقع آن ہا اسامی و صفات و نشانہ هایی اند کہ بر او دلالت می کنند و زمانی کہ وی حضور دارد ہیچ کدام آن ہا بر وی دلالت نمی کنند زیرا در این صورت (اسم و صفت و اشارہ) حجاب جلال انیت او خواهد بود و چنان است کہ شیخ صوفی ہا امر می کند کہ صورتش را بہ موقع توجہ بہ عبادت باری تعالی تصور کنند (و تصور صورت او حجاب می شود).

### شرط اساسی تصوف داشتن مذهب اہل سنت است

و چنان کہ عبد الکریم گیلانی در کتاب الانسان الکامل خود تصریح کردہ، در علم تصوف شرط شدہ است کہ بر مبنای مذهب اہل سنت و جماعت جاری شود و نظرشان از این علم خبیث، علم گمراہ کردن و علم کفر، معارضہ و مباهات بر ائمہ ی اطہار علیہم السلام بودہ است و توانستہ اند عدہ ای از

بزرگان را از ایشان برگردانند ( وَ لَتَصْغِي إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لَيَرْضَوهُ وَ لَيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ).<sup>۱</sup> (مترجم می گوید: خدای متعال یک آیه جلوتر یعنی ۱۱۲ انعام، فرموده است: برای هر پیامبری دشمنانی از شیطان ها و جن ها قرار دادیم، که بعضی از ایشان برای اغفال مومنان سخنانی آراسته و ظاهر فریب اظهار می کنند، و اگر خدایت می خواست چنین نمی کردند پس این ها را با دروغشان واگذار، و در آیه ی بعدی آیه ی مورد استناد فرموده است:) تا کسانی را بیازماییم که به آخرت ایمان نمی آورند و به گفتار فریبنده ی آن اهریمنان دل می سپارند و به آن خوشنود می شوند تا هر چه می توانند به گناه و تبهکاری آلوده شوند . و خدای تعالی با تدبیر لطیف خود، خیلی از افراد را که به متصوفه میل می کنند و از ایشان پیروی می کنند و به ایشان اقتداء می کنند گمراه می کند و خیلی از افراد را که ایشان را رد می کنند و از آنان دوری می جویند هدایت می کند (يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ\* الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ)<sup>۲</sup> خدای تعالی عده ی زیادی را با مثالی که می زند گمراه می کند و عده ی زیادی را با همان مثال به راه می آورد ولی گمراه نمی کند مگر کسانی را که فاسق هستند، و فاسقان کسانی اند که عهد خود را با خدای تعالی بعد از محکم بستن آن می شکنند، یعنی عهدی را می شکنند که از ایشان گرفته شده که غیر از حق را نگویند و قطع می کنند رشته ای را که خدای تعالی به پیوند آن فرمان داده است و آن این است که دستور داده که از اهل بیت علیهم السلام

۱ - انعام ۱۱۳ .

۲ - بقره ۲۶ و ۲۷ .

پیروی کنند و در آن چه نمی دانند به ایشان رجوع کرده و به حکمی که کردند سر تسلیم فرود آورند در آن جا که فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و با صادقان باشید. اما این تبه کاران (وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)<sup>۲</sup> در میان اهل زمین به تبهکاری می پردازند، ایشان به حقیقت زیانکارند. برای این که با اعتقادات فاسدشان گمراه می شوند چنان که قبلا اشاره کردیم و کسانی را گمراه می کنند که به ایشان دل می سپارند، و راه راست برحق را ضایع می کنید در صورتی که خدای تعالی فرموده است: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)<sup>۳</sup> در یاب.

چون زیر بنای علم ایشان بر ضد راه مستقیم است و به همین جهت شیطان ایشان را از راه حق منحرف ساخته است (لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ)<sup>۴</sup> تا خدای تعالی با آن القائات شیطانی کسانی را بیازماید که دل‌هایشان به مرض نفاق و شک و یا کفر مبتلاست و ستمکاران عالم، سخت در ستیز و دشمنی دور از حق می باشند. شیطان این تصور را برایشان به عنوان دلیل الی الله زینت داده است چنان که صاحب صورت با عمل و اخلاقش و با هر وضعی که دارد نسبت به خودش دلیل بر تو می شود. همین طور صورت شیخ، (به صورتی که خود وی تقریر می کند) خیال تو را به خدای تعالی دلیل می شود. با توضیحی که گذشت شیطان بر ایشان زینت داده

۱ - توبه ۱۱۹ .

۲ - بقره ۲۶ و ۲۷ .

۳ - بقره ۱۴۳ .

۴ - حج ۵۳ .

این را که بتی را که با اوهام خود می سازند در خیالشان تصور کنند و در عبادت هایشان به سوی آن توجه کنند و حال آن که به حدودی محدود است و حجم و اندازه ای دارد . و چون بعضی از ایشان به این موضوع متوجه شدند شیطان از زبان بعضی از بزرگان و مشایخشان چنین گفت که: وجود یکی است و کثرت می پذیرد و در عین کثرت یکی است و دارای حدود می شود در حالی که در تعین و تشخیص خود معین نیست و شعری را سرود:

کل شیء فیہ معنی کل شیء      فتفطن و اصرف الذهن الی  
کثرة لا تنهای عـددا      قد طوتها وحدة الواحد طی

یعنی در هر چیز معنی همه چیز هست به هوش باش و ذهنت را در اختیار من بگذار. به قدری کثرت هست که تعدادش نا متناهی است ولی وحدت واحد این کثرت را در خود جای داده است .

خلاصه نیازی نیست که رسوایی ها و اعتقادات زشت ایشان را طول و تفصیل بدهیم و مراد ما در (مقدمکم امام طلبتی تا آخر) از مقدم داشتن امامانمان در عبادت هایمان و در توسل ها و ذکرهایمان و در دعاهایمان این است که خدا را به نحوی عبادت می کنیم که ایشان عبادت می کردند و با آن چه به وی عبادت می کردند و وی را می شناسیم با آن چه وی را معرفی فرمودند و توصیفش می کنیم با آن چه وصفش کردند و وی سبحانه و تعالی را با اسماء و صفات و معانی وی می خوانیم . و معنی عبارت، این است که مثلا وقتی می گوئیم (یا رحیم) معبودی را می خوانیم که خود را با رحمتی حادث وصف کرده است آن را به وجود آورده و آن را از لطف جدا کرده است و ایشان علیهم السلام آن رحمت حادث هستند و مرادمان با (یا

رحیم) رحمتی کہ ذاتش باشد نیست چون ذاتش قابل تعبیر نیست و کیفیت ندارد زیرا ذات بدون هیچ تعبیری نہ در تعدد و نہ در کثرت و نہ در مغایرت اوست، تعبیری بر نمی دارد و اشاره ای آن را معین نمی کند و صفاتی آن را مشخص نمی سازد و اوقات او را احاطه نمی کنند، در واقع رحمتی را به وجود آورده که معنایی از معانی اسماء اوست و خَلِیقِ خود را با آن به عبادت خوانده است و فرموده است: (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا) خدای تعالی اسمائی نیکو دارد با آن نام ها او را بخوانید، آن نام ها مملوک او و مخلوق او هستند پس (یا رحیم، یا کریم، یا جواد، یا غفور،...) می گویی و او را می خوانی، و این اسامی ایشان هستند علیهم السلام (و منظور موحد از گفتن آن نام های نیکو خدای تعالی است و نه خود این نام ها و نه مظاهر آن ها).

در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی برای شما گرفتاری سختی روی آورد به توسط ما از خدای تعالی یاری بخواهید و این دستور خداست که (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا) سپس امام فرمود حضرت صادق علیه السلام فرمودند: نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّذِي لَا يُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا قَالَ فَادْعُوهُ بِهَا<sup>۲</sup> به خدا سوگند ما اسامی نیکویی هستیم که عملی از کسی قبول نمی شود مگر این که از طریق معرفت ما باشد خدای تعالی فرمود: خدا را با آن اسامی بخوانید.

در توحید از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

۱ - اعراف ۱۸۰ .

۲ - بحار الانوار ۴/۱۶۰ . - مستدرک الوسائل ۵/۲۲۹ و بحار الانوار ۵/۹۱ و تفسیر عیاشی ۲/۴۳ .



(اللَّهُ غَايَةٌ مَنْ غَايَاهُ فَالْمَعْيَا غَيْرُ الْغَايَةِ<sup>۱</sup> تَوَحَّدَ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَوَصَفَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ مَحْدُودِيَّةٍ فَالذَّاكِرُ لِلَّهِ غَيْرُ اللَّهِ وَاللَّهُ غَيْرُ اسْمَاءٍ وَكُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٌ سِوَاهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ لَا تَرَى قَوْلَهُ الْعِزَّةُ لِلَّهِ الْعِظْمَةُ لِلَّهِ وَ قَالَ وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَاذْعُوهُ بِهَا وَ قَالَ قَبْلَ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَالْأَسْمَاءُ مُضَافَةٌ إِلَيْهِ وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ)<sup>۲</sup> یعنی با کلمه ی جلاله ی الله، کسی که مطلبی دارد و از رسیدن به آن ناتوان است به او متوسل می شود یا متوسل می شود، و کسی که به این منظور به وی متوسل می شود غیر از غایت می باشد، خدای تعالی در ربوبیت متفرد است و خود را به غیر محدودیت وصف فرموده است پس آن که خدا را یاد می کند یا ذکر خدا غیر از خداست و الله غیر از اسماء است و هر چیزی غیر از او که اسمی بر او واقع شود مخلوق می باشد، گفته ی خدای تعالی (الْعِزَّةُ لِلَّهِ، الْعِظْمَةُ لِلَّهِ) یعنی عزت از آن خداست عظمت از آن خداست را نمی بینی؟ و فرموده است: (وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) نام های نیکو از آن خدای تعالی است، فَاذْعُوهُ بِهَا، او را با آن نام های نیکو بخوانید و فرموده است: (قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى)<sup>۳</sup> پس نام ها مضاف بر الله است و توحید خالص همین است .

این جمله ی امام علیه السلام (فَالْأَسْمَاءُ مُضَافَةٌ إِلَيْهِ) همان است که برایت گفتم یعنی به او نسبت دارد برای این که مملوک و مخلوق و اسم اوست ، و این جمله ی آن حضرت (وَ كُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٌ سِوَاهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ) همان است که سابقا ما گفتیم، پس ما معبودی را می پرستیم که خود را با رحمتی حادث وصف کرده است آن را آفریده و از لطفش جدا

۱ - در ترجمه ی این حدیث شریف از بیانی که مرحوم مجلسی ذیل روایت داشت اقتباس شده است .

۲ - بحار الانوار ۴/ ۱۶۰ .

۳ - اسراء ۱۱۰

کرده است و این لطفش را از رأفتش جدا کرده و این رأفتش را از قدرتش جدا کرده است و منظور از این قدرت عین ذات او نیست چون از ذاتش چیزی جدا نمی شود . و منظور از (سواه، در سخن آن حضرت علیه السلام: وَكُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ سِوَاهُ فَهُوَ مَخْلُوقٌ) استثناء از موقع علیه نیست تا معنی این شود که اسم چیزی بر او واقع شد و بر ما سوای او اسم چیزی واقع شد الا این که آن مخلوق است، بلکه مراد از (سواه) بیان موقع علیه است و معنی این است که بر هر چیز، سوای او، اسم چیزی واقع شود که مخلوق است. دریاب . برای این که چیزی بر او واقع نمی شود و او بر چیزی واقع نمی شود چون بین او و بین غیر او نسبتی وجود ندارد و بین غیر او و بین او نسبتی نیست، مگر این نسبت که غیر او در به وجود آمدنش و در مددگرفتنش و در فیض یاب شدنش، در همه ی آن چه به او نسبت دارد به وی محتاج است پس این که در بیان قول خدای تعالی: (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) گفتم: ایشان اسماء نیکوی الهی هستند و در (فادعوه بها) گفتم: می گویی (یا رحیم یا کریم یا جواد یا غفور و همین طور) مرادم این بود که ایشان همان رحمت حادثند رحمتی که رکن رحیم است و کرم حادثند کرمی که رکن کریم است و مغفرت حادثند مغفرتی که رکن غفور است و این اسماء با همین معانی حادث برپا هستند برای این که این اسامی، اسامی افعال ذات خدای متعالند و او به ما دستور داده است که وی را با این اسامی بخوانیم یعنی کریم اسم فاعل کرم است و آن اسم فعل است و کرم رکن آن می باشد که با آن برپاست و ایشان علیهم السلام این کرم هستند که رکن اسم کریم است و با آن برپاست و جز این نیست که کریم اسم است چون با

کرم برپاست و کریم دلیل ماست بر معبود و آن که (آن را با یا کریم) می خوانیم خدای سبحان است همان خدایی که مقصود به عبادت، مقصود به سؤال و مقصود به دعاء می باشد، مدلول و مسمای کریم اوست به صورتی که این اسماء دلالت کننده و همه ی مطالب و همه ی خواهان ها بدون اشاره و کیفیت در آن مضمحل و نابود هستند و همین طور است همه ی اسامی خدای سبحان، و به این رتبه که رتبه ی ایشان در معانی است با این سخن ایشان اشاره شده که فرموده اند: (نحن معانیه) یعنی ما معانی افعال او هستیم زیرا خدای تعالی شناخته نشده مگر با آن چه با آن خود را شناسانده است و برای احدی شناخته نیست مگر با صفات افعالش، و صفات افعال او، آثار او هستند که بر او دلالت می کنند، چنان که حرارت و سوزاندن آثار افعال آتش هستند و افعال آن را نشان می دهند و افعال آتش دلالت می کند به آن چه که ذات آتش با آن برپاست از جهت قصد و معرفت . منظورمان این نیست که این اسماء یعنی اسماء افعال آتش مانند سوزاننده، جوشاننده، گرم کننده، ذات و حقیقت آتش را نشان می دهند، منظور ما این است که این افعال دلالت بر آتش می کنند از آن جهت که به ما با همین افعالش ظاهر شده است یعنی خود را با این افعال شناسانده است برای این که با ذاتش به ما ظاهر نشده بلکه با افعالش ظاهر شده است . فافهم .

این علامت و نشانه ای است از آن چه ما به آن اشاره کردیم و گفتیم ایشان اسامی نیکوی خدای تعالی هستند که خدای عز و جل به ما دستور داده که با آن اسامی خدا را بخوانیم مانند یا کریم یا رحیم چنان که گذشت و معنی حقیقی (و مقدمم امام طلبتی و حوائجی تا آخر) همین می باشد .

و بدان که توحید خالص، مراتبی دارد و بالاتر از این مرتبه ای وجود ندارد که رتبه ی معانی است چنان که برای من از اسرار اهل بیت علیهم السلام معلوم شده است، مگر رتبه ی مقامات و این در آن چه من می دانم و اعتقاد دارم بالنسبه به پایین تر از عصمت است .

و اما اهل عصمت و طهارت علیهم السلام مراتبی دارند که غیر ایشان به هیچ وجه به آن مراتب نمی رسند بنا بر این ما رسیدن به آن ها یا دانستن آن ها را ادعا نمی کنیم و با اطلاقات عباراتمان آن ها را اراده نمی کنیم برای این که ما آن مقامات را نمی شناسیم، بلی عبارات ما صالح و شایسته است نزد کسی که آن مراتب را بشناسد و به آن ها برسد، به این جهت است که ائمه علیهم السلام را می بینی که با عباراتی تعبیر می کنند که ما از مقاصدمان با آن ها تعبیر می کنیم . اما من اگر عبارات ایشان را در دسترس داشته باشم وقتی ادای آن ها برایم ممکن باشد در رابطه با مطلبم از آن ها بهره می گیرم، و توفیق در اختیار خدای تعالی است . و بدان که من در هر جا از این شرح و غیر آن اگر مقام اقتضاء کند همه ی این معنی را ذکر کرده و توضیح داده ام چون می دانم فهمیدنش مشکل است و اغلب مردم از این موضوع چیزی را نمی دانند و در واقع مردم در محور غلو و یا عدم معرفت مقام اهل بیت علیهم السلام در پیشگاه خدای تعالی دور می زنند، و اگر توجه کنی غیر از غالی یا قالی<sup>۱</sup> پیدا نمی کنی، به این لحاظ است که این موضوع را تکرار می کنم تا شاید خدای تعالی تفهیم کند کسی را که برای رسیدن به اعتقاد حق، به این شرح

۱ - غالی کسی را می گویند که ایشان یا هر موجود دیگری را از رتبه ای که در هستی دارد فراتر می برد و قالی کسی را که از رتبه اش فروتر بیاورد و هر دو غلط است. مترجم.

نگاه می کند و وی را به راه راست بیاورد مانند این است که گروه هایی را می بینم اگر خوب بگویند می گویند:

و کل ید عی و صلا بلیلی و لیلی لا تقر لهم بذاکا

و من به ایشان می گویم:

اذا انبجست دموع فی حدود تبین من بکی ممن تباکا

و باز به ایشان می گویم:

فهب انی اقول الصبح لیل ایعی الحاضرون عن الضیاء

ترجمه ی اشعار: همه مانند مجنون مدعی دوستی لیلی هستند و حال آن که لیلی ادعاهای مدعیان را قبول ندارد. دوستی نشانه هایی دارد چنان که وقتی اشک بر رخساره جاری شود معلوم می شود چه کسی می گرید و چه کسی خود را به هیئت گریه کنندگان در می آورد.

به فرض که من ادعا کنم روز شب است، آیا دیگران نور روز را نمی بینند؟

بدان که فهم ها و معرفت ها را خدای عادل و حکیم در بین خلق خود تقسیم کرده چنان که روزی ها و عمر ایشان را تقسیم کرده است و به این موضوع اشاره کرده و فرموده است: (أَهُمْ يَقْسُمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ)<sup>۱</sup> اما هر چه را بین ایشان تقسیم کرده بر دو نوع قرار داده است به نوعی از آن نمی شود رسید مگر با طلب از راهی که برایش گذاشته است، و به نوعی نمی شود با سعی به آن رسید و با عنایت الهی به دست می آید و خدای تعالی داناتر است احسان خود را در کجا قرار بدهد.

اما به نوع اول که با طلب به دست می آید، نزدیک ترین و

راست ترین و بهترین راه تحصیلش اصلاح نیت و عمل و راست بودن با خدا در همه ی موارد است، و به نسبتی که خوب کار به آن می رسی .

و اما نوع دوم (وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ)<sup>۱</sup>. خدای تعالی بر هر کسی بخواهد بی حساب روزی می دهد.

و در فرمایش امام هادی علیه السلام (و حوائجی و اراداتی فی کل احوالی و اموری) زائر حضرتش می گوید: در همه ی خواسته هایم در هر حالی و در هر کاری که داشته باشم به نحوی که گفته شد می خواهم شما را مقدم بدانم از طلب شفاعت کردن، توجه نمودن، هدایت خواستن و رساندن خودم به سوی شما، به هر لحاظ در داشته هایم، نداشته هایم، نیازهایم و خواسته هایم به وسیله ی شما طلب می کنم، به این معنی که آن ها را به توسط شما از خدای تعالی می خواهم یا از شما می خواهم با یاری و مساعدت الله تعالی، یعنی که شما کارها را با یاری خدا می کنید و به فرمان او عمل می کنید یا شما با یاری خدای تعالی مرا به خواسته هایم می رسانید یا برای شما، چون من برای شما هستم زیرا اعمال شیعیان شان بر جاه ایشان می افزاید چنان که لباس سفید و عطر زدن ثواب نماز را زیاد می کند البته این فزونی عارضی است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: تناكحوا تناسلوا فاني اباهي بكم الامم يوم القيامة ولو بالسقط)<sup>۲</sup> و امام (باقر علیه السلام در ملاقاتش با عده ای از شیعیان، به ایشان) فرمود: (اعینونا بورع و اجتهاد)<sup>۳</sup>. با پرهیز کردن از گناه و با جدی بودن در امور دینی خود ما را یاری کنید.

۱ - این آیه در آل عمران ۳۷ از زبان حضرت مریم علیها سلام و بقره ۲۱۲ و نور ۳۸ آمده است .

۲ - وسائل الشیعه ۱۵۳/۱۴ و جامع الاخبار ۱۰۱ .

۳ - وسائل الشیعه ۳۲/۷ و بحار الانوار ۴۳/۶۵ و بشارة المصطفی ۱۳ و مصادقة الاخوان ۳۲ .

در همه ی آن چه می خواهیم و از من خواسته شده از آن ها که به اعضاء و جوارح و زبان مربوط می شود از همه ی اعمال دنیوی و دینی از همه ی نیازهایم و از چیزهایی که به قلب مربوط می شود از همه ی اعتقادات و علوم دنیوی و دینی در همه ی خواسته هایم در همه ی حالات و در همه ی کارهایم شما را مقدم می دارم. برای این که حضرت هادی علیه السلام همه ی چیزهایی را جمع فرموده که به تفصیلش اشاره کردیم.<sup>۱</sup>

---

۱ - مترجم این کتاب شریف می گوید: بیست و چهار روز به محرم الحرام، ماه عزاداری حضرت سید الشهداء علیه السلام مانده است از امروز کار ترجمه را کنار می گذارم و مشغول به مطالعه ی مقتل خواهم شد، تا به هنگام شرکت در مجالس سوگواری بهره ی بیشتری بگیرم امیدوارم خدای تعالی به حق مولایم حضرت ابا عبد الله الحسین سلام الله علیه بر توفیقم بیفزاید. ۱۳۹۴/۶/۳۰. حال که ۶/۸/۹۴ است و از آن روز که ترجمه را کنار گذاشته بودم مدت سی و چند روز می گذرد با استعانت از خدای مهربان و با استیذان از محضر حضرت خاتم الاولیاء ولی عصر ارواحنا فداه و عجل الله فرجه الشریف کار ترجمه را ادامه می دهم.





## امام هادی علیه السلام فرمود:

### مومن بسرکم و علانیتکم و شاهدکم و غائبکم

به باطن و ظاهر شما و به حاضر و غایب شما مومن هستم  
مرحوم مجلسی در شرحش گفته است: ایمان دارم به این که  
راز نهانتان یعنی اعتقاداتتان، و کارهای آشکارتان یعنی اعمالتان  
همه برای خدای برحق می باشد، یا به رازهایتان به صورت  
مجمل ایمان دارم و ایمان دارم به امامان یازده گانه ای که  
مشهود بودند و به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه که غایب  
می باشد و به اولین شما که علی بن ابی طالب است و به  
آخرین شما که مهدی عجل الله تعالی فرجه است و نه مانند  
اهل سنت و واقفی ها و غیر ایشان، یا ایمان دارم به زنده بودن  
شما در حیات دنیا و در زمان رجعت، تا پایان شرح.

(معنی اصطلاحی ایمان از نظر متکلمین و دیگران)

می گویم: معنی ایمان را قبلاً گفتیم که عبارت است از اعتقاد  
به قلب و عمل با ارکان و اقرار با زبان، و چنان که متعارف  
شده، به یکی از این ها هم اطلاق می شود. (و) در اصطلاح  
متکلمین، ایمان عبارت است از تصدیق به خدا و به رسول خدا  
و به همه ی چیزهایی که به ضرورت ثابت شده که آن ها را آن  
حضرت صلی الله علیه و آله آورده است، معتزله همگی و جمعی  
از امامیه و اغلب گذشتگان ما معنی اول را (یعنی اعتقاد به قلب

و عمل به ارکان و اقرار به زبان) قبول دارند و اخبار به همین معنی ناظر است و زیر بنای سخن ما در این شرح همین می باشد، گفته شده که ایمان یا کامل آن همین است.

و در النہایہ به موقع بحث از سِرّ، شرح حدیث صوموا الشہر و سِرّہ؛ گفته است یعنی ماہ را و اول آن را روزہ بگیریید و گفته شدہ اوایلش را و گفته شدہ وسطش را و از ہر چیزی درونش را می گویند مانند این است کہ ایام بیض<sup>۱</sup> را ارادہ فرمودہ است. در مجمع البحرین گفته است: سِرّ چیزی است کہ پنهانش می کنند و از این باب است این کہ می گویند این از اسرار آل محمد علیہم السلام، یعنی از رازہای پنهان ایشان است و نباید بہ ہمہ گان ظاہر باشد. برخی از شارحان حدیث گفته است: بدان کہ سر آل محمد صعب مستصعب است از این قبیل است آن چہ کہ فرشتگان یاد گرفتہ اند و پیامبران علیہم السلام بہ صورت وحی دریافت نمودہ اند و از این جملہ است آن چہ ائمہ صلوات اللہ علیہم آن ہا را می دانند و بہ زبان احدی غیر از ایشان جاری نشدہ و بی واسطہ بہ ایشان رسیدہ است و آن سری است کہ آثار ربوبی از ایشان ظاہر شدہ و اہل باطل را بہ شک انداختہ و عارفان را بہ سعادت رساندہ است با ہمین راز، در بارہ ی ایشان اہل انکار کافر شدہ و اہل افراط و تفریط از حد لازم گذشتہ و بہ غلو (یا بہ تقصیر) رسیدہ اند و کسانی کہ بصیرت داشتہ و از روش متعادل پیروی کردہ اند بہ سعادت راہ یافتہ اند، تا آخر.

بر پایہ ی سخن صاحب النہایہ، معنی این می شود کہ من

۱ - روزہای سیزدہم و چہار دہم و پانزدہم ہر ماہ قمی را ایام البیض می گویند . روزہ گرفتن در این سہ روز مستحب است و مرحوم صدوق گفته است: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بہ جای این سہ روز روزہ ی پنجشنبہ اول و چہار شنبہ ی وسط و پنجشنبہ ی آخر ماہ را مقرر فرمودہ است . وسائل الشیعہ ۴۳۶ / ۱۰ . مترجم .

به اول شما یعنی به اول بودن شما ایمان دارم، با این توضیح مطلق سر منظور نیست زیرا گاه سر، اطلاق می شود به آن چه که در برابر آشکار قرار می گیرد و صدق می کند به هر مرتبه ای که ایشان دارند از مقامات و معانی و ابواب و هم چنین مرتبه ی اشباح. اگر سر را به اول تفسیر کنیم برای ایشان اولی بالاتر از مقاماتی نمی شناسیم که امام عصر ارواحنا فداه در دعای مِیَاهِ رَجَبِ به آن اشاره کرده است: (فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ اَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ اَيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنِهَا اِلَّا اَنْهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقْتَهَا وَ رَتَقَهَا بِبَدَنِكَ بَدْوُهَا مِنْكَ وَ عَوْدُهَا اِلَيْكَ اَعْضَادٌ وَ اَشْهَادٌ وَ مَنَاءٌ وَ اَزْوَادٌ وَ حَفْظَةٌ وَ رُوَادٌ فَبِهِمْ مَلَاتِ سَمَاءُكَ وَ اَرْضُكَ حَتَّى ظَهَرَ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ) تا پایان دعاء.<sup>۱</sup>

مراد امام علیه السلام از (و مقاماتک) اول بودنشان در وجود راجح است که از آن به وجود مطلق و برزخ البرازخ تعبیر می شود و این همان سرِّ مَقْتَعٌ با سرِّ است که در قول امام صادق علیه السلام آمده است، چنان که در بصائر از آن حضرت روایت شده که فرمود: (اِنَّ اَمْرَنَا هُوَ الْحَقُّ وَ حَقُّ الْحَقِّ وَ هُوَ الظَّاهِرُ وَ بَاطِنُ الظَّاهِرِ وَ بَاطِنُ البَاطِنِ وَ هُوَ السِّرُّ وَ سِرُّ السِّرِّ وَ سِرُّ الْمُسْتَسِرِّ وَ سِرِّ مَقْتَعٌ بِالسِّرِّ).<sup>۲</sup>

این حدیث قبلاً گذشت و در معنی مقنع بالسر بودنش گفتیم که مراد از سر به طور مطلق در برابر آشکار است بنا بر این، بالاترین مرتبه ی سر همان مقامات می شود که مقنع بالسر است و آن مرتبه ی معانی ایشان می باشد و این مرتبه مقنع بالسری است که مرتبه ی ابواب ایشان می باشد و این مرتبه مقنع بالسری است که مرتبه ی اشباح و اظله ی معلق ایشان

۱ - بحار الانوار ۹۵ / ۳۹۲ .

۲ - بحار الانوار ۲ / ۷۱ .

بر عرش می باشد یعنی پیرامون عرش به صف ایستاده و تسبیح می گویند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پیرامون عرش انواری به صف ایستاده بودیم تسبیح می گفتیم و اهل آسمان ها با تسبیح ما تسبیح می گفتند تا این که به روی زمین فرود آمدیم و تسبیح گفتیم اهل زمین با تسبیح ما تسبیح گفتند: صافون ما هستیم و مسبحون ما هستیم.<sup>۱</sup>

فرشتگان به پیروی از ایشان پیرامون عرش حلقه زدند و به صف ایستادند چنان که ایشان به صف ایستاده بودند.

و مقاماتی که به آن ها اشاره شد و در دعاء آمده صفتی است که همه ی احکام افاعیل و موجودات به آن نسبت دارند و همه ی آثار و مکونات و فیوضات به آن منتهی می شوند، و هم آن ها اسم است به فاعلی که همه ی اشیاء را با آن ها به وجود آورده است و با آن ها به همه ی اشیاء شناخته شده است و فاعل به آن ها نامیده شده و خود را با آن ها نامیده چون که با آن ها به وجود آورده کسانی را که برای ایشان ایجاد کرده تا خدا را با آنان بخوانند و با همین صفتی که عبارت از مقامات است و عبارت از اسم فاعل است فاعل با ایشان بر خلق ظاهر شده است، برای این که فاعل برای هر چیزی با اسم خود ظاهر شده است، و به همین علت امام علیه السلام در دعاء گفته است: (لا فرق بینک و بینها) بین تو و بین آن ها فرقی نیست یعنی در تمامی فیض ها و در همه ی آن چه صادر می شود و آثاری که به وجود می آید چون هر چه کرده با آن ها کرده و هر چه ظاهر ساخته با آن ها ظاهر ساخته

۱ - إمام علیه السلام در این جا به آیات ۱۶۴ تا ۱۶۶ صفات (وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ) اشاره فرموده است.

است چنان که مولی الموحدين عليه السلام فرموده است: (و القى في هويتها مثاله فظاهر عنها افعاله) مثالش را در هويت آن ها نهاده و افعال خود را از آن ها ظاهر کرده است. و مراد از مثال در اين جا اسم اوست مانند قائم که اسم فاعل از قيام است، مانند صورت در آيينه، و در ظاهر اطاعت از ايشان را اطاعت خود و معصيت به ايشان را معصيت بر خود قرار داده است و رضای ايشان را رضای خود و خشم ايشان را خشم خود ناميده است. و امام عليه السلام در ادامه ی دعاء گفته است (الا انهم عبادك و خلقك) با اين تفاوت که آن ها مخلوق و بندگان تو هستند يعنى همان صفت که عبارت از مقامات است و عبارت از اسم فاعلی است که هر چه احداث کرده با آن ها احداث کرده و به هر کسی خود را شناسانده با آن ها شناسانده، مخلوق و مصنوع او هستند يعنى آن ها را خود به خود آفريده و خود به خود برپا داشته و هر چه آفريده با آن ها آفريده است بنا بر توضیح بالا، فاعل تنها خود اوست و شریکی برایش نیست و به حکمت خود هر چه را بخواهد به هر صورتی که بخواهد با هر چیزی که بخواهد انجام می دهد (لا إله إلا هو العزيز الحكيم)<sup>۱</sup>. خدایی غیر از او که توانا و حکیم است وجود ندارد. مثال

مثالش گندم است که خدای تعالی آن را به وسیله ی کشاورز در فصل مناسب و در زمین مساعد می کارد و آب می دهد و می رویاند فرموده است: (أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ)<sup>۲</sup> آیا دانه را شما می رویانید یا ما می رویانیم.

حمیری در قرب الاسناد با اسنادش از امام رضا، از امام باقر

۱ - آل عمران ۶ و ۱۸.

۲ - واقعه ۶۴.

علیہما السلام روایت کرده که در باره ی نطفه فرمود: زمانی که چهار ماه تمام شد خدای تعالی دو فرشته ی خلاق می فرستد تا به وی شکل بدهند و روزی و آخر عمر وی را بنویسند و معلوم کنند که شقی است یا سعید.<sup>۱</sup>

و در کافی در خبر صحیح از امام باقر علیه السلام آمده که در ادامه فرمود: آن گاه خدای تعالی دو فرشته ی خلق کننده را می فرستد تا در رحم همان را خلق کنند که خدای تعالی می خواهد آن دو از راه دهان زن به شکم او وارد می شوند تا به رحم برسند در آن (یعنی در رحم) از قدیم روحی وجود دارد که از صلب مردان و رحم زنان منتقل شده در آن روح حیات و بقاء می دمند و با فرمان خدای تعالی برایش گوش و چشم و همه ی اعضا بدن را می شکافند و همه ی آن چه را که در شکم وجود دارد، سپس خدای تعالی به آن دو الهام می کند که قضاء و قدر و فرمان نافذ مرا برایش بنویسید و بداء را از برای من شرط کنید عرض می کنند خدایا، چه بنویسیم؟ می فرماید: سرتان را به طرف سر مادرش بلند کنید سرشان را که بالا گرفتند ملاحظه می کنند لوح بر پیشانی مادر می کوبد در آن شکل و زیبایی و مدت عمر و همه ی امور مربوط به وی و عهد او را می بینند که شقی یا سعید است، فرمود: یکی از فرشتگان به دیگری املاء می کند و به این صورت همه ی چیزهایی را که در لوح می بینند می نویسند و همه ی آن چه را نوشتند به بداء مشروط می کنند آن گاه نوشته های خود را مهر می زنند و آن را در جلوی چشمانش قرار می دهند و جنین را در شکم مادرش به حالت ایستاده می گذارند گاه هست که سرپیچی می کند و واژگون می شود و این نمی شود مگر در

کسی که طاغی و متمرّد باشد.<sup>۱</sup>  
و اخبار دیگری هم وجود دارد که دلالت می کند خدای  
تعالی هر چه را بخواهد به وسیله ی هر چیزی که بخواهد به  
هر صورتی که بخواهد خلق می کند.

اگر در آن چه اشاره کردیم شک داشتی در همین عالم نگاه  
کن به چیزهایی که انجام دهندگان انجام می دهند (خواهی  
دید) که در (همه ی آن ها) خدای سبحان فاعل است چنان  
که در رویاندن برایت مثال زدیم، و دانسته باش که هر چه  
در این عالم می بینی نشانه و دلیل چیزهایی است که در آن  
عالم می باشد آیا قول خدای تعالی را نمی شنوی که می  
فرماید: (سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ  
الْحَقُّ)<sup>۲</sup> به زودی آیات قدرت خود را در آفاق جهان و در نفوس  
بندگان به طور کامل نشان می دهیم تا برایشان روشن شود  
که خدای تعالی (و آیات و قیامت و رسالت) برحق می باشد .  
و حضرت امام رضا علیه السلام فرموده است: (وَ قَدْ عَلِمَ  
ذُو الْأَلْبَابِ أَنَّ الْأَسْتِدْلَالَ عَلَى مَا هُنَاكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا هَاهُنَا)<sup>۳</sup>  
خردمندان می دانند که استدلال به آن چه در آنجا وجود دارد  
امکان ندارد مگر با آن چه در اینجا است.

و اگر بیم آن نبود که سخن به درازا بکشد کلمات این دعاء  
را بیان می کردم و چنانچه خدای تعالی فرصتی عطا فرماید و  
امکانش را فراهم سازد همه ی آن را شرح می کنم و اسراری را  
فاش می سازم که غیر از ملک مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده  
ی مومن آزموده ی خدا تحمل توان آن ها را ندارند.  
بپرهیز از این که به ائمه علیهم السلام یا به پیامبری یا به

۱ - کافی ۱۴/۶ .

۲ - صف ۵۳ .

۳ - بحار الانوار ۳۱۶/۱۰ . عیون اخبار الرضا ۱۷۴/۱ و توحید ۴۳۷ .

یکی از مخلوقات، کاری از کارهای خدای تعالی را نسبت بدهی، پس از آن که موضوع را با آیه ی ( اُرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ )<sup>۱</sup> برایت بیان کرده است، یعنی برایم نشان بدهید که این ها چه چیزی از زمین آفریده اند یا چه مشارکتی در آفریدن آسمان ها داشته اند؟ و برایت بیان کرده است که ( اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ )<sup>۲</sup> خدای تعالی همه چیز را آفریده است و تنها خدایی است که برهمگان چیره می باشد. چنان که نمی گویی زمین و آب، دانه و هسته را می رویانند.

موضوع این است که خدای تعالی در تمامی وظایفی که تو داری امر و نهی نکرده مگر با زبان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم، و ایشان برایت خبر داده اند که تنها امر و نهی کننده اوست و در چیزی شریکی ندارد اگر چه حاملان و مبلغان امر و نهی از جانب او ایشان هستند ( لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ )<sup>۳</sup> به همین صورت است همه ی کارهایی که به ایشان نسبت داده می شود فاعل خدای تعالی است با دست هر کسی که بخواهد، از انبیاء و فرشتگان و حیوانات و نباتات و طبایع و مواد، هر کسی از مخلوقاتش را بخواهد مترجم فعل خود قرار می دهد برای هر کسی که بخواهد و این حکم و فرمان و خواست اوست در صنع و وحی و امر و نهی، بی هیچ تفاوتی، آن را بفهم و غیر آن را به فکرت راه نده، تا از کافران نشوی و خدای تعالی تو را از پرتگاه های هلاکت نگه بدارد.

خلاصه، سرّ، اول اسمی است که در ظل الهی یعنی در خود آن

۱ - احقاف ۴ فاطر ۴۰.

۲ - رعد ۱۶ .

۳ - انبیاء ۲۷ .



اسم قرار دارد و از (آن) به غیر (آن) بیرون نمی رود و ضمیر (آن) به خدای تعالی برمی گردد به این معنی که خدای سبحان آن را برای خود آفریده و چنان که سابقا و بارها گفته ایم به غیر او متعلق نمی شود و این یکی از معانی عود آن دو ضمیر به ظلی است که آن اسم خود اوست یا معنی قرار دادن عود آن دو ضمیر به ظل یکی از این معانی است که آن را تنها برای خودش آفریده و شریکی ندارد وقتی امام معصوم یا شیعه ی خالص ایشان می گوید: (مومن سرکرم) جایز است مراد همین سر باشد، اما غیر ائمه ی معصومین و غیر شیعیان خاصشان امکان ندارد آن را اراده کند و اگر چه وصفش را شنیده باشد و تسلیم شود ممکن نیست آن را اراده کند زیرا اگر معنی مراد برایش واضح شود آن را انکار می کند چگونه ممکن است به آن ایمان بیاورد یا تسلیمش به آن ایمان به حساب آید.

انصار قائم آل محمد علیهم السلام

آیا نشنیده ی امام صادق علیه السلام در باره ی سیصد و سیزده تن از یاران امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف که خدای تعالی ایشان را از اهل زمین برای یاری وی برگزیده و پرچمداران و حاکمان خدا در روی زمین هستند، چه فرموده است: (كَانِي أَنْظِرُ إِلَى الْقَائِمِ...) حضرت مهدی را می بینم که از زیر قبایش نامه ای بیرون می آورد که با (آب) طلا مهرخورده است و آن عهدی از رسول الله صلی الله علیه و آله است یارانش تا از مضمون آن خبردار می شوند مانند رمیدن گوسفندان از نزد وی می گریزند و غیر از وزیر و یازده نقیب کسی با وی نمی ماند چنان که با موسی بن عمران (ع) ماندند در روی زمین می گردند و راهی نمی یابند و به سوی او بر می گردند به خدا سوگند من می دانم سخنی را که به ایشان می گوید

و با آن سخن کافر می شوند.<sup>۱</sup> امام قائم علیه السلام این عده را در شب عاشورائی که خروج کرده فرامی خواند با این که در شرق و غرب عالم هستند جواب می دهند و بعضی از ایشان پس از لحظه ای حاضر می شود و بعضی زمین زیر پایش کشیده می شود و بعضی سوار بر ابر در نزد او جمع می شوند. در عین حال نگاه کن با مقامی که از ایشان شناختی، چگونه به مقامی که به ایشان ظاهر می کند کافر می شوند، و چگونه آن مقام را اهلش تحمل می کنند؟ مانند وزیر، حضرت عیسی بن مریم و یازده تن از نقبائی که خدای تعالی دل های ایشان را با ایمان امتحان کرده است کسی که ایمانش کامل است این سر را که سر مقنع با سر است بشناسد در نزد کسی که (آن رانمی داند کافر است چنان که در خبر آمده (لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله)<sup>۲</sup> او لکفره، یعنی اگر ابو ذر با خبر می شد از معرفتی که سلمان در دلش به خدا و به رسول الله و به ائمه ی هدی علیهم السلام دارد وی را به قتل می رساند یا این که وی را تکفیر می کرد. و این است تأویل آیه ی: (وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ).<sup>۳</sup> ایشان را نسوزاندند مگر به این لحاظ که به خدای توانا و ستوده صفات ایمان آورده بودند.

و هذا جوهر علم لو ابوح به  
لقليل لي انت ممن تعبد الوثنا  
و لاستحل رجال مسلمون دمي  
يرون اقبح ما يأتونه حسنا

و این گوهر علمی است که اگر من آن را آشکار کنم گفته خواهد شد تو بت پرست هستی، و مردان مسلمانی، ریختن خون مرا مباح اعلام خواهند کرد و بدترین کاری را که انجام

۱ - منتخب الانوار المضيئه ۱۹۹ وكمال الدين و تمام النعمه ۶۷۳ و بحار الانوار ۵۲ صص ۳۲۶ و ۳۵۲ و كافي ۱/۱۶۷.

۲ - رجال كشي ۱۷ و بصائر الدرجات ۲۵ و بحار الانوار ۲۲/۳۴۴.

۳ - بروج ۸.

می دهند بهترین کار خواهند دانست. خلاصه که ایمان به این سر، ممکن نمی شود مگر با اعتقاد به دل و با عمل به ارکان و با اقرار به زبان، و اگر خود را به زحمت افکنیم و ایمانی را به کار ببریم که عبارت از تصدیق است چنان که ذکرش در این سر خاص گذشت از معرفت و یقین و علم جدا خواهد بود و از ایمان برحق جدا خواهد بود که شرط شفاعت است.

و طریحی در مجمع البحرین، از برخی شرح کنندگان حدیث سر آل محمد علیهم السلام صعب مستصعب است عبارتی آورده، که با همین سری سازگار است که ما در صددش هستیم و عبارت او این است: (و منه ما یعلمه هم و لم یجر علی لسان مخلوق غیرهم و هو ما وصل الیهم بغیر واسطه و هو السر الذی ظهرت به آثار الربوبیة عنهم فارتاب لذلك المبطلون و فاز العارفون فكفر به فیهم من انکر و فرط... تا آخر) یعنی بعضی از اسرار است که آن را غیر ایشان نمی داند و بر زبان احدی از خلق غیر از ایشان نمی آید و بی واسطه ی احدی به ایشان رسیده و آن همان سری است که آثار ربوبیت از ایشان سلام الله علیهم ظاهر شده و به این جهت اهل باطل به شک افتادند و عارفان به سعادت رسیدند و در باره ای ایشان به همین جهت کافر شدند آنان که انکار کردند و دچار تفریط گشتند... تا پایان. و آن چه را در دل صاحبش می گذرد نمی دانیم شاید او فهمیده باشد و شاید نفهمیده باشد و شبیه این گفته ی شاعر:  
قد یطرب القمری اسماعنا و نحن لا نفهم الحانه

آوای خوش قمری گوش های ما را به طرب و شادی وامی

دارد و حال آن که ما از لحن های آن چیزی را نمی فهمیم. این معنی زمانی است که سر اول مراد باشد و اگر وسط و جوف هم مراد باشد همین طور، زیرا ما در آغاز از وسط و جوف غیر از سر اول را قصد نمی کنیم و مراد مان از اول غیر از وسط و جوف نیست که قلب و مغز هر چیزی است، و اگر مراد از سر همان باشد که در برابر آشکار قرار می گیرد چنان که برایش مثال زدیم، ایشان معانی او و ابواب او و بندگان گرامی او هستند و به فرمان وی عمل می کنند، بنا بر این ایمان کامل چنان است که گذشت.

و اما این سر را اولاً گفتیم که آنان معانی وی سبحانه و تعالی یعنی معانی اسماء و افعال او هستند چنان که گذشت. و (ثانیا ابواب اللهند و بندگان گرامی که (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)<sup>۱</sup> ایمان کامل به نحوی است که گذشت.

و اما راجع به این سر گفتیم که: اولاً، معانی او سبحانه تعالی بودنشان یعنی معانی اسماء و اعمال او چنان که گذشت. و (دوم)، ابواب خدای تعالی بودنشان به این است که (حوائج و خواسته ها و عبادات انواع موجودات از این) ابواب به سوی خدا می رود و از همین ابواب منع می کند و از همین ابواب عطا می کند، فقیر و غنی می کند، می خنداند و می گریاند، می گیرد و رها می کند، می میراند و زنده می کند، امر و نهی می کند، و غیر این افعال. و (سوم)، اشباح بودنشان یعنی بدن های نورانی که روحی در آن ها نیست چنان که از ایشان علیهم السلام روایت شده است، و شبیح، ظل نور است و تفسیر این و سخن در باره ی ایمان به این اسرار چنان است که گذشت. و ایمان حقیقی تحقق نمی پذیرد مگر در اهل عصمت

و خصیصین شیعیان ایشان چنان که قبلا بیان شد. اما خواص شیعیان ایشان، امکان دارد به بعضی از مراتب این اسرار ایمان بیاورند ولی اغلب آنان به این ایمان نمی رسند. اما خصیصان شیعه، گاه این اسرار را به صورت اجمال می شناسند ولی اشکال در ایمان کامل داشتن به آن هاست. اما اغلب مقصرین در آن یا در بخشی از آن (می مانند) برای این که ایمان به دل و جوارح و زبان این است که آن ها گرایش پیدا کنند به آن چه برای آن خلق شده اند، و این امر مشکل است، بسیاری از پیامبران در عین این که دارای ملکه ی عصمت بوده اند در بعضی از این موارد لغزیده اند حتی از ائمه علیهم السلام روایتی به این معنی وارد شده که در صراط عقبه های سختی است که کسی غیر از محمد و آل محمد علیهم السلام به آسانی از آن ها نمی گذرد.<sup>۱</sup>

اما اگر کفایت کنیم به آن چه عوام می شناسد یا اکتفاء کنیم به آن چه ظاهر کلام بر آن دلالت می کند در لغت (مومن) صدق می کند به کسی که مفهوم لفظ سر را تصدیق می کند چنان که شارح تغمده الله برحمته در باره ی سر گفته و آن را به اعتقادات تفسیر کرده است. گفته است (مومن بسرکم و علانیتکم) یعنی من ایمان دارم به اعتقاداتی که شما دارید و به اعمالی که انجام می دهید و این که همه ی آن ها در حقیقت برای خداست. وی سر را به اعتقادات و علانیه را به اعمال تفسیر کرده است یعنی اعتقاد دارم که اعتقادات شما

۱ - مناقب محمد بن الصباح الزعفرانی عن المزنی عن الشافعی عن مالک عن حمید عن أنس قال رسول الله في قوله تعالى (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ) إن فوق الصراط عقبة كئودا طولها ثلاثة آلاف عام ألف عام هبوط و ألف عام شوك و حسك و عقارب و حیات و ألف عام صعودا أنا أول من يقطع تلك العقبة و ثاني من يقطع تلك العقبة علي بن أبي طالب و قال بعد كلام لا يقطعها في غير مشقة إلا محمد و أهل بيته الخبر. ج ۱۵۵/۲.

برحق است و اعمالتان صحیح می باشد.

(اما) تو وقتی اخبارشان را بفهمی برایت ظاهر می شود که این مفهوم مصداق سر نمی باشد زیرا مفهوم اگر در نفس الامر همان مصداق باشد حق است و گرنه یا دلیل و نشانه ی مصداق است و یا موهوم است و دلیل و نشانه نمی باشد در این صورت موهوم است. بلکه (عارف به اخبارشان) معتقد می شود که در نزد اهل بیت علیهم السلام علومی و اعتقاداتی صحیح وجود دارد که مطابقت دارد با آن چه نزد خدای تعالی می باشد و در نفس الامر غیر ایشان آن ها را نمی داند و کسی غیر از ایشان به آن ها مطلع نیست و خدای تعالی آن ها را از آثار ربوبیت بر ایشان ظاهر کرده است مانند اطلاع داشتن از چیزهایی که از دل ها می گذرد و مانند زنده کردن مرده ها و شفا دادن به کور و مبتلا به پیسی و غیره، این ها اسرارند که خدای تعالی غیر از ائمه علیهم السلام به کسی ظاهر نکرده است (مومن) این ها و مانند این ها را به اجمال تصدیق می کند، (مومن) ظاهر مفهوم سر را تصدق می کند و به ثواب و پاداش نسبی همین ایمان نائل می شود.

مراد در قول حضرت امام هادی علیه السلام (و علانیتکم) ظاهر ائمه ی اطهار می باشد که امامان هدایت اند و اطاعتشان واجب است خلفای خدای تعالی در روی زمین و حجت های او بر بندگان و امینان او در شهرهای او هستند، و این گفتار علی علیه السلام است که فرموده است: (ظاهری امامه و باطنی غیب منیع لا یدرک) و لازمه های این علانیه همان ها هستند که سابقاً ذکر کردیم، (و گفتیم که) بازگشتن به سوی ایشان و گرفتن از آنان و پیروی از ایشان و تسلیم بودن در برابر هر چه که از ایشان رسیده، واجب است. و این علانیه همان ظاهر امامت و

خلافت می باشد (زائر با گفتن مومن بسرگرم و علانیتکم) می گوید: زمانی که خدا به من فرمود: (الست بربکم) و من (بلی) گفتم (با همان بلی گفتن) با خدای تبارک و تعالی عهد بستم که به ظاهر و باطن شما ایمان داشته باشم به معنایی که در ایمان گفته شد.

و معنی قول امام هادی علیه السلام (و شاهدکم و غائبکم) یعنی مومن هستم به یازده امام از شما که حضور داشته اید و ایمان دارم به حضرت حجت علیهم السلام امامی که غایب است یا ایمان دارم به ناطق و قطب وقت شما که محل نظر خدای تعالی بوده است همان که در اصطلاح متصوفه غوث و در نزد افلاطون مدبر جهان و در نظر ارسطو انسان مدینه نام دارد فارقلیطائی که مظهر ولایت است یا موجودی است که در برابر همه ی گذشتگان و همه ی آیندگان قرار دارد یا حاضر و شاهد است به مکلفین و یا اعمال همه ی آنان، یا عالم است با حضور و یا مدبر به سوی خلق خداست یا به واسطه ی فرشته ای که به وی حدیث می کند مدبر ایشان است یا آن که قائم به همه ی نفس هاست با آن چه انجام می دهند و غیر این ها.

## امام ناطق و امام صامت

(و غائبکم) یعنی به امام صامت از شما هم مومن هستم، و ناگزیر در هر زمانی یک امام ناطق و یک امام صامت وجود دارد و صامت به اذن امام ناطق (ناطق می شود) و ناطق نبودنش به نبودن اذن است بنا بر این او ناطق به ناطق است و حاضر و شاهد با اوست یعنی به اذن ناطق حاضر و شاهد است و اذن به وجود ناطق موکول است مگر در امام حسن و امام حسین

علیہما السلام، پس امام حسین ناطق است با وجود امام حسن علیہ السلام و صامت است در حضور او و حین مشاهده، در این صورت با حضور امام حسن، امام حسین با اذن او ناطق می شود.

یا مومن هستم به امامانی از شما (که قبلاً بودند و در حال حاضر) رفته اند و غائب هستند از کسانی که خواهند آمد یا مومن هستم به امامی از شما که از دید مومن غائب است یا به امامی که در حال مراقبه می باشد در این صورت او از همه ی خلق حتی از خود نیز غایب است، در آن حال نه شاهد بر مکلفان و نه شاهد بر اعمال آن هاست و نه به این که از خلق غائب می باشد یا منظور از غائب همان است که رو به سوی خلق دارد یا از آن ها روگردان است، بنا بر دو احتمال، بر حکم عکس، در شاهد رو یا رو.

یا آن که به آن چه هر کس انجام می دهد قائم نیست و این موقعی است که خدای تعالی بدون واسطه به ایشان تجلی می فرماید.

در اکمال الدین و اتمام النعمه روایت کرده که از امام صادق علیہ السلام سؤال شد از بیهوشی که بر رسول الله صلی الله علیه و آله عارض می شد آیا زمانی بود که جبرئیل بر وی نازل می شد؟ امام علیہ السلام در جواب فرمود: جبرئیل وارد نمی شد مگر این که اجازه می گرفت و داخل که می شد مانند برده در برابرش می نشست، آن حالت وقتی عارض می شد که خدای تعالی بدون ترجمان و بی واسطه با آن حضرت صلی الله علیه و آله سخن می گفت.<sup>۱</sup>

در خبر بالا امام علیہ السلام خبر داده که آن حالت وقتی



بوده که خدای کریم بی واسطه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار می داده است ترجمان وحی آن موقع خود حضرت بوده چینی که آن را به او القاء می کرده است. و معنی این سخن امام هادی علیه السلام (و اولکم و آخرکم) این است که من مومن هستم به اول شما که سر شمامست چنان که گذشت و به آخر شما ایمان دارم که علانیه و آشکار شما در اکوان وجودی و در تکوین های شرعیست. یا ایمان دارم به اول شما که علی بن ابی طالب اسپت خدای تعالی فرموده است: (إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِنَكَّةٍ مُّبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ) اولین خانه ای که برای مردم گذاشته شد همان بود که در بکه یعنی در مکه به دنیا آمد و بکه همان محل بیت الله الحرام است که ملاحظه می کنیم بیت باطن در آن جا به دنیا آمد یا اولشان رسول الله صلی الله علیه و آله است (که در مکه متولد شد) و از ایشان روایت شده که (أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ). یا مراد از اول ایشان، حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است برای این که وی اول امامی است که از ایشان ظاهر و به حق قیام می کند یا مراد امام حسین علیه السلام است زیرا او اولین امامی است که رجعت می کند و خاک را می شکافد و از قبرش برمی خیزد. و مراد از آخرکم قائم علیه السلام است یا امام حسن عسکری علیه السلام است هرگاه افضل ائمه ی نه گانه را امام زمان بدانیم، یا مراد حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیهاست برای این که به قولی در رتبه و فضیلت آن حضرت در آخر قرار دارد. و برای من این قول ظاهر می باشد. یا حضرت علی بن ابی

۱ - آل عمران ۹۶.

۲ - بحار الانوار ۳۶۳/۲۵.

طالب است چون که در برگشت آخرش، آخرین کسی است که رجعت می کند یا رسول الله صلی الله علیه و آله است که در رجعت آخرین کسی است که از آسمان فرود می آید. یا مراد از (اولکم) در دنیا یعنی اولین روز شما در دنیا و مراد از (و آخرکم) در رجعت یعنی آخرین روز شما در آن. یا اول شما علی بن ابی طالب علیه السلام است چون اولین کسی است که به خدا و رسول خدا ایمان آورد و (آخرکم) علی بن ابی طالب است چون آخرین کسی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله مفارقت کرده است. یا مراد از (اولکم) علی علیه السلام است چون که قائد می باشد و (و آخرکم) نیز اوست چون که سائق می باشد، یا مراد اول بودن ایشان است در کارهای خیر و همین طور است آخر بودنشان، یا اول شما یعنی که خدا با شما آغاز کرده و آخر شما یعنی که خدا با شما به پایان می رساند یا اول کسی اند که به وجود آمدند و آخر کسی اند که می مانند. یا اول در نشأه ی اول و آخر در نشأه ی آخر، یا به معنی این است که اول و آخر برای شماست و معانی دیگر.

امام هادی علیه السلام فرمود:

## و مفوض فی ذلک کله الیکم و مسلم فیہ معکم

و در همه ی این حالات امور خود را به شما تفویض می کنم  
و در آن چه خدای تعالی خواسته با شما تسلیم هستم

### معانی تفویض

مرحوم مجلسی در شرحش گفته است یعنی در همه ی این  
ها امر خود را به شما سپردم یعنی از گفتار شما همه را اعتقاد  
دارم یا تمامی کارهایم را چه بمانم و چه بمیرم به شما تسلیم  
می کنم تا آن ها را اصلاح فرمایید، یعنی چنانچه شما در برابر  
اوامر الهی باشناخت آن ها سر تسلیم فرود آوردید من نیز به  
فرامین او سر تسلیم فرود می آورم گرچه عاقلم به آن ها نرسد.  
یا مانند گذشته حالت تأکید دارد.

سید نعمت الله جزایری در شرح تهذیب در توضیح (و مفوض  
فی ذلک کله الیکم) گفته است: در شفاعت طلبی از شما و پناه  
آوردن به شما امور خود را به شما سپردم اگر خواستید شفاعتم  
کنید و در پناهم بگیریید یا این که من با تصدیقی که از شما  
دارم کارهای خود را به عهده ی شما می گذارم تا آن ها را  
اصلاح کنید و در این باره با شما حالت تسلیم دارم، مسلم با

تشدید یعنی کارهایم را به خدا وامی گذارم با کارهایی که شما آن ها را به خدای تعالی سپرده اید.

### معنی لغوی تفویض

می گویم: در کتاب النهایه در توضیح جمله ی دعاء (فوضت امری الیک) گفته است کارم را به تو واگذار کردم گفته می شود (فوض الامر الیه تفویضا) وقتی که امرش را به او سپرده باشد و وی را در باره ی آن حاکم کرده باشد.

می گویم: معنی تفویض در لغت همان است که شنیدی بنا بر این معنی (و مفوض فی ذلك كله الیکم) این می شود که در پایان تصدیق یا مبالغه در آن، یا بر مبنای آن (زائر می گوید): من در شفاعت خواستن به وسیله ی شما و نزدیک شدنم به شما برای رسیدن به قرب خدای تعالی و مقدم داشتن شما در آن چه از وی می خواهم و تمامی حاجت ها و خواسته هایم در همه ی حالات و در کلیه ی امورم و در همه ی اموری که در قبل (از و مفوض... گفتم) به داوری و حکم شما راضی هستم چون به سر و علانیه و شاهد و غیب و اول و آخر شما ایمان دارم یا به سبب همین ایمانم و یا به اقتضای آن و استقامتی که در این باره دارم شک نمی کنم و متردد نمی شوم در همه ی امور و احوالم (حکم شما هر چه باشد) چه به نفع من و چه غیر آن، و در آن چه از من خواسته شده و از چیزهایی که برای آن خلق شده ام تسلیم شما هستم.

## معنی عرفی تفویض

### معانی تفویض و مفوضه

بدان که تفویض در عرف دو معنی دارد:

یک معنی این است که همه ی افعال یا بعضی از آن ها و حتی یکی از آن ها را به صورت مستقل، به یکی از مخلوقات نسبت بدهند و مفوضه کسانی اند که چنین عقیده ای را دارند یا کسانی اند که گفتارشان به چنین نتیجه ای می رسد. فرقی نمی کند آن چه به فعل بنده به صورت استقلال نسبت داده می شود از ذوات باشد یا صفات یا افعال.

\* بعضی اعتقاد دارند که خدای تعالی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خلق کرد و خلق دنیا را به او سپرد بنا بر این وی خالق همه ی اشیائی است که در دنیا وجود دارند.

\* بعضی معتقدند که خدای تعالی این امر را به علی علیه السلام سپرده است.

\* بعضی نیز مخمسه اند و می گویند: خدای تعالی کارها را به سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و عمرو بن امیه ضمیری<sup>۱</sup> سپرده است و این پنج نفر هستند که امور دنیا را تدبیر می کنند.

\* و معتزله از گروه مفوضه اند آن ها عقیده دارند که خدای تعالی کارهای بندگان را به خود ایشان سپرده است. در مجمع البحرین آمده است: (معتزله از قدری ها هستند زیرا ایشان با انکار یکی از ارکان دین خود را مشهور کرده اند و رکنی که آن

۱ - عمرو بن امیه ی ضمیری از یاران شجاع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و هم او بوده که نامه ی رسول الله را به نجاشی بزرگ حبشه برده و او را به اسلام فرا خوانده، و نجاشی اسلام آورده است، و هم او بوده که ام حبیبیه را به وکالت از رسول الله صلی الله علیه و آله به نکاح آن حضرت در آورده است و کارهای شجاعانه ای انجام داده که آوردن آن ها در این جا میسر نیست. مترجم.

ها آن را انکار کرده اند این است که حوادث با قدرت خدا و به خواست او به وجود می آیند (اما بر خلاف این رکن ضروری) آن ها خیال کرده اند بنده قبل از این که کار از وی سر بزند کاملاً استطاعت آن را دارد یعنی کار او موقوف به فعلی از افعال الهی نیست و معنی تفویض همین است یعنی خدای تعالی کارهای ایشان را به خود ایشان واگذار کرده است). پایان<sup>۱</sup>.

(باز در همان کتاب) در ذیل کلمه ی قدر گفته است: (قدریه گمان کرده اند که هر بنده ای خالق عمل خود می باشد و معاصی و کفر به تقدیر و مشیت خدا بستگی ندارد. به قدر نسبت داده شده اند برای این که آن را بدعت گذاشته اند و گمراه هستند. و در شرح المواقف آمده که (گفته شده قدری ها همان معتزله اند چون افعال خود را به قدرت خودشان نسبت می دهند و در حدیث است که (قدری به بهشت وارد نخواهد شد و او کسی است که می گوید آن چه خدا بخواهد نمی شود و آن چه ابلیس بخواهد می شود)<sup>۲</sup>) پایان<sup>۳</sup>.

شیخ محمد بن ابی جمهور احسائی در کتابش کشف البراهین در شرح زاد المسافرین علامه ادام الله اکرامه گفته است: (و مذهب معتزله، تفویض نام دارد به این معنی که انجام اعمال به بنده سپرده شده و در عمل یا ترک اختیار دارد، و خدای تعالی کارها را با داشتن اختیار طاعت و معصیت به وی سپرده است و زمام اختیار را به دست بنده داده است، اشاعره گفته اند: مذهب معتزله، قدر نام دارد برای این که اعتقاد دارند کار بنده به توانایی یعنی قدرت خود او بستگی دارد و برای بنده قدرتی

۱ - مجمع البحرین ۳۳۹/۱ و چاپ سنگی ص ۲۳۶.

۲ - مجمع البحرین ۴۶۷/۳

۳ - در رابطه با قدری ها به شرح حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله، کافی ۴۰۳/۱ و بحار الانوار ۶۹/۲۷ و بحار ۳۶۵/۴۷ و تفسیر قمی ص ۲۲ و شرح بعضی نکات به بحار ۱۱۶/۵ مراجعه فرمایید.

قائلند، و به این لحاظ قدری هستند. و این، نادرست است زیرا قدری‌ها کسانی‌اند که اعتقاد دارند کارهای بنده به قدرت خود او بستگی دارد و این‌ها اشاعره هستند نه معتزله، و به این لحاظ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که گوینده‌ای از کسانی که کارهای زشت انجام می‌دهند و گناه می‌کنند به آن حضرت گفت: این کارهای من به تقدیر خدای تعالی است. حضرت فرمود: (الْقَدْرِيَّةُ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ)؛ یعنی قدری‌ها مجوس این امتند.

وجوه تشابه قدری‌ها به مجوس  
آن حضرت به سه جهت قدری‌ها را به مجوسی‌ها تشبیه کرده است:

۱- مجوسی‌ها اعتقاداتی نادرست و گفته‌هایی فاسد دارند که لازمه‌ی آن‌ها محال‌هایی فراوان است و قدری‌ها هم چنین هستند.

۲- مجوسی‌ها با مادران و دختران و خواهران خود ازدواج می‌کنند و می‌گویند این‌ها احکام شریعتی است که خدای تعالی به ایشان نازل کرده است، از این دیدگاه به خدای تعالی نسبت می‌دهند کاری را که فعل او نیست و قدری‌ها هم کارهای زشت خودشان را به خدا نسبت می‌دهند.

۳- مجوسی‌ها افعال زشت را به مبدأ شر و کارهای خوب را به مبدأ خیر نسبت می‌دهند و می‌گویند خود کاره‌ای نیستند قدری‌ها هم چنین عقیده‌ای دارند.

می‌گوییم: اما مفوضه معلوم است که همان معتزلی‌ها هستند، و کسانی که مانند ایشان عقیده دارند.

اما جبری ها هم معلوم است که همان اشاعره اند. اما قدری در اخبار، گاه به مفوضه و گاه به اشاعره گفته می شود الا این که (قدری) اغلب به مفوضه اطلاق می شود چنان که (امام صادق علیه السلام) فرموده است: (لَا جَبْرَ وَلَا قَدَرَ وَ لَكِنْ مَنزِلَةٌ بَيْنَهُمَا).<sup>۱</sup> نه جبر است و نه قدر، ولی منزلتی بین آن دو می باشد. از امام باقر و امام صادق علیهما السلام سؤال شد: (هَلْ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالْقَدْرِ مَنزِلَةٌ ثَالِثَةٌ قَالَا نَعَمْ أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).<sup>۲</sup> آیا بین جبر و قدر منزلتی وجود دارد؟ فرمودند: بلی، گسترده تر از بین آسمان و زمین.

نظر ابوالمظفر از علمای سنی در باره ی اسم قدری یا به این لحاظ که کارهای خود را به قدرت خود با داشتن استقلال به خودشان نسبت می دهند و یا به این لحاظ که قدر (الهی) را ترک کرده اند قدری نامیده شده اند. ابوالمظفر از علمای عامه مطلبی به این معنی گفته است: عرب ها یک چیز را بر خلاف صفتی می نامند که با آن شناخته شده است مثلا غراب را به دلیل این که دیدی قوی دارد اعور یعنی کور نامیده اند در بینشان مردی بود که نان را دوست نداشت نامش را اکل الخبز یعنی نان خور گذاشته بودند و قدری ها را به این نام نامیدند چون که قدر (الهی) را ترک کرده اند و ما می ترسیم نام مان را سنی گذاشته باشند به لحاظ آن که سنت را ترک کرده ایم. پایان معنی سخن وی.

و این معنی متعارفی است و جایز است به طرفداران جبر (قدری) اطلاق شود چون به قدر اعتقاد دارند ولی اغلب به مفوضه اطلاق می شود.

۱ - کافی ۱/۱۵۹.

۲ - کافی ۱/۱۵۹.



و احادیث دلالت دارند که عقیده به تفویض کفر و شرک است به این دلیل که وقتی فعلی را به چیزی به طور استقلال نسبت می دهند در واقع آن چیز را در فرمانروایی به خدای تعالی شریک قرار می دهند، و اثبات شریک بر خدای تعالی انکار واجب الوجود به شمار می آید. زیرا تشریک بین اشیائی است که با هم تشابه دارند (و در تمامی جهان هستی چیزی شبیه او نیست).

در توحید از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: (مردم در باره ی قدر سه دسته اند:

یکی مردی است که گمان می کند خدای تعالی مردم را به انجام گناهان مجبور کرده است. این فرد در حکم خود به خدای تعالی ظلم کرده و کافر می باشد.

دومی مردی است که گمان دارد کار به وی تفویض شده است، این شخص، خدای تعالی را در فرمانروایی سبک می شمارد او نیز کافر است.

سومی مردی است که گمان می کند خدای تعالی بندگان خود را به چیزی مکلف کرده که توانایی اش را دارند و تکلیف نکرده ایشان را به چیزی که طاقتش را ندارند و وقتی کار خوبی انجام دهد خدا را شکر می کند و زمانی که کار بدی انجام دهد از خدای تعالی بخشش می خواهد این شخص مسلمانان بالغ می باشد).<sup>۱</sup>

در حدیث بالا امام علیه السلام به قائل به جبر و به قائل به تفویض یک حکم داده است باز فرموده است: هر کس به تشبیه و جبر معتقد باشد کافر و مشرک می باشد.<sup>۲</sup> جبریون محکوم

۱ - توحید ۳۶۰.

۲ - وسائل الشیعه ۳۴۰/۲۸.

به شرکند و مفوضه به طریق اولیٰ مشرکند.  
در عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام آمده است:  
(قائل به جبر کافر است و قائل به تفویض مشرک).<sup>۱</sup> خلاصه  
که نتیجه یکی است.

از امیر مومنان علیه السلام روایت شده که فرمود: (ارواح  
قدری ها تا روز قیامت، هر صبح و شام به آتش عرضه می  
شوند و وقتی قیامت برپا شد با اهل دوزخ گرفتار انواع عذاب  
می شوند عرض می کنند خدایا، ما را به عذاب خاصه عذاب  
کردی و به صورت عامه عذابمان می کنی، به ایشان گفته  
می شود: ( ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ \* إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ).<sup>۲</sup> حضرت  
امام صادق علیه السلام فرموده است: این آیات فرود نیامده  
اند مگر در باره ی قدری ها (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ يَوْمَ  
يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ  
بِقَدَرٍ).<sup>۳</sup> البته بدکاران عالم در دنیا گمراهند و در آخرت در آتش  
سوزان دوزخند، روزی که آن ها را به رو به آتش دوزخ بکشند  
و گویند اینک عذاب جهنم را بچشید، ما هر چه آفریدیم به  
قدر آفریدیم.<sup>۴</sup>

می گویم ظاهر آیات می رسانند که قدری ها همان مفوضه  
اند برای این که قوی ترین دلیل در نزد جبریون این است  
که همه ی چیزها تنها به قدر و قضای حضرت حق مخلوق  
خدا هستند و در آیه (های ۴۷ تا ۴۹ س قمر) اشاره است به  
این که هر کس به محمد و اهل بیت محمد علیهم السلام  
اقتدا نکند (گمراه است، هم چنین اشاره است به این که در

۱ - عیون اخبار الرضا ۱/۱۲۴.

۲ - قمر ۴۸ و ۴۹.

۳ - قمر ۴۷ تا ۴۹.

۴ - ثواب الاعمال ۲۱۲.

شان جبریون نیستند) و به مطلوب ایشان صراحت دارند. اما کسانی که به اهل بیت اقتداء کرده اند می دانند که آیات در رد مفوضه می باشند و رد کسانی که در مسلک به خصوص ایشان راه می روند.

گفته ای که از صاحب مجمع البحرین گذشت (قدریه همان معتزله هستند و گمان کرده اند بنده پیش از آن که عملی از وی سر بزند توانایی تام دارد و در فعلش به تجدد فعلی از افعال خدای تعالی نیازمند نمی باشد) کلام نارسایی است و بیان و شرح آن امکان ندارد مگر با بیان حقیقت مسأله، و آن منزلت بین المنزلتین است و ما الآن در صدد بیان آن نیستیم ولی موضوع این است که تکلیف متوجه نمی شود مگر برای کسی که استطاعت انجام کار را دارد به صورتی که مأمور انجام آن می باشد و استطاعت دو نوع است:

استطاعت امکانیه: این استطاعت شرط صحت است تا خطاب تکلیف به او متوجه بشود و آن به طوری است که امام رضا علیه السلام در پاسخ به سؤال علی بن اسباط فرموده است: (يَسْتَطِيعُ الْعَبْدُ بَعْدَ اَرْبَعِ خِصَالٍ: اَنْ يَكُونَ مُخْلِى السَّرْبِ، صَحِيحَ الْجِسْمِ، سَلِيمَ الْجَوَارِحِ، كَه سَبَبٍ وَّارِدٍ مِنَ اللّٰهِ بِنْدَةٍ پَسْ اَز دَاشْتَن چَهار خِصَلتِ اسْتِطَاعَتِ مِی یابَد اول این که راهش باز باشد دوم این که تندرست باشد و سوم این که اعضای بدنش سالم باشد و چهارم این که سببی از جانب خدای تعالی بر او وارد شود.

می گویم: سبب وارد از جانب خدای تعالی، همان قَدَر در فعل بنده می باشد که در انجام دادن طاعت به او یاری می کند و نوری است که ماده ی طاعت می شود و خدای تعالی آن را از این ماده و از صورت فعل بنده به وجود می آورد، و این سبب

وارد از جانب خدای تعالی، در انجام معصیت، (به این است که) با رها کردن بنده به او یاری می کند و خوار کردنی است که ماده ی معصیت می شود و معصیت از آن و از صورت فعل بنده به وجود می آید.

علی بن اسباط گفته که عرض کردم: فدایت شوم این موضوع را برایم توضیح بدهید، فرمود: (إِنَّ يَكُونُ الْعَبْدُ مُخْلِئِ السَّرْبِ، صَاحِحِ الْجَوْارِحِ، يُرِيدُ أَنْ يَزْنِيَ فَلَا يَجِدُ امْرَأَةً ثُمَّ يَجِدُهَا فَأَمَّا أَنْ يَعْصِمَ نَفْسَهُ فَيَمْتَنِعَ كَمَا امْتَنَعَ يُوسُفُ عَ أَوْ يُخْلِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ إِرَادَتِهِ فَيَزْنِيَ فَيَسْمَى زَانِيًا وَلَمْ يُطْعِ اللَّهَ بِأَكْرَاهٍ وَلَمْ يَعْصِهِ بِغَلْبَةٍ) یعنی که راه برایش باز است و مانعی در کار نیست، تنش مریض و ضعیف نیست و اعضاء بدنش سالم است، می خواهد زنا کند زنی را نمی یابد و بعد آن را می یابد، آن گاه یا خود را نگه می دارد چنان که یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام خودداری کرد و یا به اراده اش تسلیم می شود و زنا می کند و زناکار نام می گیرد (در صورت ترک زنا) به زور از خدا اطاعت نکرده و (در صورت ارتکاب) در معصیت کردن خود به خدای تعالی غالب نشده است.

استطاعت فعلیه: قول حضرت امام صادق سلام الله علیه (وقتی مردی از اهالی بصره از استطاعت سؤال کرد به او فرمود: (أ) تَسْتَطِيعُ أَنْ تَعْمَلَ مَا لَمْ يَكُنْ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَنْتَهِيَ عَمَّا قَدْ كُنْتَ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: فَمَتَى أَنْتَ مُسْتَطِيعٌ؟ قَالَ: لَا أَدْرِي. قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقًا فَجَعَلَ فِيهِمْ آلَةَ الْأَسْتَطَاعَةِ ثُمَّ لَمْ يُفَوِّضِ إِلَيْهِمْ فَهَمَّ مُسْتَطِيعُونَ لِلْفِعْلِ وَقَتِ الْفِعْلِ مَعَ الْفِعْلِ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ الْفِعْلَ، فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوهُ فِي مَلِكِهِ لَمْ يَكُونُوا مُسْتَطِيعِينَ أَنْ يَفْعَلُوا فِعْلًا لَمْ يَفْعَلُوهُ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَزَمَ أَنْ يُضَادَّهُ فِي مَلِكِهِ أَحَدٌ. قَالَ الْبَصْرِيُّ: فَالْنَّاسُ مَجْبُورُونَ؟

قَالَ: لَوْ كَانُوا مَجْبُورِينَ كَانُوا مَعذُورِينَ. قَالَ فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ؟ قَالَ: لَا، قَالَ فَمَا هُمْ؟ قَالَ: عَلِمَ مِنْهُمْ فَعَلًا فَجَعَلَ فِيهِمْ آلَةَ الْفِعْلِ فَيَاذَا فَعَلُوهُ كَانُوا مَعَ الْفِعْلِ مُسْتَطِيعِينَ قَالَ الْبَصْرِيُّ أَشْهَدُ أَنَّهُ الْحَقُّ وَأَنَّكُمْ أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ).<sup>۱</sup> حضرت از وی سؤال فرمود: می‌توانی کاری را انجام بدهی که وجود نداشته است؟ گفت: نه، فرمود: می‌توانی از آن چه شده است بپرهیزی؟ گفت: نه، راوی می‌گوید: امام علیه‌السلام به او فرمود: پس تو کی استطاعت داری؟ گفت: نمی‌دانم، حضرت فرمود: خدای تعالی مخلوقی را آفرید و ابزار استطاعت را در آن‌ها قرار داد ولی کار را به ایشان واگذار نفرمود. ایشان چون کار را انجام دهند هنگام کار بر آن کار استطاعت پیدا می‌کنند، و اگر در ملک خدای تعالی آن کار را انجام ندهند استطاعت نداشته‌اند کاری را انجام دهند که آن را انجام نداده‌اند، زیرا خدای تعالی توانا تر از آن است که در ملک او با او رقابت کنند. مرد بصری گفت: پس مردم مجبور هستند؟ فرمود: اگر مجبور باشند معذورند (و نباید مجازات شوند). بصری گفت: پس کار به خود ایشان واگذار شده است؟ فرمود: نه، آن مرد پرسید: پس در چه حالی‌اند؟ فرمود: خدای تعالی (پیش از آن که آن‌ها را بیافریند) کار ایشان را دانست و ابزار همان کار را در وجودشان قرار داد بنا بر این، وقتی فعل را انجام دهند، با همان فعل استطاعت می‌یابند. آن مرد گفت: اشهد انه الحق و انکم اهل بیت النبوة و الرسالة، شهادت می‌دهم که این موضوع درست است و شما خاندان نبوت و رسالت هستید.

صاحب مجمع البحرین (به هنگام بحث در معانی کلمه ی جبر) گفته است: قدری‌ها گمان دارند: بنده پیش از آن که

عملی از وی سر بزند توانایی تام دارد، یعنی فعل بنده متوقف به تجدد فعلی از افعال باری تعالی نیست پس منظورش این است که (این گمان آن ها، نادرست است، زیرا) بنده قبل از فعل (چنان که ما گفتیم تنها از) استطاعت امکانیه (برخوردار) است (و کامل نیست) و با تجدد فعلی از افعال خدای تعالی کامل می شود چنان که ما در توضیح (وارد من الله) به آن اشاره کردیم و (گفتیم: استطاعت امکانیه با) استطاعت (فعلیه) تمام می شود با یاری کردن فرد مطیع با مدد، و یاری کردن فرد عاصی با رها ساختن وی، و گر نه نمی تواند گناهی را مرتکب شود و وقتی نتواند گناهی را انجام دهد نمی تواند طاعتی را به جای آورد و وقتی نتواند طاعتی را انجام بدهد خوب نیست به وی تکلیف شود و زمانی که تکلیف وی خوب نباشد ایجاد وی زشت خواهد بود. و از ایجاد طاعت با فعل مطیع و ایجاد معصیت با فعل عاصی (معلوم و مبرهن می شود که تکلیف) خوب و حق است، و در غیر این صورت (تکلیف امر) باطل می شد زیرا لازم می آمد فعل بنده و خدای تعالی مشارکتی باشد، در صورتی که خدای تعالی فراتر از این است که در افعال بنده هایش مشارکت داشته باشد، و به آن جهت است که منزلت برحق بین دو منزلتِ نادرست از شمشیر تیزتر و از مو باریکتر است اما برای کسی که امام علیه السلام آن را به او تعلیم داده است وسعتی به پهنای آسمان و زمین دارد و از کوه های سر به فلک کشیده استوارتر و محکم تر است.

در کافی است که از امام صادق علیه السلام از جبر و قدر سؤال شد حضرت فرمود: نه جبر است و نه قدر، ولی منزلتی بین آن دو است، حق در این منزلت است که بین آن دو قرار دارد آن را غیر از عالم نمی داند یا کسی که عالم به وی یاد

داده باشد.<sup>۱</sup>

می‌گوییم: و این منزلت بدانسان نیست که اغلب فکر می‌کنند چون هرکس به شناخت آن موفق شود خواهد دید اغلب به تفویض اعتقاد دارند زیرا درک آن مشکل است گرچه سخن گفتن از آن آسان می‌نماید.

در توحید از مهزَم از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که آن حضرت به من فرمود: (به من خبر بده از طرفداران ما که در نزد شما هستند در چه چیزی با هم اختلاف نظر دارند، عرض کردم: در باره ی جبر و تفویض با هم اختلاف دارند. حضرت فرمود: از من بپرس، عرض کردم: آیا خدای تعالی بنده‌ها را به انجام گناه مجبور ساخته است؟ حضرت فرمود: خدای تعالی بر آنان از آن قاهرتر است. عرض کردم: آیا کارها را به ایشان سپرده است؟ جواب داد: خدای تعالی بر آنان از آن قادرتر است. عرض کردم: خدای تعالی حال شما را اصلاح فرماید پس چگونه است؟ دو یا سه بار دست مبارکش را گرداند و فرمود: اگر در این باره برایت جواب دهم کافر می‌شوی.<sup>۲</sup>

این سخن حضرت (اگر در این باره جوابت می‌دادم کافر می‌شدی) صراحت دارد که منزلت برحق تنها به گفتن نه جبر است و نه قدر، نیست و معنی آن این نیست که خدای تعالی به ایشان امر و نهی کرد، و قول آن حضرت (لَوْ فَوَّضَ إِلَيْهِمْ لَمْ يَحْضَرُهُمْ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ)<sup>۳</sup> اگر امر را به ایشان می‌سپرد با امر و نهی ایشان را محصور نمی‌کرد. برای بیان دلیل به سائل است که آن که کار به وی سپرده شده امر و نهی نمی‌شود بلکه ترک می‌شود با آن چه می‌خواهد و نیز اشاره است به

۱ - کافی ۱ / ۱۵۰ .

۲ - توحید ۳۶۳ .

۳ - کافی ۱ / ۱۵۹ .

این که استدلال آن که در کارهایش محدودیت دارد کارها به او سپرده نشده است و معنی این آن نیست که برایشان اسباب و وسیله خلق کرد برای این که اگر وسیله ی فعلی برایشان آفرید و آن ها را به حال خودشان رها کرد چیزی نخواهند بود چون به اثبات رسیده موجود باقی در بقای خودش به مدد نیاز دارد.

معنی دوم تفویض: همان است که در احادیث اهل عصمت در باره ی پیامبر و اهل بیت وی علیهم السلام، وارد شده است و آن این است که خدای تعالی ایشان علیهم السلام را خلق کرد و پس از آن دیگر موجودات را خلق فرمود، و ایشان را بر همه ی خلق شاهد و گواه گرفت و علوم خلق را در نزد ایشان گذاشت و امور خلقش را به ایشان سپرد چنان که در اخبار می شنوی. از جمله، در کشف الغمه از مناقب خوارزمی از جابر روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خدای تعالی آسمان ها و زمین را خلق کرد آن ها را صدا کرد و آن ها جواب دادند، آن گاه نبوت مرا و ولایت علی بن ابی طالب را بر آن ها عرضه فرمود، و آن ها، آن دو را قبول کردند. پس از آن دیگر مخلوقات را خلق کرد و امر دین را به عهده ی ما سپرد بنا بر این، خوشبخت کسی است که به سبب (اطاعت از) ما خوشبخت شود و شقی کسی است که به سبب (مخالفت با) ما شقی شود حلال او را ما حلال می کنیم و حرام او را ما حرام می کنیم.<sup>۱</sup>

و در بصائر الدرجات از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: (خدای تعالی، محمد صلی الله علیه و آله را عبدی خلق کرد و وی را ادب آموخت تا به چهل سالگی رسید به وی



وحی فرمود و امر اشیاء را به وی سپرد و فرمود: (وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) و شما آن چه را رسول حق دستور دهد منع یا عطا کند بگیرید و از هر چه نهی کند آن را واگذارید).<sup>۲</sup>

باز از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: (رسول خدا صلی الله علیه و آله دیه ی چشم و دیه ی قتل نفس را تعیین کرد و نبیذ و هر چیز مستی آور را حرام فرمود. مردی به آن حضرت عرض کرد: بی آن که در باره اش چیزی فرود آید؟ فرمود: بلی، تا کسی که از رسول الله اطاعت می کند از کسی که به وی عاصی می شود معلوم شود.<sup>۳</sup>

در تفسیر عیاشی از جابر جَعْفَیّ روایت شده که در نزد حضرت امام باقر علیه السلام آیه ی (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) یعنی ای پیامبر برای تو از امر چیزی نیست را خواندم امام باقر علیه السلام فرمود: بلی، به خدا سوگند از امر برایش چیزی و چیزی و چیزی است، و چنان نیست که تو تصور کرده ای ولی من به تو خبر می دهم. خدای تعالی وقتی به پیامبرش صلی الله علیه و آله دستور داد ولایت علی علیه السلام را آشکار کند حضرت در عداوتی فکر کرد که قومش با علی داشتند و شناختی که نسبت به او از ایشان داشت، و همه ی خصلت هایی که خدای تعالی به سبب آن ها وی را بر دیگران برتری داده بود، اولین کسی بود که به رسول الله و به پیامبران علیهم السلام ایمان آورده بود، بیشتر از همه خدا و رسول الله را یاری کرده بود بیش از همه، دشمنان خدا و رسول را کشته بود

۱ - حشر / ۷ .

۲ - بصائر الدرجات ۳۹۸ .

۳ - کافی ۲۶۷/۱ .

۴ - آل عمران ۱۲۸ .

نسبت به مخالفان خدا و رسول، بیشترین عداوت را داشت، و برتری علمی وی که کسی با وی نمی توانست برابر باشد و مناقبی که به لحاظ شرف بی شمار بودند. زمانی که رسول الله در عداوت قومش نسبت به علی در این خصلت هایش به اندیشه فرورفت و به حسادتی که به وی داشتند فکر کرد سینه اش از این باب تنگی گرفت، خدای تعالی به وی خبر داد که در این امر برای تو چیزی نیست و امر در این باره با خدای تعالی است که علی علیه السلام وصی وی شود و بعد از وی ولی امر باشد خدای تعالی این موضوع را خواسته است و چگونه چیزی از امر برایش نیست و حال آن که خدای تعالی به وی سپرده است هر چیزی را حلال کرده حلال و هر چیزی را حرام کرده حرام قرار داده است و فرموده است: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا). آن چه رسول الله به شما آورد آن را اخذ کنید و از هر چه شما را نهی فرمود از آن بپرهیزید.<sup>۲</sup>

در اختصاص مرحوم مفید از جابر بن یزید روایت شده که گفت: در نزد امام باقر علیه السلام آیه ی (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) را خواندم امام علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله حریص بود به این که علی علیه السلام پس از وی ولی امر باشد و خدای تعالی این معنی را خواسته بیان کند که (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ) و چگونه چیزی از امر برایش نیست در صورتی که خدای تعالی امر را به وی سپرده است و فرمود: هر چه را پیامبر صلی الله علیه و آله حلال کرد حلال است و هر چه را حرام کرد حرام می باشد.<sup>۳</sup>

در بصائر الدرجات از ثمالی، روایت شده که گفت: از امام باقر

۱ - آیه ی ۷ از سوره ی حشر .

۲ - تفسیر عیاشی ۱/۱۹۷ .

۳ - اختصاص ۳۳۲ .

علیه السلام شنیدم می فرمود: اگر ما به کسی مالی را حلال کردیم که از کار با ظالمان به وی رسیده برایش حلال می باشد برای این که (الائمه منا مفوض الیهم) امور، به ما امان سپرده شده است هر چه حلال کنند حلال است و هر چه حرام کنند حرام می باشد).<sup>۱</sup>

و از اختصاص از محمد بن سنان روایت شده که گفت: نزد امام باقر علیه السلام بودم اختلاف شیعه را به حضرتش گزارش دادم. حضرت فرمود: ( إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ فَرِّدًا مُتَفَرِّدًا فِي الْوَحْدَانِيَّةِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ عَ فَمَكَّثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَ إِشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرِي عَلَيْهَا طَاعَتُهُمْ وَ جَعَلَ فِيهِمْ مِمَّا شَاءَ وَ فَوَّضَ أَمْرَ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِمْ فِي الْحُكْمِ وَ التَّصَرُّفِ وَ الْإِزْشَادِ وَ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ فِي الْخَلْقِ لِأَنَّهُمُ الْوَلَاةُ فَلَهُمُ الْأَمْرُ وَ الْوَلَايَةُ وَ الْهُدَايَةُ فَهُمْ أَبْوَابُهُ وَ تَوَابُهُ وَ حُجَابِيهِ يُحَلِّلُونَ مَا شَاءَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا شَاءَ وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا مَا شَاءَ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ فَهَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مَن تَقَدَّمَهَا غَرِقَ فِي بَحْرِ الْأَفْرَاطِ وَ مَن نَقَصَهَا عَن هَذِهِ الْمَرَاتِبِ الَّتِي رَتَّبَهُمُ اللَّهُ فِيهَا زَهَقَ فِي بَرِّ التَّفْرِيطِ وَ لَم يُوَفِّ أَلْ مُحَمَّدَ حَقَّهُمْ فِيمَا يَجِبُ عَلَيِ الْمُؤْمِنِينَ مَن مَعَرَفَتَهُمْ ثُمَّ قَالَ خَذَهَا يَا مُحَمَّدٌ فَإِنَّهَا مِّنْ مَّخْزُونِ الْعِلْمِ وَ مَكْنُونِهِ).<sup>۲</sup> خدای تعالی همواره در یگانگی خود تنهاست. سپس محمد و علی و فاطمه علیهم سلام الله را آفرید هزار دهر ماندند آن گاه اشیاء را به وجود آورد و در خلق کردن آنها ایشان را گواه گرفت و مقرر کرد از ایشان اطاعت کنند و هر چه می خواست در ایشان به امانت نهاد و امر اشیاء در حکم و تصرف و ارشاد و امر و نهی در خلق را به ایشان سپرد زیرا ایشان والیان امر و ولایت و هدایت اند، ایشان ابواب و نواب و حاجبان او هستند، هر چه را بخواهند حلال می کنند و

۱ - بصائر الدرجات ۳۸۴.

۲ - بحار الانوار ۳۳۹/۲۵ به نقل از ریاض الجنان.

هر چه را بخواهند حرام می کنند و به غیر خواسته اش عمل نمی کنند (عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)<sup>۱</sup> بندگانی گرامی اند در حرف زدن هم از خدا سبقت نمی گیرند و تنها به فرمان وی عمل می کنند. این دیانتی است که هر کس سبقت بگیرد در دریای افراط غرق می شود و هر کس ایشان را از این مراتبی که خدا آن ها را به ایشان عطا کرده پایین بیاورد در صحرای تفریط به هلاکت رسیده است و حق محمد و آل محمد علیهم السلام یعنی معرفت ایشان را که بر مومن واجب است به آنان نداده است، سپس فرمود: ای محمد این مطلب را به خاطر بسپار که از گنجینه های پوشیده ی علم می باشد.

می گویم: اخبار وارده در این معنی زیاد است غیر از آن چه ذکر شد و اقوال علماء در این باره فراوان می باشد.  
\*عده ای آن ها را رد کرده اند.

\*عده ای توقف کرده و در باره ی آن ها بحث و بررسی نکرده و جزء متشابهات دانسته اند به مقتضای توحید و به دلیل این که با عقل و خرد مخالف هستند.  
\*و عده ای هم آن ها را تأویل کرده اند.

\* اما حق این است که این اخبار با عقل سالمی که به هدایت اهل عصمت نورانی شده است منافاتی ندارند. برای این که تفویض منافی با توحید، تفویضی است که مفوض الیه در آن چه به وی سپرده شده، و به او نسبت دارد مستقل باشد و شکی نیست که تفویض به این معنی شرک به خداست و با توحید منافات دارد و از اهل بیت علیهم السلام چیزی در حقشان و در باره ی احدی غیر ایشان، وارد نشده که به این

معنی دلالت کند بلکه این معنی در حق ایشان و در حق غیر ایشان نفی شده است. از این باب است:

آن چه در نوادر محمد بن سنان روایت شده است وی گفت: که امام صادق علیه السلام فرمود: ( نه به خدا، خدای تعالی به کسی از خلقش تفویض نکرده مگر به پیامبرش و به ائمه، خدای عز و جل فرموده است: (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا)<sup>۱</sup>. ما کتاب را برحق به تو نازل کردیم تا به طوری که خدای تعالی تو را راهنمایی کرده بین مردم داوری کنی و این موضوع در اوصیاء علیهم السلام جریان دارد. و در اختصاص مفید از عبد الله بن سنان مانند آن روایت شده است.<sup>۲</sup>

و در عیون اخبار الرضا از یزید بن عمر بن معاویه ی شامی روایت شده که گفت: در مرو به حضور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم و به آن حضرت عرض کردم: یا ابن رسول الله، برای ما از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است بین دو امر، معنی آن چیست؟ حضرت فرمود: (هر کس گمان کند که خدای تعالی کارهای ما را انجام می دهد و بعد ما را در برابر آن ها عذاب می دهد به جبر قائل شده و هر کس گمان کند خدای تعالی امر خلق و رزق را به حجت های خود سپرده به تفویض قائل شده است و قائل به جبر، کافر است و قائل به تفویض، مشرک می باشد.<sup>۳</sup>

و در همان کتاب از یاسر خادم روایت شده است که به امام رضا علیه السلام عرض کردم: در باره ی تفویض چه می

۱ - نساء ۱۰۵ .

۲ - کافی ۱/۲۶۷ .

۳ - عیون اخبار الرضا ۱/۱۲۴ و بحار الانوار ۲۵/۳۲۸ .

فرمایید؟ فرمود: (خدای تعالیٰ امر دینش را به پیامبرش محول کرد و فرمود: (ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا). اما خلق و روزی را نه، سپس فرمود: (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ).<sup>۱</sup> خالقِ همه ی اشیاءِ الله تعالیٰ است و خدای عز و جل می فرماید: (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتَكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)<sup>۲</sup> الله است که شما را خلق کرده است و هموست که شما را روزی می دهد و سپس می میراند و سپس زنده می کند آیا آنان که آن ها را شریکان خدا قرار داده اید هیچ یک از این کارها را می توانند انجام دهند؟ خدا از آن چه به وی شریک گیرند منزّه و فراتر است.<sup>۳</sup>

و در الغیة طوسی آمده است که گروهی از قائلان به تفویض و گروهی از مقصره کامل بن ابراهیم مدنی را به محضر امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند تا در رابطه با عقیده ی ایشان از امام علیه السلام سؤال کند وی روایت کرده است که وارد شدم سلام گفتم و در کنار دری نشستم که پرده ای از آن آویزان بود، بادی وزید و قسمتی از پرده را بالا زد بچه ای را دیدم که مانند پاره ی ماه بود و چهار و پنج ساله به نظر می رسید. به من فرمود: ای کامل بن ابراهیم، از خطاب او بر خود لرزیدم و به دلم خطور کرد که بگویم: لبيك اي آقاي من، فرمود به نزد ولی الله و حجت و باب او آمده ای که از وی بپرسی:

۱ - حشر ۷.

۲ - زمر ۶۲ و در آیات دیگر.

۳ - روم ۴۰.

۴ - عیون اخبار الرضا ۲/۲۰۲ و بحار الانوار ۷/۱۷.

\*هل يدخل الجنة الا من عرف معرفتك؟ آیا به بهشت می رود فقط کسی که عقیده ی تو را داشته باشد؟ عرض کردم بلی و الله، فرمود: در این صورت کسانی که به بهشت می روند اندک خواهند بود، به خدا سوگند گروهی به بهشت می روند که به ایشان حقیه می گویند. عرض کردم: ای سرورم، آن ها چه کسانی هستند؟ فرمود: ایشان گروهی هستند از محبتی که به علی علیه السلام دارند به حق او قسم می خورند و نمی دانند حق و فضل او چیست؟ آن گاه زمانی ساکت شد. و سپس فرمود: \*و آمده ای از او بپرسی از عقیده ای که مفوضه دارند؟ دروغ گفته اند، بلکه دل های ما ظرف های مشیت الهی است بنا بر این وقتی بخواهد ما می خواهیم (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ).<sup>۱</sup> آن گاه پرده به وضع اولش درآمد و نتوانستم آن را بلند کنم امام حسن عسکری علیه السلام به من نگاه کرد و لبخندی زد و فرمود: ای کامل، نشستنت برای چیست؟ و حال آن که حجت بعد از من به خواسته هایت جواب داد، بلند شدم و بیرون آمدم و بعد از آن آن حضرت را ندیدم.<sup>۲</sup>

و در آن توقیعی است از حضرت امام عصر ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف، و نسخیه اش چنین است: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٍ فِي جِسْمٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ فَأَمَّا الْأَيْمَةُ عَ فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَيَسْأَلُهُ [يَسْأَلُونَهُ] فَيَرْزُقُ إِجَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَ إِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ).<sup>۳</sup> خدای تعالی است که اجسام را آفرید و روزی ها را تقسیم فرمود برای این که خود وی جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)

۱ - انسان ۳۰ و تکویر ۲۹ .

۲ - الغیبه ی طوسی ۲۴۶ .

۳ - بحار الانوار ۳۲۹/۲۵ از احتجاج .

مانند او چیزی نیست می شنود و می بیند. اما ائمه علیهم السلام ایشان از خدای تعالی می خواهند و او خلق می کند و می خواهند و وی روزی می دهد تا دعایشان را اجابت کند و حقشان را بزرگ بشمارد.

و زرارہ روایت کرده کہ بہ امام صادق علیہ السلام عرض کردم مردی از فرزندان عبد اللہ بن سبا بہ تفویض معتقد است. فرمود: تفویض چیست؟ عرض کردم خدای تعالی محمد و علی صلوات اللہ علیہما را خلق کرد و ایشان خلق کردند و روزی دادند و میراندند و زنده کردند. فرمود: دشمن خدا دروغ می گوید وقتی بہ نزد او برگشتی این آیہ ی سورہ ی رعد را برایش بخوان (أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ).<sup>۱</sup> آیا برای خدا شریکانی قرار دادند کہ آن ها مانند خدا چیزی را خلق کردند و خلق خدا و خلق شرکاء خدا، بر مشرکان مشتبہ گردید؟ بگو تنها اللہ، آفریدگار همه ی چیزهاست و او خدای یگانه ای است کہ همه مقهور ارادہ ی او هستند. وقتی از سفر برگشتم بہ نزد وی رفتم و سفارش امام علیہ السلام را بہ وی خبر دادم مانند این بود کہ بہ دہانش سنگی را گذاشته ام یا مانند این بود کہ لال شدہ است. و خدای تعالی امر دینیش را بہ پیامبرش تفویض فرمود و گفت: (وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا). و این امر بہ ائمه تفویض شدہ است.<sup>۲</sup>

و غیر این اخبار کہ بہ صراحت تفویض را از ائمه علیہم السلام و از همه، نفی می کنند و دلالت دارند کہ در حق همه ی مخلوقات در این بارہ چیزی از ائمه علیہم السلام وارد نشدہ

۱ - رعد ۱۶.

۲ - بحار الانوار ۳۴۳/۲۵.



است از ملاحظه ی این اخبار نتیجه می گیریم که تفویض وارده در اخبار قبلی به این معنی باطل که شرک به خدا می باشد نیست. بلکه معنی آن تفویض حقی است با معانی چندی که همه اش صحیح می باشد:

معنی اول: خدای سبحان، همه ی علوم و احکامی را که می خواسته و مخلوقات به آن ها نیاز دارند به صورت مختصر و مفصل، به ایشان الهام فرموده است. از آن جمله است آن چه: در شب معراج، به رسول الله صلی الله علیه و آله وحی شده است.

در شب های قدر، نازل شده است.

به دل ها خطور کرده و به گوش ها خورده است.

علم ما کان و علم ما یکون، که در قول امام موسی بن جعفر علیه السلام به غابر و مزبور تعبیر شده است آن حضرت فرموده است: (مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَي ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ دَفَّ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا) 'منتهای علم ما، سه نوع است علم به گذشته، غابر و حادث. امام علم گذشته معلوم شده است، اما غابر نوشته شده است اما علم حادث یعنی جدید به دل ها الهام و با گوش ها شنیده شده است و برترین علم ما همین می باشد.

خدای مهربان، جهات تحمل و تبلیغ را به ایشان آموخته است و ایشان می رسانند به کسانی که مأمور هستند به آنان برسانند نه به غیر ایشان. با این توضیح، رساندن آن ها را که مأمور هستند به عهده ی ایشان گذاشته است و ایشان به همان حدی که (در آیه، فهم بامرہ یعملون) مقرر کرده عمل

می کنند و معنی سخن ما این نیست که: رساندن چیزهایی را که مأمور رساندن هستند به ایشان سپرده و ایشان را آزاد گذاشته است. زیرا این نوع تفویض باطل و شرک به خداست برای این که همه ی موجودات غیر از خدای تعالی، با بودن او شیئی اند و در قبضه ی قدرت وی می باشند چون چیزی جز به فرمان او، هستی پایدار ندارد. مراد ما از آن چه گفتیم این است که خدای تعالی این رساندن را به عهده ی ایشان گذاشته و ایشان به قدرت و قوت و مشیت او (یعنی خدای مقتدر) حاملان و مترجمان امر و نهی وی هستند این معنی را به ذهن بسپار. و به این علت تفویض نام گرفته که خدای تعالی آن را مخصوص ایشان کرده است. زیرا غیر ایشان توانایی (و ظرفیت) تحمل آن را ندارند و حدیث قدسی (لَمْ يَسْغِنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي وَ وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ)<sup>۱</sup> به همین معنی اشاره دارد یعنی که آسمان و زمین نتوانستند اوامر و نواهی و جهات تصرفاتش را در نظام هستی تحمل کنند و تنها قلب محمد و اهل بیت وی صلوات الله علیهم به لحاظ نزدیک بودنشان به محذب کره ی وجود راجح به آن توانایی یافتند و خدای تعالی به همین منظور ایشان را هزار دهر جلوتر از دیگران خلق فرمود چنان که در روایت اختصاص گذشت.

معنی دوم: خدای تعالی محمد و آل محمد را به هیئت مشیت خود آفرید یعنی به صورتی که مشیت اقتضاء می کند (در این صورت) چیزی که بر مقتضای مشیت غالب شود حاصل نخواهد شد و بر طبق مشیت عمل خواهد کرد و ایشان را آفریده تا بر مبنای مشیتش حرکت کنند، وقتی علمی را در ایشان بگذارد تا به کسی که اراده دارد برسانند اراده ی ایشان ترجمان اراده ی

خدا خواهد بود و ایشان را به این منظور خلق کرده است در عین حال چنان که گذشت از ایشان در تمامی گفته هایشان و کارهایشان و حرکاتشان و سکنااتشان رفع ید نکرده و دست از آنان برنداشته است (فهم بامرہ یعملون) بنا بر توضیح بالا ایشان به امر او عمل می کنند و نه به اراده ی خودشان و نه طبق میل خودشان، و این معنی حدیثی است که از بصائر از امام باقر علیه السلام گذشت: (قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّدًا عَبْدًا فَادَّبَهُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى إِلَيْهِ وَفَوَّضَ إِلَيْهِ الْأَشْيَاءَ فَقَالَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) فرمود: خدای تعالی محمد را بنده ای آفرید و وی را ادب کرد تا به چهل سالگی رسید به وی وحی کرد و امر اشیاء را به وی سپرد و فرمود هر چه محمد به شما آورد بگیریید و از هر چه نهی کرد پرهیزید.<sup>۱</sup> و معنی این آیه است که می فرماید: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ).<sup>۲</sup> یعنی و در حقیقت تو به خلقی نیکو آراسته ای.

برایت در این باره مثالی می زنم اگر آبی برای زمینی داشته باشی و بخواهی آن را به سمت شرق جاری سازی، برایش راهی شیب دار به همان سمتی می کنی که می خواهی آب به آن سو برود و آب را که به آن راه هدایت کردی بر مبنایی که کنده ای جاری می شود. تو از جریان آب به آن سو مانع نمی شوی و در واقع جریانش را به آن سمت به او واگذار کرده ای ولی خود به خود جاری نشده است. زیرا مجری آب خود تو هستی با راهی که برایش کنده ای. چنین است حال حضرات معصومین علیهم السلام. خدای تعالی ایشان را به صورت مشیت خود خلق فرموده است و اقتضای مبنا و فطرتشان، این است که

۱ - بصائر الدرجات ۳۷۸ و بحار الانوار ۳۳۱/۲۵.

۲ - قلم ۴.

مطابق مشیت الہی رفتار کنند برای این که اثر در صفتش با صفت موثر خود مخالف نمی باشد سایه ی یک چیز طولانی کوتاه نیست و بر عکس آن نیز چنین است. کج مستقیم نیست و مستقیم کج نیست. ایشان را به این صورت آفریده، تا رفتارشان به همان صورت باشد که خواسته است. چنان که راه جریان آب را در زمین تو ایجاد کردی. با این حال خدای تعالی ایشان را از قبضه ی قدرتش، چنان که پیشتر گفتیم در هیچ یک از حالاتشان رها نکرده است. چگونه می شود گفت این تفویض (باطل) یا استقلال است و حال آن که به تو گفته نمی شود در آن چه برای آب مقرر کردی جریان آب را به دست او سپردی در صورتی که جریان آب در دست تو نیست بلکه قائم به خود اوست و تو جریانش را محصور کردی. و خدای تعالی ایشان را بر مبنای اراده و به هیئت مشیت خودش به صورتی که آنان را آفریده محصور کرده است، با این حال ایشان را در تمامی حالاتشان و در همه ی هستیشان از دست قدرتش خارج نکرده است و پایداری ایشان و پایداری همه ی خلق به فرمان خدای تعالی است مانند پایداری صورت در آئینه، با ظهور شاخص در مقابل آن. در این معنی بیندیش.

معنی سوم: خدای تعالی ایشان را برای خود خلق کرده و نه برای دیگران و نه برای خودشان. بنا بر این، ایشان را زبان های اراده و محل های مشیت خودش قرار داد پس در حقیقت مشیتی برای خود ندارند و در واقع مشیتشان مشیت خداست پس وقتی اراده کنند به آن دلیل است که خدا اراده کرده است چنان که خدای تعالی فرمود: (وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) <sup>۱</sup> تو پرتاب نکردی وقتی پرتاب کردی ولی خدا پرتاب

کرد و فرموده است: (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) شما اراده نمی کنید مگر این که خدا اراده فرماید.

معنی چهارم: ایشان در همه ی حالات، در اطاعت خدا بوده و در تمامی موارد با او رفتار صادقانه داشته اند، خدای تعالی نیز بر خود لازم دیده که همه ی خواسته هایشان را اجابت کند (جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).<sup>۱</sup> به پاداش کارهایی که می کنند. پس معنی تفویض امر به ایشان این می شود که هر چه را اراده کنند، بر حسب اراده ی ایشان، برایشان انجام می دهد و علت این است که به لحاظ سلامتی عقول و فطرتشان چیزی را نمی خواهند مگر این که آن چیز محبوب و مراد خدای تعالی باشد.

و این چنان است که در توقیع امام عصر ارواحنا فداه آمده بود: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٍ فِي جِسْمٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ فَمَا الْأَيْمَةُ عَ فَاِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَيَسْأَلُهُ [يَسْأَلُونَهُ] فَيَرْزُقُ إِجَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ).<sup>۳</sup> خدای تعالی است که اجسام را آفرید و روزی ها را تقسیم فرمود برای این که خود وی جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) مانند او چیزی نیست می شنود و می بیند) اما ائمه علیهم السلام از خدا می خواهند و خدای تعالی خلق می کند و از خدا می خواهند روزی می دهد تا دعایشان را اجابت کند و حقشان را بزرگ بشمارد.

معنی پنجم: مراد از تفویض، اذن است به آن چه ایشان را بر آن ولی قرار داده و ایشان را با حدودی مقرر به آن گمارده است. خدای تعالی کتابی را بر ایشان نازل کرده که همه چیز

۱ - تکویر ۲۹ انسان ۳۰ .

۲ - احقاف ۱۴ واقعه ۲۴ .

۳ - بحار الانوار ۳۲۹/۲۵ از احتجاج .

را در آن به صورت مفصل بیان فرموده است در قرآن فرموده است: (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا).<sup>۱</sup> ما کتاب را برحق به تو نازل کردیم تا به طوری که خدای تعالی تو را راهنمایی کرده بین مردم داوری کنی، و در این باره ایشان را قصد فرموده که گفته است: (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ)<sup>۲</sup> این عطای ماست بی حساب احسان یا امساک کن. بعضی از اشیاء، به شروطی وابسته اند و برخی در گرو اوقاتی مخصوصند از به کار گرفتن آن ها مانع می شوند تا شرط و وقتش برسد مانند آیه ی (و تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ)<sup>۳</sup> و آن چه در دل پنهان می کردی که زینب را بگیری و حرمت ازدواج با زن پسر خوانده را که در جاهلیت بود منسوخ کنی و خدا می خواست آن را آشکار کند. یا مانند آیه ی (لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ).<sup>۴</sup> ای رسول الله در حال وحی با شتاب و عجله زبان به قرائت قرآن مگشای. و مانند: (وَلَا تَقُولَنَّ لِّشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكِ غَدًا \* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ)<sup>۵</sup> و تو ای رسول خدا در باره ی چیزی مگو که من این کار را فردا می کنم مگر آن که بگویی اگر خدا بخواهد.

در آن جا که چیزی به چیزی مشروط نیست به رسول الله صلی الله علیه و آله فرمان داده و فرموده است: (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ).<sup>۶</sup> این عطای ماست اینک بی حساب عطا کن به هر که خواهی عطا کن و از هر که خواهی منع

۱ - نساء ۱۰۵.

۲ - ص ۳۹.

۳ - احزاب ۳۷.

۴ - قیامت ۱۶.

۵ - کهف ۲۳ و ۲۴.

۶ - ص ۳۹.

کن. و آن جا که به چیزی مشروط است پیا وقت خاصی دارد آن حضرت را منع کرده است: (وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)¹ و تو ای رسول خدا پیش از آن که وحی قرآن به صورت کامل بر تو برسد در تلاوت و تعلیم آن عجله نکن و دائم بگو خدایا بر علم من بیفز. (پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله) قبل از اذن و رخصت، محصور به منع از اجراء بود و بعد از آن که به تبلیغ مأموریت یافت این اذن و رخصت، تفویض محسوب شد.

معنی ششم: چون اشیاء برای ایشان آفریده شده و احکام مربوط به نظام آن ها در هر دو عالم در نزد ایشان علیهم السلام می باشد چون که خزینه های این غیب ها هستند و اولیاء اشیائی اند که جز به خاطر ایشان به وجود نیامده اند و به ذواتهم به وضع اسباب در مسببات و اجزاء در جایگاه های مشخص شان عالم نیستند مگر با تعلیم و هدایت خدای تعالی، (به این لحاظ خدای تعالی) علم مربوط به ادای فیوضات را به ایشان تعلیم فرمود تا نعمت و تفضل تمام و کامل شود و ایشان با قدرت و مدد خدای مهربان، و بر مبنای قراری که خدای تعالی با ایشان گذاشته است امدادات الهی را به مخلوقات وی اداء کرده است. و این همان تفویض برحق با تسبیب اسباب و رفع موانع می باشد.

معنی هفتم: ولی همه ی امور خدای تعالی است: (وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).² و او مرده ها را زنده می کند و بر هر کاری تواناست. و خدای تعالی فرموده است: (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا).³ آن جا ولایت و حکم فرمایی

۱ - طه ۱۱۴.

۲ - شوری ۹.

۳ - کهف ۴۴.

خاص خدای تعالیٰ است کہ بہ حق فرمان می دهد و بہترین ثواب و عاقبت نیکو را ہم او عطا می کند.

از طرفی چون نہایت چیزی کہ در بارہ ی حضرت حق می شود گفت این است کہ: بین وی و بین خلق وی مفارقت است و فراتر از این است کہ با چیزی ہم نشین شود و با آن نسبتی داشته باشد بہ ہمین لحاظ مخلوقات نمی توانند از خدای تعالیٰ چیزی را اخذ و قبول کنند و امکان ندارد کہ مفعولی بدون فعل وجود داشته باشد بہ ہمین منظور خدای تعالیٰ فعل را بنفسہ ایجاد کرد و فعل نمی توانست بہ بدون وابستگی و بی غیر محل باشد و در حکمت واجب است اول متعلق فعل با او مناسب و نزدیک بودہ و حامل آن باشد و از جانب وی برساند و اگر بر خلاف این باشد فعل و صنع بر خلاف آن خواهد بود کہ سزاوار می باشد و این خلاف کمال است و خلاف کمال دلیل نقص و عجز و جہل می باشد، و واقعیت بہ کلی بر خلاف این است. بنا بر این واجب است با ہم مناسب باشند و ایشان علیہم السلام، اولین متعلق فعل الہی اند و فعل الہی با ایشان قائم است چنان کہ نور افشانی نور خورشید با زمین است برای این کہ اولین متعلق نورافشانی است. پس واجب است ایشان برای ہمہ ی اشیاء و در ہر بارہ، واسطہ باشند، خدای تعالیٰ از روی حکمت ایشان را اولیاء بر خلق و مترجمان وحی خود قرار داد و ولایت ہممان تفویض بر حقی می باشد کہ شنیدی. تأمل کن و بہ خاطر بسپار.

و آن چہ از ابتدای کلام تا بہ این جا گفتیم اشارہ ای بود بہ بیان تفویض عرفی، نوعی از آن کہ در اخبار اخیر نفی شدہ تفویض باطل است و نوعی از آن تفویض بر حق و ثابتی است کہ در اخبار اولی آمدہ بود.



و من این همه را ذکر کردم با این که در شرح (و مفوض فی ذلک کله الیکم) کافی بود معنی لغوی تفویض را بگویم که عبارت است از رجوع به ایشان و تسلیم در برابرشان در همه ی حالات. اما خواستم به بیان تفویض برحق مختصر اشاره ای کرده و تقویت کنم اخبار زیادی را که عده ای با شبهه ی تفویض باطل، آن ها را کنار می گذارند و اگر آن چه را گفتیم فهمیده باشی خواهی دید که آن اخبار با خردها موافق اند و انکار آن اخبار، در حق همه ی اهل بیت علیهم السلام، تقصیر و تفریط می باشد.

و مراد از گفته ی آن حضرت (و مسلم فی معکم) سپردن کارها به ایشان و تسلیم در برابر ایشان می باشد و تسلیم یعنی اخبات (به معنی فروتنی و تضرع) می باشد، و ایمان مومنی کامل نمی شود مگر با تسلیم، در آن چه می دانید و در آن چه نمی داند. امام صادق علیه السلام می فرمود: (انکم لا تکتون صالحین حتی تعرفوا و لا تعرفوا حتی تصدقوا و لا تصدقوا حتی تسلّموا ابواباً اربعة لا یصلح اولها الا باخرها صل اصحاب الثلاثة و تاهوا تیهاً بعیدا).<sup>۱</sup> صلاح بدون معرفت، همان کوبی است که ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام دید موقعی که خدای تعالی ملکوت آسمان ها و زمین را به وی نشان داد، و معرفت بدون تصدیق ماهی است که مشاهده کرد و تصدیق بدون تسلیم همان خورشیدی است که آن را دید بنا بر این صلاح و معرفت و تصدیق راه های گمراهی اند وقتی با تسلیم ارتباط نداشته باشند.

در کافی از کاهلی روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مردمی خدا را به یگانگی و به نداشتن شریک عبادت

کنند و نماز را برپای بدارند و زکات را اداء کنند و خانه ی خدا را زیارت کنند و ماه رمضان را روزه بگیرند و سپس به چیزی که خدا یا رسول خدا آن را ایجاد کرده بگویند چرا خلاف این را ایجاد نکرده است یا در دل های خود چنین فکری را بیابند با این کارشان مشرک خواهند شد و آن گاه امام این آیه را خواندند: (فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا).<sup>۱</sup> نه چنین است سوگند به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند مگر آن که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حکم کنند و آن گاه به هر حکمی که کنی اعتراض نداشته و کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند، آن گاه امام علیه السلام فرمود: بر شما باد تسلیم بودن.<sup>۲</sup>

در کافی از سدید روایت شده است که به امام باقر علیه السلام گفتم: من یاران شما را در حالی پشت سر گذاشتم که بعضی از بعضی بیزاری می کردند امام علیه السلام به من فرمود: تو را چه کار با این (و ما انت و ذاک؟) مردم سه وظیفه دارند: شناختن ائمه علیهم السلام، تسلیم ایشان بودن در آن چه بر آنان آمده است و مراجعه به ایشان در مواردی که با هم اختلاف نظر دارند.<sup>۳</sup>

و در همان کتاب از شحام آمده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: نزد ما مردی به نام کلیب زندگی می کند و چیزی از شما نمی شنود مگر این که می گوید: من تسلیم هستم به این لحاظ ما نام او را کلیب تسلیم نامیدیم. شحام می گوید: امام به وی رحمت فرستاد و فرمود: آیا می

۱ - نساء ۶۵ .

۲ - کافی ۱/۳۹۰ .

۳ - کافی ۱/۳۹۰ .

دانید تسلیم یعنی چه؟ ما ساکت شدیم فرمود: به خدا سوگند تسلیم همان اخبات است، خدای تعالی فرموده است: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَاخْتَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ).<sup>۱</sup> آنان که ایمان آوردند و کارهای نیکو انجام دادند و به درگاه خدای خودشان فروتنی نشان دادند (البته آنان اهل بهشتند که در آن جاودانه خواهند بود).<sup>۲</sup>

باز در کافی از یحیی بن زکریای انصاری روایت شده که از امام صادق علیه السلام، شنیدم می فرمود: (يَقُولُ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلِ الْقَوْلَ مِنِّْي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلَ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسْرُوا وَمَا أَعْلَنُوا وَفِيمَا بَلَّغْنِي عَنْهُمْ وَفِيمَا لَمْ يَبْلُغْنِي).<sup>۳</sup> هر کس دوست داشته باشد همه ی ایمانش را کامل کند بگوید قول من در تمامی کارها قول آل محمد است در آن چه آشکار کرده اند و در آن چه مخفی نگه داشتند و در آن چه به من رسیده و در آن چه به من نرسیده است.

باز در کافی از ابو بصیر روایت شده که معنی آیه پی (الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ)<sup>۴</sup> را از امام صادق علیه السلام سؤال کردم. فرمود: ایشان کسانی اند که در برابر آل محمد علیهم السلام تسلیم هستند کسانی اند که وقتی حدیث را شنیدند آن را زیاد و کم نمی کنند و آن را چنان می آورند که شنیدند.<sup>۵</sup>

بر کسی که به این احادیث با دیده ی اعتبار توجه می کند ظاهر می شود که تسلیم بالاترین درجه ی ایمان می باشد و

۱ - هود ۲۳.

۲ - کافی ۱/۳۹۰.

۳ - کافی ۱/۳۹۱.

۴ - زمر ۱۸.

۵ - کافی ۱/۳۹۱.

کمال آن در همان تسلیم بودن است و به استقامت نمی رسد مگر با همان تسلیم بودن، زیرا امتحان خیلی سخت می باشد چون هیچ خلقی غیر از ایشان نمانده مگر این که امتحان الهی بر وی رسیده به نحوی که به غیر تسلیم دینش سالم نمانده است حتی پیامبران و رسل علیهم سلام الله، و به این لحاظ مبتلا شدند و مصیبت دیدند تا این که به محمد و آل محمد علیهم السلام تسلیم شدند و بازگشتند چنان که در باره ی یونس علی نبینا و آله و علیه السلام اشاره شد، نهنگ او را بلعید زیرا در ولایت امیر مومنان دچار تردید شد و این آن وقت بود که به وی دستور رسید به وی ایمان بیاورد، او گفت: چگونه به او ایمان بیاورم در صورتی که وی را ندیده ام. و ایوب زمانی که در ملک من شک کرد و به موقع شنیدن هیجان منطق گریه کرد و گفت: امری بزرگ و شأنی سترگ است، و ذکر این گذشت و وقتی توبه کردند و برگشتند و اعتراف نمودند توبه ی ایشان پذیرفته شد و پیامبران دیگر و مومنین همین طورند در آن چه حین توقف مبتلا شده اند و توبه هایشان با تسلیم شدن پذیرفته شده است و کمال تسلیم به این است که بنده در هر چیزی که از ایشان می رسد از غیر آن فانی شود و در تأویل آیه ی (وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ)<sup>۱</sup> و هیچ کدام از شما باز پس ننگرد بلکه بدانسو بروید که مأمور هستید. به آن اشاره شده است. اللهم بلغنا و وفقنا لذلك و لا تخلنا طرفة عين من رضاك.